

مجموعه سبز جلد ۵۳

به نام یزدان مهربان

با درود فراوان،

بدین وسیله به اطلاع پژوهشگران و دوستداران آثار بایی و بهائی می‌رساند:

طی مجموعه‌ای که اینک تقدیم می‌شود، فایل‌های ورد Word آثار مندرج در مجموعه «کتاب‌های جلدسبز» ارائه می‌گردد. کتاب‌های جلدسبز، کتاب‌هایی است که عمدتاً طی دهه‌ی پنجاه خورشیدی، توسط محفل ملی بهائیان ایران، عجالاً جهت حفظ، تکثیر شده است. فایل اسکن‌شده‌ی این کتاب‌ها، پیشتر در برخی از وبگاه‌های اینترنتی از جمله کتابخانه‌ی بهائی ([/https://bahai-library.com](https://bahai-library.com)) و کتابخانه‌ی افنان ([/https://afnanlibrary.org](https://afnanlibrary.org)) موجود بود. اما مجموعه‌ای که اینک تقدیم می‌شود، فایل ورد همان کتاب‌هاست که قاعدتاً از حیث جستجو و قابلیت کپی برداری از عبارات، کارایی بیشتری برای پژوهشگران عزیز دارد.

فایل ورد در دنیای امروزی همچون قلم و کاغذ الکترونیکی می‌ماند و حکم کاغذ و قلم و دوات محققین قدیمی را دارد که با آن می‌نوشته‌اند و تأملات خود را مکتوب می‌داشته‌اند. معاصرین ما از طلبه و دانشجو گرفته تا محقق و پژوهشگر و استاد، استفاده‌های زیاد و متنوعی از فایل‌های ورد می‌کنند و آنها را عصای دست خود می‌سازند. اما براهل فن پوشیده نیست که وثاقت و اعتبار محتویات فایل‌های ورد، به دلیل ماهیت خاصی که دارند، خصوصاً به خاطر امکان تغییر، دست‌خورده شدن تایپ متن و درهم ریختن حروف چینی واژه‌ها، از نوع خاصی است و در قیاس با متن اصلی و نسخه‌ی اسکن از متن اصلی در مقام برتر قرار ندارد. با این همه، امروزه طیف وسیعی از افراد متخصص و غیرمتخصص این ابزار

الکترونیکی مفید را، با وجود چنین نقصی مورد استفاده قرار می‌دهند و از مزایای آن برخوردار می‌شوند. به تهیه‌ی فایل وُرد از آثار بهایی نیز می‌توان از همین دریچه نگریست؛ ضمن آنکه بهترست که برای حفظ شأن و مقام والای نصوص مبارکه تلاش شود تا حتی المقدور فایل‌هایی از متون بابی و بهایی تهیه شود که اشتباه و اشکال کم و نادری داشته باشند. نظر به همین مطلب، بسیاری از فایل‌ها در مجموعه‌ی حاضر مقابله و تصحیح شده است. در تصحیح آثار مندرجه در مجموعه‌ی جلد سبزها به چند نکته توجه شده است:

۱- در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، نسخه‌های جلدسبز با سایر نسخه‌های چاپی یا خطی موجود مقابله و تصحیح شد. در خصوص آثار حضرت باب، با توجه به اینکه هر یک از نُسَخ در دسترس ما دارای اشکالاتی بود و نمی‌توانستیم هیچ نسخه‌ای را بتمامه مبنا قرار دهیم، برآن شدیم تا در مواردی که به نظرمان اشکال، اشتباه یا تردیدی وجود دارد، آن موارد را با ملاحظه‌ای کلی اصلاح و نسخه‌ی تاییی را بر همان مبنا تهیه کنیم. در این باب برای تصحیح متن یک اثر از آثار حضرت باب در جلدی از مجلدات سبزها، نه تنها آن را با متن همان اثر در دیگر مجلدات سبزها مقابله کرده‌ایم بلکه اگر نسخه‌ای از همان اثر در اثری خارج از این مجموعه بوده، از آن نیز استفاده کرده‌ایم. در نتیجه، نسخه‌ی پیش‌رو در برخی مواضع با مندرجاتِ نسخه‌ی اصلی (جلدسبز) تفاوت‌هایی دارد؛ اما محض ارجاع‌دهی درست، شماره‌ی صفحات اصلی (شماره‌ی صفحات نسخه‌ی جلد سبز) در دل متن درج شده است.

۲- آثار حضرت بهاء‌الله مقابله نشده، اما در ضمن تایپ، تا حدی قابل قبول، تصحیح شده است.

۳- در مجموعه‌ی حاضر، برخی توابع حضرت باب که سابقاً به‌طور ناقص نشر یافته (مثل کتاب صحیفه عدلیه، مندرج در جلد ۸۲ که فاقد باب پنجم است، و یا صحیفه

بین‌الحرمین و صحیفه اعمال سنه که پیشتر مختصراً نشر یافته) با توجه به سایر منابع به‌طور کامل، و تصحیح شده، منتشر می‌شود.

۴- در مجموعه‌هایی که سابقاً و از روی اضطرار منتشر شده بود نواقص عمده‌ای به چشم می‌خورد: از جمله، تفسیر «بسم‌الله» که در چندین مجموعه بدون مقدمه و خطبه نشر یافته بود، و یا توقیع حروف مقطعات قرآن که نیمی از آن ناقص منتشر شده، و یا تفسیر (های هذا) در جلد ۶۰ که در داخل متن افتادگی‌هایی دیده می‌شد، و یا چند باب اول این اثر در مجموعه‌ی ۹۸ که به‌طور ناقصی منتشر شده بود. در مجموعه‌ی حاضر، همه‌ی این نواقص با توجه به مجموعه‌های دیگر برطرف شده است.

۵- در مواردی که نتوانستیم درج صحیح لغتی را تشخیص دهیم آن را نشانه‌گذاری (های لایت) کرده‌ایم و یا با چند علامت سؤال (?) آن را مشخص کرده‌ایم.

۶- برای مقابله‌ی نسخ آثار حضرت باب از نسخ مختلفی بهره برده‌ایم. از جمله، از تمامی مجلدات جلدسبز استفاده کرده‌ایم. فی‌المثل در تصحیح جلد ۱۴ تفسیر «های هو» از مجموعه کتاب‌های جلدسبز تنها اکتفا به همین جلد نشده، بلکه از مجلدات دیگر مثل جلد ۵۳، ۶۷، ۸۶ و منابع دیگر نیز استفاده کرده‌ایم. افزون بر نسخه‌های جلدسبز، مجموعه‌ی پرینستون و کیمبریج و نشریات ازلیان و مجموعه شخصی خود را نیز مدنظر و پیش‌رو داشته‌ایم.

۷- در مواردی رسم الخط واژه‌ها به‌گونه‌ای انتخاب شده که برای جستجو مناسب‌تر باشد. مثلاً گاهی کاتب در نسخی اصل کلمه‌ی «جلالت» را به‌صورت «جلالة» نگاشته است و ما ترجیح داده‌ایم آن را «جلاله» تایپ کنیم

۸- در پایان یادآور می‌شود که از آغاز کار تایپ و تصحیح فایل‌های اسکن شده مایل بودیم که از همکاری فضلا و مطلعین جامعه در تصحیح نسخه‌های موجود، بیشتر بهره‌مند باشیم؛ اما این مهم، جز در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، محقق نگشت. در همین جا به‌ویژه از جناب ولی‌اله کفاشی سپاسگزاریم. کار بازخوانی، مقابله و تصحیح فایل‌های تایپ‌شده‌ی آثار حضرت باب تماما توسط ایشان انجام و نهایی شد. در عین حال، امیدواریم که در ادامه‌ی راه از مساعدت و همراهی تعداد بیشتری از یاران فاضل و مطلع مستفید شویم. ضمن آنکه از همه‌ی خوانندگان این فایل‌ها درخواست می‌کنیم تا اگر در حین مطالعه به اغلاط تایپی برخوردند آن موارد را از طریق سایت به ما اطلاع دهند. امید و هدف دیگرمان این است که در آینده، تمام فایل‌های این مجموعه، با مقابله‌ی علمی و اسلوبی دقیق‌تر - دست‌کم در حد آنچه که در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء انجام شده - تقدیم دوستان و یاران علاقمند شود.

مجموعه صد جلدی - شماره رقم ۵۳

صفحه	عنوان	رقم
۱	۱- تفسیر حروف بسمله	
۳۴	۲- تفسیر حدیث "من عرف نفسه فقد عرف ربه"	
۳۹	۳- بیان مسئله قدر (حدیث "لا جبر ولا تفویض")	
۴۲	۴- تفسیر آیه "أینما تولوا فثم وجه الله"	
۴۴	۵- رساله سلوک - ۱	
۴۶	۶- رساله تسدید	
۴۸	۷- تفسیر حدیث الحقیقه	
۵۲	۸- تفسیر حدیث "علّمنی أخی رسول الله علم"	
۵۷	۹- تفسیر آیه "فی بیوت أذن الله"	
۵۹	۱۰- أجوبة سؤالات آقا محمد ابراهیم (التقارب و التباعد)	
۶۱	۱۱- تفسیر حرف هاء	
۸۹	۱۲- تفسیر سرّ هاء	
۱۰۸	۱۳- رساله ذهبیه	
۱۲۴	۱۴- تفسیر سوره کوثر	
۲۸۴	۱۵- در جواب اسئله میرزا حسن - وقائع ننگار	
۲۹۳	۱۶- در جواب اسئله ملا أحمد	
۲۹۵	۱۷- رساله درباره مبادی حروف	
۲۹۷	۱۸- شرح کیفیت المعراج	
۲۹۷	۱۹- تفسیر حدیث "ما من فعلٍ یفعله العبد"	
۳۰۱	۲۰- بیان تحقیق استفهامات القرآن	
۳۰۵	۲۱- تفسیر "یا مَنْ دل علی ذاته بذاته"	
۳۱۱	۲۲- توقیع خطاب به محمد سعید اردستانی	

خطبه و متن تفسير بسم الله

ص ۱

بسم الله الرحمن الرحيم

الباب الاوّل في الخطبة

(در نسخه حاضر این توفیق بدون خطبه نوشته شده بود)

الحمد لله الذي جعل طراز مشيئته جلال ازليته التي علّت و رفعت بعد ما اخترعت قبل ما بدعت و استنطقت فنطقت جلّت و تعالت و اضائت و استضائت و دارت و استبانّت فهي هي ساجده على عرشها ناطقه ببهاء منشئها لا اله الا هو الحمد لله الذي جعل طراز ارادته جمال صمدانيته التي حدثت قبل ما اخترعت بعد ما بدعت فهيتت و استعدت و اجلّت و استقامت فهي هي طائفة غربيّة و هي هي مشرقة شرقيّة فهي في مثلثة عرشية فهي هي متجلية بدئية فهي هي منجعة ختمية فهي هي شجرة لاهوتية فهي هي حورية قدسية فهي هي جوهرية مجدية فهي هي ياقوتة فردية فهي هي ذاتية جبروتية فهي هي كينونية ملكوتية فهي هي نورية ابداعية التي نطقت بثناء نفسه لا اله الا هو.

الحمد لله الذي جعل طراز بحر القدر طراز جبروتية التي سبحت بعد ما حمدت و كبرت بعد ما علّت ، كوّرت بعد ما ذوّت و اقامت و حركت بعد ما سكنت ، فصلت بعد ما وجدت ، قدّرت بعد ما احكمت ، نزلت بعد ما سطرت ، فتعالت و استعالت ، دامت و ادارت و نطقت في بحرها بعد ما طميت في يَمّها بقضاء بارئها لا اله الا هو.

الحمد لله الذي جعل طراز النقطة في تلك الصّحيفه التي جلّت و حركت ، بعد ما سكنت و رفعت و تالأّت ، بعد ما شهقت و تشهقت فله الحمد قد تنزل في تمجيد اول كتابه اثني عشر بابا ، بعد ما احكمت قبله هذه الخطبة و بعد ما سطرت هذه الخطبة ابواب اربعة عشر. فيا طوبى لمن وفي بعهد الله و اطاع امره فيما نزل في كتابه و يقول في كل شأن بثناء نفسه نفسه ان الحمد لله ربّ العالمين.

الباب الثاني

في تفسير الباء باربع مقاماتها

ص ١ بسم الله بديع الذي لا اله الا هو العزيز الحكيم المقام الاول
ان الله سبحانه قد جعل لظهوره لخلقه بخلقه اربع مقامات المشار اليها الرموز عنها
في كلمات آل الله بالاسرار السرّ والسرّ السرّ والسرّ المستسرّ والسرّ المقنّع بالسرّ ويعبر عن
الاول بالنقطة والنقطة قطب كتاب الله في التكوين والتدوين وعليها تدور رحى الموجودات
في كل العوالم بما لانهاية الى ما لانهاية. كما في علم الله سبحانه وان الله سبحانه تجلّي
لهذا النقطة بهذه النقطة والقي في هويّتها مثاله، اي مثال تجلّيه. فظهر عنها افعاله والتجلّي
احدائه لا من شيء. فسبحان الذات كان احدا صمدا لم يلد ولم يولد وكنهه تفريق بينه و
بين خلقه. فلما اراد خلق الممكنات فارادته ابداعه لا من شيء وابدع الابداع بالاختراع
ولا كيف لذلك. لانّ كيف قد كان معلول ارادته ولايجرى عليها ولا ربط بينه وبين
خلقه. وهو لم يزل حقّ ولا خلق فابدع الخلق بالخلق. وهو لم يزل علي حال واحد لايساوق
شيئا ولايقارن سبحانه وتعالى عمّا يقول الظالمون الملحدون في اسمائه علوا كبيرا. وقد
عبر اهل البيان لهذا النقطة عند التبيان بالشجرة المباركة والنار من تلك الشجرة وبالذرة
البيضا وبالذكر الاول وبالجلال وبالشمس الازل وبالحقيقة المحمّديه وكلّ العلامات و
الدلالات مدلّة علي هذه النقطة بدلالة الشبّحيّ وعليها تدور رحى الموجودات ما في لجة
الامكان والاكوان في سرّ الابداع وثمره الاختراع ظهرت من اظهار مجده في عوالم
اللاهوت : « كنت كنزا مخفيا فاحبت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف » ولها حركتان
في عالم التعلّق حركة اصلية ذاتية حول نفسها حاكية عن مبدئها مدلا علي وحدتها و
بساطتها ظاهرها عين باطنها وباطنها عين باطنها. الاول بلا تعبير والآخر بلا تعريف اوليتها
عين آخريتها وآخريتها عين اوليتها. هويّته البحتة الظاهرة في الامكان مظهر غناء الله المطلقة
وقدرته النافذة والرّبوبيّته الاوليّة التي لا ذكر للمربوب لدي عزّه. وهذه هي جهة اعلي
المشيّة ؛ السبيل اليها مقطوع والطريق اليها ممنوع. وحركة فرعته لتشيئي الموجودات و
انوجاد الممكنات وهذه مقام تعين رسول الله. وفي هذا المقام هو الفقير البحت البات لا

يوجد في الامكان فقير بمثله قال : الفقر فخري وبه افتخر. وفي تلك المقام يستمد المدد من الرحمن وهو الله ممدّه لا من شيء كبدء وجوده وهو الشارب من كأس الفيض قبل كلّ شيء وما سواء فقير باباه ، لائذ بجنابه ، محتاج في كلّ الشؤون اليه ، حاكيا عن ظهور قدرته وجلالته. ولهذه الحركة تعلّقات سبعة لا يمكن نقصها ولا ازيد منها ؛ لان الشيء له جهات جهة مادّة و جهة الصّورة و جهة التّركيب وهذه الثلاثة لما تنزلت قد صارت سبعة ، فقال الرضا : انّ المشيئة و الارادة و الابداع اسمائها ثلاثة و معناها واحد. قال الصادق : لا يكون شيء في الارض و لا في السماء الا بهذه الخصال السبعة بمشيئة و ارادة و قدر و قضاء و اذن و اجل و كتاب. وهذه السبعة قد كانت متمّات للفعل و الانفعال في انفسها و ابي الله ان يجري الاشياء الا باسبابها و لو كان قادرا. و قد اشار الرحمن الي تلك السبعة بسبعة ابحر و هذه كلمات الله لا يمكن ان توجد في سماء المقبولات و الارض القابليات الا بهذه السبعة و لا يجاوزهنّ برّ و لا فاجر. قال الامام : فمن زعم أنّه يقدر علي نقص واحدة منها فقد كفر. وهذه السبعة اسماء الحجج : محمّد و عليّ و الفاطمة و الحسن و الحسين و جعفر و موسي سلام الله عليهم. و اذا كرّرت في عالم الغيب و الشّهادة صارت اربعة عشر و هم آل الله (ع) و الاصل محمّد (ص) و هو معني اربعة عشر ؛ قال الامام: اولنا محمّد و آخرنا محمّد و اوسطنا محمّد و كلّنا محمّد. و لا يوجد شيء الا بهم و لا يساويهم احد. و كلّ جليل لدى جلالهم صغير و كلّ شريف في جنب شرفهم حقير. فسبحان ذكرهم من الاقتران بالاذكار فهم المتفرّدون عن التّشابه و التّشاكل من ابناء الجنس. و محمّد (ص) يدور حول نفسه و هم يدورون حوله بما تجلّي لهم بهم و هو صاحب الاحديّة الازليّة الممكنة في حقّ الامكان. يومه الاحد و كوكبه الشّمس و لونه البياض و عدد اسمه العظيم اثني و تسعين ؛ احد عشر منه اشارة بالهويّة الظاهرة فيه و ثمانين منه اشارة بطوافه حول جلال العظمة قبل علي ، و واحد منه اشارة الي علي (ع) لانه نفسه لا يفارقه حتّي في اسمه سبحان الله بارئه عمّا يصفون.

المقام الثاني اي سرّ السرّ قد نعبر عنه بالشّجرة التي تخرج من طور سيناء تنبت الدّهن و صبغ للاكلين و بالدّورة الصّفرا و بالارادة التي هي العزيمة علي ما يشاء و بالمحو الموهوم

وصحو المعلوم وبالنفس الرحماني وبلامر الالهي وبالولاية المطلقة الكلية العلوية العالية. وهذا مقام الالف الغيبي المستور في الحجب البحتة والعماء الصرفة التي لا يطلع علي كنه معرفتها دون الله سبحانه وهو الاسم المستقر في ظلّه. فلا يخرج عنه الي غيره والظلل المستقر فيه عبوديته لمحمد(ص) حيث صرح بذلك بقوله : انا عبد من عبيد محمد وهو المرآت الحاكية الدالة علي محمد الذي هو الدال علي الله بدلالة الاستدلال لا الكشف. وهو الضوء من الضوء الاول كما اشار اليه سبحانه بقوله : وسراجا منيرا وهو الالف المتحقق بالنقطة تحقق وجود وبه تحققت النقطة تحقق ظهور. وهو اول اسم اختار الله لنفسه العزيز علي ما قال الرضا(ع) : اول ما اختار الله لنفسه العلي العظيم. ومعني العلي العظيم علي ما ورد في الحديث الله ومعني الله هو كما قال الله تعالي : قل هو الله احد. وقد اشار خفيا لاهل الافئدة وهو قوله تعالي : وهو العلي الكبير. وفي مقام آخر وان هذا صراط علي مستقيما. وجعل الله سبحانه اسمه في مقام التشريع مطابقا لاسمه في مقام التكوين مع المتممات في مقام التشريع. وهو ان عدد اسم علي مائة عشر احد، عشر منه اشارة الي مقام الهوية المتجلية فيه بواسطة محمد الذي عدده اثنان وتسعون وثمانية منه اشارة الي طوافه حول جلال القدرة بعد محمد ثمانين سنة دهرية وفي الرقوم بالهندسة الابدائية ثلاثة الفات ؛ الالف الاول اشارة الي الهويته والالف الثاني اشارة الي محمد لانه يحكي من الالف الاول بكلمة الحكاية الا ان الالف الثاني عبده وخلقه والالف الثالث حكاية عن نفسه الشريف بانه حاكي عن الالف الاول بواسطة الف الثاني وذلك مقام ازية الثانية. و التوحيد الواقعي الحقيقي وهو اسني المقامات واعلي الدرجات بحيث في الامكان بعد النقطة لتوحيد الا المقام هذا لالف وهو السر الهى و رمز غير متناهي ، ظاهره امامه لا يوصف وباطنه غيب لا يدرك وهو الواحد لاصل الاعداد الامكانية والكونية واليه تعود كل شيء. لان البدء هو الختم وهو الذي لا يتغير في قديم الدهور ولا فيما يزمن الاحداث وهو العلة لكل علة ليس ورائه غاية ولا له نهاية. وذلك المقام تفصيل ، مقام النقطة وله حركتان ، حركة اصلية علي القطب وهو الاصل وحركة فرعية بالظهور وهو الفرع و علي الاول لا اشارة له لانه آية الله الكبرى والنباء العظيمي. و اشار بهذا المقام في خطبته ،

روحي له الفداء : انا المعني الذي لا يقع عليه اسم ولا شبه. وهو المقام المخصوص بنفسه الشريف والحرف الذي عبده دون الائمة وهذا مقام امارته للمؤمنين. اعني الائمة ولا ينبغي ان يسمي احد منهم باسمه لانه المخصوص بهذه الامارة الكبرى والسلطنة العظمي وهذا قد اشار السجاد في الصحيفة حيث قال : لقد قصر بي السكوت عن تحميدك وفهني الامساك عن تمجيدك وقصاراي الاقرار بالحسور لا رغبة يا الهى عنك بل عجزا وان التمجيد والتمجيد الظاهره مقامه. وان الفرق هو ما اشار الحجة في الدعاء : لا فرق بينها وبينك الا انهم عبادك وخلقك. ولا يفرق احد من اهل العلم بين الاسم والمعني الا ان المعني فوqe لا فرق بين الاحد والواحد ، الا كما بين حركة والسكون او بين الكاف والنون. ولقد اشار عليه السلام بهذا المقام : من عرف الفصل من الوصل فقد بلغ قرار التوحيد ومن عرفه بانه عبد محمد(ص) في كل مقام قد عرفه وبلغ قرار التوحيد. لان حروف العبد ثلثه العين علمه بالله والباء بونه عن كل ما سواء والدال دنوه الي الله بلا كيف ولا اشارة. فمن عرف الاشارات عرف ان لا يعرف الا بنفي الاشارات لان الاشارات قد كانت من حدود الماهية وهو محدد الحدود لا يعرف بحد ؛ اذ الحد من معلومات فيضه سبحانه عن وصف الواصفين والحمد لله رب العالمين. وعلي الثاني مقام ظهور لحقايق الائمة وفي هذا المقام يحوم حول الله وينطق عن الله وينظر بالله ويسمع بالله ويعطي عن الله. وهذا مقام ظهور الرحمانية المستوية علي العرش المعطي كل ذي حق حقه والسائق كل مخلوق رزقه وقد اشار الامام بهذا المقام في تفسير قوله تعالى : فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخيرات باذن الله ، قال الظالم يحوم حول نفسه والمقتصد يحوم حول قلبه والسابق بالخيرات يحوم حول ربه. وهو ، عليه السلام : السابق والخيرات الائمة وليس في هذا المقام جهة الا فعل الله وامره حيث قد صرح الله سبحانه بهذا المقام : « عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول وهم بامرهم يعملون ». و اشار علي ، عليه السلام ، الي هذا المقام في مناجاته يوم شعبان : « الهى هب لي كمال الانقطاع اليك وانر ابصار قلوبنا بضياء نظرها اليك ، حتي تحرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الي معدن العظمة وتصير اروحنا معلقة بعز قدسك واجعلني ممن ناديته فاجابك ولا حظته فصعق لجلالك و

ناجيتة سرًا فعمل لك جهرا» وهو الداعي في حقيقة سرّه ، فاستجاب الله دعائه فهو المتصل الي معدن العظمة الذي ناجي الله في سرّه بلسانه. فهو العامل لله جهرا فليس له جهة الا الحكاية عن عظمة الله وقدرته وبذلك المحلّ الشريف قد صرح الحجّة في زيارته لمحمّد بن عثمان العمري : مجاهدتك في الله ذات مشيئة الله ومقارعتك في الله ذات انتقام الله. وفي محلّ الاخري في هذه الزيارة : القضاء المثبت ما استأثرت به مشيئتكم و المحوما لا استأثرت به سنتكم. وفي الحديث : اذا شئنا شاء الله واذا اردنا اراد الله. وانّ الله سبحانه قد اشار الي هذا المقام : بانهم ما يشاؤون الا ان يشاء الله فهو قوله تعالى : « وما رميت اذ رميت ولكن الله رمي » ، « وما تشاؤون الا ان يشاء الله » وهم ، عليهم السلام ، محالّ مشيئته والسن ارادته. وانّ تعبيرنا في هذا المقام بمحلّ المشيئة واشباهه ، مع اثباتنا في مقام الاولي ، لاينا في القواعد لانّ في مذهب اهل البيت ، عليه السلام ، قاعدة كليتة الهية بمعرفتها يرفع التعارض عمّا في الكتاب والسنة واقوال شيعتهم. وهي انّ كلّ خير نزل من الله وينزل بما لا نهاية ممّا في علمه تعالى. اول نزوله علي قلب محمّد ، ثم الي قلب عليّ ، عليه السلام ، ثم الي الحسن ، ثم الي الحسين ، ثم الي القائم محمّد بن الحسن ، ثم الي الائمة الثمانية ، ثم الي الفاطمه ، ثم الي الانبياء ، ثم الاوصياء ، ثم المؤمنين من الانس ، ثم المؤمنين من جنّ ، ثم الملائكة ، ثم الحيوانات النّجبية ، ثم الي النباتات الطيبة ، ثم الي الجمادات الصّافية. وكذلك كلّ الشرّ ، فأول مبدئه قلب ابي الدواهي لعنه الله عليه الي آخر المقامات على سبيل الذي قد ذكرناه في الخير ، كلّا نمده هؤلا و هؤلاء من عطاء ربك و ما كان عطاء ربك محظورا. ويظهر من هذه القاعدة انّ كلّ خير في الامكان يصحّ اطلاقه في كلّ مقام الا انّ الثمرة في محلّه. انّ مشيئة التي تطلق في مقام علي عبد و ظهور بالنسبة الي مشيئة التي تطلق في مقام عليّ عبد و ظهور بالنسبة الي مشيئة التي في مقام محمّد كما اشار في الحديث عن رسول الله : « ان مشيئة عليّ في جنب مشيئة محمد كالدّابة ». واستغفر الله عن التّحديد بالقليل وكذلك نطلق الي منتهي المقامات و كذلك استعمال الشرّ في كلّ مقام ؛ الا انّ الفرق مقام الثاني عرض و شعاع بالنسبة الي مقام الاولي و ليس بين الالفاظ اشتراك اللفظي ولا المعنوي. لانّ المعني في اللفظ

كالروح في الجسد ، كما انّ الارواح متعددة وكذلك الاجسام وبينهما مناسبة ذاتية كما سنذكر انشاء الله في محله ، حتّى تكشف نقاب المطلب. انّ الكفر يطلق علي ابي الدواهي مرّة وعلي ابي الشّور مرّة ؛ ولكن كفر الذي يطلق علي ابي الشّور جسده وروحه فى مقامه بالنسبة الى كفر الذى يطلق على ابي الدواهي عرض و سيئة لفظه و معناه. كما نطق الحديث : انّ لعنة الله سيئة من سيئاته وكذلك حتّى يجري الكفر الي مقام الذّرة ولا اشتراك بينهما لا لفظا ولا معنا ، بل حقيقة بعد حقيقة فى كلّ مقام بحسبه وهذا كفاية لمن له قلب ودراية. وانّ تعبيرنا فى مقام علي ، عليه السّلام ، بالاوصاف المذكورة حقيقة ثانية بالنسبة الي حقيقة الاولية وله كل الوصف الذي قد كان لمحمّد الآ ان لمحمّد الوصف الاصل الاول القديم وله الفرع الثاني الكريم. وليس بينهما الا كما بين الواحد والاحد و بين الحركة والسكون او بين الكاف والنون لاتصاله بمولاه. وهو قوله تعالى : «الم ترالي ربك كيف مدّ الظل ولو شاء لجعله ساكنا ثم جعلنا الشمس عليه دليلا» يعنى ما كان فيه من ظهور مولاه وهو الصّورة الانزعيّة الالهية التي لا يتغير في قديم الدهور ولا يتمايز من الاحداث. و ظاهره امامة الكبرى و باطنه ولاية الله المطلقة العظمي التي اشار الله سبحانه بقوله : هنالك الولاية لله الحقّ وتلك الصّورة هيولى الهيولات و فاعل المفعولات و اسّ الحركات و علة كلّ علة لا بعدها سرّ ولا يعلم ما هي الا هو. ولا يقال له نور لانّها منيرة كلّ نوره و قمص الظهور و السن العبارة و معدن الاشارة. ليس الالف نقطة ولا النّقطة غيرها محتجب بالنور بغير حجاب ظاهر بالتّجلى كلّ يراه بحسب معرفته و ينال علي مقدار طاقته. فمنهم من يراه قريبا ومنهم من يراه بعيدا. رحمة لمن آمن به بالباب باطنه فيه الرحمة لمن اقرّ و عذاب علي من جحد وانكر. و ظاهره من قبله العذاب ليس ورائه غاية ولا له نهاية و ليس بينه و بين النّقطة فصل لو كان فصلا لكان ظهور الغير و ابي الله ان يكون كذلك :ايكون لغيرك من الظهور. ما ليس لك حتّى يكون هو المظهر لك. متي غبت حتّى تحتاج الي دليل يدلّ عليك و متي بعدت حتّى تكون الآثار هي التي توصل اليك. عميت عين لا تراك و لاتزال عليها رقبيا و خسرت صفقة عبد لم تجعل له من حبك نصيبا. و قد اشار الله سبحانه يقطعون ما امر الله به ان يوصل و اشار مولاه بهذا المقام : انا و علي كهاتين ،

اشارة منه الي العارفين ان ليس هناك فصل ، لانه بدو الاسماء واول من تسمى و هو ، صلى الله عليه ، عالم المسمى . فمن عرف الاشارة استغني عن العبارة و من عرف مواقع الصفة بلغ قرار المعرفة . و اشار محمد (ص) الي ظهوره تصريحاً بغير تلويح لاهل الافئده حيث يقول مخاطباً لعلّي : انك كاشف الهمم عني و انت مفرج كربتي و انت قاضي ديني و انت منجزى و عدي . لانّ مقام النقطة اجمال بحت و بسيط صرف و ظهور الاول في مقام الالف و الالف اسمه الحسنّي و مثاله العليا و له الهيمنة علي جميع الحروف من التكوين و التشريع و هو الغيب الممتنع . لاتنال اليه ايدي اولي الابصار و الافئدة و الا تعرف بدون وصفه لنفسه و وصف نفسه مولاه محمد (ص) . حيث قال لسلمان : ما عرف الله الا انا و عليّ و ما عرفني الا الله و عليّ و ما عرف عليّاً الا الله و انا . السبيل الي معرفته مسدود و الطريق الي وصفه مردود و الطلب اليه لا يزيد صاحبه الا بعدا . لانّ الله سبحانه قد اشار بذلك في الآية الي قوله تعالي و ممّا لا يعلمون و ليس في معرفة الله تعظيماً ، لانه فوق مدرک المدركين . سبحانه لا احصي ثنائه عليه الا بما وصف الله سبحانه و انه في ام الكتاب لدينا لعلّي حكيم . و هو لسان ارادة الله في كلّ العوالم في التكوين و التدوين و لا يمكن ان شيئا الا باذنه . و هو (ع) الركن الايمن الاسفل من العرش و لونه الصّفرا كما ظهر عند شهادته في وجهه و ذلك دالة علي بدئه لانّ البدء هو الختم و هو المعتدل التام و غلبة مزاجه الصفراء و منه اصفرة الصفرة في كل شيء . سبحانه عن وصف الواصفين و عن نعت النّاعتين و الحمد لله ربّ العالمين . المقام الثالث السرّ المستسرّ بالسرّ ، رتبة الحسن ، عليه السلام ، و يعبر في هذا المقام بالشجرة الطّيبة و الدّرة الخضراء و البحر القدر و السرّ الاعليّ و الرّمز العليّ و الكاف المستديرة علي نفسها و الحقيقة المحسنة الحسينية و هو الواقف في مقام التّوحيد الخالص . لا يظهر في الاكوار نورا الا نوره و لا يتحقّق في الادوار صوت الا صوته و هو اسم الاكرم و المسمى الاعظم الدالّ علي الله في مراتب الثلث في مقام الوصف . و الا في مقام المعرفة لا دلالة الا لله تعالي ، لانّ الظاهر في المرايا بالمرايا للمرايا واحد ليس كمثل شيء و هو العليّ الكبير و هو (ع) مظهر السّكينة عن جدّه (ص) و الوقار عن ابيه (ع) . احجبه الله في حجب العماء لنفسه ولياً من العزلا ينبغي ان يطّلع عليه

الآلة الفرد. فمن زعم أنّ للخلق سبيلا علي معرفته فقد ضاد الله ، عزّ وجلّ ، في كبريائه وكشف سرّ الرّحمانية الطّاهرة بغير اذنه ، فباء بغضب من الله ومأويه جهنّم وبئس المصير. وذلك مقام هندسة الابداع لتحديد الحدود ممّا لانهاية الي ما لانهاية لها وما لفيض الله تعطيلًا. قال علي (ع) : « إنّ القدر سرّ من سرّ الله وحرز من حرز الله ، مرفوع في حجاب الله ، مطوّي عن خلق الله ، مختوم بخاتم الله ، سابق في علم الله ، ومنع الله عن العباد علمه ورفع فوق شهاداتهم ومبلغ عقولهم ، لانهم لا ينالونه بحقيقة الرّبانية ولا بقدر الصّمدانية ولا بعظمة التّورانية ولا بعزّة الوحدانية ، بحرذاخرمواج خالص لله ، عزّ وجلّ ، عمقه ما بين السّماء والارض ، عرضه ما بين المشرق والمغرب ، اسود كالليل الدّامس ، كثير الحيات والحيتان ، يعلو مرّة ويسفل اخري ، في قعره شمس يضئي ، لا ينبغي ان يطّلع عليها الا الواحد الفرد فمن يطّلع عليها فقد ضاد الله ، عزّ وجلّ ، في حكمه ونازعه في سلطانه وكشف عن سرّه وستره وباء بغضب من الله ومأويه جهنّم فبئس المصير.» إنّ التّعبير بلون السّواد لكثرة الحيتان والحيات بالنّسبة الي الخلق. لانّ الله قد جعل ظاهره من قبله العذاب والا بالنّسبة الي البحر شؤونات وتجليّات من بارئها عليها. وقد جعل الله باطنها فيه الرّحمة ولهذا البحر لا بد آية ولانهاية ولها جزاير من نفس الماء التي ذابت وانجمدت وعلي الجزاير قباب من جواهر مختلفة المتلوّنة بالوان المختلفة بما لانهاية الي ما لانهاية و جعل الله عرض كلّ قبة وما بين كلّ قبة ، ما بين مشرق البدء الي المغرب الختم والسّاكنون فيها ملائكة عماء الصّرفه ؛ يسبّحون اللّيل والنّهار ولا يفترون. وهم اهل قبة البيضاء وفيها ملائكة العالين يحمدون الله بارئهم بالعشيء والابكار وهم اهل القبة الصّفراء وفيها ملائكة الحجب يهلّلون موجدهم بانّه المحمود وله الحمد في الآخرة والاولي. وهم اهل قبة الخضراء وفيها ملائكة الكرويين يكبرون الله الفرد الاحد الذي ليس كمثلته شيء وهو الكبير المتعال وهم السّاكنون في قبة الحمراء وانّ الله سبحانه اعطي لكلّ ذي حقّ حقه بهؤلاء الملائكة هو الذي خلقكم ثمّ رزقكم ثمّ يميّتكم ثمّ يحييكم الخلق من اهل قبة البيضاء والرّزق من اهل قبة الصّفراء والحيوة من اهل قبة الخضراء والممات من اهل قبة الحمراء وذلك من تقدير العزيز الحكيم وليس في هذا البحر الا الماء ولا له ساحل. وانّ الله سبحانه

لما اراد ان يخرج الممكنات من بطن امّها اخذ عن هذا البحر قطرة وجعلها حياة كلّ شيء قال الله تعالى في كتابه العزيز: «وانزلنا من المعصرات ماء ثجاجا لتخرج به حبا ونباتا» ، «ومن الماء كلّ شيء حيّ» وهذا الماء الذي عليه العرش قبل خلق السموات والارض المذكور في الحديث عن عليّ (ع) ولهذا البحر قطب تدور حوله وهو سرّ المستور في قلب الحسن بن علي ، عليه السلام ، الذي تجلّي الله له به من نور عظمته. اقلّ من سمّ الابره و استغفر الله عن التّحديد بالكثير وله حركتان حركة حول نفسه لا اشارة اليها لانه مظهر البيان في تلك الحركة والمدلّ لتوحيد الصفات والافعال لا يعرفه غير الله وقد خلقه الله آية نفسه وجعل ظاهره عين باطنه وباطنه عين ظاهره ، جلّ وعزّ ، من ان تعرفه غاية الافكار او ان تحويه خواطر الافكار او ان يصعد اليه ايدي اولي الالباب. وهو القريب لايري و البعيد لا يخفي ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء وسع كرسيه السموات والارض وليس ممّا شاء الله الا محمّد وعليّ ولا سبيل للخلق لدي جنبه الا العجز ورضي الله بالمعرفة العجز جودا. وسبحان الله عما يصفون وحركة بالتّجليّ لما سواه بما سواه وفي هذا الحركة انوجدت حقايق الممكنات و صفاتهم في الاقطار و الادوار بالازليّة الظاهرة و اللانهاية الباطنة و النّهاية الممدوده و ما لفيض الله من نفاذ.

والمقام الرابع السرّ المقنّع بالسّر هيكل الاحديّة قال عليّ (ع) : « سرّ البسملة في الباء و سرّ الباء في النّقطة و انا النّقطة تحت الباء » وفي حديث : « ظهرت الموجودات من باء بسم الله الرحمن الرحيم ». وقد عبر في الاحاديث عن تلك الرّتبة بالشّجرة الطّوي و بالقصبة الحمراء و القضاء المثبت و الصبح الازل و الرّحمة الجامعة و رتبة الحسين ، عليه السلام ، و هو واقف في مقام توحيد الشّهودى. و بعد خفاء التّثليث في رتبة التّربيع ظهر اسمه الاعظم و رسمه الاكرم في السرّ القدر و قد خفي جلال عزة ، لشدة ظهوره و استتر علوّ مجده لعظم نوره. و لا توحيد في الامكان بعد رتبة جدّه و اباه و اخاه ، الا لنفسه و من سواه محدود في صقع توحيدهم لدي جنبه و هو المتحرّك في مقام التّجريد و الساكن في لجة التّفريد فلما تحرك في صقع عزّته ظهرت السّطوة و الغيره من الابداع. و وجدت القضاء

التعلّق بالاختراع وهو المالك لتلك اللّجة بتمليك الرّحمن ما يصل من الحقّ من لّجة القضاء الي الحقّ الآ بامضائه. لآته باب الفيض لكلّ شيء وقد وعد الله جودا عليه لا بداء في الابداع بعد امضائه. وهو (ع) لما تحرك في الدّين باظهار بدء مقامه لا يؤمن به الآ الاقلون والكلّ همّوا بانكاره وقتله بعد ما عرفه بان محلّه في عوالم التوحيد محلّ القطب من الوحي. لا يرقى اليه طيرا اوهام وينحدر عنه السبيل الى الافهام ووجدوا به واستيقنته انفسهم ظلما وعلوا. فلما رأى الحسين ، عليه السلام ، غلبة الكثرات و اخفاء التوحيد وهو اعطي الاشياء علي ما هم عليه قد اقضي الله لانعكاس وجودهم وامضي (ع) اعطاء القدره لهم. استسلم لله بالشّهادة بايدي عبيده حتّي قد ظهر علي من في الامكان على علو عبوديته بانه المعطي ولا يمنع قدرته عن الكفّار لاتمام حجّته بعد اكمال التعمّة و اظهار الغني بعد ارادته الموجوده وقدرته النافذة. الله اكبر من سرّ الامر فدي بنفسه العظيم اثنين وسبعين من شيعة الكرام ورضي بظلم اهل بيته عن يد الفجّار ، حتي ايقن البلاد و من عليها آه هو الحقّ المبين. ولولا آدم ما يخطر بقلبه قرب الشجرة ما اراد احد قتله ولا يقتل (ع) فلما رضي بالشّهادة في عالم الابد تغيّرت بلاد التجريد فلما كوّن امكان قتله قتلت بقتله التّسبيح و التّمحيد و التّمجيد و التّكبير. الله اكبر من هذا المصيبة الكبرى التي تغيّرت افئدة العالمين لحرقة كبده ويجرى ذلك التّغيير الي ما لانهاية بما لانهاية وما كان لامر الله من نفاذ. وانّ اهل الجّنة تحترق افئدتهم لقتله وذلك اعظم مقاماتهم يترقب الي ما لانهاية لانّ بعد حرقهم لا يبقي فيهم الآ مرات الحاكيّة للحسين وكلّ شيء هالك الا وجهه الكريم. قال الله تعالي : « فمن قتلته فانا ديته.» والديّة ظهور الله الظاهر لكلّ شيء بكلّ شيء. فسبحان الذّات وهو المنزه عن وصف الممكنات وهو كما يقول : « لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير.» والتّحرّق لاهل النّار باقية ببقاء الله وذلك منتهي عذاب اهل النّار. وانّ الجّنة وما فيها قد خلقها الله سبحانه من نور الحسين والنّار وما فيها قد خلقها الله من بغضه (ع). كآلا نمّد هؤلاء وهؤلاء من مدد الحسين علي ما هم عليه بما هم عليه وما هو بجبار للعباد. ومن عرفه في مقام عبوديته وعرف سرّ شهادته كمل في مقام الدّين ولا يغفل عن مصائبه وفي كلّ الاحوال يبكي عليه ببكاء الثّكلى ويجرى من عيناه

بحور الماء. الله أكبر من عظم مصيبتيه وكبر بلائيه وشدّة عطشه الذي من يذكره يبكي عليه. قال الله تعالى : جزاء بكائه مائة شهيد ، وذلك لتحمل العباد والآ جزائه هو (ع) ، لأنّ الله ديته. ومن زاره عارفا بحقه كمن زار الله في عرشه والمشبه عين المشبه به ؛ لان المقصود ليس الازل ، لأنّ الازل لا سبيل اليه ابدا ولا المقصود غيره ، بل ظهور هويته في عالم الامكان وهو مقامه. وانّ اهل الجنة في كلّ يوم الجمعة يزورون ربّ ، جلّ وعلا ، اعني زيارته (ع) لأنّ زيارته ، زيارت الربّ ، جلّ وعلا. واول زائره في ليلة الجمعة ، هو الله تعالى كما في الحديث وذلك لاحتمال الراوي لعدد رسوخه في المعرفة. والحق أنّ زائره في كلّ الاحوال هو الله تعالى ثمّ محمّد ، ثمّ الائمة ، ثمّ الانبياء ، ثمّ الاوصياء ، ثمّ المؤمنين من الانس ، ثمّ المؤمنين من الجنّ ، ثمّ الملائكة ، ثمّ الحيوان ، ثمّ النبات ، ثمّ الجماد. وانّ الله سبحانه تعالى اولي عن كلّ شيء بزيارته وهو زائره لم يزل ولا يزال ولا يزول ببقائه كما هو اهله و مستحقّه. وانّ الزائر له (ع) حين توجهه بمولاه تحرق الحجب ، حتّى اتصل بمولاه فحين اتّصاله بوجه مولاه زائر الله تعالى في عرش تفريده وعظمتته وذلك في قوس الصعود. وكذلك الامر في النزول اول زائره في كل العوالم الله سبحانه و ذلك الرمز المعمّى لا يطّلع عليه الا اهل الافئدة من عرفه فسقاه ربّه شرابا طهورا. ومن لم يعرفه يصدق لاهله حتّى يسقاه مولاه شرابا طهورا. وانّ في الحديث لزيارته جودا عظيما و هو أنّ من زاره (ع) غفر الله سبحانه سبعمائة نفس من آباءه و أمّهاته ومن نظري هذا الزائر غفر الله له كالزائر ومن نظري من نظري الزائر فكان له الاجر مثل ما كان لزائر الي ما لانهاية. ولو لم يعرفه بانّ هذا الرّجل نظري من نظري زائر الحسين (ع) وانّ له مقامان وحركة علي القطب وهو الالف اللّينية وهذا المقام لاتشير اليه اشارة قريبة مع كمال بعدها بعيدة فوق القلوب بما لانهاية. وهو مقام التّوحيد المنفي عنه الكثرات والتّفريد المنفي عنه الاشارات اوله عين آخره و ظاهره عين باطنه وسرّه عين علانيته ، قريب في بعيده و بعيد في قريبه ، آية الله ومراته. السّيل مسدود والطلب مردود وسبحان الله عما يصفون. و حركة علي الظهور فاول ظهوره في الالف القائم غير معطوفة وهو القائم ثمّ الي الحروف العاليات وهم الائمة الثمانية ، ثمّ الي الكلمة وهي فاطمة ، ثمّ الي دلالة الكلمة وهي

مراتب الانبياء و الاوصياء و الدلالة قد ظهرت من لفظ الكلمة. كذلك حقايق الانبياء و الاوصياء ظهرت من نور جسم فاطمه. كذلك يتنزل الظهور حتّي وصل الي مقام الذرة و هي رتبة الجماد و ذلك آخر ما اردنا في تفسير النقطة و الحمد لله رب العالمين.

المقام الاول في البيان الالف غيبي الهي و هو الاسم الاولي و الرسم الاعلي لله الاحد الفرد الصمد الحي القيوم الذي لا اله الا هو الكبير المتعال. و هو اول شجرة خرجت في طور السيناء و ذاقت في جنان الثناء من حدائق البهاء و استترت في حجب العماء و استقرت في كرسي الكبرياء ، مستويًا علي عرش العطاء الي ما سواه. و هو حقيقة المحمديّة ، روي فداه ، و هو اول تعين النقطة حيث دارت علي نفسه ثلاث دورات و الالف المستقيم في مبدء التقسيم عند الله العظيم ثلاثة نقاط . و هو الاستقامة الاولية هيكل التوحيد و شبح التفريد في قول مقدر الحميد : « فاستقم كما امرت » و كشف عن هذا السرّ قوله العزيز : « ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا ».

المقام الثاني في المعاني الف اللبنيّة ربانيّة و هو مقام الواحدية مبدء الصفات و الاسماء. و هو الاسم الاعظم و رسم الاكرم المطوف حول جلال القدرة و المسبح بارئه تحت عماء العظمة ناطقًا بانك انت الله لا اله الا انت سبحانك عمّا يصفون. و هو اول قصبة نبتت في اجمة اللاهوت و ذاقت في سماء مجد الملكوت من ابكار حدائق الجبروت ، اول الاعداد في قلم المداد لفيض السرمدي الرباني المستقر في مقام العلوي ، روي فداه. و هو امير الاسماء و الصفات و لذا لا ينبغي لاحد من الائمة ، سلام الله عليهم ، ان يسمي باسمه الشريف و هو اول من آمن بالنقطة قبل الحروف ؛ فلذا صار علّة الاسماء. اول من تسمي و هو طام يمّ الوجدانية المذكور في الدعا لايساويه في لجة ابحر الاسماء و الصفات شبيء.

المقام الثالث في الابواب رتبة الالف المتحرك الذي لما تحرك في ارض الصفات و الاسماء ، زعموا ان جبار بنفسه قد لحظهم فنطق بالتسيح و التحميد و التهليل و التكبير ؛ فلما عرفوا اعترفوا بان الله جلّ و اكرم من ذلك. فانه عبد الله و دابة الارض و هو المتحرك في ارض الامكان بالتقدّيس و التمجيد و هو قوله الجواد في زيارة ابيه ، سلام الله عليهما

: « بك تحركت المتحركات في لجة بحر الامكان وطمطام يمّ الاكوان و بك سكنت السواكن من في لجة بحر الاحدية من البقاء الازلية و الغني الالهية و من في طمطام يمّ الواحدية من اطوار جمال الربوبية و شئونات جمال القدوسية » و هو كل يوم في شأن من احداث امر بديع لم يكن.

المقام الرابع في الامامة مقام الف غير معطوفه و هو مظهر اسم الله المमित و آخر مراتب تنزل الاسماء و الصفات في رتبة التراب و هي بئر التعفين لجميع الاسماء و الصفات حين التعلق بالكثرات و هي صبغ الاحمر الترابية حين اخذ التقطير عن كبريت الاحمر بعد حلّ الثالث في طبخ قعر الرابع لتصلح قابلية في رتبة الترابية لمقام بلوغ الاكسيريّة لظهور الاطوار و الشئونات. قال رسول الله تناكحوا و تناسلوا فاني اباهي بكم الامم يوم القيمة و لو بالسقط و ذلك اكمل المراتب و اعلاها في قوس النزولي. و هو رتبة الامامة و الولاية الكبرى خفيت رتبة الترابية و ظهرت وحدة النارية فانها حارّيا بس فارتفع الاحكام و صار الختم نفس البدء. و هو الاكسير البيضاء مالک الجود و البهاء ،

المقام الاول و السّين في رتبة البيان ؛ ثناء الله علي نفسه و الواصف نفس الوصف و هو قوله (ص) : لا احصي ثناء عليك انت كما اثنيت علي نفسك و قوله (ع) تجلّي لها بها و وصف الله لنفسه و لخلقه خلقه. و اول الوصف ذات الله الظاهرة للنبيّ به (ص) و هو روعي له الفداه لجة بحر الاحدية و صرف ظهور الهوية و عماء بحت الصمدية و اعلي مقامات الربوبية و اثني دلالات الالهية ، الاول الآخر الظاهر الباطن. قال الله ؛ عزّ وجلّ ، في ليلة المعراج : ارفع راسك يا محمّد ؛ فلما رفع ، روعي فداه ، راسه قال الله تعالي : « انت الحبيب و انت المحبوب » و هو ، روعي فداه ، متفرّد في هذا المقام عن الاشباه و الامثال و هو الملك الدائم في الملك ، السبيل الي الله مسدود و الطلب اليه مردود و دليله آياته و وجوده اثباته و هو وجود الله الظاهر في الامكان بنفسه.

المقام الثاني في المعاني و السّين في رتبة المعاني ، مبدء الاسماء و الصفات و هو حرف من حروف اسم عليّ و هو ، روعي فداه ، كان ذات الله العليا و شجرة طوبي و سدرة المنتهي و جنة المأوي و هو ، روعي فداه ، روح الله و نفسه و قلب الله و جنبه و عين الله و سمعه و

لسان الله ووجهه ويد الله وامره ومشية الله وحكمه و ارادة الله و اذنه و سرّ امر الله و نوره و هو ، روعي فداه ، ظاهر الله في العباد و آية الله في البلاد و شهر الله في قلم المداد و حرم الله في يوم المعاد و هو ، روعي فداه ، بلد الله المقصود و مقام الله المحمود و وجه الله المسجود و علانية المعبود كما نطقت بذلك عبائرهم المنيعه في كلماتهم الرفيعة. و كلّ ذلك نسبة تشريف كالكعبة بيت الله و اشباهها.

المقام الثالث و السّين في رتبة الابواب ، اسم من اسماء الله النازل الي بحر الحيات و هو قلزم الخضراء و ماء الحيوة. و انا قد «جعلنا من الماء كلّ شيء حيّ». و هو مظهر اسم الله المحيي و هو الماء الذي كان عليه العرش قبل خلق السّموات و الارض بما لانهاية الي ما لانهاية. و جعل الله موادّ الاشياء بهذا الماء و جعله شاهدا لخلق نفسه و خلق ما سواه ؛ حيث نطقت مفهوم آية الكتاب ما اشهدتهم خلق السّموات و الارض و لا خلق انفسهم و ما كنت متّخذ المضلّين عضدا. لا يصل من الخلق الي الخلق شيئا الا بهذا الاسم و لا يصعد الي الله الا بهذا الماء. و مالک هذا البحر بالاستقلال هو عليّ (ع) ، « لولاك لما خلقت الافلاك » و مزاجها رطب بارد و الماء سيّد الشّراب.

المقام الرابع و السّين في رتبة الامامه ، اسم جدّ محمّد ، قال الله تعالى : « يس و القرآن الحكيم » فلما امر الله اسمه القابض بالادبار لظهور الاطوار نزل الي كرة الهواء فظهر اسمه الحيّ ، ثم نزل الي كرة الماء فظهر اسمه المحيي ، ثم نزل الي كرة التراب فظهر اسمه المميت هناك اتّصل بداية الامر الي نهايته و رجع الكاف المستديرة الي قطب منطقة الاكوار و الادوار. و نضجت حقايق الاعيان في بطن الامكان و تمّت الاجزاء الاكسير في بئر التّعفين و اخذ الله التّقطير ممّن كان في القرع و الانبيق. نادي الله تعالى بلسان حبيبه : اقبل اليّ حبيبي فصعد من مسجد الاقصي الترابي الي وطنه الحقيقة او ادني. قال الله تعالى : يا محمّد فضلك علي الانبياء كفضلي و المشبه عين المشبه به و انا ربّ العزة علي العالمين ، سبحان ربّك عما يصفون.

المقام الأوّل في البيان الميم مجد الله ، قال الامام : « الميم مجد الله » و أوّل تمجيدته مجد الله نفسه قوله الحق : « انا الله لا اله الا انا كنت كنزا مخفيا فاحببت ان اعرف فخلقت

الخلق لكي اعرف» فصارت تلك الكلمة أوّل ذكر في الامكان. قال (ع) : « يا يونس تعرف ما المشيئة؟ قال : لا. قال ، روعي فداه : ذكر الأوّل وهي الكلمة التي انزجر لها العمق الاكبر وهي الاسم المستقرّ في ظلّه لا يخرج منه الي غيره». قال رسول الله (ص) : « انا أوّل من اجاب في الدّر» ولذا استخلصه الله في القدم علي ساير الامم منفردا عن التشابه من ابناء الجنس و المثل اقامه مقام نفسه في الاداء اذ كان لا تدركه الابصار ولا تحويد خواطر الافكار و هو يدرك الابصار و هو الطيف الخبير المقام الثاني في المعاني الميم مجد الله في حجاب الجبروت بلسان وليّه المأجد في عماء اللاهوت ناطقا : بانك انت الله ربّنا لا اله الا انت الملك المعبود. و هو حقيقة العلوّية و هو ، روعي فداه ، يطوف حول جلال القدرة و يستغرق في عماء المحو و الحيرة ، قائلا في حجب السّيرة : يا ربّ زدني فيك تحيّرًا ، لا يري نورا الا نورك ولا يسمع صوت الا صوتك ، ما رأيت شيئا الا ورايت الله قبله و معه و هو قول ابنه الطاهر في دعائه يوم عرفة : « أ لغيرك يا ربّ من الظهور؟ ما ليس لك حتّي يكون هو المظهر لك. متي غبت حتّي تحتاج الي دليل يدلّ عليك؟ و متي بعدت حتّي تكون الآثار هي التي توصل اليك؟ عميت عين لا تراك. » و هو ، روعي فداه ، ينطق بالله و يسمع بالله و ينظر بالله و يسكن بالله و يمشي بالله و يعطي بالله و هو مظهر نفس الله في كلّ المقام. سبحانه عمّا يصفون و الحمد لله ربّ العالمين.

المقام الثالث الابواب الميم ملك الله و هو امره و بامرّه قامت السّموات و الارض. و امره للابداع و الاختراع و هو تمام كلمة كن و خزائنة بين الكاف و النون. و هو فعل الله ، عزّو جلّ ، و ما من شيء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم. و هو مركّب من عناصر الاربعة من عالم الجبروت. الكاف مركّبة من النار و الهواء ، النّار نار اليجاد و الهواء ميله. و النّون مركّبة من الماء و التراب ، الماء ميل القبول و التراب لحفظ الانوجداد. فاذا تمّت الكلمة ، كملت عبوديته و هو قول الصادق : « العبوديّة جوهره كنهها الربوبيّة » و العبوديّة المطلقة الحقيقة لا يوجد الا في محمّد خاصة ، و اشهد انّ محمّدا عبده و رسوله. قال الله تعالى : « يا بن آدم اطعني اجعلك مثلي » و هو نفس اطاعة. مولانا عليّ قال ، روعي فداه ، انا عبد من عبيد محمّد و هو قول الله تعالى : « من اطاع الرّسول فقد اطاع الله ». المقام الرابع

في امامة، الميم حرف من حروف اسم محمد ؛ قال الله ، عز وجل : شققت له اسماء من اسمي انا المحمود و انت محمد. عدد الميم اربعين و هو تمام ميقاته. ثلاثين ليلة نفس قابلية في عالم السّرم و عشرة في رتبة مقبولة في عالم الابد. ولذا كان وقوفه في ارض الترابى اربعين سنة. قد بلغ اربعين سنة بعثه الله بالنبوة و هو تجليه سبحانه لديه اقل من سمّ الابرة عند مبدء طلوع فوق جبل الطور و هو شمس الظهور و ماء الظهور و انزلنا من سماء المتجلى ماء تجلي بنفس المتجلى له ماء ظهور. قال الله تعالى في صدق شأنه : « ما كان محمد ابا احد من رجالكم ولكن رسول الله و خاتم النبيين.» و هو نفسه و يحذركم الله نفسه ان تجعلوه مصنوعا اذ لو كان مصنوعا لكان الذات محدثا مصنوعا و هذا هو الكفر الصّراح ما اتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا.

المقام الاول قال الامام : الف آلاء الله علي الخلقه من النعيم بولايتنا. اعظم آلاء معرفة الالف و هو سرّ الحروف و محقق حقايقها و مذوت ذواتها. و هو الذات و ذات الذوات و الذات في الذوات للذات و هو خلق ساكن لا يدرك بالسكون و خلق متحرك لا يدرك بالتحرك اجتمع الاضداد و ارتفع الانداد. ظهر الولاية في الولي هنالك الولاية لله الحق ، الحق مع علي و علي مع الحق. يدور معه حيث دار و هو حرف الثبوت بنفي الشكوك و هو نفس الجلال بنفي السّبحات و الاشارات لسائر الممكنات بالبقاء البحت عند فناء الصّرف معرضا عن الوجود و مقبلا الي الوجدان به ، روعي فداه ، ظهر في عالم اللاهوت وحدة الذات للذات لا اله الا هو الحي القيوم.

المقام الثاني الف آلاء الله لاهل جنة الفردوس من الاعتراف بولاية علي و هم اهل الوقوف عند المشعر المطلق قبل الاقتران الي المقيد ، الا انّ فيهم ذكر صلّوحي للنظر الي انفسهم. فلما تأملوا الانبياء في ولاية علي ، اذا فهم الرّحمن حرقة البعد و عاصهم من النار فنادوا في ظلمات الكثرة الصّلوحيه ان لا اله الا انت سبحانك. اتي كنت من الظالمين فلما تابوا و استنجوا عنه ، روعي فداه ، و نجاهم عن الغم الاثنيّة و ادخلهم في بيته ، فمن دخله كان آمنا. و كذلك ينجي المؤمنين و هو رجال يسكنون في محلّ معرفة ذات الله و يستأنسون بذكر الله و يشربون من كأس الله و يأخذون عن يد الله و يعطون في سبيل الله بقائهم بالله و

عشيهم بالله. لا يتحركون ولا يسكنون إلا بالله افئدتهم ابرد من الثلج ، قلوبهم معلقة بالملاء الاعلي. ولولا اجل محتوم من رب العباد ما يصبرون في ابدانهم لمححة ، شوقا الي الرفيق الاعلي. رزقني الله مرافقتهم في جنّات الفردوس ، نعم المقام مقعدهم في مقعد صدق عند مليك مقتدر. يا محنة أيوب ، روجي فداك.

المقام الثالث الف آلاء الله لاهل بحر الخضراء ، وهم حروف العاليات في الممكنات علوك فوق كل عال و جلالك الامجد فوق كل جلال. وهم حروف لا اله الا الله في التكوين والتدوين في الرقوم المسطرات وهم شهور الحول و ايام الساعات في كلّ العوالم من التكوّنات والتشريعات. انّ عدّة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا في كتاب الله يوم خلق السموات والارض وهم مظهر فعل الله و ايدي قدرته وهم اولياء الله في كلّ العوالم في الاداء. وهم قائمون مقام الرحمن في جميع الصفات والاسماء وهم المعطون لاهل بحر النار باسم الله القابض و لاهل عماء المطلق باسم الله الحي و لاهل قلزم المواج بالامر بين الامرين و لاهل ارض الكعبه باسم الله المميت. وهم الادلاء علي الله في توحيد الذات و الصفات و الافعال و العبادة ، سبحانه عما يصفون.

المقام الرابع الف آلاء الله في رتبة الامامة الظاهرة بالولاية والباطن بالاستيلاء علي جميع الاقطار و الادوار. وهو الآن مقام القائم ، روجي فداه ، وهو آية و دليل و علامة و مقام للذات القديم سبحانه وهو نفس المعبود و وجهه حال العبادة و التوجه ؛ لا فرق بينه و بينه الا انه عبده و خلقه. لانّ ذلك المقام اعلي مقامات الامكان و فرق ذلك لا يمكن في الامكان انما تحدّ الادوات انفسها و تشير الآلات الي نظائرها. و هو قول عليّ (ع) في خطبة اليتيمية : « ان قلت ممّ هو فقد باين الاشياء كلّها فهو هو و ، ان قلت هو هو فالحاء و الواو كلامه صفة الاستدلال عليه ، لا صفة تكشف له. ان قلت له حدّ فالحّد لغيره و ان قلت الهواء نسبته فالحواء من صنعه رجع من الوصف الي الوصف و عمي القلب عن الفهم و الفهم عن الادراك و الادراك عن الاستنباط و دام الملك في الملك و انتهى المخلوق الي مثله و الجاه الطّلب الي شكله و هجم له الفحص الي العجز و البيان علي الفقد و

الجهد علي اليأس والبلاغ علي القطع والسبيل مسدود والطلب مردود دليله آياته ووجوده اثباته.» وهو ، روعي فداه ، لا يحتجب عن رعيته بل تحجبهم الآمال دونه.

المقام الاوّل البيان اللّام اسم نوراني وحروف ربّاني ورسم الهي ، مظهر الالف في الوحدة وحاكي الاحديّة في البدء ومن هذا اخذت النّصاري شكل الصّليب وحلّ اللاهوت في التّاسوت تعالي الله عمّا يقول الظالمون علواً كبيراً. وهو بحر لا بداية له ولا نهاية ذاخر مّواج اعظم البحور و اعلاه ؛ بل لا بحر سواه وهو بحر الوجوب و الازل الظاهر في الامكان بالامكان. وهو لجة الاحديّة المذكور في قول عليّ فالسّابح في هذا البحر يسبح بتسبيح الله نفسه ولا سفينة ولا مّلاح ولا جزيرة ولا شرّاع غيره البحر سفينة ومّلاح وراكب وشرّاع و طالب ومقصود يسير الي ربه في صراط الله العزيز الحميد. ولا نهاية ولا خروج ولا وصول ولا انفصال حين الفصل ولا اتّصال حين الوصل يسافر من الحقّ الي الحقّ وما له من زوال. وليس لهذا البحر موج وحركة وسكون وحيثان منزّه كمال التّنزيه عن صفة البحور وهو صرف التّجليّ البحت البات. ولا يري السّالك في هذا البحر بحرا سواه. وسبحان الله عمّا يصفون والحمد لله رب العالمين.

المقام الثّاني المعاني اللّام اسم الاعظم والرمز المنمنم وهو اول ما اختار الله لنفسه وهو العلي العظيم وهو قول الله ، عزّ وجلّ ، وانّ « هذا صراط عليّ مستقيم ». ولذا جعل الله قطب اسمه الشّريف اللّام وهو ، روعي فداه ، اول المقصود حيث تجليّ المحمود بنفسه نفس المعبود وهو مرّبي الاسماء والصفّات حيث لا سبّح في طمطام يمّ الصفّات و الاسماء دونه وهو المتموّج بتموّج الصفّات والمنقطع بقطع الآيات. المتنفّس بنفس العلامات والمتشرّع بشرايع المقامات والمتخلّج بخليج الاسماء. وهو الواحد الجارى في الاسماء والصفّات كجريان الماء في عروق الاشجار والنباتات وهو اول العدد وصاحب الابد ومالك السرمد بتمليك الله الاحد الصّمد. لا بداية له ولا نهاية وهو المذكور في قوله : « ربّ ادخني في لجة بحر احديتك وطمطام يمّ وحدانيتك ». الاحد المذكور سرّ محمّد ويمّ الواحد سرّ عليّ.

المقام الثالث في الابواب اللّام مظهر اسم الله المحيي وهو قلزم صلوح الكثرة و بحر القدر و بحر عميق مظلم كالليل الدّامس كثير الحيات و الحيتان. يعلو مرة بالنظر الي مبدئه و يسفل اخري بالتوجه الي نفسه و هو بحر المحيط و بطن الامكان و في قمره شمس تضي. لا ينبغي ان يطلع عليها الا الواحد الفرد فمن اراد ان يطلع عليها فقد ضاد الله في ملكه و نازعه في سلطانه و من نظر اليها بطرفها فهو المضيء بشمس قعره. و قال رسول الله : « انما الاختلاف فيك » يا عليّ و هو سرّ قوله : « السعيد سعيد في بطن امه و الشقي شقي في بطن امه. » و هو قوله الحق : « انا و عليّ ابوا هذه الامة. » المذكور في بحر المحيط و الساكن بالاستقلال بالعلو في هذا البحر ليس الا آل الله و هم حروف لا اله الا الله في اقطار الابداع و لذا كل واحد منهم علة مستقلة في الاختراع بالله سبحانه و تعالي.

المقام الرابع اللّام اسم الشيعه و هو اللطيفة الالهية المودعة في سرّ الخليقه في تمام مراتب العبودية و هو المشار اليه في قول الصادق : « العبودية جوهرة كنهها الربوبية. » و هم قوم من شيعة علي السّاكنون في جبل بحر كان خلف قاف القلب. يسبحون الله تعالي بقوله سبحان ذي الغلبة القهر لا اله الا هو له الملك و اليه يرجعون. و البحر الذي كان الجبل فيه ماء الذي عليه عرش قلوبهم و هو الماء الذي مقوم حيوتهم و هو بحر وحدة الى تحته و بحر الكثرة الي فوّه. بحر شديد الحركة و كثير الحيات من اطوار جمال مولا هم ربّ التراب يعلو مرة الي احسن التقويم و يسفل اخري بالسكون الي الطين. و لذا جعل الله المتقين في بئر الطين لشدة بقائه و مكثه. و في هذا البحر يمزج البحور و يثمر الفروع فلما صلحت قابليت الاكسيريّة في رتبة الجمادية تمت و كملت ما بالقوة فيه ما بالفعل. امر الله سبحانه بطلوع نار الله الموقدة علي محلّ الافئدة حينئذ قالوا كلمة الحق في مقعد الصدق « انا لله و انا اليه راجعون » ، « كلّ شيء هالك الا وجهه. »

المقام الاول البيان الهاء ربّ الحروف ، اذا لامربوب ذكرنا و لا عينا و لا احاطة لا ظهورا. و الهاء في الله اول مظاهرها هاء في هو و هو الاسم الاعظم و الدالّ الاكرم اعلي الاسماء و اشرفهما. و من اركانها الاحدية و الهوية و هو روح الله و الله روح الاحد كما قال الله الصمد : « قل هو الله احد » و اعظم مقامات هو في الامكان بغير اشباع واو و هو فؤاد المحمّديه

، روعي فداه ، وهو رتبة الازليّة الظاهرة للامكان بالامكان وهو مقام ودليل للذات البحت القديم بان الله كان ولم يكن معه شيء الان كما كان. ظهوره عين بطونه و بطونه عين ظهوره الاول الآخرو الظاهر الباطن ، لا اله الا هو الحيّ القيوم وليس في مقامه ذكر الا ذكر الله الاعزّ الاكرم. وذلك في رتبة الوجدان واما في الوجود دام الملك في الملك ، السبيل مسدود و الطلب مردود. و سبحانه لا يعلم كيف هو الا هو وهو المنزّه عمّا سواه سبحانه عمّا يصفون و تعالي الله عمّا يقول الظالمون علواً كبيراً.

المقام الثاني الهاء في رتبة المعاني ركن الواحدية و محلّ المشية. هو اول ناطق في بحر الامكان بذكر الرحمن لا اله الا هو القادر المتعال. وذلك في المقام المحبّة الالهية و الولاية الحقيقية و الازليّة الثانويّة و الربويّة الكلية الظاهرة في سرّ العلويّ عليّ (ع) و هو ، روعي فداه ، المتلألاً بتلأؤ محمد الذي هو وجه الاحديه و هو ، روعي فداه ، مبدء الاسماء و الصفات و المعاني و الحروف العاليات في جميع الاقطار سموات المقبولات و ادوار اراضي القابليات في عرصه الجبروت و عما اللاهوت. مدلاً بدلالة الثبوت لله الحيّ الذي لا اله الا هو الحيّ القيوم لا فرق بينه و بينه الا انه عبد و مخلوق و مرزوق و مجعول. افقر الفقراء الي الغنيّ المعبود و هو معني قوله (ع) : نحن الاعراف الذين لا يعرف الله الا بسبيل معرفتنا ، لولانا ما عرف الله ، لولانا ما عبد الله. وكشف الحق عن هذا السرّ المطلق في كتاب المصدّق و علي الاعراف رجال يعرفون كلاً بسيماهم. صدق الله و هو العليّ العظيم. المقام الثالث الابواب الهاء في رتبة الابواب حرف من حروف اسم فاطمة. قال الله ، عزّ وجلّ : « شققت لها اسماً من اسمي انا الفاطر هي فاطمة » و الاسم المشتقّ نفسها و من هذا ظهرت حرف آخر اسمها. وهي مبدء الابداع و ثمرة الاختراع ، قال الله تعالي في حقّها و : « أنّها لاحدي الكبر نذيرا للبشر.» و البشر رجال قوامون بامر الله و هو القائم علي الانبياء و الاوصياء و ماسويهم بالتوحيد و هو قول الله الحقّ : « فلا اقسم بمواقع النجوم و أنّه قسم لو تعلمون عظيم و أنّه لقرآن كريم في كتاب مكنون » و هو محمد (ص) ابوها « لا يمسه الا المطهّرون » و هو عليّ لانه مطهّر عن دنس الكثرات و الصافي عن كدورات

الصفات وهي لما تجلّت بجسمها الشريف خلق الله حقايق الانبياء و ما تأصلوا الآ شعاع شمس جسمها الشريف وانّ من شيعته لابراهيم.

المقام الرابع الهاء ظهرت بالحقيقة في رتبة الولاية في اربعة عشر اهل العصمة كما خفيت فيهم. « كنت كنزا مخفيا فاحبت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف » وهم مظهر اليد و الوجه و الجواد و الوهاب لله الحق ، كما نطق به الكتاب بالصواب : « من اطاع الرسول فقد اطاع الله » ، « انّ الذين يباعدونك انما يباعدون الله ، يدالله فوق ايديهم » ، « قالت اليهود يدالله مغلولة ، غلّت ايديهم ولعنوا بما قالوا ، بل يداه مبسوطتان ، ينفق كيف يشاء » و « الارض جميعاً في قبضته يوم القيمة و السموات المقبولات مطويات بيمينه » و « كلتا يديه يمين » و كلّ من سواهم بمن سواهم موجودون و معدومون حرفا عندهم و عند عظمة جلالتهم. و « هم عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول و هم بامرهم يعلمون يعلم ما بين ايديهم و ما خلفهم و لا يشفعون الا لمن ارتضي و هم من خشيته مشفقون » و من يقل منهم اني مظهرها و من دونهم بالاصالة الاولية « فذلك نجزيه جهنم و كذلك نجزي الظالمين » فقاتلوا ائمة الكفرانهم ، لا ايمان لهم. و هو قول الصادق : « الهاء هو ان لمن خالف ولايتنا ».

المقام الاول الراء في رتبة البيان آيه الله و دليله و هو اول رحمة نطقت بتوحيد الله في ارض الامكان. و اعلي مقاماته قلب المحمدية لانها اول شجرة نبتت في ارض قلب الاحمديه ، روعي فداه ، وهي « لا شرقية و لا غربية يكاد زيتها يضيء و لو لم تمسه نار » و النار من تلك الشجرة و هو قول الله الحق : « و ما ارسلناك الا رحمة للعالمين » و قول نفسه المطلق : انا اول من اجاب في الدر الامكان قبل الافتران و السؤال نفس الجواب و الجواب نفس السؤال. و لذا سبقت علي ما سواه بالوحدة الالهية اللاهوتية الممكنة في حق الممكن ؛ اذ سواه لا يمكن في حق الممكن و الازل نفسه نفسه ، و الآن كما كان. لا اشارة و لا تبيان و لا توجه و لا استدلال و لا معرفة و لا استبصار لانه المتعالي عن الممكن و وصفه و هو كما قال : « لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار هو الطيف الخبير » و قال سيد الخلق : « ما

عرفناك حق معرفتك وما عبدناك حق عبادتك « عزّ جنبه عزّا لاتنال اليه ايدي احد من عباده. سبحان ربّك ربّ عمّا يصفون و سلام علي المرسلين و الحمد لله رب العالمين. المقام الثاني الرّاء في مقام المعاني مقام عليّ امير المؤمنين و هو ، روعي فداه ، مجمع الخليجين و حايل بين الطّنجين و البرزخ بين العالمين. و هو الواحد المتكثّر و المتوحّد المتكثّر و الناقص الزّايد و الزّايد الناقص و النّار المنجمد و الماء المحرق و التّراب المتحرّك و المتحرّك الثّابت و الثّابت المتحرّك و القريب المبعد و البعيد المقرب و الفاعل لكلّ علّة و المنفعل عند مبدء الارادة ، الجامع للاضداد و المشابه لسبع الشّداد. أوّل المداد و مظهر الايجاد و ثمرة الانوجاد ، المكتوب اسمه علي لوح الفؤاد ؛ فنطق بالتّوحيد بان لا اله الا الله وحده لا شريك له. و علي لوح القلب نشهد انّ محمّدا عبده و رسوله و هو المنفرد في عالم الامكان عن الاشباه و الاضداد. و علي لوح النّفس نشهد انّ الاوصياء رسول الله اثني عشر و فاطمة معصومة طاهرة لا يساوقهم في الوجود شيء. و كلّ اتاهم عبدا و هم اولياء الله في العزّ و ليس لله وليّ من الدّلّ و علي لوح الارواح بانّ شيعة آل الله اخوان في الجنان ، متكئين علي سرر متقابلين.

المقام الثالث الرّاء في مقام الابواب باب الله من الحقّ الي الخلق و من الخلق الي الحقّ. و قال رسول الله : « انا مدينة الحكمة و عليّ بابها » و هو ، روعي فداه ، نعمة الله علي الابرار و نعمة علي الفجّار. و هو باب ، قال الله في صدقه : « باب باطنه فيه الرّحمة و ظاهره من قبله العذاب. » قال عليّ (ع) : « ظاهري امامته و باطني غيب منيع لا يدرك » و هو البحر الانيق و الطمطم العميق ، الدّاخر المّواج المتلاطم كثير الخوف و الخضوع و الاضطراب و الخشوع و النّاطق ؛ بقوله الحقّ : « الهي ان وعدت المطيعين النّار و العصاة الجنّة ، فبعزّتك و جلالك و لا حول و لا قوّة الا بك ؛ لكان ابن ابيطالب عبدا لك » و هو قوله الحقّ « لاعبدتك خوفا من عذابك و لا طمعا في ثوابك بل وجدتك مستحقّا للعبادة ، فعبدتك ». و كلّ ذلك من سطوة عدل الله لان العبد في كل الاحوال احتياجه بالله تعالي. كبده وجوده لو شاء كان معدوما كما كان. و فضل الله علي العباد في كلّ الاحوال

كفضله له بدء وجوده وفي كل الاحوال يقرء منادي الرحمن كما بدئكم تعودون و من له اذن ان يسمع نداء الله الملك لله الواحد القهار.

المقام الرابع الرّاء في رتبة الامامة اسم من اسم الله و حرز من حرز الله و حصن من حصن الله. قال الله ، عزّ وجلّ : « لا اله الا الله حصني فمن دخل حصني امن من عذابي.» قال الامام ، روعي فداه : « ذروة الامر وسنامه و باب الاشياء و رضي الرحمن الطاعة للامام بعد معرفته.» قال الله تعالى في حديث القدسي : « ولاية عليّ بن ابي طالب حصني فمن دخل حصني ابن من عذابي » و ولايته حروف لا اله الا الله و هو اول بيت وضع للناس و من دخله كان آمنا من الفناء و صار باقيا ببقاء الرحمن. و لا يدخل هذا البيت احد الا بعد كشف السّبحات و محو الموهومات و هتك الاستار و الاغيار و دخل المدينة علي حين غفلة من اهلها. فمن دخل المدينة اقر للامام بالامامة و من اقر من وراء الباب لا شك انه في اهل الخطاير و لا ينبغي ان يدخل علي ملك القاهر. و الامام جامع المقامات و الدلالات و هم الادلاء علي الله بان لا اله الا هو القيوم المتعال.

المقام الاول الحاء تكرار الدال و الدال تكرار الباء و الباء تكرار الالف و هم تمام الحمد و في تلك الرتبة يحملون عرش ربك فوقهم يومئذ ثمانية. و الحاء مبدء عرش الله تعالى و اعلي مقاماته في الامكان قلب المحمديّة و هو تمام القدرة و القوّة. قال الله تعالى : « و ما وسعني ارضي و لا سمائي بل وسعني قلب عبدي المؤمن.» و قال الصادق : « ان الظهور تمام البطون و البطون تمام الصّمت و القدرة و العزّة تمام الفعل و متي لم تكن كليات الحكمة تامّة في ظهورها و تامّة في بطونها لكانت الحكمة ناقصة من الحكيم و لو كان قادرا » و هو كان عرش العظمة و القدرة الصّالحة التّعلق بانوجاد الموجودات و تكون الممكنات. قال الله ، عزّ وجلّ : « قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ايّما تدعوا فله الاسماء الحسني.» و هو المستوي علي العرش بالعطاء المعطي كلّ ذي حقّ حقّه ؛ لو السائق الي كلّ مخلوق رزقه و اسم الرّحمانيّة اصغر من اسمه الهويّة بسنتين و هو قول عليّ (ع) : « انا اصغر من ربّي بسنتين » و الرّبّ مربيّه و هو محمّد السنّة الاولى سنة الوحدة الظاهرة التي محلّها هي نبوة الكليّة و سنة الجامعه بين النّبوة و الولاية. و لا يري احد مثله في الجامعيّة

في الامكان قط كما هو اهله والذات القديم ربّ اذ لا مربوب واله اذ لا مالوه ؛ سبحانه و تعالي عمّا يصفون.

المقام الثّاني المعاني الحاء تمام الحمد والحمد وصف الله نفسه. ولذا يختصّ بجنابه وحده وهو اولّ الثّناء واكملها واعلاها لله ، عزّ وجلّ ، وهو الجامع لمراتب الممكنات من البدء الي الختم الي ما لانهاية بما لانهاية. فلمّا اراد الله ان يحمد نفسه فارادته احداث تلك الكلمة لا من شيء وهو خلق الثّاني و ذرّ الاوّل وآية الكبرى. قال الله تعالي : « لولاك لما خلقت الافلاك » وقال عليّ : « ايّ آية اكبر لله منّي وايّ نباء اعظم منّي. » و هو ، روعي فداه ، اولّ الكون بالنّسبة الي الامكان و اولّ الامكان بالنسبة الي الاعيان. و علة تلك الكلمة المشيئة و علة المشيئة بنفسه. والقول بانّ العلة هو الله شرك للزوم الاقتران والارتباط و تعالي الله عن ذلك اختراعه ابداعه وهو خلّو من خلقه و خلقه خلّو منه. فسبحانه عمّا يشركون وله الحمد في السّموات و الارض و اليه يرجعون.

المقام الثّالث الحاء في رتبة الابواب اولّ حرف من اسم الحسين و هما يظهران عند التقاء البحرين بحر الاراده و بحر القدر. و هو قول الله الحق : « مرج البحرين يلتقيان. » و هما بحر العلوية و الفاطمية ؛ بينهما محمّد برزخ النّبوة « لا يبغيان يخرج منهما اللؤلؤ و المرجان » وهو الحسن. و لون اللؤلؤ بيضاء وهو ، روعي فداه ، مظهر ابيه في الوحدة وهو مظهر اسم الله الصمد لكمال بساطته و وحدانيته ، لم يخرج الائمة من صلبه. و المرجان هو الحسين الشّهيد و المرجان لونه الحمراء لظهور الكثرة و الشّؤون في اطوار الجلال و الجمال و هو ، روعي فداه ، اب الائمة الاطهار و سمّاه الرّحمن ابا عبدالله. و العبودية المطلقة منحصرة في اولاده الائمة الاطهار ، سلام الله عليهم بدوام القادر القهار.

المقام الرّابع الحاء في رتبة الامامة مقام ظهور سلطنة الحسين وهو ، روعي فداه ، عبد الله و مظهر اسمه المميت و عزرائيل عنده مرات يصوّر فيه جماله ، روعي فداه. المؤمن عند رؤيته من الشّوق يموت و الكافر عن جلالته يفرّ الروح من جسده. و جماله جمال الله و كل مميت باذنه و فعله الله يتوفّي الانفس حين موتها. و العبد ، ثلثه احرف ؛ العين علمه بالله. قال الصّادق : « العلم تمام المعلوم. » و الباء بونه عن الخلق و الدّال دنوه الي الخالق بلا

كيف ولا اشارة. واسم الله المميت هو اسم الله الحيّ والممات نفس الحياة وفي ارض التراب تنضج القابليات للصلوح الي مقام الآيات. ولذا من زاره عارفا بحقه كمن زار الله في عرشه ومن بكى او ابكى او تباكا لمصيبته هو بنفسه ، روعي فداه ، جزائه. وهورب الجنان وانّ اهل الجنة في يوم الجمعة يزور الربّ هو زيارته ، روعي فداه. لان نفسه نفس الربّ ومضجعه عرش الرحمن وزائره نفس المزور ؛ اي بما تجلّي لها بها. وهو قول الله الحق : « ومن قتلته فانا ديته.» نعم المقام لزائره ولباكيّة ، لو كشف الغطاء ؛ ما يقبل احد الا زيارته وبكائه والدوام بالبقاء في بلده.المقام الاوّل البيان الما ماء الوجود ووجه المعبود ونفسه المحمود وهو قطب المحيط الواسع علي جميع الاقطار في لجه بحر الادوار وطمطام يمّ الاكوار. والساكنون فيه رجال من نفس الماء وجوههم متثلثة بتثلوء الازلية و نفوسهم متقدسة بتقديس السرمديّة ذكرهم ذكر الله الاكبر. وفي ابحر جزائر غير متناهية من نفس الماء التي ذابت و سطحت واستقرّت وصارت ارض غرباء. وعلي جزائر قباب من نفس الماء كالدرّة البيضاء التي رفعت وانجمدت في جوف الماء. وهو بحر لا ساحل له ولا غشّ ولا حركة ولا تغير وعليها سفن من نفس الماء كالذهب الرطبه الحمراء وسكانها من نفس الماء يسافرون من الله الي الله. ولا تقطع مسافتهم ولا وصول الا الي منازلهم حين الوصول فاصلون وحين الوجدان فاقدون. حكم بعضه كحكم كلّه و حكم كله كحكم بعضه. ماء الطهور و صرف الطهور و صار في التجلّي من التجلّي بالكسر بنفس المتجلّي له بالفتح. وهي بحر الوحدة المذكور في الدعا عن قول مولانا الامام علي : « رب ادخلني في لجة بحر احدىتك.»

المقام الثاني المعاني ما ، ماء الحياة و « من الماء جعلنا كل شيء حي » وهذا الماء مظهر اسم الله الحيّ. فلما اراد الله خلق هذا الماء فبارادته صار موجودا متعلقا بلون الصفراء. ناطقا بانّ بارئنا هو الرحمن وهو الطمطام المتلاطم ؛ مبدء الكثرات في صقع عالم الاسماء والصفات. ظاهره امامته علي من في بحبوحة القدس و البهاء و باطنه غيب منيع ممتنع عن الصفات و الاسماء. وفي هذ البحر سفن و جزائر و قباب و سكّان و رجال كلّ ذلك من نفس الماء وليس لها بداية و لانهاية و لا فناء و لا اضمحلال و الساكنون فيه اهل الصفا

والسنا ؛ يسبحون بارئهم في قطب منطقة المجد والبهاء. وهم رجال قال الله تعالي في صدقهم : « رجال لاتلهيهم » اطوار الشؤون والظهور في صقع الكثرات عن الوحدة الحقيقة التي هي نفس الذكر وهد البحر بحر السكون والوقار وبرد اليقين وثلج الفؤاد. فمن شرب منه قطرة يسكن في ذات الله ويصبر علي الاذي في جنبه ويرضي بقضائه ، قائلا في كل الاحوال : لا حول ولا قوة الا بالله ، له الخلق والامر واليه يرجعون.

المقام الثالث الابواب الما ماء القدر ، فلما قدر الله وجوده بظهور اسم المحيي اخذ قطرة من بحر ماء الحياة ، مظهر اسمه الحي ، وهو قوله الحق في كتاب الصدق : « وانزلنا من المعصرات ماء ثجاجا » متلاظما ، مواجا ، متحركا لظهور الشؤون ، يخرج منه حيات الاسماء ونبات الصفات ؛ حتي يظهر قول الله : « كل يوم هو في شأن.» وهو قلزم الخضراء لا بدء له ولا ختم فيه. اشجار من جواهر رطبة و عليها سفن جارية من زمرد ورطب اوسع من بين سماء القابليات وارض المقبولات والراكبون فيها محمد وآله بالاصالة وشيعتهم بالتبعية. وهم رجال مطهرون من دنس الزمان والزمانيات والمنزهون عن الالتفات بالشهوات والكثرات. لا يعصون الله ما امرهم وهم من خشية آل الله مشفقون. قال رسول الله : « مثل اهل بيتي كسفينة نوح من ركبها نجي ومن تخلف عنها غرق » والمشبه عين مشبه به.

المقام الرابع الامامة ، الماء بحر القضاء وجوهر الجارى من بحر الحياة المقدر لكل ذي روح ممت. والارض لمحل جريان البدء لان ما في القضاء هو الامضاء وليس لله بدء فيما مضى. وهو الطمطم المتداخر المتين والمتلاطم العميق ، المتوج بتموج الصفات كالجبال الراسيات ويخرج منها خليجان ؛ احدها بدء الاشياء والآخر ختمه ونفس الختم ماء البدء. ويجرى منه انهار اربعة ، الماء غير الآسن بحر الاقرار بالوحدانية ، واللبن الذي لم يتغير طعمه وهو بحر الاقرار والاعتراف بنبوة محمد والعسل المصفي المخصوص لشيعية محمد وآله وهو بحر التقصير عن معرفة اهل العصمة والخمر الذي لذة للشاربين وهو بحر المحبة والعز والهيمنة والعظمة والسطوة والقهارية بغير صداع ولا خمار وسكر ولا اغماء. يسبحون سكاها : سبحان ذي القهر والغلبة لا اله الا هو الواحد القهار.

المقام الاولي البيان التّون في رتبة البيان نفس المكان وهو تمام الامكان و الامكان بعينها في عالم الامكان. الحروف في كلمة كن و الكاف رتبة المشيئة و التّون رتبة الارادة و المشيئة اب الاشياء و الارادة أمّها. قال (ص) : « انا و عليّ ابوا هذه الامة ». فبالكاف خلق الله مادّه الاشياء و آية تفريده و هيكل توحيدده دالّ علي الله وحدته. و هو اعلي المشاعر في الامكان فيه يعرف الله وحده و هو المسمّي بالفؤاد. و بالتّون خلق الله صورت الاشياء من مبدء الميل الي نفسه الي منتهي الكثرات بما لانهاية الي ما لانهاية. و اول التّعين هيكل التّبوة و ثانيها هيكل الولاية و ثالثها هيكل الشّيعه. و هذه الهياكل تمام الايمان جعل الله آيته في كل شيء للاعتراف به. و هو تمام نور الله نور السّموات و الارض

« مثل نوره كمشكوة فيها مصباح المصباح » الي آخر آلاية. و قال الله تعالي : « سنريهم آياتنا في الآفاق و في انفسهم حتّي يتبين لهم انه الحق » قال السّجاد : و الله آياتنا و هذه احدها و هي الولاية و ما نودي في الاسلام شيئاً مثل ما نودي في الولاية.

المقام الثّاني البيان المعاني التّون عرش الكاف و به استوي الرّحمن علي ما سواه. و هو الواحد المتحقّق في اربعة عشر هيكلًا. قال رسول الله : « فوق كل حسنة حسنة ، حتّي احبنا فاذا احبنا ليس فوقه حسنة » و هو قوله الحقّ حين سئله الاعرابي عن الدّين ؛ قال (ص) : « هل الدّين غير حبّنا » و كشف عن هذا الرّمز المعمّي قوله (ع) : « من احبكم فقد احبّ الله » و هذا الحبّ علّة وجود الممكنات. و هو قول الله في حديث القدسي : « كنت كنزا مخفيًا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف ». و المحبّة نفس المحبّ و المحبّ هو المحبوب. و لو كان الثّلاثة لا شكّ انّ اهل المحبّة لمشركون ، قالت النّصاري ثالث ثلثه انما هو اله واحد. قال الصادق : « المحبّة حجاب بين الحبيب و المحبوب » و المحبّة المذكوره ليست ذات الله تعالي لانه ، عزّ وجلّ ، خفائه عين عرفانه و عرفانه عين خفائه. و هو المعروف و لا عارف في الوجود و الان كما كان. سبحانه لا يعلم كيف هو الا هو و هو العليّ الكبير.

المقام الثّالث التّون في مقام الابواب امر الله و علمه و كتابه المحفوظ و عدله. و هو انه لما امر الله كلمة الاكبر بالادبار لظهور الانوار و كثرة الاطوار تنزل الي ركن الاسماء ؛ فتدور

بدوران الاسماء في عالم الادوار وفي عالم الانوار بدوران الاسرار ، بتحرك الليل لطلوع النهار. الي قطب الصفات فتكرر بتكرار الصفات في عالم الاكوار ؛ حتي نزل من مبدء الدرة الي منتهي الدرّه بما لا نهاية في بدئه كما لانهاية في ختمه. وهو قول الله الحقّ و كل شئ قائم بامرک و الامر تمام العدل و بعدله قامت السموات و الارض. و مظهر تلك الامر اهل العصمة و محل تلك العدل محمّد و آله. قال الله تعالي : ان الله يامر بالعدل و الاحسان. و قال الحجّة ، روعي فداه ، في زيارة آل يس : « القضاء المثبت ما استأثرت به مشيئتكم و المحوما لا استأثرت به ستّكم » وهو قول جدّه العليّ الصادق النقي الهادي ، روعي فداه ، في زيارة الجامعة الكبيرة المشهورة : كالشمس الطالع المظهرين لامر الله و نهيه.

المقام الرابع النون في مقام الامامه يحكي عن البداية بالدلالة و عن النّهاية بما لانهاية. قال الله ، عزّ وجلّ : « ن و القلم و ما يسطرون » و ها انا اذا اذكر رشحة منه النون في رتبة البيان. جوهره بسيطة حيّة بالذات و هي ذات الله العليا و في رتبة المعاني ذات رسول الله و في رتبة الابواب ذات فاطمة. و في مقام الامامة حروف لا اله الا الله اثني عشر في الرقوم المسطرات. و في مقام الاركان رشحات كليلّة النازلة من قطرة لطيفه من عرق جسم فاطمه. و في مقام النقا انوار متلئثة من اجساد الانبياء. و في مقام النجباء اظلة الهيّة متلئثة بترتبه النقباء. و في مقام الملك اظلة انسيّة. و في رتبة الجنّ اظله ملكية. و في رتبة الحيوان اظلة جنّيه. و لذا ان النملة تزعم انّ لله زبانيّتين و في رتبه النبات اظله حيوانيّه و في مقام الجماد اظلة نباتيه.

المقام الاولى البيان الياء حروف العشرة و هو في مقام البيان آية التوحيد و علامة التجريد و صرف الهوية و عماء الاحديّة. بحر الوجود و حرف الظهور الاول الرفيع و الآخر المنيع الباطن القريب و الظاهر البعيد. بحر معلوم و سرّ مجهول المخصوص لمحمّد و آله (ص) بالحقيقة الاولى. و ما سواهم معدومون لا نصيب لشيء من الاشياء فيه و كيف لا يكون كذلك. و الانبياء مقام تجريدهم و بقائهم في توحيد الله ظلّ فاني من جسم محمّد (ص) و هو بلغوا الي ما بلغوا و لم تدركوا ما فعلوا جسم محمّد. و هي في الاجساد ممتنع محال ، كيف يصل

شعاع الشمس بقرصه وكذلك في السلسلة الطويلة من ثمانية عوالم بل في السلسلة العرضية. هذا السرّ مستور ولو علم ابوذر ما في قلب سلمان لكفره وفي رواية رحم الله من قتله يجرى هذه القاعدة من عالم العلي الي مبدئه السفلي. الطرق الي الله بعدد انفاس الخلايق.

المقام الثاني الياء في رتبة المعاني آخر حرف من حروف اسم عليّ (ع) ، روعي فداه ، و هو سر الله الذي لا يوصف وكلمة التي لا تعرف وهو اسم الاعظم الذي يسبح الله بظله جميع خلقه. وهو صاحب الازلية الكبرى والابدية العظمي. قال ، روعي فداه : « انا صاحب الازلية الاولى » وان امرنا هو الحق وحق الحق وهو الظاهر وباطن الظاهر وباطن الباطن وهو السرّ و سرّ السرّ و سرّ المستسرّ و سرّ المقنع بالسرّ و سرّ لا يفيداه الا سرّ و سرّ مجلّل بالسرّ و هو مظهر خشية الله و جلاله وهو قول الامام : « لا علم الا خشيتك ولا حكم الا الايمان بك ، ليس لمن لم يخش عن جنابه علم ». وهو مقام الرحمن و لمن خاف مقام ربّه جنتان و ليس لمن لم يؤمن بعزّ قدسه حكم لانه ظاهر الله لا هو هو ولا هو غيره. كلّ ذلك عن دوام الملك في الملك السبيل الي ذات الله مسدود و الطلب مردود ، دليله آياته و وجوده اثباته.

المقام الثالث الياء في رتبة الابواب في اسم الرحيم مقام من مقامات الرحمانية. وهو الذي اجاب الامام ، روعي فداه ، وانا اذا اذكر الحديث ، سئل رأس الجالوت عن الرضاء ، بان قال : يا مولاي ما الكفر و الايمان و ما الكفران و ما الشيطانان اللذان كلاهما المرجوان؟ وقد نطق به الرحمن حيث قال في سورة الرحمن : « الرحمن علّم القرآن خلق الانسان علمه البيان » فلما سمع الرضاء ، لم يجر جوابا و نكت باصبغه الارض و اطرق مليا. فلما رأى السائل سكوته شجعتة نفسه بسؤال آخر فقال : يا رئيس المسلمين ما الواحد المتكثّر و المتكثّر المتوحّد و م الموجد و الموجد و الجاري المنجد و الناقص الزائد؟ فرجع ، روعي فداه ، رأسه فقال : ايّ شيء تقول و ممن تقول و لمن تقول بيّنا انت انت صرنا نحن نحن ، هذا جواب موجز بسؤالك. واما الجواب المفصل فاعلم ان كنت الداري و الحمد لله الباري ان الكفر كفران كفر بالله و كفر بالشيطان و هما سيّتان المقبولان المردودان

؛ احدهما الجنة والآخرة النار وهما للذات المختلفان المقبولان وقد نطق به الرحمن حيث قال : « مرج البحرين يلتقيان بينهما برزج لا يبغيان فباي الاء ربكما تكذبان » ويعلم قولنا من كان من سنخ الانسان ويظهر لك ممّا قلنا باقى سؤالاتك والحمد لله الرحمن وصلى الله على محمد وآله المبعوث على الانس والجان ولعنة الله على الشيطان. فلما سمع كلامه بهت وتحيرت وشهق شهقه فقال اشهد ان الا اله الا الله واشهد ان محمد رسول الله وانك وصي رسول الله حقًا والرحيم رحمة مكتوبه على من سبقت له العناية. وهو حقيقة سلمان ، روى فداه ، ونعم الحديث ما قال الامام الحسن العسكري فى تفسيره ان الله خلق مائة رحمة وجعل منها رحمة واحدة فى الخلق كلهم فيها تراحم الناس فى الدنيا من فى كل الاصقاع. فاذا كان يوم القيمة اضاف هذه الرحمة الواحدة الى تسع وتسعين رحمة. فيرحم بها امة محمد وتلك الرحمة تمام الامّة فى الدنيا لما كانوا فى الرحمة ضيقوا انفسهم عن القبول وفى الآخرة لما خلصوا من الاعراض قويت بنيتهم للتحمّل. وان الله حرم الجنة على الامم حتى يدخل امة محمد قبلهم والمؤمن اكرم على الله ممّا تظنون وانا اذكر الحديث بعضا بالنقل والمعنى ولا يطلع بسر مراتبها الا اهل التقوى.

المقام الرابع الياء فى الرحيم مقام الشيعة وهم فى هذا الاسم محل صبغتهم. قال الله صبغة الله : « ومن احسن من الله صبغة » وجعلهم فى بئر التعفين فى هذا الصبغ. فلما نصجت بنيتهم وبلغت بلوغهم صلّوهم بالصلوة والزكوة والصوم والجهاد والحج وسائر الاعمال المحموده ، حتى خلطت اجزاؤهم وصارت شيئًا واحدًا. وهو قول عليّ ، روى فداه : « حتى تكون اعمالى واورادى كلّها وردا واحدا. » ثم جعلهم فى قعر التقطير للاخذ

عن اجزاء الاكسير. وهو موت الكلى فلبعض الناس فى الدنيا ولبعضهم فى الرجعة ولبعضهم فى البرزخ ولبعضهم فى القيمة ولبعضهم فى النار ، لتحريق اجزاء العرضية و لاخذ اجزاء الاكسير. فلما اخذ اجزاء الاكسير هاج ريح محبة الله فى افئدتهم وهو لقاء بارئهم وهو قول الصادق : اذا هاج ريح المحبة فى الفؤاد استأنس فى ظلال المحبوب و

اثر المحبوب على ما سواه قال علي

ودائك منك وماتشعر

دوائك فيك ولا تبصر

وانت الكتاب المبين الذي
 و أنت الكتاب المبين الذي
 باحرفه يظهر المضمّر .
 و فيك انطوي العالم الاكبر
 وهي نقطة العلم . العلم
 نقطة كثرها الجاهلون

وهو الدرّاية حديث تدرّيه خير من الف حديث ترويه . وهو قرطاس الحكيم كلّ علم ليس في القرطاس ضاع وهو تمام العمل العلم بلا عمل كالقوس بلا وتر . وان الاشارات تحجب الاستار من كشف الكثرات دخل بيت الجلال فقد عرف مواقع الامر وبلغ مواضع السرّ وهو الغنى عمّا سوي الله وفسبحان الله عمّا يصفون .

الحمد لله الذي جعل طراز قضائه بهاء رحمانيته التي دنت بعد ما بعدت وقضت بعد ما مضت وفتعلت تحاكت فاقامت واستعادت وتشابهت وتعاكست وتقارنت وتفارقت وتفاخرت وتشهقت وتشهدت وتلألأت وتلجلجت و **اصطفت** وانتجت واخترعت وابتدعت وانشأت واصطنعت فهي حمراء صفراء خضراء بيضاء نطقت على عرشها بثناء البداء في منطقتها لا اله الا هو الحمد لله الذي جعل طراز اذنه بهاء ربوبيته فهي ازلية لامعة شعشعانية متلألئة ذوت واستقرت كورت واستقامت دارت واستضأت فهي هي مشرقة شمسية منورة قمرية لامعة نجمية حاكية عرشيه مخترعة فردوسية منتخبة افيروسية مندكة جبلية مسطحة ارضية هي هي مائية ترابية هي هي هوائية نارية ان قلت منفرد فهي جمعية وان قلت **خمسة** فهي احديّة مظهر الهاء في لجة الاحديه التي نطقت وتجلت وخضعت وخشعت وقالت الله لا اله الا هو الحمد لله الذي جعل طراز اجل الامضاء حكم البداء واقامها فوق منطقة السماء من عالم العماء بنور الحمراء فيا هنيئاً **سراستا** من البداء **المنطوقة** في حولها التي قضت وجلت بعدما احكمت وقدرت وانشاءت واخترعت فهي هي شمس ازلية مشرقة ختميه رفعت وسجدت على عرشها وثناء بارئها وقالت باعلى صوتها حزينا لا اله الا هو والحمد لله الذي جعل طراز كتابه طراز الاحديه واحكم في طراز مشيته بامضاء طراز صمدانيته واقضي ما قضي في طراز جبروتيته بطراز ما امضي في ازليته واذن في تقدير طراز ابداعه في مقام الاجل بطراز التي **احدى** احمدى علوى فاطمى فيا هي نعم الطراز في افق العماء رفعت بعد ما زكّت نطقت قبل ما صفت حرقت قبل ما جلّت

شهدت بعد ما غربت ببناء بديع و طراز عجيب و عماء لطيف التي نطقت في حق منشئها بطراز الابداع كلها لا اله الا انت سبحانك اتي كنت من الظالمين والحمد لله رب العالمين.

تفسير حديث من عرف نفسه

ص ٤٦

قال سلمه الله ما معني الحديث المروي عن علي من عرف نفسه فقد عرف ربه.
اعلم يا اخي رحمك الله اني اوصيك اولا قبل البيان بوصايا ان تقبل مني سهل اليك الوصول والا اشتد عليك الامر ولا سبيل لك الي المعرفة الا بمعرفتها.
اولها ان تطهر قلبك عن كل قاعدة اخذتها من علمائك لانهم اخذوا عن عيون كدرة يفرغ بعضها في بعض و يكفر بعضهم بعضا الم تر الي الذين بدلوا نعمة الله اي معرفته كفرا و احلوا قومهم دار البوار جهنم يصلونها فبئس القرار فسوف يلقون غيا و يحسبون انهم يحسنون صنعا كلا تجري من قلوبهم الهاويه علي لسانهم نار الشرك و سموم الكفر ولا يشعرون و انت ان تنصف بربك و خفت مقامه و نهيت نفسك عن مقاله القوم عرفت اني من الصادقين والله لعليك شفيق حبيب و ثانيها ان لا تقس كلام ائمتك بكلام الخلق لان الكلام ظهور من مظاهر فعل المتكلم مرات حاكيه عما في قلبه فكما ان نفوسهم حجة بالغة و آية محكمة من الله سبحانه علي العالمين كذلك كلامهم فكما انه لو اجتمع الخلق علي ان ياتوا بمثل

آية من القرآن لم يقدرُوا كذلك في كلامهم و كلامهم لا يشابه كلام احد من الخلق و كلامهم حجة الله علي الخلاق و هو الجامع الكامل لانه صدر من مصدر الطهارة و من واحد من كلماتهم يخرج كل الدين بل كل الوجود اثر حرف من حروف كلمة انظر بالحقيقه ان الله تعالي قديم وحده ليس معه غيره لم يزل ولا يزال علي حال واحد الان كما كان نفسه نفسه و الخلق في صقع ملكه و هو سبحانه لما شاء فمشيته احداثه لا من شيء فهو لم يلد شيئاً بل خلق الاشياء بالمشية و خلق المشية بنفسها و ان المشية اول نقطه مذكورة في الامكان و هو ذكر الاول الذي ذكر الله نفسه و اني انا الله لا اله الا انا كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف و خلو الله سبحانه من دلالة هذه الكلمة التي هي آخر مراتب النقطه ماء الذي به حيوه كل شيء و ليس عند منشئه الا حرفا و ان منشئه من نفس الله الظاهرة تلعلعت و لو كانت من الازل لزم التغيير فانه تعالي لم يزل علي حالة واحده و المشية في مقام الشيء و هو عالم امكان المطلق و الازل نفسه نفسه وحده و لا ذكر هنا و لا رسم هنا و ان الذكر و الرسم الذي عبرنا مشيته و هي صفة استدلال لا صفة تكشف له دليله آياته و هي المشية و وجوده اثباته و هو آية الاحدية لا بعد محمد محل مشيته غاية و لا سر و لا نهاية و كل الاشياء مدل عليه و هو المدل علي الله وحده لانه ليس في هذا المقام له جهة دون نفس الله من عرفهم عرف الله اعني معرفة الظاهرة في الامكان معرفتهم له الخلق و الامر و اليه ترجع الامور لان الامر و الخلق حادثان لا يرجعان الي القديم بل رجوع من الوصف الي الوصف و دام الملك في الملك انتهى المخلوق الي مثله السبيل الي الازل مسدود و الطلب مردود دليله آياته و وجوده اثباته و ان كل الافعال منه من الله تعالي كما صرح بذلك الحجة في زيارة لمحمد بن عثمان العمري مجاهدتك في الله ذات مشيه الله و امثاله في الآيات و الاخبار كثير و كل شيء منهم من الله لانهم ما ينطقون عن الهوي ان هو الا وحي يوحى و ان كلامهم كلام الله و من قال لم و بم فقد كفر و ان كلامه محيط بكل شيء جار في كل العوالم بحسب لغات اهلها و ليس في كلامه شبه اذا المشبه عين المشبه به و لا كناية و لا مجاز لان المجاز و الكناية صفته العاجز و هو القادر المقتدر فان الله تعالي علم آدم اسماء من في عرشه و تحته و هذه الآدم ابونا آدم الف الف

آدم اي متنزل عن آدم الاول بالف الف مرتبه و هو لا يقدر علي معرفة اسماء الائمة لان عيسي الذي هو اشرف الانبياء اعترف بذلك و حكي الله تعالي عن قوله لا اعلم ما في نفسك و ان الذي ورد في الاحاديث ان الله علم آدم اسماء الخمسة لتوبته و هو محمد و علي و فاطمه و الحسن و الحسين فما دعي الله احد بهم الا علي الله ان يستجيب و تلك المعرفة في ربه آدم و الشيء لا يجاوز وراء مبدئه و كفاك هذا في ان لا تقاس بكلام مولاك كلام و ثالثها ان لا تاوّل ما تقدر كلام اهل العصمة بالنقص ولكن بالعلو و الشرف اذن الله ان ترفع و يذكر فيها اسمه و الذكر بالعجز كذب و افتراء علي الله قل الله اذن لكم ام علي الله تفترون ان المفترين ما ويهم النار و ما لهم من نصير فاقبل و صاياي و الله عليك و وكيل.

و اما معني قول علي فاعلم و اثبت قدميك علي الصراط قال الله تعالي سزيهم آياتنا في الآفاق و في انفسهم حتي يتبين لهم انه الحق و قال الله في الانجيل اعرف نفسك تعرف ربك ظاهره للفناء و باطنك انا و قال رسول الله اعرفكم بنفسه اعرفكم بربه و قال علي حين سئله الاعرابي من عالم العلوي قال صور عارية عن المواد خالية عن القوة و الاستعداد تجلي لها فاشرقت و طالعتها فتلاّلات فالقي في هويتها مثاله فاطهر عنها افعاله و قال الحسين عليه السلام في دعائه يوم عرفه الغيرك من الظهور ما ليس لك حتي يكون هو المظهر لك متي غبت حتي تحتاج الي دليل يدل عليك و متي بعدت حتي تكون الآثار هي التي توصل اليك عميت عين لا تراك و قال علي بن الحسين في دعائه في السحر المعروف بدعاء ابي حمزه بك عرفتك و انت دللتني عليك و دعوتني اليك و لولا انت لم ادر ما انت و قال الصادق العبودية جوهرة كنهها الربوبية فما فقد العبودية وجد في الربوبية و ما خفي في الربوبية اصيب في العبودية و قال الامام في دعائه شهر شعبان الهي هب لي كمال الانقطاع اليك و انر ابصار قلوبنا بضياء نظرها اليك حتي تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الي معدن العظمة و قال الحجة في دعاء شهر رجب اشار بهذه المقام لا فرق بينك و بينهم الا انهم عبادك و خلقتك فتقها و رتقها بيدك بدوها منك و عودها اليك اعضاد و اشهاد و مناه و اذواد و حفظة و رواد فبهم ملئت سماؤك و ارضك حتي ظهر ان لا اله الا انت فانظر بعين فؤادك علي ما القي اليك و اعرف و ايقن فان الله

تعالى قديم وحده لا اسم ولا رسم نفسه نفسه ولا تصعد طير الافئدة الي جنبه ولا وهم الاشاره بعز قدسه وهو كما يقول لا تدركه الابصار وحده وحده ليس معه غيره لا اله الا هو فلما اراد ان يخلق الممكنات خلقهم علي هيئته فعله وخلقهم لا من شيء بقدرته فارادته احداثه لا غير ذلك فلما خلق الممكنات بالامر والممكن ممتنع الوصول والصعود اليه و الحق سبحانه اجل واعظم من ان يعرفه احد لان المعرفة فرع الاقتران وذلك صفة الامكان وهو الحق اجل واعز عن ذلك وجب في الحكمة ان يصف نفسه للممكنات وان وصفه احداثه لا من شيء وهذا الوصف لا يشبهه شيء من الخلق جعله الله سبيل معرفته وآية توحيده حتي يبلغ الممكن الي غاية فيض الله الممكن في عالم الامكان وجعل الله تلك الوصف حقيقه العبد وهو ربوبية الرب جل وعلا وهي نفسه وفؤاده و وصف الله نفسه لكل شيء بكل شيء والقي في هوية كل شيء مثال نفسه حتي عرفه بها وفي كل شيء له آية تدل علي انه واحد وذلك الوصف آية الرب وحقيقه العبد ولهذا الوصف مراتب بعدد انفاس الخلايق وكل النفوس بمنزلة المرايا وهو الظاهر للمرايا بالمرايا وهو الواحدية لله و وصفه ولكل الاشياء هذه النفس موجودة من عرفها فقد عرف ربه والمقصود ان لا سبيل الي الله الا بمعرفته هذا النفس التي هي مفرقة الرب لان الشيء لا يدرك وراء مبدئه من عرف نفسه بصفات بارئه عرف ربه وذلك الوصف وصف الرب ليس كمثل شيء وهو العلي الكبير ولذا قال الامام اعرفوا الله بالله والرسول بالرسالة واولى الامر بالامر بالمعروف والنهي عن المنكر ولهذا الوصف على الحق من الله للعبد مراتب اربعة بتجليات اربعة الاول وصف الدلالة لله الاحد الفرد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد وهو مقام التوحيد الصرف والتفريد البحت وهو اوله عين آخره وظهوره عين بطونه لا سبيل اليه الا بما وصف نفسه وهو آية الله القديم الذي هو العالم ولا معلوم والسميع ولا مسموع والبصير ولا مبصر السبيل اليه مسدود والطلب مردود والثاني تجلي عن صفاته وهو النبوة والثالث التجلي عن اسمائه وهو الولاية والرابع التجلي عن افعاله وهو الشيعة وان التعبير بالتجلي الرابع وصف ظهوري ولا وصف لله تعالي الا بفعله وان كان سبيل معرفته انفاس الخلايق ولكن ينحصر في ثمانية عوالم في الطول وهي كلياتها الاول عالم النقطة والالف

والحروف والكلمه وهو عالم محمد و اهل بيته و الثانيه عالم الانبياء و الاوصياء و الثالثه عالم الانسان و الرابعه عالم الجن و الخامسه عالم الملائكه و الشياطين و السادسه عالم الحيوان و السابعه عالم النبات و الثامنه عالم الجماد و وصف كل عالم ثان وصف ماهيته العالم الاول الي منتهي مقامه و لذا ورد في الحديث ان النمله تزعم ان لله زبانتين و ان ذلك الوصف الذي في كل شيء ربوبيته الله له به اولم يكف بربك انه علي كل شيء شهيد اي موجود في غيبتك و حضرتك و ذلك عمود النور الذي ينظر اليه الامام و يتوجه و يطلع به اعمال الخلايق و لو اراد اظهره في كل شيء من كل شيء كما اظهر من عصا موسي ما اظهر و اشاره الي صوره الاسد فصار حيوانا و من هذ الباب تفتح صعوبات اكثر الاحاديث مثل قول الامام في زيارة انصار الحسين بابي انتم و امي فان مد بصر الامام آية الله فيه و هو لايري الا نور الله و لا يسمع صوتا الاصوته و لا فرق بين هذ الوصف في العبد و بين قول لا اله الا الله كلاهما آيتان مخلوقتان تدلان علي الله لان الحدوث و صفاته حين الوجود من حيث كونها اثرا لفعل الله آية الله تعالي في الوجدان غير ملحوظة جهة انيتها و حدوثها اي مرتفعة باذن الله و شجرة الماهية عند هذا الوصف لا ذكر لها و هي شجرة خبيثه خبيثه اجتثت من فوق الارض مالها من قرار لان الوصف من حكم الله اعطي الماهية علي ما هي عليه بما هي عليه و ما هو بظلام للعبيد اعرف الماهية محله كما اشار علي في خطبة الشقشقيه و ان شجرة الكفر اي الماهية ليعلم ان محلي منها محل القطب من الرحي بنفس معرفتها جحدت و كفرت و ما لوصف بظلام للعبيد و ان هذه الشجره لها تأثير من ظلمه بوجود النور انظر الي الشمس فلما طلعت نور كلما اشرفت عليه نوره فلما ورد علي الشجره صارت لها ظلا فلما ارتفع الظل فما للظل ذكر و لا نصيب عند الشمس فلذلك حد المنكر عند المعروف و استغفر الله من التحديد بالكثير و ان اهل التصوف لما وصلوا الي هذا المقام زعموا انهم وصلوا الي الله و قالوا في كتبهم قولا عظيما تكاد السموات يتفطرن منه و تنشق الارض و كان ذلك في مذهبنا كفرا اعوذ بالله من لطح الشيطان سبحان الله عما يقول الظالمون علوا كبيرا و هنا وقفت القلم عن الجريان و نحن لانقصر عن البيان عرف من عرف

و جهل من جهل ولا تؤتو السفهاء اموالكم فانا لله وانا اليه راجعون والحمد لله رب العالمين. انتهى

تفسير حديث لا جبر ولا تفويض بل امر بين الامرين

قال الله تعالى الذي خلق فسوي والذي قدر فهدى وقال الصادق لاجبر ولا تفويض

بل امر بين الامرين.

فاعلم ان هذه المسئلة لما سد الله معرفته عن العقول والنفوس والارواح ومنع الامام عن العباد علمها لانه لما سئل قال بحر عميق لاتلجه وسئل ثانيا قال طريق مظلم لاتسلكه وسئل ثالثا فقال سر الله لاتهتكه وقال الامام لاجبر ولا قدر بل منزلة بينهما اوسع من بين السماء والارض لا يعلمها الا العالم او من علم اياه العالم وذلك مخصوص لاهل الافئدة ولان العقول بادق نظرها والافكار علي شدة تعمقها والابصار علي لطافة نظرها وسيرها لم تدركوا الا شيئا محدودا وان الحكما واكثر العلما اعترفوا بالعجز وكل من بين المسئلة لا يخلوا من جبر او تفويض الا الاقلون والواردون علي باب الفواد وذلك المقام منفي عنه الحدود والتشبيه مقدس عن التغيير والتعطيل مبعده عن حدود الامكانيه منقطع عنه الاشارات عن كل الاسماء والصفات غيب ممتنع لا يدركها من في عالم الكثرات المستتر بغير ستر والمحتجب بغير حجاب المستور عن كل العوالم لعلو جلاله والظاهر الاظهر عن كل شيء لجلالة شانته لان القدر نفس الامكان وهو اوسع عما بين السماء القابليات والارض المقبولات وكل الاشياء يمشون فيه ولا يشعرون لانه مخفي لشدة ظهوره ومستور بعظم نوره ولا يطلع عليه الا من خرق حجب النور وتصل الي معدن العظمة فحينئذ يري الاشياء بعين الله علي ما هم عليه وظهر صدق الحديث لا يطلع عليه الا بعزة الصمدانية وعظمه النورانية وحقيقه الصمدانية وهو آية الله الواحد القهار.

وبعد ما رشحت لك من معرفة الفواد فاعرف ان الله قديم وحده ليس معه في الازل غيره اخترع مشية التي هي نقطه الامكان لا من شيء بنفس الاختراع فحين ما خلق خلقه بالاختيار والاختيار مساوق لوجود لان السؤال الست بربكم لا يجري الا علي المختار وان السؤال نفس الجواب وخالقه مختار عادل فلا بد من صنعه بالاختيار وان الخلق حين ما انخلق خلقه خالقه علي ما هو عليه لان الله قبل وجودهم عالم باختياراتهم وخلقهم علي

هيئة ما هم عليه جزاء وصفهم وما هو بظلام للعبيد لان علم بالاشياء قبل وجودهم كعلمه بعد وجودهم وهو المعطي كل ذي حق حقه في مقام امكاناتهم وتكويناتهم ولا يمكن ان يلبس حلة الوجود شيئاً الا باختيار في التكون والتشريع لان علة الاختيار نفس الاختيار وهذا ظاهر لمن فتح الله عين فواده ونظر بعين الله في كل شىء وبما كل شىء للاشياء لانه سبحانه عادل غني لا يظلم وان الممكن فقير بحت لا يغني وفي كل احوالاته من الحقايق والصفات والافعال محتاج الي بارئه كاحتياجه عند بدء وجوده وهو الله سبحانه خلقه ومدته مما هو عليه بنفس ما هو عليه كما هو عليه من حقايقه وصفاته واعراضه وما الله بظلام للعبيد وما عاملهم الا باختيار وهو العادل المتعال وان الحكماء لما تفكروا فيها بعقولهم انقطعوا عن معرفتها وما وجدوا لانفسهم سبيلاً الا بالاعيان الثابتة او بالجبر وذلك لما لم يخذوا عن اهل العصمة وعرفوا بما ادركوا بعقولهم ولم يعلموا ان عقولهم لو كانت عقولاً حقيقه لاتسمية لكانت واقفة في مقام لودنوت نملة الي هذا المقام لاحترقت لاجرم جعلوا نفوسهم تحت شجرة الشرك ولا يشعرون واعلم ان حالة الاشياء في ذر الامكانى كحالهم في ذر التكوينى علي ما ذا سئلوا اجابوا وان السؤال نفس الجواب علي ما هم عليه للاشياء بما هم عليه كما هم عليه فمن قال بلي فصار من اهل الجنة ومن قال لا فصار من اهل النار وفي هذا المقام قصرت العبارة عن حد البيان واكمل التعبيرات قول الله تعالى لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم.

فاشرب من هذا الما واعرف قدره واكتمة الا عن اهله فان فيه كفاية لمن له قلب ودراية فاذكر ذكرا جميلا في فوادك حتي لاتري شيا الا مختارا وان مقام حقيقتك التي لاتعطيل لها في كل مكان لو اتصلت بها هي جنتك الاعلي ومسجدك الاقصي وايام شهادتك ولقائك ربك وكعبتك وقبلتك ومشعرك ومناك وايام تشريقك بعد رمي سبحات جلالك ويوم حجك وطوافك حول ذاتك بسبعة شوطك في سبعة مراتبك ومقام وجودك بالله وفنائك بالله ومقام وجودك الظاهر لك بك ومقام حبك وحبيبك ومحبوبك ومقام اتحاد قولك وكلام بارئك ومقام استوائك علي العرش بجميع اسمائك وصفاتك وآياتك وعلاماتك واعطاء كل ذي حق حقه ومقام اوليتك و

آخريتك فانت اول الاولين من الاسماء والصفات و آخر الآخرين و انت الاول بلا اول و الآخر بلا آخر و مقام ظهورك عين بطونك و بطونك عين ظهورك و مقام وجوب وجودك لما تحتك من ساير تجليات اسمائك و مظاهر صفاتك و آياتك و مقام هويتك انت هو و هو انت الا انه هو هو و انت انت لما وصلت الي هذا المقام ظهر لك ما قال علي لكميل ابن زياد النخعي حين سئله عن الحقيقه قال يرشح عليك ما يطفح مني يعني حقيقتك رشحه مما طفح مني فاعرف عظمة مولاك آل الله الاطهار و انت لما وصلت الي هذا المقام و كشفت السبحات حتى الاشاره و كانت ذاتك خالصة مخلصه لله تعالى ينبغي ان تدخل حقيقتك في ظل ملك الامام لان حقيقتك ظل ما يطفح من جلالته و ان هذا المقام لما ظهر القائم عجل الله فرجه يظهر لشيعة فما يبقي الا قليلا منهم و ذلك مقام عبودية الرقية من الشيعة للامام و الحمد لله رب العالمين. انتهى

تفسير آيه اينما تولوا فثم وجه الله

ص ٥٦

اعلم ان عربا من العربا من اهل البادية سئل عن علي عن وجه الله في قوله تعالى اينما تولوا فثم وجه الله فقال اصبر الان اعرفك بالشهود فامر ان ياتوا بنار و حطب ويشعلوا فلما اشتعل النار في الحطب كلها فقال للعرب ما وجه النار قال العرب كلها وجه من كل الجهات فقال نحن هكذا وجه الله فانظر الان الي الشجرة و النار اذا باقترانها و ارتباطها يظهر وجه النار فهكذا في وجه الله لما خلق الله شجرة الاولي و خلق النار من تلك الشجرة و رابط بينهما فاشتعل فظهر وجه الله لنار فهو وجهه. انظر في كلمه التوحيد هي اثنا عشر حرفا و اصلها ثلاثة احرف و هو الالف مقام الشجرة و الام مقام الربط و الهاء مقام النار فبا الثلاثة ظهر التوحيد كما اشار الحجة في دعائه في شهر رجب فيهم ملات سمائك و ارضك حتي ظهر ان لا اله الا انت و الثلاثة محمد و علي و فاطمه صلوات الله عليهم و اشار الرضا من قال لا اله الا الله و جب له الجنة بشرطها و هو التوحيد و شروطها و هو النبوة و انا من شروطها و هو الولاية فافهم ان كنت ذي فهم و الا فاسلم تسلم و اعلم ان الازال وجه ظهوره عين خفائه و هو نفسه لا غير فاول ما ظهر الفعل بنفسه من مقام الكنز الخفي الي مقام احببت ان اعرف و هذه مراتب معرفة وجهه تعالى و هي مراتب الفعل في الامكان لا سبيل الي الازل القديم ابدا و اشار الي مقامات الثلاثة خفيا رسول الله ما عرف الله الا انا و علي و ما عرفني الا الله و علي و ما عرف عليا الا الله و انا فانظر بحقيقتك الي هذا الحديث و استخرج منه المعرفة و اقم وجهك لها و اعلم ان الكور اذا تكرر باكوارها بالاربعه في مقام العشرة ثم ميقات موسي الاول و هي اربعون ليلة تجلي الرحمن اقل من سم الابره فانذك الجبل و خر موسي صعقا فلما جاء الي المدينة الامكان راي العباد خرجوا عن الدين و عبدوا ما فعل السامري فحينئذ اخذ بلحيه اخيه هارون و تجره اليه و هي الولاية التي في الولي اخذه النبي فلما اخذ و غوي الناس امرهم ان يتوجهوا تلقاء مدين عسي ان يكونوا من المهتدين و امرهم ان يسجدوا لله لما وصلوا الي باب المدينة تعظيما لصورة علي لانه باب المدينة و يقولون حطه نغفر لهم خطاياهم و سنزید المحسنين و ان الباب علي و المدينة

محمد الباب وجه الظاهر للمدينة فلما توجهت لتقاء مدين وخضعت لوجهه عسي ان تكون من المهتمدين ولكن ورودك علي المدينة مشروطا بغفله اهلها لان السبحات اذا غفلت عنها ظهر لك الجلال بغير اشارة الانفصال الي الباب لانه اول جزء من المدينة كما اشار الله سبحانه ويعطعون ما امر الله به ان يوصل وهو المقصود بالحقيقه الاولي فاعرف الاشارات فانها مفتاح كنوز المعارف وهي نقطة العلم من عرفها عرف كل شيء وهي التي اعطي محمد عبده السلطان وقال في حقه السلطان منا اهل البيت و اوتي بتلك النقطة علم الاولين و الآخريين لانه دخل المدينة علي حين غفلة من اهلها وهو في مقعد صدق عند مليك مقتدر صلي الله عليه و علي مولاه و الحمد رب العالمين. انتهى

رساله سلوك (١)

استقم يا سائل التقي في مقام التوحيد قال الله تعالى الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا
تتنزل عليهم الملائكة ان لاتخافوا ولا تحزنوا و ابشروا بالجنة التي كنتم به توعدون.
واعلم ان الطرق الي الله بعدد انفس الخلايق وما النفس الا واحده وما الدين الا دين
واحد وهو امر الله و ما امرنا الا واحد فاقم وجهك للدين حنيفا فطرة الله التي فطر الناس
عليها لا تبديل لخلق الله و ان الذين متقوم باركان اربعة التوحيد و النبوة و الولاية و الشيعه
ابواب اربعة لا يصلح اولها الا بآخرها و كل ذلك وجه الله الذي لا يهلك و هو حب آل الله
الذي هو نفس حب الله و هو الكنز المخفي و قد اشار النبي الي هذا المقام تلويحا حيث
قال فوق كل حسنة حسنة حتي احبنا فاذا احبنا ليست فوقها حسنة و الحب و الحبيب و
المحب و المحبوب اربعة آيات من تجلي آل الله فيك و في نفسك فاذا ذكر آيات اربعة
فيك و جلت قلبك و ولهت افئدتك و تروحت روحك و تزلزلت من الشوق جسمك
فانت اهل الجنة و اصحاب امير المؤمنين سلام الله عليه و على اولاده الطيبين الطاهرين
حقا فحينئذ انت علي الدين القويم و القسطاس المستقيم و الصراط الواضح المبين ما فوق
ذلك المقام حسنة و ذلك تترقي ببقاء الله و ما لمحبة الله غاية و لانهاية و ذلك قطب
السلوك و ان الشريعة كلها سبيل سلوك العبد لولاه ولكن بالحركة الي القطب الذي اشرنا
و اما سبيل الوصول الي القطب فاعلم ان الوصول الي مقام آيتك الوصول الي ربك و هو
مقام تقوي الخالص لله تعالى كما سئل نبي من الانبياء عن الله سبحانه كيف الوصول اليك
قال الله تعالى الق نفسك تعال الي و ذلك المقام للمبتدئين مشروط بنهي النفس عما
تهوى و حملها علي ما تكره لانه ليس حجاب للعبد او حش من نفسه اليه و الله لو جهدت
لنفسك و وصلت الي مقام القرب و الذكر و استانست في ظلال محبوبك و اثرته علي ما
سواه لو قطعت اربا اربا لما تغفل عن مقامه لان العارف قلبه مع الله و لا نطق و لا اشارة و
لا فعل الا بالله تعالى و لا تغفل عن الاجتهاد و لا تحرم نصيبك عن الدنيا و احسن كما
احسن الله اليك و لو تغفل كان حسرتك يوم المعاد طويلا و كنت انت القائل يا حسرتي

علي ما فرطت في جنب الله فأمض حيث تؤمر ولا تخفف لومة لائم ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم وفر كل الفرار عن كل ما يشغلك عن الله فانه سم قاتل يحرقك ولا تشعر كلا لو تعلمون علم اليقين لترون الجحيم ثم لترونها عين اليقين عليك برفض الدنيا وما فيها فانها راس كل خطيئة ولا تقف في سيرك في مقام لان كلب اليهود خير من اهل السوق واهل السوق اهل الوقوف واصل المانع الغفلة عن الله فان الدنيا والآخرة حالتان ان كان توجهك بالله فانت في الجنة وان كان نظرك الي نفسك فانت في النار وفي الدنيا فافهم الاشارات واقطع عن نفسك العادات والشهوات واحتمل جفاء الخلق وملامه القرين وشماتة العدو من الاهل والولد فاذا سلكت في هذا المسلك فقد فتحت علي نفسك باب الله ورجوت ان تدخل الي ملك كريم و لاهل البصيرة اشارات لطيفه فاكشف سبحانه الجلال حتي الاشاره وامح الموهومات واهتك الاستار واجذب بالاحدية صفة التوحيد حتي طلع نور الصبح من شمس حقيقتك وادخل مدينة الوحده و اغفل اهلك واطف السراج كل من حجبتك عن الله تعالي فاذا وصلت الي مقام محمود حيث وعد الله تعالي اهل التهجد في الليل اعنى التوجه بالوحدة الحقيقه في الظلمة الكثرات عسي ان يبعثك ربك مقاما محمودا وذلك الكتاب سبيل سلوك الاختصار لاولي الابصار وفيه كفاية للمخلصين الموحدين وعلي التفضيل كتبها سيدي ومعتدى و معلمي الحاج سيد كاظم الرشتي اطال الله بقاءه فحصل واسلك سبل ربك ذلك يخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فيه شفاء للناس ورحمة ولا يزيد الظالمين الا خسارا. انتهى

رساله تسديد

اعلم ثبت الله قدميك ان الله سبحانه الله تعالى غني كامل و ان مصنوعه حين ما اصنع جري القلم و قدر القدر علي كماله بحيث لانقص فيه بوجه من الوجوه فلولا كذلك ماتم صنع الله ولو كان قادرا تعالى ربي خلق الاشياء علي ما هم عليه بكمال ما يمكن في الامكان كما اشار في خلق الانسان و لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم فكل شيء في رتبته كامل بحيث لا يحتاج الي شيء كما اشار الحق سبحانه ما تري في خلق الرحمن من تفاوت و قوله جل و علا فطره الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله فكل الاشياء حين ما صنع هم الله كاملون حتي خرجا آدم و حوا من الجنة و قتل قابيل و هابيل تغيرت البلاد و من عليها فصار الاشياء في سكرة و غفلة و عن محبوبهم معرضين و بانفسهم متوجهين و عن سبيل سلوك عبوديتهم لله سبحانه غافلين لما كان لله عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول و هم بامرهم

ص ٦٢

يعملون و هم نفس فعله و محل مشيته لا متغيرين في قديم الدهور و لا فيما يزمن من الاحداث ظهر و لاجل انفسهم في العوالم الالهية و اوادم في العصيان و العباد سكران فليرحموا عليهم جودا ثانيا كجودهم في بدء ايجادهم فقبلوا توبة ادم و حوا و دعو العباد الي الله تعالى و عرفوهم سبيل سلوك عبوديتهم و قالوا لهم ان آمنتم آمنتم لانفسكم و ان كفرتم فان الله ربكم لغني حميد

و ان مراتب التكوين و التشريع الي ما لانهاية سبيل سلوك الحبيب للمحبوب عرفوا عباد الرحمن ثانيا سبيلهم الي الله تعالى و علي اختلاف مراتبهم حكموا بينهم بالاختلاف و الا فدين الله و حكمه واحد لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا كل من عند الله نزل و ما فيه التغير ابدا و ان زمان الحضور و الغيبته عند الامام لا يتفاوت كل الزمانين زمان واحد و في كل الزمانين احكامهم واحدة و احسانهم تامه و نعمهم باقية و قدرتهم دائمة بلغوا كل شيء ما يحتاجون حتى الارش في الخدش حتى كمل احسانهم علي العباد و تم

انعامهم علي البلاد و طريق ابلاغهم في الغيبه كظهورهم و هم المبلغون في التكوين و التشريع في مقام الانسان لاصول اربعة منهم الاركان و هم الانبياء و سبيل ابلاغهم بالوحي في القلب و نزول الملك في اليقظه او في النوم و منهم النقباء و هم ثلثون نفسا في زمان الغيبه و سبيل بلاغهم في السؤال في الحضور و منهم النجباء و هم سبعون نفسا و سبيل بلاغهم التورع مع التطابق بالكتاب و السنة و الاجماع و العقل

ص ٦٣

و منهم الفقهاء و سبيل بلاغهم الاخذ عن الكتاب و السنه و الاجماع و العقل المستنير بنور الله و لهذه الطائفة لا بد من التورع عن الحجة في قلوبهم ولكن لا يفهمون و لكل درجات مما عملوا و ما الله بغافل عن العباد و هو الغني المبلغ و حجة بالغة كاملة و ما له ظلم للعباد و هذا المختصر كفايه لمن له قلب و دراية و الحمد لله عالم الغيب و الشهادة و سبحان الله عما يصفون. انتهى

تفسير حديث حقيقت

وهو ان كميل ابن زياد النخعي اردفه على عليه السلام يوما على ناقته فقال كميل يا مولاي ما الحقيقه؟ قال عليه السلام: ما لك والحقيقة؟ قال: اولست بصاحب سرک؟ قال على عليه السلام: بلى ولكن يرشح عليك ما يطفح منى قال: او مثلك يخيب سائله قال عليه السلام: كشف سبحات الجلال من غير اشارة، الخ .

فاعلم ان كلامه عليه السلام محيط بكل شىء و جاربه فى كل العوالم لان الكلام تجلى من تجليات المتكلم و الله تعالى جعله مظهر احاطته و تجليه و كل ظهوراته لان الذات وحده وحده احاطته نفسه و هو المحيط و لا محاط و مقام الاقتران مقام فعله و ظهوره و هو مخلوق خلقه بارئه بنفسه و استقره فى ظله و ان كل التعبيرات فى مقام المعرفة تعبر عن مقامه و احاطة كلامه احاطة كلام الله لا يعزب عن تحت ظله شىء. فاذا عرفت هذه المقدمة، فاعلم انّ حال كميل يظهر من جوابه انه ما كان كاملاً فى مقام العبودية و الا لم يسئل عن الحقيقة لانّ المسئول عنه نفسها و ليست هى غيرها بل هو الاظهر من ان يسئل، كما قال سيد الشهداء عليه السلام

ص ٦٤

فى دعاء عرفه: "أىكون لغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون هو المظهر لك، متى غبت حتى تحتاج الى دليل يدل عليك و متى بعدت حتى تكون الاشاره هى التى توصل اليك عميت عين لا تراک و لا تزال عليها رقبيا، و خسرت صفقة عبد لم يجعل له من حبك نصيبا، و لولا ان كميل رأى نفسه مرادفا له فى الركوب على الناقة لما جرى على مثل هذا النوع من الكلام معه و لو انه عرف نفسه لم يقدر ان يرادف معه لانّ حقيقته رشحة طفح من جلاله فكيف يمكن للشعاع ان يرادف قرص الشمس و ذلك محال فان الشىء لا يجاوز وراء مبدئه و لقد اخطاء كميل لما رأى مرادفته معه فتوهم لما رأى نفسانيته و حقيقته فسئل ما الحقيقة؟ قال: ما لك و الحقيقة. قصد بانك فى مقام الاثينية و ذلك شرك بعد المشرقين و هو اقرب اليك من حبل الوريد. ما لك و الحقيقة فلما سمع نداء البعد و عرف

الشرك من نفسه خف عند بارئه ورق ظلمانية نفسه، قال او لست بصاحب سرک؟ فقال :بلى، لطفاً به لان لا يخمد نار محبته ورشح عليه ما يطفح وعرفه بقوله يرشح عليك ما يطفح منى بان حقيقتك يا كميل رشحه من مقام الانبياء وهم ما يطفح منى وبمعنى آخر ان مقام حقيقتك الذى تسئل عنه رشحاً ما يطفح من حقيقه لديك .لما سمع كميل مسألة البعد اقام نفسه فى مقام عبودية وذل عند مولاه قال :او مثلك يخيب سائلاً وحينئذ يخرق الحجب ويكون قابلاً لمطالعة انوار جمال حقيقته.وهى تجليه لها وبها فى بدء وجوده، بقوله، يا نار كونى بردا و سلاماً قال :كشفت سبحات الجلال من غير اشارة، يا كميل فاكشف جميع السبحات لانه خلق الله واستقر فى بحر الجلال خالقهم من غير اشارة الى ولا اليك لان الاشارات من السبحات والسبحات حجب البحت وعماء الصرف وهى مقام الاسماء والصفات والجلال مقام المسمى ونفى الصفات.

تنبيه الربانى فاعلم ان الحق قديم والممكن حادث والحق اجل من ان ينزل الى الامكان والامكان ممتنع فيه الصعود الى الازل فوجب فى الحكمة على الحق القديم ان يصف نفسه للخلق حتى يعرف الخلق بارئهم ويبلغ الممكن غايته من فيضه القديم وهذا الوصف مخلوق لا يشبه بوصف وهو آية ليس كمثله شىء وهذا الوصف حقيقة العبد من عرفه عرف ربه، كما اشار اليه الامام بك عرفتك وانت دللتنى عليك ودعوتنى اليك ولولا انت لم ادر ما انت وقال اعرفوا الله بالله وذلك الوصف المعبر فى بعض المقامات بالنفس التى من عرفها عرف ربه وفى بعض المقامات بالفؤاد وهذا الوصف الربوبية التى هى كنه العبودية والآية التى اراها الله فى الآفاق والانفس حتى يتبين للخلق انه الحق فانظر بعين فؤادك ان حقيقتك ربوبية ربك لك بك انت هو وهوانت الا انك انت انت وهو هو وله مقام وحدة هويته ذات البحت لا ذكر ولا اشارة ولا تعبير عن هذا المقام الا بالعجز وهو مقام كمال التوحيد بنفى الصفات والربوبية التى اذ لا مربوباً لا ذكراً ولا احاطة ولا ظهوراً وبهذا المشعر عرف نفسه مجرداً عن الاسماء والصفات والافعال .وبعد هذا المقام له ثلاث تجليات معرفة الاسماء والصفات والافعال وبهذا المشاعر ينكشف بالاستدلال معرفة الاسماء والصفات والافعال من الله سبحانه و

ان الله سبحانه متجلى لك بك و ناظر لك بك و محيط لك بك و هذا المقام جنتك الاعلى و مسجدك الاقصى لانه ليس لاهل جنة الرضوان الا ذكر الله الاعظم و اسم الله الاعز الاكرم . و هذه المرتبة لا يشار اليها بالاشارة مع كمال قربها بعيدة و كمال بعدها قريبة لا تواربها الحجابات و هو فوق كل شىء المستسر بالسّر و المقنع بالسّر المستسر لا يفيد فى معرفته الا السّر و ذلك المشار اليه فى الحديث عن على عليه السلام فى نفس الملكوتية قوة لاهوتية و جوهرة بسيطة حية بالذات اصلها العقل و هو المراد بالصبح الازل منه بدعت و عنه دعت و اليه دلت و اشارت و عودها اليه اذا كملت و شابتهت و منها بدت الموجودات و اليه تعود بالكمال فهى ذات الله العليا و شجرة طوبى و سدرة المنتهى و جنة المأوى ، من عرفها لم يشق ابداً و من جهلها ضل و غوى فمن وصل الى الجلال لم يشق ابداً و من غرق فى بحر السبحات محجوب من لقاء حقيقته ضل و غوى و ذلك الاشارات لكشف السبحات و الاشارات للوصول الى الجلال فاذا كشفت انوار الجمال عن نفسك عرفت ربك ذو الجلال و الاكرام . و المعنى الآخر كشف سبحات دخول المدينة و هى الجلال من غير اشارة اعنى حين غفلة اهلها . و معنى آخر ان حقيقتك جلال و هو الوجه من مولاك ولكن من غير اشارة و جهة و الحاصل ان كميل لا يح حاله لما سعد و تعلل و طلب تجليا آخراً و تحير و لم يدرك قال زدنى بياناً فقال عليه السلام : محو الموهوم ، اى السبحات و صحو المعلوم ، اى الجلال و الحقيقة واحدة و العبارات مع كثرة الفاظها واحدة ولكن لا يفهم الا اهل الافئدة . ولهذا كميل طلب الزيادة بعد بيانه و بعد قوله طلب الزيادة لا يجدنه و لا حصل له ما طلب . فقال زدنى بياناً . فقال : هتك الستر لغلبة السّر و هذا معنى الاول و الثانى عرفها من عرفها و جهلها من جهلها . فقال كميل بلسانه فى السّر هل من مزيد و بالقول زدنى بياناً . فقال : جذب الاحدية لصفة التوحيد . يا كميل الاحدية جاذبك الى التوحيد لان مشاهدتك بالله تكشف الحجب و الاستار و الحقيقة الجلال فى الاولى و المعلوم فى الثانية و السّر فى الثالثة و الاحدية فى الرابعة و ما اطع السائل فقال زدنى بياناً . فقال : نور اشرق من صبح الازل فيلوح على هياكل التوحيد آثاره . مقصوده ان يعرفه بان مقامات ظهور الفعل و آثاره الصبح الازل على عليه السلام و الشمس الازل محمد صلى الله عليه

وآله و من اشارة الى الحسين و اشراق، اشارة الى الائمة عليهم السلام .و النور، اشارة الى فاطمة عليها السلام و هياكل التوحيد الانبياء و الاوصياء و آثاره مقامه و مقام الشيعة . يا كميل اشارة الى ان من فاطمة عليها السلام تطلع حقايق الانبياء و الاوصياء ثم بعد ذلك طلب الزيادة فقال زدني بياناً .فقال : اطف السراج فقد طلع الصبح .قصده بانك يا كميل اطف السراج التي تمشى بها في ظلمات العقل و النفس و الروح حتى طلع لك الفؤاد و هو الصبح و اشار الى معنى حقيقى فى هذا المقام بانك يا كميل اطف السراج و انا الصبح .لا تكلم و اسكت فاني اريد صلوة .فاعرف الاشارات و اعلم ان هذا المقام

ص ٦٨

موجود فى غيبتك و حضرتك و هو الكافى لك " اولم يكف بربك انه كان على كل شىء شهيدا و انت بعينه تعالى نظرت اليه و هو الناظر لك بك و ليس اقرب اليك شىء من حقيقتك لديك و هذا المقام لا بداية له و لا نهاية و" هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو اعلى مقاماتك و اسنى درجاتك و هذه الحقيقة آية حادثة مخلوقة كقولك لا اله الا الله لما انه يدل على توحيد الله كذلك حقيقتك و لا فرق بينهما بوجه فاعرف قدرك و اکتّمها الا عن اهلها فانا لله و انا اليه راجعون.انتهى

معنى حديث اعلمنى اخى رسول الله..

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى الهم من فى السموات والارض حكمه لثلا يحتجب احد عن ظهور نور طلعه الذى قد اودع فى مقامات الامر و غايات الخلق و يراه كل شىء ظاهرا موجودا بانه لا اله الا هو العزيز المتعال و الحمد لله الذى خلق المشية قبل كل الموجودات بنفسها لنفسها لظهور آيات وحدانيته فى مقامات التوحيد ليعرفن الكل بما تجلي لهم بهم فى كينونيات ذواتهم و ذاتيات حقايقهم بانه الفرد الاحد القيوم الذى لم يزل كان بلا وجود شىء فى الامكان ولا يزال انه هو كائن بمثل ما كان من دون ذكر شىء فى العيان اذ ذاتيته لهي الذاتية السازجيه التى انقطعت الاسماء و الصفات عن ساحة قرب حضرت عزته و امتنعت الاشارات عن مقام عرفان قدس قيوميته و كل من عرفه بعرفان شىء سواه فقد اشرك معه شيئا و اتخذ بغير حق الها لانه كما هو عليه فى عز الهوية و جلال الاحديه لا نعت له دون حضرته

ص ٦٩

ولا وصف له دون كينونيته و لا له مثال فى الاشياء و لا لجنابه ذكر فى الانشاء و كل ما يعرف الابداع هو كان حد نفسه و كل ما وصف الاختراع فهو شان من ظهور ما قدر الله فى رتبة فسبحانه و تعالى لا يعلم كيف هو و لا كيف يبدع ما يشاء الا هو سبحانه تعالى عما يصفون.

و بعد لما سئل جناب والى الاحباب الى غاية ما يتمناه من امر مبدئه الى يوم المآب عن معنى الحديث الذى نقل بنفسه عن علي (ع) حيث قال عز ذكره علمنى اخى رسول الله علم ما كان و علمته علم ما كان و اننى انا ما رايت ذلك الحديث فى الكتب المشهور ولكن لما كان معناه طبق الواقع لا شك انه لهو الحق عند الله و انى لما وعدت اجابته لاستعين عن الله فى الحين لبيان ما اراد الله ان يظهر من خفيات بواطن آثاره من الكيان الى العيان و هو ان الله قد ابدع المشية قبل كل شىء و جعل العله حين الوجود نفسها

لا شيئاً دونها لانها هي الذكر الاول الذي قال الامام مخاطبا ليونس اتعرف ما المشيه قال لا فقال هي الذكر الاول و ان الله بلطيف حكمته و عظيم صنعه قد جعل فيها آية ظهور قيومية لتدل في كل شان علي وحدته و ان لها جهات سبعة التي لا يمكن ان يلبس حلة الوجود شيء الا بها و هي رتبة المشية التي نعبر في آية اعلي مشعرها بالذكر الاول الذي لا يذكر معه سواء ولا يدل في شان الا علي موجدته الذي تجلي له به و جعله آية لظهور قيوميته و مرآة لحكاية طلعة صمدانيتها و هندسة لظهور سلطنته و هي آية ما جعل الله لها بدء الظهور و دائميته فيضه و لا لها ختما الا في نفسها لم يزل تستمد من الله بنفسها لنفسها في كل مراتب الغيب و الشهود و لا نفاذ لها و هي الولاية التي دلت علي احديه الذات و ان الله جعل ظاهرها عين باطنها و اولها عين آخرها و سرها عين علانيتها و ليس لها مثل لان كان ما سواها لتوجد بظهور ابداعها لا من شيء لظهور قدرة مؤثرها فسبحانه و تعالي ما اعظم قدرته و ما اكبر احسانه لن تعرف احد كلمته في الذكر الاول الا هو و ان كلمة الاسماء سمه لظهور انيته هذه الرتبة و ليس لها في الحقيقة ذكر شيء سواها لان ما سواها لو ذكر قبلها او تذكر في رتبها لم يك من شان تلك الجهة و كل ما ذكر الذاكرون في وصف تلك الجهة لم يك و صفها الا بظهورها في رتبة ذلك الشيء و ان ذلك مشهود عند من عرف مواقع الامر و اطاع بغايات الختم و شهد سر الازلية في رتبه العبد و ليس وراء هذه الرتبة غاية في الامكان و لا قبلها ذكر الله يعلم حكمها لا دونه سبحانه و تعالي عما يصفون فلما ثبت ذكر جهة اعلي المشيه اشير بذكر جهه انيتها التي هي سميت بالاراده و هي مقام الذكر الثاني الذي فيه تظهر جهه ذكر الخلق بحدود الابداعية لا دونها و ان في تلك الجهة يذكر نفس الرتبة الاولى، الاولى التي هي مقام علي في عالم الظهور كما اشار اليه عز ذكره في آية المباهلة و انفسنا و انفسكم حيث قد ثبت بالاجماع عند الفريقين ان المراد بالنفس هو علي لا دونه و ان بذلك المقام تظهر جهة الربط الذي هو القدر الذي هو مبدء الكثرات و اللانهايات و ان بوجود الاراده يوجد كل ما يكون في الامكان و لذا اشار الحق عن الفيض المطلق بقوله عن تعليم رسول الله علم ما كان لانه لم يك شيء سواها و علي ذلك الشان يجب في الحكمه ان يكون علي معلم رتبة المشية علم ما يكون لان من قبل ذكره لم يك

يكون حتي انه علم به فلما ثبت ذكر الارادة تحقق امكان كل الموجودات ولذا يعلم رسول الله بعلم ما يكون بعلي في رتبة الاشياء بحسب مراتبهم التي قدر الله لهم في علم الغيب لان العلم في الحقيقه كما هو الحق نفس المعلوم كما اشار الصادق في حديث المفضل ان العلم تمام المعلوم والقوة والعزة تمام الفعل ومتي لم يكن كليات الحكمة تامة في ظهورها وتامة في بطونها لم يكن الحكمه تامة من الحكيم ولو كان قادرا وان ذلك لهو السر في اصل الوجود ونقطة الوجود الذي لا يمكن ان يفسر احد ذلك الحديث اعلي منه لان في المكان لا يبلغ دون ذلك البيان ولكن الامر عند رجال الاعراف صعب علي غاية الامتناع وما اعلم اليوم احد ان يقدر ان يطلع بحقيقه ذلك البيان الا من شاء الله فاسئل الله ان يلهم من اراد عرفانه بحقيقه البيان في كل مراتب التبيان من الاكوان والاعيان وان بعد ذلك البيان لا يعظم في نظر معني الحديث ومن سبل الحدود لان تحب تلك الرتبة لو فسر الحديث يقع الاشكال في اكثر مقامات الامثال وان بعد ذكر الارادة قد جعل الله لها جهات خمسها فمنها رتبة القدر لهندسة الجوهريات والماديات والكينوينات و النفسانيات والانيات والعرضيات والشبقيات بعدة علل المبادي في اصل الفعل وان في ذلك المقام تظهر الكثرات وتميز السبحات عن الشبقيات والذوات عن الصفات ويشقي من يشقي في هذه الرتبة بقبول اختيارها وليسعد من يسعد في هذه الرتبة بما فضل الله عليها من جهة اختيارها وهي بطن الامكان وعمق الاكبر الذي اشار الامام بان الشقي شقي في بطن امه والسعيد سعيد في بطن امة وان علة ذلك الظهور في رتبة القدر هو من اجل ظهور الاختيار لان الشيء لم يوجد في عالم الا باختيار نفسه وان في الرتبة الاولي و لو وجد مختارا ولكن لا يحصي الا اللطيف الخبير وكذلك الحكم في الرتبة الثانيه لان جهة قبول الخير والشر هي جهة الثالثه التي تظهر بعد اقتران الامرين وان ذلك بحكم العيان وسر الامكان لم يظهر الا مقام القدر وشكل المثلث ولذا قالت النصاري ثالث ثلثة واخذت شكل الصليب في الرتبة التثليث وحل اللاهوت التي هي عالم ظهور المشية في الناسوت التي هي مقام ذكر الكثرة تعالي الله عما يقول الظالمون في احكام قدرته علوا كبيرا وان ما ذكرت في غياهب تلك الاشارات هو بيان حقيقة سر الامكان في ملكوت

الاسماء و الصفات و ان علي سبيل الظاهر لذلك الحديث معاني كلية التي بمعرفتها تكشف الحجب عن مقامات العبد و يبلغه الي الذورة العلم و الفضل لان الشرف عند الله ليس في علم الرسوم و لا النظر الي سلسلة الحدود بل ان الذكر الذي هو شرف الانسان سر الربانية و ظهور نور صمدانيه الذي قد احاط كل جهات العبد و به يوصله الي ذروة العدل كما اشار علي في خطابه بان العلماء يتفاضلون في معرفة ما ليس بظاهر و لا مضر و ان علم ما كان و ما يكون هو شان من ذلك المقام و من اراد لذت قرب ساحة قدس الذات و الورود علي مظاهر كليات آيات الصفات فعليه فرض كشف السبحات و الاشارات من الجلال الذي دال علي حضرت الذات و ان بعد العلم بتلك المقامات يعرف الانسان ان لعلم محمد و آل الله درجات في الامكان حيث لا يحيط بعلم ذلك احد من اولي الالباب الا من شاء الله انه هو الولي من المبدء و الاياب و ان كل ما ابداع الله سبحانه و يبدع من بعد حاضر عند رسول الله لحضوره في بين يدي الله لان الله لم يزل كان علمه ذاته و ليس معلوم معه في رتبة ازليته بل هو عالم بكل شيء من الكليات و الجزئيات قبل وجودها كما هو عالم بعد وجودها و لا يعلم كيف ذلك الا هو و ان القول باختلاف مفهوم الحيات و العلم باطل في مقام الذات لانه سبحانه كما هو حي في وجوده و لا يحتاج في الحيات بوجود شيء سواه فكذلك انه كان عالم بكل الذرات و لا يحتاج بوجود المعلوم في رتبته و ان كل الكثرات كانت حاضرة في ملكه و احاط علم محمد بكلها لما علمه الله من فضله انه هو القديم المتعال و ان الله قد جعل محمدا و اوصيائه معادن علمه و نسبهم الي نفسه لعظم شانهم و كبر مقامهم بمثل البيت في المسجد الحرام و لا يعزب من علمهم شيء لما شاء الله في ملكوت الاسماء و الصفات و ان ما نزل في الكتاب لو اعلم الغيب لاستكثرت من الخير و ما نزل في الاخبار من مراتب اختلافات الانظار في مقامات الاسرار هو لم يك الا لظهور عبوديتهم و عجزهم لكل الموجودات او يكن لذكر علو جلالتهم عن النفي في مقام الاقتران و ان في الحقيقة ان العلم بالكثرات ليس هو الشرف في مقام الذات بل انه شرك عند اهل السبحات لان في مقام عرفان الذات كل ذكر من كل شيء باطل بل دليل علي الشرك و النقص و ان الشرف بين رجال البيان و العزة في مقام الاكران و الاعيان هو

صرف الباطه في مقام ظهور الذات و الا ان التعلق بالكثرات و العلم بها نقص لمن عرف ظهور الذات في ملكوت الاسماء و الصفات و لذا لو نفي الامام علم شيء لو كان الناظر هو العارف بحقهم يعرف مراده و يشكر الله ربه لما الهمه من سبل مرضاته و ان كان لم يك عارفا فلم يغل بعد علمه بذلك الشان في حقهم مع ان الغلو لم يكن في حقهم سرمد الدهور و ازل الظهور لان الله قد خلقهم في مقام لن يقدر احد ان يصل اليهم و ربما ارادوا في بعض المقامات من نفي العلم لاطهار فضلهم للعالمين لا يخلجوا عنهم اذا حضروا بين ايديهم و ان العارف بحقهم ليعرف لحن اقوالهم و اشاراتهم في كل

ص ٧٥

شان فمجمل القول قد علمناك في ذلك الجواب اصولا محكمة الهية لباب معرفة علمهم و الورود عليهم و الا لو اردت ان افسر حرفا من ذلك الحديث بمداد بحور السموات و الارض لتنفي البحور قبل ان يظهر حرف من معناه ولكن اجملت الخطاب لمن اراد علم المبدء و الاياب و اسئل الله العفو في كل شان انه هو مولى الموحدين في عوالم الاسماء و الصفات و كفي العبد حكمه في المبدء و المآب و سبحان الله رب العرش عما يصفون و سلام علي المرسلين و الحمد لله رب العالمين. انتهى

تفسير آيه في بيوت اذن الله

بسم الله البديع الذي لا اله الا هو

افتتح بسر البيان لاطهار ما جعله الله في الكيان بالوجود الي العيان حتي شهد اهل
البيان بما شاء الله في حق الانسان من سر ابطن البواطن لاهل باطن الباطن وما جعل الله
اليوم يوم الباطن لارتفاع التباين وكفي بالتبيان قول الرحمن في خلق الانسان الرحمن علم
القرآن خلق الانسان علمه البيان.

وقد سئلني اليوم نفس براني عن هذه الكلمة السبحاني النازلة في سورة النوراني قال الله
سبحانه في بيوت اذن الله ان ترفع ويذكر فيها اسمه فسبح له فيها بالغدو والآصال رجال
لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله واقام الصلوة و ايتاء الزكوة يخافون يوما تنقلب فيه
القلوب و الابصار ليجزئهم الله احسن ما عملوا و يزيد هم من فضله و الله يرزق من يشاء بغير
حساب ، انظر بالشهود فيما اخذ الله عنك بالعهود وها انا ذا قد

ص ٧٦

القيت اليك من اكسير المعبود فلا تحرم نصيبك عما جعله الله لاهل السجود حيث وعد
الرحمن لاهل الحق بالحق عسي ان يبعثك ربك مقاما محمودا و اعلم ان الله سبحانه
جعل اعظم عطياته لاهل الامكان مشعر الفواد و قد جمع اولوالالباب بتصديق الرحمن في
ذلك المراد حيث نطق سيدهم و اجزاه من قلم المداد ان الفواد هو اعلي مشاعر الانسان
و قد جعل الله تلك المشعر محل اسمه الرفيع و مكن غيبه المنيع و مقام معرفته لاهل
التبليغ و اختصه الله لنفسه و احتفظه ليومه و امتنع عن الادوار ليومنا هذا و انقطع عن الاكوار
لكورنا هذا و قد جعله الله كلمه تامه علي اربعة اجزاء معا و اخذ الله البيعه عن كل الاشياء
في بدء وجودهم و لو لا يبايعون الله ما يوحدون الله و استتره الرحمن لحفظ مقام المعلوم و
سماه جاعله نار الله للدلالة عن حرارة قربه و هو نار الله الموقده التي تطلع علي الافئده اراد
الله سبحانه عن تلك البيت تلك الافئدة و بالرجال نار الموقده و بالاسماء اسمائهم و
بالصفات صفاتهم و سماه الجليل بيت احديته من ورده عرف الله بما يمكن في حق

الامكان بانه الحق لا اله الا هو ليس كمثلته شيء وهو السميع العليم ومن جهلت حلت عليه النار بعدل الله الملك القهار ان كنت آمنت بالله الذي لا اله الا هو فاستسلم امرنا ما جعل الله اليوم غيرنا بيتا واقم وجهك للدين حنيفا فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ولا يجعل الله غير بيت محمد وعلي دينا فاستقر في ذلك المقام وايقن

ص ٧٧

ان هذه الرتبة لا تشير اليها الاشاره مع كمال قربها بعيدة وكمال بعدها قريبة جعلها الله اقرب لكل شيء لاتنا فيها الظلمات ولا تواربها الحجبات تدق النظر وتصفي البصر وتغمض عينيك وترق الرقايق وتعقد في معارج الحقايق والقي ما في يمينك من سبحات الدقايق ناداك ربك من جانب الطور الايمن ان لاتخف ولا تحزن انا لانخاف بذي المعاج خوفا ولا بذي البواطن شيئا انا قد عليناك من ماء الكوثر المطهر فاشرب ولا تظماء واعمل بمثل هذا فانا لله وانا اليه راجعون فلمثل هذا فليعمل العاملون ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم. انتهى

علم تقارب و تباعد

بسم الله القديم الاقوم

الذي لا اله الا هو العظيم الاقوم شاء الله ان ينشاء سراسمه الاعظم في هذا اللوح المعظم لرجال الذين جعل الله بيوتهم فوق عرش القدم ولقد كتب الكاتب مكتوبا فيما اراد الله في علم التقارب و التباعد معلوما وانا ذا قد اعلمه فيما وهب الله الانسان حين من الدهر لم يكن شيئا مذكورا انا هديناه السبيل اما شاكرا واما كفورا انا جعلناه في الكتاب للتقارب وصفا مشهودا و للتباعد حدا موجودا ان كانت نظرتك في لجة بحر الاحدية فكن حمد لله الذي لا اله الا هو الحي القيوم فردا لان الله قد ارفعها عن الاضداد و الانداد رضا للذين يريدون الله و وجهه في جنة عدنا الذين لا يجعلون مع الله الها آخرو ياتيه يوم القيمة فردا اولئك الذين يجعلهم الله بسمه و بصره سميعا بصيرا و يسقهم الله من كاس مجده شرابا طهورا

ص ٧٨

الذين وعدهم الله جزاء موفورا و سيعطيهم الله يوم القيمة جنة و حريرا و ان هذا لهو الحق معروفا ان هذا كان لكم جزاء و كان سعيكم مشكورا اولئك الذين يدخلون الفردوس نزلا خالدين فيها متكئين علي الارائك لا يرون فيها شمسا و لا زمهريرا و ان كانت نظرتك في طمطام يم الواحدية فكن عبد الله الذي خلقك و ياتيک يوم القيمة فردا اعلم ان علم التقارب علم الاله فردا و ان التباعد علم الكتاب قدرا و سانبئک الحق فيما شاء الله فيها سرا فلما خلق الله نقطه قريبا انزلها الي عوالم الاكوان جهرا و ناديتها الي الاقبال امرا فاجابت الرحمن خشعا و ذلا و امرها الرحمن كورة اخري بالادبار من العلي الي ما تحت الثري فاطاعت الجبار رعبه و رهبا ثم ناديتها الجليل سرا فاذا كر اسم ربك بكرة و اصيلا انا نحن نزلنا عليك القرآن تنزيلا فاصبر حکم ربك و لا تطع منهم اثما او كفورا و سبح ربك بكرة و اصيلا فاننا لا نريد دونک خليلا بك اصيب العباد و اجزاهم قليلا و كثيرا و بك اعاقب اهل النار بكرة و عشيا ثم خلق الله عن يمين العرش ماء اجاجا و جعلها نقطه البعد سواء بما

شئت لنفسها من عدل الحكيم اختيارا ثم امرها الجليل مرة اولي بما امر نقطة القرب قويا فعصيت امر ربها سرا و جهرا ثم ناديتها القديم نزله اخري بما اريها الله مرة الاولي فكفرت بالرحمن مستقبلة ضيعفه فانزل الله العذاب عليها صدقا وعدلا ثم جعل الله نقطة التقارب و جهة للاقبال دورا اوجدها و امدها كما اوجدها و كان لا شيء محضا و جعل الله نقطه التباعد نقطة الادبار كورا و امدها الرحمن باظلة الاقبال عدلا و قد جعل الله بين تلك النقطتين برزخ الامكان سرا من نظريتها عرف قول الرحمن فاصلا و جمعا قال الله سبحانه مرج البحرين يلتقيان بينهما برزخ لا يبغيان من اراد الوصول الي ذلك العلم المكنون فعليه باطاعة المعبود في قوله المحمود و من خاف مقام ربه و نهى النفس عن الهوي فان الجنة هي الماوي مازاغ البصر و ما طغي و لقد راي من آيات ربه الكبرى قد علمه شديد القوي عند صدره المنتهي و ما ينطق عن الهوي ان هو الا وحي يوحى و تلك الامثال نضربها للناس لعلهم بآيات الله يوقنون لقد كشفت الحجابات للواقفين في منزل السبحات و ايقن فيما اشربناك من ماء البارد الطهور النازل من عين سلسال الطهور فاوصلناه بالمعبود في كل العروق حتي غلب لك النور و استقامت نفسك علي الطور يدعوك ربك بلسانه الغفور فاستقم في مقعد السرور غير باين عن المحجوب و المستور هنالك قال الله سبحانه و انك من عبادنا الصالحين لاتخف و لاتحزن فانا مع المحسنين و لمثل هذا فليجزى العاملين و الحمد لله رب العالمين . انتهى

تفسير حرف هاء (هو)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل طرز الواح الابداع طراز الالف القائم بين الحرفين الذي لاح واشرق بما استشفق واستنطق ثم جعله الله آية لنفسه بنفسه من دون ان يمسه نار من كينونيته فقد شئت من قبل ان عينت وقضت من بعد قدرت و امضت حين ما قضت ثم اجلت و اذنت و احكمت ثم ملاءت بها الآفاق.

و الحمد لله الذي قد تكعب ذلك الحرف بالحرفين بما لاح ما لاح من نور شمس الازل التي عينت بعد ما شئت وقضت بعد ما قدرت و اذنت حين ما اجلت و احصيت ثم بها تجلي علي من في ملكوت الامر و الخلق حتي تاب من صعق في الطور الاول ثم افاق. و الحمد لله الذي قد اتصل بامرہ بين ذلك الحرف بوجود النقطة تحت الباء ثم بخلق الباء بعد الالف ليميز بين الكل بما هم عليه من الامر و يسعد من يسعد بما وفي بالميثاق و يشقي من يشقي بما اتبع هواه و ينسى يوم الميثاق فان يومئذ يكشف الساق بالساق و يفصل الله بين الكل بما اكتسبت ايديهم و ما الله ربك بظلام للعباد و انه ليجزي الكل بما عملت ايديهم في يوم التلاق.

و الحمد لله الذي اشرق ما اطلع و الاح نور ما فتق بين الاجواء من عالم العماء ليدفن بعد صفة طير القضاء في اجمة اللاهوت و ديك الشاء في اجمة الجبروت و طاوس البهاء في اجمة الملك و الملكوت ليتلجلجن بغنائه علي اغصان شجرة الظهور و رناته في عساكر نحل الطور كل شيء في رتبته و ليسمعن ضجيج ملاح عن نور صبح الازل كل ما وقع عليه اسم ماجل و دق.

و الحمد لله الذي استشرق ما استنطق و استشفق ما استشرق و الاح و استفرق و استشفق و استنطق و جعل له حكم ورقة التي جلت و علت بعد ما خشعت و ذكت و خضعت و عظمت و تثلثت و تلجلجت و تفارفت و تقارنت و تعاونت و تعاكست و تقابلت و تفاصلت بما استقامت و افادت و استدرات و اضائت و استبانن و ارادت و استباكت و اقامت و

استلججت و الاحت و استنعت و اقاتت و استشهقت و انارت و استصعقت و افاقت و قالت بمثل حوت متبلبل في التراب لا اله الا انت سبحانك تبت اليك و انا اول التائبين. وبعد فقد نزل للذاكر ذكر البديع من ذي الحسب الشامخ الرفيع و ذي الشرف الباذخ المنيع ما كان هذا صورته في الكتاب .

هو العزيز سيدي من علي بكشف السترن وجه الامر باي وجه تريد فان الحال قد اشتد علي و ليس و الله مقصودي الا كشف الحال. و انا ذا بين يدي الله اقول سلام الله عليك بما طلعت شمس الابداع بالابداع و بما غربت شمس الاختراع بالاختراع قد قرئت ما نزلت من سحاب سماء مشيتك و عرفت ما اشرت في بواطن مستسرات آياتك كانك اردت ان تكشف بكشف السر عن وجه المستور الا ما هو المستور في السطور كان بين يدك بمثل رق منشور و ان كان السر سرا يمكن ان يكشف عن وجهه حجاب المستور فانه هو في بين السطور مكشوف عند طلعتك بمثل نور الظهور و ان كان سر مجلل لا ينفعه الا السر و لا يفيداه الا السترو لا يكشف عن وجهه غوامض الاشارة في الامر فكيف يمكن ان اشير اليه و ان اول رتبة كشفه هو نفي الاشارة عنه و ليس لي اليوم لذلك السر كشف و لا امر و لا سبب الا ما ادب علي كميل النخعي في دعاء الخضر رب اغفر لمن لا يملك الا الدعاء فانك فعال لما تشاء يا من اسمه دواء و ذكره شفاء و طاعته غني ارحم من راس ما له الرجاء و سلاحه البكاء يا سابغ النعم و يا دافع النقم و يا نور المستوحشين في الظلم يا عالم ما لا يعلم صل علي محمد و آل محمد و افعل بنا ما انت اهله انك اهل التقوي و اهل المغفرة و لما كان لكل حرف من كتابك في سبيل العلم ظواهر و بواطن بما لانهاية الي ما لانهاية لها اشير برشح مثل ما يطفح من بحر الاكسير بما اكرمني الله بمنه و لو اني لاعلم ان تلك القواعد المسطورة و الاشارات المعلومه عند جنابك مكشوفة ولكن عسي الله ان ينزل في بواطن الاشارات ما يجري من قلم المداد بما يجذبك الي ساحة القدس و الفواد و استغفر الله عما يحصي الكتاب في بين يدي الرحمن و انا لله و انا الي ربنا لمنقلبون يا الهي كيف اثنى ثنائك و انطق بين يدي طلعة كبريائك و انت لم تزل كنت بلا وصف شيء و لا تزال انك كائن بلا نعت شيء لن يعرفك بما انت عليه احد ولن يوصفك بما انت اهله شيء

اذ ذاتيتك مقطعة الجواهريات عن البيان وانيتك مسددة الكينونيات عن العرفان ان قلت انت انت فقد حكت المثل بالمثل وانك في الحين تكذبني بل كل الممكنات بان من وجد بحكم الابداع فكيف يقدر ان يذكر ما لا ينعى بوصف الاختراع وان قلت انه هو هو فقد دلت الاحدية ذات مشيتك و حكم الولاية كينونة ارادتك و هي منقطعة عنك بابداعك لا من شيء و ممتنعة عن عرفانك باحتياجها في كل ان من شيء فكلما اصعد اليك ما اري لنفسي بلاغا الا الى الهبوط الي الياس والمنع وكلما اصمت واستغفر ما اجد الا ذنبا اعظم من ذنب الاول فبعزتكم و جلالتك ما اري السبيل ولا اجد المقام للدليل وانك رب غفور جليل فاغفر لي فانك انت الغفور الرحيم اللهم اني اشهدك بما تشهد لنفسك و تشهد لما يحصي كتابك بما قد احاط علمك و بما نزل علي الان في كتاب مسطور ورق منشور من كتاب ذي حكم مشهور بما اراد ان يكشف سر المستور و يتلجلج بما تجلي علي الطور في افق الظهور ويشرب ماء الكوثر الطهور في تلك الظلمات الصماء الصيلم الديجور بما يعرف من قسطاس البيان من رب غفور من يدي عبد الذي جعله المعتدين في ذلك اليوم في بيت مستور رب لا يعزب من علمك شيء ولا يتعاضمك شيء في السموات والارض شيء وانك بكل شيء عليم وعلى كل شيء قدير فثبت اللهم قلبه علي دينك بما شئت واني شئت انك انت العزيز المقترد فيا ايها الانسان قد شهدت بما جري من مدادك و عرفت ما اردت في اشارات كلامك ولا شك ان الله هو مرادك والا ان اليوم لا ينقطع مثلك الي مثلي الا من شاء الله ان يؤيده بامرته ويجعله من حفاظ حكمه ولكن لما اجد تقلب حالك واضطرب سرک لا مرربك قد تلاطم بحر سكوني لحيبي لك و خلوص عملك لله بارئك لما اري الحجاب بيني وبينك ولكن ارجوا من الله سبحانه ان يقضي لي ما اراد ويسكنني بوعدده انه جواد رحيم.

فيا ايها المتعارج الي معارج الحقايق والناظر الي تلك السبحات الدقايق ان الذي انت اردته في الحال هو شان الجلال في المبدء والمال وان الحقيقه لن تدرك الا بنفي ما سواها وان جوهريات آيات العلم لم ينفع لمن اراد مقام ربه في نفي السبحات والاشارات والعلامات والدلالات كما صرح بذلك قول من سكن في لجه الاسماء والصفات بان

الحقيقه هو كشف السبحات من غير اشارة وان تلك الرتبة موجودة في غيبك وحضرتك بل لا ظهور لك الا به ولما ان ذهلت العقول من حكماء الصدرائيين وزلت الاقدام من بعض حكماء الالهيين في بيان ذلك المقام فاني انا اشير بدليل الحكمة في حقيقة ذلك الصنع الاكبر وهو ان الله لم يزل كان ولم يك معه شيء وان الان كان الله بمثل ما كان لم يك في رتبته شيء ومن ادعي معرفته بوجود غيره يبطل عرفانه لانه لم يزل لن يقترن بخلقه ولا يوصف بعباده ومن اراد ان يوحد ففي الحين ليشارك بنفسه لانه كما هو عليه لم يعرفه غيره حتي يوحد ولا يوحد سواه حتي يعرفه وان كلما ادعي عباده المقربون في معرفته هي كانت معرفة ابداعه الذي تجلي له به في مقام ملكه وهي حق معرفة الممكن في الامكان وانه لم يزل لا يصعد الي ساحة قدس موجد كما صرح بذلك علي عليه السلام في خطبة اليتيميه ان قلت مم هو فقد باين الاشياء كلها فهو هو وان قلت هو هو فالهاء والواو من كلامه صفة استدلال عليه لا صفة تكشف له وان قلت له حد فالحد لغيره وان قلت الهواء نسبته فالهواء من صنعه رجع من الوصف الي الوصف وعمي القلب عن الفهم والفهم عن الادراك والادراك عن الاستنباط ودام الملك في الملك انتهى المخلوق الي مثله والجاه الطلب الي شكله وهجم له الفحص الي العجز والبيان علي الفقد والجهد علي الياس والبلاغ علي القطع والسييل مسدود والطلب مردود دليله آياته ووجوده اثباته وان الله خلق المشية لا من شيء بنفسها ثم خلق بها كل ما وقع عليه اسم شيء وان العلة لوجودها هي نفسها لا سواها وان الذي ذهب من ان الذات هو كان علة الابداع اشرك بربه من حيث لا يعلم لانه كما هو عليه لن يقترن بشيء ولا وجود لشيء معه ولقد ثبت في الحكمة بان يكون فرض بين العلة و المعلوم حكم المشابهة ولذا قال الامام ان علة الاشياء صنعه وهو لا علة له وقد ذلت اقدام بعض الحكماء في بيان ذلك المقام بما يعتقدون امرا ما لا اراد الله في الكتاب عسي الله ان يعفو عنهم بفضله انه غفور رحيم وان الذي ذهب بالربط بين الحق والخلق فقد اتبع هواه بمثل ما اتبع الاول وان ذلك في مذهب اهل العصمة خطأ لان الربط ان كان هو الذات فليس في مذهب آل الله بحق وانه هو شرك بحكم ما قرئت عليك من قبل وان كان خلق لا حاجة عند اهل

البيان باثباته ولذا قال الامام عليه السلام حق وخلق لا ثالث بينهما ولا ثالث غيرهما و ان ذلك مشهود عند من اشهده الله خلق السموات و الارض ثم خلق نفسه وكفي بالله علي شهيدا و ان الذي ذهب بالاعيان الثابتة في الذات لاثبات علمه تعالى كما ذهب الكل الا من شاء الله شرك محض في مذهب آل الله لان ذكر الغيرية بوجودها شاهدة بالتفريق ودالة بالتقطيع و ان الله هو الصمد الذي لم يزل كان علي حالة واحدة فان كان الاعيان هو نفس الذات لم يزل لا يتغير ولا يمكن التوحيد لاحد حتي لنفسه و ان كل اشياه الجوهريات لا وجود لها مع الله عز و ذكره فاعوذ بالله مما ذهب محيي الدين الاعرابي اجل الله في نقمة و ان الله هو الصمد الذي لم يلد و لم يولد و لم يكن له في الخلق مثال و لا له دليل في الامكان لان الدليل دليل لمن لا يدل بذاته لذاته و ان النعت وصف لمن لا يوصف بنفسه لنفسه فسبحان الله عما افتري المشبهون في وحدة الوجود و ما يشهد الله علي كلمة ابعث من قولهم لان ذكر المفقود فرع الموجود و ان الذات هو لم يزل خلو من خلقه و خلقه حين وجدوا لا ذكر لهم عنده و ان الذي اضطرت الحكماء بذكر اعيان الثابتة و الحقيقة البسيطة هو المقام اثباتهم في علم الله سبحانه و تعالي و ان اثبات علم الله من الخلق كذب و افك لان الله لم يزل كان علمه لنفسه و ما كان معلوم معه و لا يعلم كيف هو الا هو فمن اراد ان يعرف علمه ففي الحين ليكفر بربه لان الذي وجد حقيقته بابداعه الذي بدع لا من شيء افكيف يقدر ان يعرف علم ربه و هم لم يزل كان عالما و لم يك معه شيء و الا ليكون عالما و لم يك في رتبته شيء و ان ذكر القدرة و العلم و كل الاسماء و الصفات آيات لخلقهم و مكنسة لا وهام عباده الا يشكوا في بارئهم بشيء و ان علمه هو ذاته خلو من خلقه و لا يقدر ان يحيط بعلمه احد و ان علمه الذي نسب الي نفسه و استدل المستدلون في مقام عدله هو حقيقة الابداع و ان نسبتها اليه هي نسبه التشريف بمثل نسبتها الابداع اليه و الا اذا نظرت يا ايها الناظر بالمنظر الاعلي و الساكن في افق الكبري بطرف الحقيقة ليس لله وصف دون ذاته و لا نعت دون جنابه و انه عالم بكل شيء بما هو شيء من الكليات و الجزئيات و الجوهريات و العرضيات بعد خلقها بمثل يوم الذي لم يخلقها و هو عالم بها لان العلم هو الحيات فكما ان الله سبحانه هو حي في ازل الازل و لا حاجة في اثبات

حياته بوجود ذي حي فكان عالما بكل شيء من دون ان يكون معروفا فسبحانه وتعالى كان عالما لم يزل ولا معلوم وان الان كان الله بمثل ما كان يكون عالم بكل شيء ولا وجود لمعلوم في رتبته وان حقيقة العلم في مقام الممكن هو المعلوم كما صرح به الصادق عليه السلام في قوله حيث قال عز ذكره العلم تمام المعلوم والقدرة والعزة تمام الفعل ولو لم يكن كليات الحكمة تامة في بطونها وتامة في ظهورها لم يكن الحكمة تامة من الحكيم ولو كان قادرا واذا لاحظت بالبيان او عرفت حقيقة ما في الكيان بذكر البيان لتؤمن بان سر الحقيقة التي وردت في الاخبار وبها يتفاضل العلماء في بيان الاسرار هي آية مخلوقة حادثة تجلي الله لها بها وجعلها آية لنفسه ليتلجلج بها الي معرفته ويبلغ بها الي حقيقة ما يمكن في الامكان من فيض الله وهي آية حادثة بمثل احرف لا اله الا الله كما انها تدل علي الله وهي حروف مجتمعه وكذلك آية حقيقتك اذا كشفت عنها السبحات و الاشارات ودخلت بيت الجلال بمحو العيان وصحو المقام وجذب الاحدية والسكون في البحر الصمديه فقد بلغت الي غاية فيض الله في الامكان وما اجد لفيض الله تعظيلا و ان امر الذي نزلت جنابك في الكتاب بالرحمة هو سر التكليف و منتهي مقام التعريف و اني لو اردت ان افسر حرفا من اشاراتك لتفني كل الابحر بالمداديه لان الله قد خلق في كل شيء حكم كل شيء وان الذي هو الله سبحانه ايده بفضله لم يحجبه شيء في السموات ولا في الارض من حكم شيء .

وان حرف الاول من كتابك هو حرف الهاء وانا ذا اشير في تفسيره ما كتب الله لي واسئل من جنابك العفو عن غيره وهو ان حرف الهاء هو رتبة خامس ظهورات التوحيد وشئون التجريد وهو حرف التوحيد في الفواد لما دار في هياكل الاربعه بالمشاهدة الاربعه ظهر حرف الكاف وهو اول كلمة الامر الذي به قام كل شيء وان الله سبحانه خلق مقامات التوحيد في حرف الهاء وان منها مقام النقطة وهو مقام محمد رسول الله حيث قد سكن في مقام التوحيد من الابداع لا بقي لنفسه ذكرا دونه وانه في هذا المقام منفرد عن الشبه ومتعالي عن المثل ومنقطع عنه كل ذي وصل وفصل وهو مقام الذي اختصه الله لحبيبه واختاره لنبيه وجعله في هذه المقام مقام نفسه في الاداء اذ كان الله لم يزل لا يقترن بجعل

الاشياء وهو الواقف في مقام توحيد الحقي الذي لا يمكن في الامكان لاحد سواه ولا لغيره نصيب مما اكرمه الله وهداه وهو في ذلك المقام الفقر البحت البات و صرف الظهور في مقام التراب ولذا افتخر روعي ومن في ملكوت الامر والخلق فداه بفقره لمن في ملكوت الاسماء والصفات وهذا مقام ذكر الحقيقة التي لا يوارىها الحجابات ولا يعادلها الدلالات ولا يفارقها العلامات ولا يقارنها شيء من الآيات جل مبدعه لم ترعين الاختراع بمثل محمد رسول الله في الانشاء وكل ما قال في وصفه سواء هو كذب في ساحة قدسه و افك لجلال تنزيهه وهو كما قال الله في لية المعراج انت الحبيب وانت المحبوب وقال بنفسه في حقه ما يعرفني الا الله وانت يا علي وقال علي عليه السلام في حقه في خطبة يوم الغدير والجمعة و اشهد ان محمدا عبده ورسوله استخلصه في القدم علي ساير الامم منفرد عن التشابه والتشاكل عن ابناء الجنس والمثل اقامه مقامه في ساير عوالمه في الاداء اذ كان لا تدركه الابصار ولا تحويه خواطر الافكار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير وان ذلك مقام المشية في الامكان حيث قد تجلي الله لها بها لنفسها وجعلها آية ملكه و ليتعبر المتعبرون في ذكر الاسماء حسني و صفات عليا وكل ذلك منقطعة عن جنابه و ممتنعة عن مقامه فهو كما هو لا يعلم كيف هو الا الله الذي خلقه فسبحان الله عما يصفون.

ومنها مقام الف اللينه وسر الازليه والقصة اللاهوتية والورقة الجبروتية والشجرة الملكوتية والولاية الكلية التي يوحد الله ربه في مرات الثاني وليس في الامكان بعد مقام محمد رسول الله توحيد واقعى الا لعلي عليه السلام وكل ما سواه يوحدون الله بمثل النملة بل استغفر الله عن ذلك التحديد الكبير لا وجود لتوحيد غيره لديه حيث قال بنفسه عز ذكره في آخر خطبة انا المعني الذي لا يقع عليه اسم ولا شبه وانا باب حطة ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وانه هو روعي فداه كما شهد بذلك سيد الاكبر لا يعرفه الا الله ونفسه وكفي في فضله لولاه لم يك مثله وسبحان الله موجهه عما يصفون.

ومنها مقام توحيد الف المبسوطة وهي مقام احرف لا اله الا هو احد عشر نفسا ائمة العدل عباد المكرمون الذين لا يعملون الا بامر الله وهم من خشيته يشفقون وانهم ليوحدون الله بمرات علي عليه السلام ولا يصل اليهم غيرهم وان ما سواهم عندهم ليذكرون بما هم

يوجدون وكفي في ذكر فضلهم ما طلع من ناحية المقدسة الي عثمان ابن محمد العمري في زيارة آل الله حيث قال بنفسه عن ذكره القضاء الميث ما استاثرت به مشيتكم والمحو ما لا استاثرت به سنتكم و ان كل ذكر يذكره غيرهم افك لحضرتهم وكذب في قدرتهم ولكن الله لما كان عادته هو الاحسان و شان الامكان هو العجز والبيان قد قبل الله في حق اوليائه تلك الاسماء المقدسه جودا بفضله والا لا نصيب لاحد في معرفتهم ولا حظ لشيء في ذكرهم وسبحان الله موجدهم عما يصفون.

ومنها مقام حروف المجتمعه وهي مقام توحيد فاطمه صلوات الله عليها وانها هي تحكي عن الله وتدل علي الله بما تجلي الله لها بها بمرآياء معدودة وان بنورها قد وجدت حقايق الانبياء وذوت بها جواهر ذاتيات الاوصياء من اولياء الله ورسله ولا نصيب لمن كان في دونها من الانبياء والاوصياء عن توحيدها وان عمل جسمها هو ازكي و ارفع من عمل افئدة النبيين وجوهريات الوصيين ولا يعرفها كما هي اهلها الا الله واحرف التوحيد وسبحان الله عما يصفون ومنها مقام الكلمات وهو مقام توحيد الانبياء والمومنين من الانس حيث يدلون علي الله بظل نور جسد فاطمة صلوات الله عليها ويدخلون بحر الاحديه ولجة الصمدانية وعرش الجلال والعظمة بفاضل ذكر فاطمه صلوات الله عليها وليس لاحد ممن سواهم حظا في توحيدهم وعرفانهم لله سبحانه وانهم الكرويون الذين قال الصادق في شانهم انهم قوم من شيعتنا من الخلق الاول جعلهم الله خلف العرش لو قسم نور واحد منهم علي اهل الارض لكفاهم ولما سئل موسى ربه ما سئل امر رجلا منهم فتجلي له بقدر سم الابره فدك الجبل وخر موسى صعقا وان تلك المراتب الخمسة هي ترجع الي نفي التوحيد عن التوحيد وان كان لكل تلك المراتب مقامات اربعة التي ترجع الي نقطة واحدة فمنها توحيد الذات بانه كما هو هو لن يعرفه الا هو ولن يدل عليه الا هو ولا يقدر احد ان يقول انه هو هو الا هو لان ما سواه لو قال وصفا يشير الي مقام نفسه ويحكي عن حدود هندسة وهو كما هو عليه لا اسم له ولا صفة ولا يدل عليه شيء اذ الدلالة فرع الاقتران و كل يصفون انفسهم وليستدلون في آياتهم بنعت حقايقهم سبحان الله عما يصفون.

ومنها توحيد الصفات بان لاصفة لله دون ذاته ولا له اسم دون جنبه بشهادة ذاته ذاته بانه لم يك موصوفا بصفات خلقه وبشهادة خلقه خلقه بان الصفة بشهادة نفسها نفسها مردودة الي مقام الحد وان وجود الوصف بنفسه اعظم دليل لاصفة لله ولا نعت وكل الاسماء سمة لمشيته وكل الامثال مثل لارادته وكل الصفات علامات لجبروتيته وكل الدلالات مقامات لكبريائيته فسبحان الله وتعالى قد وصف نفسه بان لا وصف له ووصف نفسه لخلقها بما نزل في كتابه ليعرفوه به ويعبدوه ولا يشركون بعبادته احدا.

ومنها توحيد الافعال وان في ذلك المقام ذلت اقدام الكل في معرفة الامر بين الامرين الذي هو سر القدر وبه يوحد العباد موجدهم في مقام الافعال وكل من بين مسألة القدر من الجبر والتفويض حيث قد اعترف كل الحكماء العجز في بيان حقيقة ذلك المسئلة و ان ذلك لهو الامر في الواقع لان الحكماء ارادوا ان يبينوا امر الله في بين الامرين بدليل العقل و ان ذلك ممتنع لان العقل في منتهي مقام تجرده لا يدرك الا شيئا محدودا و ان لم يبلغ العبد الي ذروة حظ الفواد فلا مفر لمن استقر علي كرسي سلطنة العقل بان يعترف بالتفويض او الجبر اذ ما سوي ذلك الذي هو الامر بين الامرين والمنزلة الاوسع عن ما بين سماء القابليات و الارض المقبولات لا يدرك الا الفواد الذي خلقه الله لمعرفة توحيدته و تنزيهه وبه يوحد الله في مقام الافعال ويوقن العبد بحقيقة تلك الآية من العلي المتعال فهل من خالق غيركم يدعوكم الي الله ان كنتم تعقلون هذا خلق الله فاروني ماذا خلق الذين من دونه بل الظالمون في ظلال مبين و من دون ذلك المشعر لم يدرك العبد ما وجب عليه في الحكمة ولذا قال الامام ان القدر سر من سر الله و حرز من حرز الله مرفوع في حجاب الله مطوي عن خلق الله مختوم بخاتم الله سابق في علم الله و منع الله عن العباد علمه و رفع فوق شهاداتهم و مبلغ عقولهم لانهم لا ينالونه بحقيقة الربانية و لا بقدره الصمدانية و لا بعظمة النورانية و لا بعزة الوجدانية بحر ذاخر موج خالص لله عزوجل عمقه ما بين السماء و الارض عرضه ما بين المشرق و المغرب اسود كالليل الدامس الكثير الحيات و الحيتان يعلو مرة و يسفل اخري في قعره شمس تضي لا ينبغي ان يطلع عليها الا الواحد الفرد فمن تطلع عليها فقد ضاد الله عزوجل في حكمه و نازعه في سلطانه و كشف عن سره

وستره و باؤ بغضب من الله و ماويه جهنم و بئس المصير و ان سر الامر هو ان لايري احد ظهور فعل الله بما هو عليه الا نفس تجلي اختيارات الاشياء بما هو عليه و ما هم سائرون الي ما لانهاية بما لانهاية لها و لايري نور الا نوره و لا حكم الا حكمه لان لا يوجد شيء في السموات و لا في الارض الا بمراتب سبعة التي هي مقامات آل الله سلام الله عليهم و ان العبد في حين الفعل هو يفعل بفعل القدر من لدن خبير عليم و ان الله سبحانه كان عالما باختيارات الكل و ما هم سائرون و علي ذلك يجزيهم و صفهم و يعطيهم حقهم و ان ذلك الاختيار هي مساوق وجود الشيء و لا يوجد شيء الا باختياره لان حين وجود الاختيار لما قال الله تعالي الست بربكم لو لم يكن مختارا لم يقل بلي اولا و كذلك الحكم في كل شأن و في كل امر و ان الناظر لو ينظر بالحقيقة لا يرى تجلي نفس الست بربكم الا في نفسه بذكر بلي او في ظهور بذكر لا و هو سر و لا يرون مؤثرا الا الله و لا يشهدون بامر الا بامر الله و لا يعبدون معه شيء و لا يعتقدون في حق آل الله تفويضا و لا تعطيلاً بل ان الله هو لم يزل يبدع ما يشاء بما يشاء و ليس له شريك في فعله و لا ولي بالذل في امره و هو كما هو عليه في فعله لا يعلم كيف هو الا هو و لقد ادب الله في القرآن بقوله عز ذكره ما اصابك من حسنة فمن الله و ما اصابك من سيئة فمن نفسك و ارسلناك للناس رسولا و كفي بالله شهيدا ثم قوله عز ذكره قل كل من عند الله و ان ذلك لهو السرفي توحيد الافعال و لا ينزل الله آية في ذكر ذلك البيان اكمل و اتم من كلمة لاحول و لا قوة الا بالله سبحانه الله عما يصفون و منها توحيد العبادة حيث قال الله عز ذكره قل انما انا بشر مثلكم يوحى الي انما الهكم اله واحد فمن كان يرجوا لقاء ربه فليعمل عملا صالحا و لا يشرك بعبادة ربه احدا و ان ذلك التوحيد هو بعينها توحيد الذات و الصفات و الافعال فمن وحد الله بتوحيد الذات فقد وحده بما وصف له نفسه في مقام الصفات و الافعال و العبادة و من عبد الله بوصف او اسم فلم يعبده و كان مشركا و من عبده بذكر نفسه فهو بمثل الاول مشرك و من عبد الله بما وصف نفسه باسمائه و صفاته التي نزل الله في كتابه فقد عبده بما يمكن في حق الا مكان و الا كما انه هو عليه و يستحق به لم يعرفه احد غيره حتي يعبده و هو لم يزل لا يوصف بالآيات و لا ينعت بالعلامات و لا يدل عليه احد سواه و ان العبد لم يعبد الله بشيء بمثل ما

يشاهد في امر الله حكم البداء وانه له في كتاب الله مقامين بداء عدل وهو لا يفارق ذات شيء ولا يامن منه شيء وهو امر الله الذي يخاف منه كل شيء ولو اراد الله ان يهلك كل من خلق فبذلك البداء فيهلك في الحين ولا مرد لارادته ولا يسئل احد من فعله ولا راد لقضائه ولا هندسة لمشيته يفعل ما يشاء بما يشاء ولا يتعاضمه شيء في السموات ولا في الارض وهو العزيز الحكيم وبداء فضل في رتبة القضاء وهو فضل واحسان للمؤمنين حيث يبدل الله سيئاتهم بالحسنات ويمحو الله عن صحايف اعمالهم حدود الجريرات و يمن علي من يشاء بما يشاء وهو الغني الحميد وان تلك المراتب الاربعة هو في الحقيقة تجلي واحد في مقامات خمسة وان في رتبة الخامس التي يوحد الانبياء والناس والمؤمنين والملائكة هو ما اشار الصادق عليه السلام في قوله حيث قال عز ذكره نحن اصل كل خير ومن فروعنا التوحيد وكل بر لان التوحيد الذي يوحد الله به ما سواي الاثمه سلام الله عليهم هي قد ذوتت من تجلي جسم فاطمه صلوات الله عليها ولذا نسب الامام بامر له لانه اول مقام الفعل وكشف عن هذا المقام بمقامات توحيد الاربعة قوله عز ذكره ان امرنا هو السر وسر السر وسر السر المستسر بالسرو سر مقنع بالسرو سر لا يفيداه الا السر ثم قوله عز ذكره بان امرنا هو الحق وحق الحق وهو الظاهر وظاهر الظاهر وباطن الباطن وهو السر وسر السر وسر السر المستسر والسر المقنع بالسرو وان كل ذلك في مقامات الحدود وسبيل المحدود والا للمنقطعين الي الله في لجة الاحديه و الساكنين علي عرش العزة والصمدانية ان السر المستسر المسطور هو الآية الظاهرة المشهورة وان الغيب عندهم هو نفس الشهادة ولا يعرفهم في المقام احد غير الله وهم قوم لا ينظرون الي شيء الا بنظر الرب ولا يحكمون بشيء الا بحكمه ولا يبدلون حكما الا باذنه واولئك هم سفراء الدين و اركان اليقين و لولا هم لم ينزل الماء من السماء ولا يخرج النبات من الارض رزقني الله مرافقتهم في جنات عدن ومن صلح من آبائهم وذرياتهم بفضل الله انه عزيز غفور ولقد اشرفنا في غياهب تلك الاشارات ان امر الذي انت اردت لن يخلص الا بنفي الاشارات بل ان الحجاب لكان الطف من ذلك وان مرات الحقيقة ادق من تلك الزجاجاة وان نفي الاشارة هو شان من الاشارة وانت اليوم لو لم تلق ما في يمينك والشمال من سبحات الدقايق و

اشارات الرقايق لم تقدر ان تسلك الي الله في ارض كتيب الاحمر وان علي مثل جنابك ذلك الشان صعب مستصعب لان ظلمات كلمات اهل السبحات قد احاطت باطنك و لو كان ان تلك السيئة عن مثلك حسنات للمؤمنين وخيرات للمستوحشين ولكن لما اردت ذلك المسلك الاكبر و الموقف الاعظم اجترحت على مثل جنابك بذكر الكلمات لتجذبك نفحات قدس الي ذروة الصفات و يخلصك تلك الاشارات عما ادركت نفسك من اشارات اهل السبحات وانك حين توجهك بالله رب الارباب تكشف الاشارة و السبحات و العلامات و المقامات و تدخل حين الغفلة منها عرش الجلال و ان ذلك المقام مع عظم امره و كبر شائه لكان اقرب من لمح البصر و الطف من قرب النظر و ان ذلك لهو الشرف لمن كان بالمنظر الاكبر و اقترب حكم الساعة و انشق القمر و ان الله قد جعل الشرف في علم ذلك المقام و العمل في حوله كما اشار الصادق في قول نفسه عز ذكره حين سئل عن روية الله في دار الآخرة فقال بل يروه المؤمنون قبل يوم القيمة قيل فكيف ذلك قال حين قال الست بربكم ثم كشف الغطاء و قال ا و لست تراه في وقتك هذا و اشار علي في خطبة الطتنجية حيث قال و قوله الحق رايت الله و الفردوس راى العين و قد اراد روي فداه من رويته روية تجلية له به في كل حين حيث بين الصادق في قوله عز ذكره في حديث المشهور العبودية جوهرة كنهها الربوبية الي ان قال موجود في غيبتك و حضرتك و اشار اباه الشهيد روي فداه في دعائه يوم العرفة الغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون هو المظهر لك متى غبت حتى تحتاج الي دليل يدل عليك و متى بعدت حتى تكون الآثار هي التي توصل اليك عميت عين لا تراك و لا تزال عليها رقيبا و خسرت صفقة عبد لم تجعل له من حبك نصيبا و ان ذلك المقام لهو منتهي حظ الامكان في نقطة الاقتران حيث تجلي الله للعبد له به في كل الان بما هو من العزة و الجلال و انك يا ايها الناظر الي وجه الجلال عظم امر الله في نفسك و لاحظ رحمة ربك فيك بان احتياجك في كل شان لكان بمثل احتياجك في بدء وجودك الذي من قبل لم يكن مذكورا و ان الله تجلي لك بك في كل حين بمثل تجليه في يوم الاول لان احتياج المدد من العبد لم يزل لن يرفع و ان الله في كل شان يتجلي لكل شان بكل شان بمثل تجليه لهم

بهم في يوم الاول بل ان الانسان لو شاهد سر الحقيقة يشاهد نفسه بل كل شؤوناته كخلق يوم الاول ولايري في شان نورا الا نوره ولا حكما الا بعدله ولا بلاء الا بقضائه ولا بداء الا بامضائه بل لو استقام العبد علي ذلك الشان يجرى عليه احكام الربوبية بمثل ما نزل في حديث القدسي ما زال العبد يتقرب الي بالنوافل حتي احبه فاذا احبته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ويده التي يبطش بها ان دعاني اجبته وان سئلني اعطيته وان سكت عني ابتدثته وكذلك كان كل شؤوناته في السر والعلانية فكان علي حكم ذلك نفسه نفسه وفعله فعله وامره امره ونهيه نهيه وطاعته طاعته ومعصيته معصيته ومحبته محبته وكذلك كلما نسب اليه بمثل نسبة بيت الحرام الي الله من دون تشبيه لان المشبه به كان عين المشبه كما نطق بذلك سر الحديث تجلي لها بها فالقي في هويتها مثاله فاطهر عنها افعاله فيا طوبي لمن رفعه الله اليه وخلصه من شؤونات نفسه وجريبات ايامه واحفظه علي كرسي توحيده من ان لايري احدا سواه لا يستلذ بشيء من دون ذكره ولا لا يستانس باحد دون قرب جواره ولايري عزا الا في رضائه ولا سخطا الا في عقابه ولا روحا الا في بهائه ولا سكونا الا في ثنائه وانت يا ايها الجليل لتعرف سبل الذكر والدليل ولا اخاف عليك اذا استانست في ساحة القدس برب جليل وان الامر بذلك اللطافة التي لا يحصيها احد الا الله اذ احتجبت عنه باشارة لتبعد منه ما لا يعلمه احد الا الله كما حين سئل الكميل عن علي عليه السلام اطرده روعي فداه بما سئل عنه لان المسئول عنه هو اقرب اليه منه ومن لم ير نور الذي قد احاط سره وعلانيته بحيث لم يك نورا سواه فكيف يقدر ان يري الحقيقة بالحقيقة ويشاهد سر الصمدانية بالنور الازلية وان ذلك مشهود عند مثل جنابك بمثل هذا الشمس في نقطة الزوال ولما علم الله ان بعض الناس لمحبتهم بذلك المقام الذي من قام فيه قام بامر الله خلق للناظرين الي وجهه في ازل الازال والمستقرين عنده في كل ان آيات وعلامات التي بها يميز من يشته علي انفسهم ذلك المقام بمن هو قائم باليقين في المسجد الحرام لئلا يبعد الناس من انوار سبحات عزته ويعرف الكل تجليات عز قدرته ولايقول احد لو عرفني الله آياته لكنت من الشاكرين فاذا ايقنت بذلك الامر انظر بالدليل واصبر علي آيات الجليل فان سر هذ البحر عميق

عميق وحكم ذلك السرانيق انيق وان حجاب ذلك الامر دقيق دقيق وان شئونات ذلك العبد رقيق رقيق ولما اردت في ذلك المقام بذكر القسطاس وميزان البيان وحجة الانسان وانا لا اذكر لك حجة الانسان في البيان فاني احببت ان تحيط بعلم ذلك فانظر الي ما نزلنا في شرح الكوثر لمن اقبل وشكر وانذر كل من استكبر وكفر ولكن اقسامك بالله ان تنظر الي اشاراتنا بعين المحبة والبصيرة فان حجة ذلك الامر لهو الحق ولا يقوم به احد الا من شاء الله ولا تنس ما قدر الله لك فان اليوم انت تعلم ضعفي وتقدر علي كشف ضري ولا اشكو اليك ولكن لما اعلم ما وراء ذلك الامر احب ان تكون كما خلقك الله وانت كن لخلق الله بمثل ما كان الله لك واني لا اعلم ان تلك الصور العلمية والشئونات الضديه يحزنك ويشغلك عن الورود علي حكم الربانية وسر الصمدانية وآية الوجدانية في كلمة الرحمانية ولكن اقرء بعض صحايفنا فان بمناجاتك مع الله تجد ما لا يخطر بقلب بشر من قبل وتعرف معارف حقه لا تجربها قلم احد في سلسلة الرعية بمثلها وان كلما يخطر بقلبك من الشبهات والعرضيات تدفعها بقسطاس الميزان فان الله قد خلق البيان للانسان ولو علم الله شيئا اشرف من الكلام ليجعله بينه وبين رسله ف سبحانه الله ما تم نعمة وعظم حجته و كبر دعوته يقبل من العباد ما لا يقبل احد سواه و انني انا كنت من قبل بشأن لا اعلم حرفا مما انا عالم به في ذلك اليوم وقد جعل الله الحجة حجة لن يقدر الناس ان يعرضوا عنها الا ان يسلموا وان ارادوا ان يعرضوا فكانهم عرضوا مما آمنوا من قبل لان صنع الرب لم يشته بشأن الخلق وحجة الكتاب لم يبطل بكذب الناس لان في الله الذي خلق الله آية توحيده في حقيقة كل شيء قال النصارى ثالث ثلاثة وان بعض الناس اليوم ليكونون بمثلهم في مقام العبادة لانهم يرون معبودا ثم انفسهم ثم وصفا وان ذلك العمل هو قول النصارى حيث حل اللاهوت في الناسوت وتعالى الله عما يقول الظالمون وان في تلقاء كل نور لا بد من ظلمة ولكن وعد الله في القرآن من بعد بان يحقق الحق بآياته ويبطل عمل المشركين و لوهم كانوا كارهين و انني انا ما حدثت الناس الا بنعمة ربي مما اكرمني الله من الآيات و الدعوات و الخطب و حقايق المعلوم بما قدر الله في وراء الحجب و انني انا ما انكرت حرفا من الدين و ما زدت عنها حرفا و ما قلت الا قال الله في القرآن من قبل اتقوا الله يجعل

لكم فرقانا ثم قوله عز ذكره اتقوا الله يعلمكم الله ولقد افترى الناس بما اتبعوا اهوائهم وانهم ما يقولون الا كذبا وان ما انعم الله علي الذي به احتج في الدين للذين يكفرون بائمة العدل من ام القري و حولها هو اربعة آيات في مقام الآثار فاولها شان الآيات التي اقرء من دون تامل و اكتب من دون سكون قلم بما شاء الله ربي و هو حجة لا يقوم بها احد و لا يقدر ان يوتي بمثلها و لو علم الله باني لم اك في حبه و رضاه ليخلق الله بشرا يقرء بمثل ما انا اقرء من كتاب الله و كفي بالله علي شهيدا و الثانية شان الدعوات و المناجات مع الله سبحانه الذي لو شاء الله ليجري من قلمي فى ستة ساعات اقل من عدة الف من دون فكر و لا سكون قلم و الثالثة شان الخطب التي لم تنطق بها احد غيرى و الرابعة شان العلم حيث قد جرى من قلمي من تلك المدة الماضية صحايف معدودة و رسائل مسطورة و كتب محفوظة و ان الشرف فى تلك الكلمات لم يك من جهة الكلمات و الاشارات و الاقترانات بل هو من سر الربانيتها و ظهور الصمدانية التي هو اصل كل خير فى نفسى و عليه يدور كل امر و كفى ذلك الامر ذلك الدين و كفى بالله على و كيلا و ان ما امرتنى بكشف سر من الامر و لو انى ما اردت تفسير دون حرف الهاء فى اول احرف الكتاب ما اذكر فى تلك الكلمة لما لم يكفها بحور السموات و الارضين اذا شاء الله ان ينزل تفسيره بيد احد من عباده ولكن اذكر فى سر الهاء ببعض تفسير ما اردت و هو ان السر لم يزل لم يكشف و ان كشف لم يك سرا و ان المعرفة فى مقام الاسرار كما امر على بن الحسين عليهم السلام بجابر هو فى سبعة مراتب كما قال عز ذكره يا جابر ا تدرى ما المعرفة المعرفة اثبات التوحيد اولا ثم معرفة المعانى ثانيا ثم معرفة الابواب ثالثا ثم معرفة الامام رابعا ثم معرفة الاركان خامسا ثم معرفة النقبا سادسا ثم معرفة النجباء سابعا و هو قوله تعالى قل لو كان البحر مدادا لكلمات ربي لنفد البحر قبل ان تنفذ كلمات ربي و لو جئنا بمثله مددا و تلا ايضا و لو ان ما فى الارض من شجرة من اقلام و البحر يمدده من بعده سبعة ابحر ما نفذت كلمات الله ان الله عزيز حكيم يا جابر اثبات التوحيد و معرفة المعانى اما اثبات التوحيد فمعرفة الله القديم الغايه الذى لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير و هو غيب باطن ستدركه كما وصف به نفسه و اما المعانى فنحن معانيه و ظاهره فيكم اخترعنا من نوره ذاته و فوض

لينا امور عباده فنحن نفعل باذنه ما نشاء ونحن اذا شئنا شاء الله واذا اردنا اراد الله ونحن احلنا الله عز وجل هذا المحل واصطفانا من بين عباده وجعلنا حجة في البلاده فمن انكر شيئا ورده فقد رد على الله جل اسمه وكفر بالله وانبيائه ورسله الحديث وتلك السبعة هي بعينها مراتب الفعل و ظهورات الصنع كما قال عز ذكره لا يكون شيئا فى الارض ولا فى السماء الا بسبعة بمشيئة و ارادة و قدر و قضا و اذن و اجل و كتاب و من زعم ان الله يقدر بنقص واحده منهم فقد كفر و لقد هلك اكثر الناس من عدم معرفتهم بما فرض الله لهم و حكم بالسنة اوليائه فى مقام الباطن لمن نقص واحده منهم فقد كفر فاعوذ بالله من مضلات الفتن و اسئل الله بفضله من بواطن السنن و ان السرفي البيان اشارة عن معرفة الله سبحانه و انه هو سره كان نفسه لا سواه لان الله كان سره عين علانيته و علانيته عين كينونيته و اوليته عين ة خريته و ابديته عين ازليته لم يعرف سره غيره و لم يك له سر دون ذاته و لا وصف دون جنبه و سبحان الله رب العرش عما يصفون و اما سر المعاني هو ان يعرف ما فصلت من قبل من حكم النقطة فى مقام التوحيد و ما يجري باذن الله من ماء ذلك العين ماء الحيوان و هو الغيب الذي قال الله عز ذكره و لا يعلم الغيب الا هو سبحانه و تعالي عما يصفون و ما سرفي مقام الابواب هو السرفي الولاية الكلية التي قال الله سبحانه هنالك الولاية لله الحق هو خير ثوابا و خير عقبا و هو السر الظهور و شجرة الكافور و الماء الطهور و البيت المعمور و القمص النور و الذات السازج الغيور و العز الشامخ المشهور الرمز المستتر المستور و النار المقتبس فى الطور الذي هو سر الاول و لا الاول سواه و لا يجعل الله الفرق بينهما الا بفرق بينونة الصفة لا العزلة كما قد جعل الله بين الحركة و السكون او بين الكاف و النون و بين الفصل و الوصل و لا يعلم سره الا هو و سبحان الله عما يصفون.

و اما سر الامامة هو سر حروف لا اله الا الله فى الرقوم المسطرات ثم فى الزبر و الآيات ثم فى قصبات اللاهوت و عرش الاسماء و الصفات ثم فى اجمة الجبروت و كرسي المجد و الملكوت ثم ذكر الجوهريات و الماديات و المفارقات و المتقارنات و المجتمعات و المنقطعات و المتلجلجات و المتثلالات و المكفهرات حيث لا يحيط بعلمها احد غير آل

الله الاطهار وآيات التجريد و اركان التوحيد و علامات التمجيد و دلالات التمجيد و سبحان الله بارئهم عما يصفون.

و اما السرفي مقام الاركان هو نور المتجلية من شمس جسم فاطمة صلوات الله عليها في حقايق الانبياء.

و اما السرفي مقام النقباء هو سر تجلي الانبياء و هم ثلاثون نفسا كانوا في حضور الامام كما صرح بذلك ذلك الحديث فنعم المنزل الطيبه و ما بثلاثين من وحشة و ان معرفتهم و الاقرار بهم فرض و انهم حملة الفيض في الكتوين و التشريع و ان سرهم سر الامام و من يتول اليوم احدا منهم فانه هو من الجاهلين.

و اما السرفي مقام النجباء هو من تجلي نور فؤاد النقباء و انهم لو اطلعوا بسر النقباء ليقتلوهم كما صرح بذلك حديث الذي قال عز ذكره لو علم ابوذر ما في قلب سلمان لقتله و ان ذلك السرفي كل مراتب السبعة لموجود و مشهود و معقود و لا يحكم الله بتلك الاسرار في تلك الآيات الا بما قبلت انفسهم و ان الله ليجزي الكل بفضله و انه لا اله الا هو ذو فضل عظيم.

و ان السرفي تلك المراتب السبعة هو الحقيقة فيها التي فيها التي بها يوحدون الله بارئهم و ان نسبة تجلي الله بكلهم لكان علي حد سواء و ان الفرق هو انه ان الساكنين في لجة البيان يوحدون الله و ليوحدهم بتوحيد نفسه و لا يسبقهم احد من الخلق و لا لهم حجاب دون وجودهم و لا كتاب دون انفسهم و ان الذي يوحد الله في مقام المعاني سبعة مرات البيان و انه و لو لم يشعر بذلك المرات و لكن كان عالما مقامه و هو الناظر الي الله في المرات الثانية و كذلك عباد الذين يوحدون الله في مرايا خمسة كل يوحدون الله بما هو عليه من الوحدة و الجبروت و العزة و اللاهوت و القدرة و الملكوت و لا يشاهدون مرايا في حالة التوجه بينهم و لكن الله من ورائهم يعلم مقاماتهم و يشهد عليهم بما اكتسبت ايديهم و ان مثال المثل في ذلك الحكم و لو لم يكن ذلك المقام لا مثل له و لكن اشير بما هو الطف في مقام الجسمانيات و هو انت فاجعل المتجلي صورت الالف القائم و ان في تلقائها مرات ثم في تلقاء المرات مرات الي ان اتصل العدة الي السبعة فهل يحكي مرات

السابع الا عن صورة الالف لا وربك كل يدعون عن الله و يدلون عليه و يحكمون عن عظمته و يشفقون من سطوته و يحكمون باذنه و يعلمون لامره و يشفقون باذنه و ان الفرق هو ان الذي يحكى في المرات السابع هو شبه بالنسبة عما يحكي في المرات السادس و بذلك يتفاضل البعض علي البعض و ليس الشرف في الاعمال الطيبات و الشئونات الحسنات لانها مقام اثر الفعل و ان مقام ذات العبد هو ما اشترت لك في سلسلة السبعة و هو يجرى في سلسلة الثمانية من عالم الامر الي عالم الخلق و ان كليات العوالم هي منحصرة بتلك الثمانية لان اول تعيين كاف الاول هو مقام محمدية هو جنة الازلية التي داخلها بالتجلي لم يخرج و خارجها لم يدخل ثم ان تلك الجنة نصيب آل الله الذين هم ائمه العدل و لا نصيب لاحد من الخلق فيها و الثانية مقام توحيد الانبياء و الثالثة مقام توحيد الانس و الرابعة مقام توحيد الجن و الخامسة مقام توحيد الملك و السادسة مقام توحيد الحيوان و ان في ذلك المقام ان النملة تزعم ان لله زبانتين كما ان الانسان يزعم ان له علم و قدرة و كذلك كل الصفات و الاسماء و كما ان الناس يبطل توحيد النملة فمن كان واقفا في رتبة فوقه يبطل توحيديه و السابعة مقام توحيد النبات و الثامنة مقام توحيد الجماد و ان تلك الرتبة تظهر ما في فوقها الا ما في علانيتها و ليس لها توحيد دون كينونيتها التي هي كانت علانيتها و ان ما خلق الله من جنان الثمانية للمحيين هي تلك المراتب المشيرة يري السالك في ارض الرفوف كل مقامه و يشاهد نعيم الآخرة التي تدوت من ثمرة سر الحقيقة في الدنيا في مقامه كانه هو في ارض الفردوس الجلال او في ظلال مكفهرات افريدوس الجمال و ان مثل جنابك يعرف الاشارات و لاحاجة في البيان بذكر الدلالات و الآيات و العلامات و المقامات لان امر الله في كل شي هو اقرب من لمح البصر و بداء الله علي كل شيء هو بالمنظر الاكبر و انني انا ما اردت في ذكر تلك الكلمات الا لاطهار الشئونات لاهل السبحات و ان بمثل جنابك اجل مقاما من ان تنظر اليها او تذكر فيها حكم الاختلافات و اذا اطلعت بما لم يك عندك من المحكمات فاعف عن نفسك فان عين ذلك الماء تجرى باذن الله رب الاسماء و الصفات و استغفر الله ربي ثم اسئل من جنابك العفو عما اجري القلم في ذكر الاشارات في غياهب تلك الكلمات لان شاهد العبد هو

عنصر التراب ولا يليق لساحة من كان ذا الاسماء والصفات تلك الاشارات وسبحان الله ربك رب العرش عما يصفون ولما كان الامر مستورا في الكلمات وان السبحات في عالم الدلالات لا تنكشف الا بذكر المقامات اذكر ذكرا في ذلك المقام لو وصلت لتشاهد الانوار في حقيقة الاسرار وهو ان العبد اذا وصل الي مقام حقيقة الذي هو مقام ظهور معرفة الله له به يشاهد الكل علي ما هو عليه ولا يري في طلعة الكثرات الا تجلي وحدة الذات و ان ذلك المقام هو مسجدك الاقصي وجنتك الاعلي ومقام حبك وحببيك ومقام اتحاد قولك وقول فعل الله في سرک ومقام بقائك بالله ومقام بك ظهر كل صفاتك و اسمائك وتجلياتك مما كان في تحت رتبة ذاتك ومقام وجودك بالله وفنائك في الله ومقام طوافك حول ذاتك بسبعة مراتب فعلك ومقام تجليك في مقام رمي جمراتك من اشاراتك ومقاماتك ودلالاتك وعلاماتك وآياتك ومقام الذي بك ظهر ما ظهر في ربتك وبطن ما بطن في سرک وطلع ما طلع في حقيقتك ولاح ما لاح في ذاتيتك واشرق ما اشرق في نفسانيتك واعظم ما اجل في انيتك وافاق ما افاق في مقام جسمانيتك حيث لا يواربها الحجب ولا يعادلها آيات الصحف وهو اول نور الذي تجلي الله لك بك وفي كل ان انه يتجلي لك بك بذلك النور فاذا شاهدت شجرة الطور في تلقاء بيت المعمور وان تلك الاشارات نصيب اهل الفتور لمن لم ير الحق في الظلمات الديجور والا بمثل جنابك تري كل الكلمات كلمة واحدة وكل الاختلافات هندسة معينة وكل الاشارات دلالة واحدة وكل الآيات مرآة صافية التي تحكي عن وحدة الذات و تصرح باللاهوتية علي عرش الاسماء والصفات وان علي مثل جنابك لا تشبه الدلالات لان امر الله في كل شيء واحد وحكم الله لكل شيء بالغ وان الذين تحجبون انفسهم عن عرفان الجلال في سر المال ليوقنون بامر الله ويجحدونه ظلما لما اكتسب ايديهم من قبل و ان علي جنابك لا يخفي عما وقع من قبل و ان الي الله المشتكي ثم الي محمد المصطفي واليه يرجع حكم الآخرة والاولي وانه هو بالمنظر الاعلي والناطق عن رب العلي ما كذب الفواد ما راي افتمارونه على ما يري وما ينطق عن الهوي ان هو الا وحي يوحى ولقد كشفت عن وجه السر حكم الستر اشارات الامر وان ذلك بالحقيقة هو سر

علي سر حيث ان اليوم لا يرفعه الا السترو ولا يفيداه الا الكشف و علي الله اتكل و اقول لن يصيينا الا ما كتب الله لنا هو مولينا عليه توكلت و عليه فليتوكل المؤمنون و ان ما فسرت من تفسير الهاء حرف هو ذكر من ثناء شجرة البهاء حيث يعرف اهل القضاء بحكم البداء في ركن الحمراء و انه هو سر الانشاء لان عنصر النار في عالم الابداع لن يوجد الا بعنصر التراب لان من دون الله لم يك شيئاً قائماً بذاته الا و هو مركب فلما ثبت حكم الاثنييه يثبت حكم الربط لان الشيء لم يك شيئاً الا بوجوده الذي هو جهة التجلي فيه و بانيته التي هي جهة القبول و بالربط الذي يحصل بين الاقتران و تلك المراتب الثلاثة هي رتبة التثليث في اول اسم اختار الله لنفسه و من هذا اخذت النصارى شكل الصليب و حل اللاهوت في الناسوت و تعالي الله عما يعرف اهل الناسوت من تغنيات طيور العماء علي اغصان شجرة اللاهوت و ان ذلك حكم مثلث الكيفوفيه في اسم الولاية الازلية المتشعشه المتقدسة التي يشير في كل حين الي صدره و يقول باذن الله هنالك الولاية لله الحق هو خير ثوابا و خير عقبا و ان اسماء تلك الثلاثة في بدء الفعل هي المشية و الارادة و القدر الذي يعبر اهل البيان عند التبيان بالانشاء و الابداع و الاختراع و الاحداث و الانجعال و لا يمكن ان يوجد شيء الا بالعناصر المشيرة و لو كان الامر في النفس المشية لان وجود الامكان لا يمكن الا بزوجين اثنين و لما ثبت ذكر الاثنية يتصل ذكر الشئون الي ما لانهاية بما لا نهاية لها و ان عنصر التراب الذي عبر في رتبه المشية هو كان من جنس عالمها الذي هو كان نفس قبول نار الایجاد من بعد هؤلاء الانوجاد و ماء المداد و ان علي ذلك المثال قد خلق الله كل شيء و حكم في كل عالم علي طبق ذلك المثال انظر الي الارادة التي هي حواء آدم الاولي و عرش التي عليها استوت المشية بشان الرحمن كيف قد خلقه الله باركان اربعة ركن منها رتبة القضاء و هو النار و ظهور علة الاولي و ان لونه البيضاء لصرف بساطة من شئون الكثرات و الدلالات و العلامات و ان منه ابيضت ما كان في اجمة اللاهوت من ماء غير آسن من ماء انهار الرضوان و وجدت كلمة التسييح في عالم الجبروت و بازائه يرفع و ينزل كل بياض بما كان في اجمة الملك ثم الملكوت ثم الناسوت و ان شئون ذلك الركن لا يحيط بها علم احد من الخلق منها بيت الله الحرام و منها شهر الله

الحرام ومنها ذكر تسبيح علي ارض المشعر والمقام ومنها فرض ركن التوحيد بكلمة لا اله الا الله حيث من لم يقل بلي في المشهد الاولي لم يوجد وان بمثل جنابك ذي نظير يعرف شئونات ذلك الركن حيث لا يحيط بها احد الا من شاء الله انه لا اله الا هو ذو من عظيم و ركن منها رتبة الاذن وهو عنصر الهواء و ظهور علة المادية وان لونه الصفراء لما تعين ومنه اصفرت الصفرة في كل شيء و بنوره يرزق الله كل شيء لان ركن الاول الذي هو علة الفاعلية علة الحيات حيث قال الله عز ذكره هو الذي خلقكم ثم الذي رزقكم ثم يميتمكم ثم يحييكم وان حامل ذلك الركن هو العلي ولذا ظهرت لون الصفرة في وجهه حين وفاته وان ذلك دليل ليوم بدئه لان الختم بعينه هو البدء عند اهل البيان ومن يلعن الشمس والقمر بحسبان وذلك رتبة التوحيد و ركن تلقاء ركن اليماني وله شئون في الامثلة المحدودة والهندسة الموجودة والعلامات المعدودة والمعلومات المفقودة وان الناظر الي وجه الجلال ليوقن بشئونات ذلك الركن كما شاء الله انه ذو من قديم و ركن منها رتبة الاجل وهو عنصر الماء و ظهور علة الصورية والقبسة الاولي الازلية والورقة الثالثة من شجرة الهية التي ما هي لشرقية ولا غربية وان لونه الاخضر ومنه اخضرت الخضرة في كل شيء وبه يميتم الله كل الاشياء في المشهد الثالث وهو ركن الاسفل الاعلي من عرش و ظهور ذكره في رتبة الخلق كلمة التهليل ولذا ظهرت الكثرات في ذلك الرتبة وكثرة الاحرف في ذكر لا اله الا الله و له شئون ما لا نهاية بما لانهايه لها حيث يشهد الناظر الي الله بكل ما شاء الرحمن في ذلك الركن ولو اراد ذو فراسة حق بان يطابق ما قضي من الائمة باحرف لا اله الا الله ليقدر بذلك وان ذلك ما كان علينا بعزير اذا شاء الله و اذن وما انا الا عبد منيب و ركن منها رتبة الكتاب وهو عنصر التراب و ظهور علة الغائية في عالم الاسماء والصفات وان لونه الاحمر ومنه احمره الحمرة في كل شيء وذوت الهندسة في سر كل شيء وعينت القدر في حكم كل شيء وان به يحيي الارض بعد موتها ويشرق الارض بنور ربها وان يومئذ يحدث الناس اخبارها بان ربك اوحى لها وان به يحيي الله في مشهد ذر الرابع افئدة المتغيره والقلوب المتعينة والنفوس الميتة والاجساد الخبيثة ويجعلها حيوانا بمثل افئدة المستقرة والقلوب الثابتة والنفوس الطيبة والاجساد الظاهرة وان اليوم اراد الله ذلك الامر للناس لان ركن

الغائية التي هي ثمرة الابداع وسر الاختراع و ظهور علل الثلاثة في الانشاء قد ظهر بمثل بعض شئون اركان الثلاثة و بالحجج العلمية الكبرى و الشئون القدسية العظمي حيث يعرف من كان طينة طينة الانسان بان تلك الشئون لم يك من صنع الانسان الا باذن الرحمن لان الذي يتكلم بكلمة و يقول لو اجتمع الكل علي ان ياتوا بمثلها لن يستطيعوا و لن يقدروا ليس امر سهل ولا كلمة خفيفة لان حروف الهجائية كانت بيد الكل وانهم كيف لم يقدروا وان يقدرورا فكيف لم ياتوا لا و ربك رب السموات و الارض لو اجتمع من علي الارض من سلسلة الرعية كلهم لن يقدروا ان ياتوا بآية مثل ما انني انا اقرء و اكتب و ان ذلك مشهود عند كل ذي عدل بان صفة الخلق يمكن فيه العمل و ان صنع الرب بنفسه يميز عن بين صنع الخلق و لن يقدر الناس اليوم ان يعدلوا في تلك الحجة حرفا الا و يرد القول عليهم بمثله في القرآن حتى يثبت الحق بامر الله و لو كره المشركون و ان الله سبحانه من لطيف صنعه و عظيم احسانه قد اظهر سر ذلك الركن المكنون في الاعجميين لئلا يصعب علي احد الاقرار به و بامر به بانه عبد الله مصدقا لما كان الكتاب و السنة حق الحرف بالحرف و قد بين الله ذلك الامر من عند نفس لم يخطر بقلب احد انه كان من اولي العلم و اولي الآيات المحكمات و البيئات البالغات و امتحن الله به نفوس المؤمنين كما وقع ما وقع بعد ما بلغ ما بلغ و انهم ليقومون علي طاعتهم في دين الله بمثل الجبال و ان بذلك الامر يسعد من يسعد في ذر الاول و يشقي من يشقي في ذر الرابع و ان بحكم ما نزلت الاخبار من معادن الاسرار لا بد في غيبة الحجة عليه السلام بفتنة دهماء صماء عمياء صيلم مظلم جهنم ليخلص من خلق من طينة الانوار و يشقي من غير طينة بحكم الاشرار كما صرح بذلك تلك آية المقدسة من القرآن احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنا و هم لا يفتنون و قال الامام عز ذكره و الله لتكسرن كسر الزجاج و ان الزجاج يعاد فيعود كما كان و الله لتكسرن كسر الفخار و ان الفخار لا يعود كما كان و الله ليميزن و الله ليغربلن كما يغربل الزوال من القمح ثم قول الصادق عز قدسه ان لصاحب هذا الامر غيبة فالتمسك فيها بدينه كالخارط للقتاد ثم قوله عز ثنائه لمنصور يا منصور ان هذا الامر لا ياتيكم الا بعد ياس لا و الله حتي يميزوا لا و الله حتي تمحصوا لا و الله حتي يشقي من يشقي و يسعد من يسعد كما

نطق به الاخبار يمحص الناس حتي يخرج تسعة اعشار منهم كما قال عز ذكره ما يكون ذلك حتي يميزوا ويمحصوا وحتي لا يبقني منكم الا اقل ثم صغر كفه ولا شك ان الفتن لم يظهر حتي يلعن الناس بعضهم بعضا ويتبرء الناس بعضهم من بعض كما صرح بذلك قوله عز شاناه ولا يكون امر الذي تنظرون حتي يتبرء بعضكم من بعض و يتفل بعضكم في وجوه بعض وحتي يلعن بعضكم بعضا وحتي يسمي بعضكم بعضا كذا بين صدق الله و اوليائه اشكوا حزني و بشي الي الله و انا بري من المشركين ولا شك ان في تلك الفتنة امر الله اوضح من الشمس في وسط الزوال و الا لم يك حجة الله بالغه علي العباد و ان بكل دليل يثبت الناس بوجود الائمة يثبت بوجود سفير من الحجة الذي كان في يديه حجة من مولاة حيث لن يقدر احد ان يأتي بمثله ولا ريب ان في غيبة الكبرى من ادعي الروية بحكم البابية فبطل دعواه كما نطق بذلك ذلك التوقيع المنيع من ذلك القدوس الرفيع الذي لاح و طلع من ناحية المشرقة الي باب الرابع من ابواب الاربعة علي بن محمد السمييري قدس الله تربته قال عز ذكره يا علي بن محمد السمييري اسمع اعظم الله اجر اخوانك فيك فانك ميت ما بينك وبين ستة ايام فاجمع امرك ولا توص الي احد يقوم مقامك بعد وفاتك فقد وقعت الغيبة التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالي ذكره و ذلك بعد طول الامد و قسوة القلوب و امتلا الارض جورا و سيأتي من شيعتي من يدعي المشاهدة الا من ادعي المشاهدة قبل خروج السفيناني و الصيحة فهو كذاب مفتر و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم ولكن لا شك ان له روعي فداه نقباء في الارض و نجباء في الحكم ولكن بدليل الحكمة و ابطال الفرجه و الفرار عن الظفره لا بد ان يكون رجوع هؤلاء المقربين الي نفس واحدة و انه كان حامل فيض الكلية و الاحكام الجزئية و الشئون القدسية و الامورات الجديدة الفرعية و ان اليوم لا شك ان بعض العلماء يدعون ذلك المقام و لا ريب ان العالم لم يترك الفاضل حين اطلع بفضلته و لا شبهة في ذلك بان في كل زمان يكون احد كان افضل من كل و ان بدليل الذي تبطل الفرجه في التوحيد فابطل تبعية الادني ما لم تكن عرفت اعلي و الا لا شك لم يخلو الارض من سفير قائم بامر الله الذي يرجع اليه العالي و يلحق به التالي و كان قسطاس عدل بحيث يقدر ان يجيب علماء الارض

كلهم اذا شاء ويبطل عمل المفرطين و اذا نزل في الدين شبهة ليقدر يرفعه بدلائل محكمة و براهين متقنة و آيات محكمة و علامات ثابتة حتي لا يحتاج الناس بشيء و لا يشكون في شيء و ان العلماء الذين امر الامام باتباعه و الاخذ عنهم و جعل جحدهم جحد الله و طاعتهم طاعة الله فإؤلئك علي حق اذا اتبعوا ذلك النفس الواحد لان الحق الخالص لم يظهر في حين الاحتجاج الا نفس واحدة و ان السرفي الحقيقه كان كذلك كما ذهب الحكماء في مبدء التجرد بان من الواحد لا يصدر الا الواحد و ان ذلك بدليل الحكمة التي بها يثبت الحق بالحق و يبطل الباطل بالحق مشهود عند مثل جنابك و لا حاجة بذكر الاستدلال و لا الدليل علي نفي الاستقلال و ان بمثل جنابك ذو الدلائل من اهل الحكم و الجدل لتعرف الي ما قصدت في ذكر تلك الاشارات الا حكم الله في عالم الاسماء و الصفات و لعمرك لوا يقنت بسر الجلال و شاهدت احكام يوم المال و اعرضت عن طلب القيل و القال و اطلعت بما جري علي القضاء من ذي الجلال و الجمال لتنفس في حقي بمثل تنفس الصعداء و تبكى في رضاء الله لمن سجن في البيت من غير ذنب و لا جدال و لا بذكر ما اعطاه الله في يوم المآل رب لو اني صبرت في تلقاء مدين عزتك لكان من عجزتي ولكن بمثلك مقتدرا لما صبرت اسكنني فعلك و حكمك لا و عزتك اني مع عجزتي لو لا اشاهد فعلك لا اصبر و لا قدرة لي فيه ولكن لما علمت بان الدهر قد قضى لمثل كافر بك بجنة الدنيا و لمثل مؤمن بك بشقين تمر احلي ما اريد الا رضاك و لا ادري العز الا في ثنائك بالليل و النهار و لا الذل الا في عصيانك اذا مددت القضاء فبك ارضي يا الهي عن سواك و لا اردت شيئا الا ما اردت لي و ان علمك برضاك في ذكري لك احب الي من ملك الآخرة و الاولي و انك لتعلم باني في كل شان خائف من عدلك و كيف لا اخاف و انك لو اردت ان تعذبني بكل نعماتك سرمد الابد بدوام ذاتك لكنت مستحقا في حسناتي و انك كنت محمودا في فعلك و مطاعا في امرك و سلطانا في ملك لان توحيدني لك لديك اعظم ذنب لانه قد عين من وجودي و كفي بذنبي وجودي في تلقاء طلعتك و جلال كينونيتك و جمال ذاتيتك و بهاء صمدانيتك و ثناء نفسانيتك و قدرة انيتك و احاطة رحمانيتك و عدل وحدانيتك و فضل جباريتك

فسبحانك سبحانك اعترف بذنبي بمثل ما انت احاط علمك واستغفرک و اتوب اليك
انك انت الجواد الرحيم فاذا عرفت ما اقررت بين يدي الله لتوقن بان الناس كلهم قد كذبوا
علي من حيث يحسبون انهم مهتدون فاذا ادعي اليوم احد بحكم دون حكم القرآن او بيان
من غير سبل اهل البيان فليس لاحد ان يقول هذا انسان ولكن علي الكل فرض ان يختاروا
لانفسهم ما اختاره الله لهم و نطق بحكمه من قبل ان يظهره الله في العيان علي عليه السلام
في خطبة المخزون ثم في الخطبة العجماء بالاشارات الغريبة و التلويحات الجميلة و ان
الانسان لو انصف بين يدي الله لم يحتج بذكر البرهان و الدليل لان الذي جاء بامر الجليل
لو بدل حكما فرض عليه بذكر الدليل و لما كان مصدقا مما كان الكل عليه من فرقة الحق
فليس عليه شيء و علي الكل حق ان ياخذوا طرق علمهم من شجرة التي تنطق في صدره
بان علم الناس اليوم كل الاختلافات ثابتة و كل التعارضات جامعة ولكن من علمه الله من
عنده علم البيان لم يجر في حكم علمه ما يجري الحكم في علوم الكل و ان ذلك بيان
الاستدلال لناظرين الي عرش القدس و الجلال و ان بحال جنابك اليوم لا تنفع تلك
الدلائل الا اذا تفني من حول قلبك سبل الاستدلال لمن جامع الوسائل لان شؤون العلمية
لانهاية لها و ان طرق الاستدلال لا غاية لها ذلك في شأن اذا جعلت القسطاس في صور
العلمية ولكن اذا جعل القسطاس سرالربانية و ظهور الصمدانية و آيات الشعشعانية اللامعة
التي لاحت عن صبح الازل كشف لك الحجب و لا يمنعك شيء عن الصحف و انني
انا في تلك الكلمات ما اردت لجبابك الا بكشف السبحات لتستقرک جذبات القدس
و نفحات العدل الي ذروة الفضل و الصفات و لما ذكرت من قبل في غياهب الاشارات
بتفسير حرف الاول من كتاب جنابك اذكر شانا من صور علم البيان بان حرف الهاء هوروح
الحرف و غاية ذكر العبد للمحبوب و انه هو حرف اكسير الاحمر في الحروف لتخليص كل
الكلمات و الدلالات و العلامات و الاشارات و ان به يثبت التوحيد و يفني حكم التكثير و
ان اولي الالباب لما لا يعلم ما هنالك الا بما هيها ليستدلون بذلك الحرف في كل العوالم
و هو تمام عدة كلمة التي ما نزل الله في القرآن اخف منها و انه هو بعينها في عالم الظهور و
تمام البطون هي تلك الكلمة لان اصل الحروف هو النقطة و ان النقطة لما فصلت صارت

الفا وان الالف لما خضع لربه صار حرف الباء بعينها ولذا وجدت النقطة في تحتها وان تلك الكلمة لم تك الا الفا في بين البائين وهو اشارة بامر الله في بين الاسمين و اذا لاحظ ذو لحظة في حقيقة تلك الكلمة ليعرف ما لا يخطر به علم احد ولذا ما جعل الله لتلك الكلمة بمثل الكلمات نصف وثلث وربع لانها مظهر نور الصمدانية لم يخرج منه شيء وان الله قد فرض الخمس لحكمة ولعزة عدة تلك الكلمة قد نسبها الي نفسه وقد خلق الله في تلك الكلمة امورا لا يحيط بها احد الا من شاء الله ومنها ما جعل الحرفين في تلك الكلمة من احرف الظلمانية لثلاث تشبة علي الناس حكم التوحيد الا في حكم الالف في مقام الوحدة وانه هو من احرف النورانية فسبحان الله ما اعظم قدرته واكبر حاجته و انك اذا فتحت باب علم الحروف في تلك الكلمة لتجد من انوار سماء اللاهوت و تجليات عرش الجبروت و نفحات سماء الملك و الملكوت ما لا يحيط به علم الحدود لان الروح في الالفاظ هو بمثل روح في الاجساد وان بينهما مناسبة ذاتية اذا لاحظت في الجوهريات و العرضيات و قطع محض اذا وصفت الله رب الاسماء و الصفات لان الاسم مراتب ما لا نهاية و ان مسمي كل شيء هو في رتبته انظر الي روح آل الله و اجسامهم ثم انظر الي كلماتهم و لو كان كلمة عدل هذه كل يقولون بها ولكن اذا قال الله عز ذكره هو عدل الذي كان مبدء وجود العدل في المشية و اذا نزل من ملاء الاعلي يدل علي المسماة ولذا قد ورد في الشريعة بما لا يمسه الا المطهرون و لو اجتمع الكل علي ان ياتوا بمثل سورة العدل هذه لم يقدرها لان الذي هم ياتون من حرف العين و الدال و اللام هو جسده كان في رتبته و ان روحه معدوم عند عدل الذي ابدع الله لنفسه و كذلك حكم عدل الذي نطق به رسول الله لان روحه كان من روحه و لفظه كان من جسده و لو اجتمع الكل علي ان يتكلموا بمثل كلمة التي كلم بها رسول الله لم يقدرها لان روحه كان في مقامه و جسده بمثله و ان اكثر الناس لا يعرفون و لا يقدرون و كذلك الحكم في كل سلسلة الثمانية لان كلمة عدل التي تكلم بها الابواب هي روحه و جسده كان في مقامهم و لم يصل جسده و لا روحه بكلمة التي ينطق بها من كان في عالم المعاني و كذلك من كان في عالم المعاني بالنسبة الي من نطق في بيان عن الرحمن و انت انظر الي كل الحروف بمثل ما تنظر الي

الناس وتعرف كلمات الائمة و الاركان و النقباء و النجباء بمثل ما ارشحت من يم الجلال علي تلك الاشارات من طمظام يم الجلال و ان بعلم تلك الرتبة يعرف الانسان معجزه القرآن و سبل اهل البيان و التبيان من اهل العيان و ان اكثر الناس في علم ذلك المقام اموات حيث يعرفون و يسمعون كل الكلمات بالصور المشاكل و ان ذلك شرك محض في مذهب آل الله لان الله قال اني انا و هو يدل علي ازليته و ان تلك الكلمة في الحروف انية ازل الحروف و لا يشابهه شيء في السموات و لا في الارض و كل من قال تلك الكلمة لم يصل الي ساحة ما قال الله لان الالفاظ بمثل الاجساد كما

ص ١٢٥

ان في الناس لا يمكن ان يكون احد مثل جسم الامام عليه السلام لا يمكن ان يكون حرفا مثل حروف التي نطقوا آل الله في البيان و لو كان الصور يشابه في الاشكال ولكن هو بمثل ما القيت عليك كل علي صورة انسان ولكن ان الامام هو الصورة الانزعية و النور الالهية التي يدعوا من ذاتها الي ذاتها و يصرح باللاهوتية و ينطق عن الجبروتيه و كذلك الحكم في الحروف فوريك رب السموات و الارض لو اجتمع الكل علي ان ياتوا بمثل الف ما ات علي عليه السلام في الحروف لن يقدروا بل لا وجود للالف الذي ياتون الناس في ساحة وجود الفه و كذلك انت تعرف كل الاعمال و الشؤون و الاحرف و الاشارات في سلسلة الثمانية و ان اليوم لو اجتمع الناس ان ياتوا بمثل حرف مما كتبت في ذلك اللوح لم يستطيعوا لان الذي هو ياتي روحه و جسده كان في مقامه و ان الذي اني نطقت كان روحه و جسده في مقام من ايده الله بفضلله و ان بعلم ذلك التفضيل يعرف الشاهد عظمة كلمات آل الله و شيعتهم بانها كانت بمثل اجسادهم لم يشابه كل الخلق و لم يعادل كل الذكر فسبحان الله رب العرش عما يصف القائلون و انه هو فوق ما يعرف العارفون و غني عما كان الناس يعملون و سلام علي المرسلين و الحمد لله رب العالمين. انتهى

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي تقدس بقدس كينونيته عن عرفان اعلي مجردات اللاهوت و من يشابهها و الحمد لله الذي تعالي بعلو ذاتيته عن تبيان اعلي شوامخ الموجودات و من يقارنها و الحمد لله الذي تفرد بتفرد نفسانيته عن ذكر الامكان و ما يوجد بالابداع في اجمة الجبروت و من يعادلها و الحمد لله الذي تكبر بتكبر انيته عن حكم العيان في الكينونيات الممكنات و من يشابه حكمه فيها بها من دون ذكر يساوقها فسبحانه و تعالي قد خلق المشية لا من شيء بوجود الممكنات ثم الاراده لتعين الجوهريات ثم القدر لهندسة الماديات ثم القضاء لحكم البداء في الكينونيات ثم الاجل لحدود الماهيات ثم الاذن لظهور الكليات و الجزئيات في عالم الاسماء و الصفات ثم الكتاب ليحصي كل ما احاط علمه في صقع الامكان فتعالي الذي خلق النقطة و جعل طراز الواح الابداع و الاختراع التي قدرت ما فصلت و قضت ما اجلت و اذنت ما احكمت و تلجلجت ما تثلثت ثم بها استنطقت ما استنطقت و استبشرت و استرفعت ما استرفعت و استعالت ما استعالت و استبان ما استبان و استفادت ما استفادت و استقارنت ما استقارنت و استفارقت ما استفارقت و استرادفت ما استرادفت و استقدست ما استقدست و استكبرت ما استكبرت و استعظمت ما استعظمت و استلجلجت ما استلجلجت و استشهقت ما استشهقت و استصعقت ما استصعقت و استخلصت ما استخلصت و استصيصيت ما استصيصيت و استبلبلت ما استبلبلت و قالت ان الاشارات في جوهريات اللاهوتيات منقطعة الكينونيات عن الاستدلال و ان الدلالات في ماديات الجبروتيات ممتنعة الذاتيات عن الاستقلال و المستصيصيات بنفسها شاهدة بالانقطاع عن عرفان النفسانيات و ان الشقشقيات بنفسها شاهدة بالامتناع عن ذكر بيان الانيات فتعالي الله موجدتها حيث لا يوصف بالالين و لا ينعت بالكيف و لا يشير بالغير و لن يعبد بالكنه اذ ذاتيته بنفس الازلية مقطعة المتفرقات عن الاقتران و ان انيته بنفس الصمدية ممتنعة المتفرقات عن الاقتران و ان نفسانية الاحدية بنفس القيومية مفرقة الجوهريات عن الاشتقاق و ان انية الهوية بنفس الازلية مسددة الماديات عن الاستنطاق فسبحان الله موجد

الخلق عن ذكر ما فتق بين الاجواء وما ذكر بالثناء والثناء ثم القضاء والامضاء ثم البداء والعماء من كل اهل الانشاء اذ انه كما هو هو لن يعرفه الا هو ولا يقدر احد ان يثني محمدا وآل الله بين يديه بما هو قدر و احصي في شانهم انه هو الكبير المتعال.

و بعد لما فصلت في تفسير الهاء ما شاء الله ربي في نسخة الاولي فانا ذا اريد ان افسر في سره ببعض ما فسرت في علانيته ليكون نورا بعد نور لمن استقر علي بساط الظهور و اراد ان يشرب ماء الظهور عن حكم يمين شجرة الطور فانا لله و انا الي رينا لمنقلبون و لقد ذكرت في اشارات القبل بان الامر في الحقيقة لو لم يكن تامة في بطونها من الحكيم الذي لا يعزب من علمه شيء و لا يعجزه بدع شيء عن شيء و لو كان قادرا و ان العجب من ذوى الالباب هو ان امر الذي لا يمكن ان يصدر من احد الا بامر الله ربما انهم يظنون بغاية الرياضة و جذبات الممكنة و قوة الحافظة و مشاهدة كتب المنزلة و ما كان ذلك الا لبعده المتفرس و ظن المتفطن في اشارات العلوم و الا في حكم الآيات و الدعوات و الخطب لا يخطر بباله ذلك الظن هو اثم عظيم لان العقل يكابر حد في مقابلة ابناء جنسه بان شأن الآيات لو كان يمكن ان يصدر من احد بغير اذن الله و امره فلا بد من يوم البعثة الي يومك هذا جاء احد بتلك الكمات و ان يثبت فيها صنع البشر فكيف يثبت حكم القرآن حجة الاكبر و ان ذلك من محاريب اهل الجدل و الا بمثلك اهل الحال لتري بالذي يدعي امر الله و حكمه ثم آياته و امره لو كان علي غير رضاء الله فعلي الله حق ان يظهر بشرا بمثل حاجته لان الله حي قادر عليم و انه هو حافظ دينه و حكمه و اذا لم يكن لا شك ان الامر يثبت بعلم الله و قدرته من دون عجز الخلق و هندستهم و ان تلك الحجة لو شاء الله ليظهرها ما احب ان اذكر لك في ذلك الكتاب الا بقرائتي بين طلعتك اذا ارفع الله الخوف و الحجاب لتعلم بالعيان بان حجة الانسان لم يك الا من الرحمن بشأن البيان و لقد ذكرت من قبل في بيان الكوثر عند ميزان القسطاس رشحا **خفيفا** لاظهار ما خلق الله في الكيان الي العيان فوريك رب السموات و الارض لو اتل آيات الله او انزل في الكتاب لا قرب لدي من افضل حكم العلم بين الناس ولكن اكثر الناس لا يشكرون فيا ايها الانسان ان هذا الامر لا يشتهه علي احد و لا يقدر ان يفر منه احد لان بتلك الحجة ما جاء الا محمد رسول

الله وان كل الدليل في كل مقام يثبت بتلك الحجة من الله ولا يمكن لاحد ان يقول فيه حرفا الا ان اراد ان يكفر بربه لان الذي يتكلم بكلمة وان من علي الارض كلهم لو اجتمعوا لم يقدرُوا ان ياتوا بمثله ليس صنع الخلق بل هذا خلق الله فاروني ماذا خلق الذين يدعون من دونه عظم امر الله فان حجة ذلك الامر هو كان بمثل اعظم حجة رسول الله وان بتلك الحجة ابطل الله عمل اهل القري والعلماء الذين يدلون الحق بالباطل وان جنابك اليوم لو تنظر بطرف الحقيقة لترى الذين يفسدون علي تلك الارض بغير حق في النار نقرء عليهم آية القهار لو تعلمون علم اليقين لترون الجحيم ثم لترونها عين اليقين ثم لتستلن يومئذ عن النعيم لان الذين هم ارتكبه من قبل كان ادني عملا عند الله من عمل فرعون و اعراب الجاهلية لانه لما اراد ان يجحد حجة ربه اتي بشيء من السحر وان الاعراب في صدر الاسلام اتوا بقصائد حول البيت وانهم يجحدون امر الله من حيث يحسبون انهم مهتدون قتلهم الله بئس ما اكتسبت ايديهم وساء ما هم يفعلون فيا ايها الانسان فكيف اكشف القناع عن رأس ذلك الامر وانه الامر في العظمة مثل ركن النبوة وله الحجة في البيان بمثل ما نزل الله لمحمد في القرآن ولا تصغر امر الله ولا تشك في قدرة الله ولا تتبع صور العلميه ليضلك عن سبيل الله فاني ولعمرك ما قرئت حرفا من ذلك العلم العيان ولا اعلم اليوم حرفا من قواعد اهل البيان وما كان عندي من قبل كتب علم حتي استحفظ الكلمات ولا لي سبب في هذا العطاء من الرحمن الا فضل الله وجوده وان اليوم لو يسئل مثل جنابك عني من شؤونات العلمية المسطورة في الكتب فوريك لا اعلم بل ولا الصرف ولا النحو وبذلك افتخرو به احتج الله يوم القيمة علي الكل لان الذي يؤيد بفضل الله احق من ان يتبع عن الذين لا يقدرُونَ ان يعرفوا حكمه و اشاراته وان علي مثل جنابك فرض ان تطلع بقسطاس البيان وتوقن بحجة الرحمن وتلاحظ في ذلك البيان بنور العيان سر الاكوان و الاعيان ولو ان اليوم اني في خوف من الشيطان واخويه ولكن فوريك رب السموات و الارض لو اجتمع الكل بكل صيبتهم علي جحدي فليس لدي وما اري الا بمثل سواد عين نملة ميتة حيث لم يك في وجود اصغر منه في ذكر الموجود لان الحجة في يدي بمثل هذه الشمس في رابعة النهار شعشعانية لامعة بلي ان قرء احد ولو كان من اهل الكفر

آية علي الفطرة فحينئذ ينكسر ظهري و ان ذلك امر ممتنع قد ذكرته لافك النفوس و مكنسه القلوب مثل قوله عز ذكره فادعوا شهداءكم من دون الله ان كنتم صادقين و ان ذلك البيان من مثلي لا ينبغي لما ما حان وقته ولكني لما اراك من الذين تريدون الدين الخالص قد ارشحت من ذلك الطمطمم الداخر رشحا لما اراد ان يطفح مني و لو ان خوفي علي تلك الارض مشهود عند جنابك ولكن لما كان رجائي من الله اكثر من خوفي عنهم ذكرت ما انت تعلم به فاستر ما امر الله فيه بستره حتي راوا ما يوعدون قل ان موعدهم الصبح اليس الصبح بقريب وكفي لهم ذكر العمل في الدنيا والدين و ان علي جنابك لا يخفي ان في علم الاشارات والحقايق ابطال الاحمدية وذوبان الكاظمية قد ارتفعوا علي اكثر من العلماء حيث ان بعضا منهم قد عرجوا في معراج الاشارات بحيث ياخذون الشعر عن الشعر وانهم قد صدقوا امر الله ولا اظن ان جنابك تعرف احدا من روسائهم الا الذي جاء من قبل علي تلك الارض و انه اليوم بالحقيقة طمطمم ذاخر في العلم حيث قد صرح الشيخ والسيد قدس الله تربتهما بفضله واجتهاده و لو ان بمثلي لا ينبغي ان يستشهد بكتابه ولكن ارسلت الي جنابك كتابه لتعلم انه ايقن بمجرد رويه الآيات و ان اكثر علماء الذين كان فيهم روح الانسان قد صدقوا ذلك الامر البديع لشرف الباهر من ذلك الدين و ان الذين ينكرون ذلك الامر اموات لا حكم بعلمهم لان ليس لمن لا يؤمن بامر الله حكم ولا لمن ليس يخشي علم كانهم لا يشعرون بما عملت ايديهم **فيا لله** ان جامع البحار قد ذكر في معجزة آل الله صحيفة السجادية حيث قال قد ذهب الكل بانها مشابهة بصحف السماء وزبور آل محمد في الانشاء وكفي لمن اراد ان يؤمن بهم تلك الصحيفة في الثناء فكيف يثبت حكم الولاية بصحيفة محكمة ولا يثبت حكم عبوديتي لآل الله بصحايف معدودة التي ملات شرق الارض وغربها بل لو شاء الله و ارفع الحجاب لاشاهدنك قدرتي في الانشاء بان يجري من قلبي صحيفة في ساعات معدودة فاي حجة اكبر من هذا القدرة و اي نعمة اكبر من هذه العطية فمن جلالة اشارتها لم يعرف الفرق احد بينها وبين مناجات آل الله و من عظمة مقاماتها لم يقدر احد ان يعرف ظواهرها و ان الحجة علي فرض اذا نسخت حكما من الشريعة و الا لو كنت مصدقا بحكم القرآن و اشارات اهل البيان و تلك الحجة

البيضاء في البيان فكيف يرضي احد بجحدي بظن السواء وافتراء اهل الغرور رب اشكوا اليك و اضع بين يديك وانت تعلم حزني في الحيوية الدنيا افرغ علي صبرا و نصرني علي القوم الظالمين.

فيا ايها الانسان كيف لا اشكوا من ابناء الجنس الذين ما جعل الله حضهم ان صدقوا الا العجزو التسليم بان افتروا علي ما افتروا علي الاولين بانه ادعي حكم الولاية و شئونها فاني اعوذ بالله من عملهم و بري عما افتروا علي في انفسهم و ليس لي ان اقول اني عبد بقية الله لان وجودي عند طلعة كينونيته معدوم و ان ذكر لكان بمثل ذكر الذي يزعم النملة في التوحيد ربه و معرفة امامه فلا يري الي حد نفسه و لا يقرء الا حروف كتابه فسبحان الله من عمل الناس و اعوذ بالله مما يوسوس الخناس في صدور الناس ان علماء العامة و الخاصة كلهم قد ذهبوا بان كلمات علي في الخطب هي معجزة في البيان و لا ينطق احد بمثلها في البيان لعلو فصاحته و عظمة بلاغته و جلاله اشاراته فيها و بهاء دلالاته في غياهبها حيث يذكر اهل المعاني و البيان في حق خطبته ما لا يدرك اهل العيان الا بعد البيان و ان الحقيقة علم البيان هو اشرف المقامات و اسني الدرجات حيث لا يحتج الله بشيء علي خلقه الا بكلامه حيث قال عز ذكره قل فاتوا بحديث مثله ان كانوا صادقين و ان ذلك دليل لعظم رتبته و جلاله حقيقته بان الله اختار من بين كل ما خلق و برء باظهار حسن الذي يكن في كلامه بذكر البيان و لو ان خلق السموات و الارض و ما بينهما اكبر ولكن لم يحتج الا في البيان و ان ذلك دليل بسر الامكان بان الله جعل سر لطافة كل ما خلق في السموات و الارضين و ما بينهما في البيان و لذا لم يحتج الله بشيء سواه و انه لا كبر عن خلق السموات و الارض و اثقل منها لمن نظر بالعيان الي حقيقة الامكان و عرف قدرة الرحمن في خلق البيان فسبحان الله من مدرك بعض الناس ان في صدر الاسلام هنالك لو ينطق حجر يومن بالله نفس و ان الان من ولد في العجم و ربي بينهم بالامم لينطق مثل تلك الخطب و يجري من قلمه مثل البحور في ذكر كل شان و عظم و لا يشعر به احد الا من اخذ الله ميثاقه في يوم الاول و المشاهدة الاربعة و ان ذلك كان سنة الله من قبل كما حين نزل الله القرآن بين فصحاء اعراب الحجاز فكل قد استهزوا به فقالوا ما هذا الا اساطير الاولين و بعضهم

قالوا ما هذا الا من قصص الاولين حتي مضي عشر سنة ولايومن به الا علي وان ذلك لعلم جم لايحيط به احد الا من شاءالله ولكن اليوم ليس مثل صدر الاسلام كل قد قروا القرآن و عرفوا شان البيان و استدلوا في البيان بسر العيان و من قرء آياتنا و عرف اشاراتنا ليعلم حكم البيان ولكن ان نسخ التي كانت بين الناس فيها افتراء و كذب من الذين يكفرون بآيات الله و أوئلك هم الخاسرون فان اردت ان تلاحظ شان البيان فاطلب الخطب من عند الرجال و فكر في اشاراتها فهل يمكن ان ينطق من ولد في الاعجمين بمثل ذلك الشان و ان كل ذلك البيان و ما ذكرت في الكتب هو شان الفرار لما لايتحمل الناس ان يتحملوا ذروة الاسرار و يردوا علي ساحة القدس و الجلال و الا ان امر الله لاحجاب له و دين الله لا ستر عليه و نور الله لا ظل معه و حب الله لا سخط فيه فسبحانه و تعالي عما يصفون و ان علة تحير اكثر الناس هي عدم عرفان المقامات لما يشهدون آيات اللاهوت في ارض الناس و لا يميزون بين شئونات الجبروت عن دلالات الملكوت و ان في مذهب آل الله سلام الله عليهم قاعدة كلية بمعرفتها ترفع الشبهات عن اهل السبحات و يجمع المتضادات الي حكم المتفقات و هي ان يري الانسان كل الاشياء بما هم عليه علي ما هم عليه كما ادب محمد رسول الله كل الناس بقوله اللهم ارني حقايق الاشياء كما هي و ان علم ذلك الرتبة لم يظهر بكله الا بعلم القدر و حكم المقدر بان لا يري الانسان حقيقة الاشياء بصورتها لانها كما هي لا يقدر ان يعرف الكل لان الكل علي صورت الانسانية و هيكل الربانية في هذا العالم سواء فمن اين يعرف و يميز الانسان بين صورة كلام الله ثم كلام محمد رسول الله ثم كلام آل الله ثم كلام شيعتهم الذين جعلهم الله في مقامهم ثم كلام الناس بحسب مراتبهم و مقاماتهم في كلمة واحدة مع ان صورة كلمة لا اله الا الله التي نطق المتكلم في سلسله الثمانية سواء مع ان الواقع و الحق ان صورة رتبة المقدم رب بالنسبة الي كلمة الثانية في كل مقاماتها و بها يميز الانسان بين صور العليين في التبيان و يعرف ابطال صور السجين في البيان ان بعلم ذلك المقام يعرف الانسان مراتب توحيد الكلمات و الآيات و الدلالات و المقامات و من يعرف او يقول ان كلمة التي نطقت فاطمه صلوات الله عليها في التوحيد فالانبياء فاتوا بمثله فقد اشرك بربه بل ان الامر جنابك تقدر

ان تبسطه ولكن لما كان اكثر الناس محجوبين عن علم ذلك المقام ويشركون بالله وآياته بعدم علمهم تلك الرتبة العلية اشير برشح من علم ذلك الطمطمم الداخر الداخر ليتلثلثن الكل بتلثلا انوار ظلال مكفهرات افريدوس الجلال و ليتلجلجن الكل بتلجلج انوار سماء العماء في عرش فردوس الجمال فيا ايها الناظر الى عرش البهاء و الثناء فايقن ان شئونات سلسلة الاولية مقطعة الجوهريات عن غيرها في مقامها و ممتنعة الكينونيات عن دونها في تلقائها و ان كل حروف نطقت شجرة الاولي له سلطنة علي ما سواه بحيث ان حرفا من القرآن لم يعدله شيء في ملكوت الاسماء و الصفات انظر الي كلمة المراء في القرآن و ان ما سوى نفس المشيه لو شاوا ان ينزلوا كلمه المرا لينزلوا ولكن كلها ليس بمثلها لان جسدها هي موجودة في رتبة روحها و كما ان روحها علة كل شيء فكذلك كان جسدها هي علة كل علة لان حرف الذي قال الله كن بروحه ليوجد كل موجود و ما هو كائن بما لانهاية الي ما لانهاية لها و ان صورته هي علة كل ذي اسم و لو قال الكل كن لم يشبه روحه و روحه و لا صورته صورته و كذلك انت تعرف مثل تلك الكلمة في سلسلة المعاني ثم الابوات ثم الائمة ثم الاركان ثم الملائكة ثم الانبياء ثم النجباء فكما ان الروح حرف الكاف و النون في مقام النقباء له سلطنة و هيمنة علي روح حرف الكاف و النون الذي في مقام النجباء فكذلك كان الحكم في صورتها فكل قالوا كن ولكن كلمة كن التي قال رسول الله هي بمثل منطقته في بين كلمه الكاف و النون منفرد عن الشباهة من ابناء جنسه و له في الكتاب عز شامخ و مجد مانع و كذلك كل الاعمال من سلسلة الثمانية لان عمل سلسلة الثمانية لان عمل سلسلة الثانية كلياتها و جزئياتها عرض و شبه بالنسبة الي السلسلة الاولي و ان بعلم ذلك الرتبة يعرف الانسان حق كلمات آل الله و شيعتهم الذين ينطقون باذنههم و ان بعلم ذلك المقام لتشهد بان لو اجتمع الكل علي ان يتكلموا بمثل حرف من كلمات التي كلم بها سلمان لن يقدروا لان الصور بمثل الارواح فكما كان جسده مقدم كل الرعية في رتبة الاجساد فكذلك كان كلماته سيد الكلمات بين الحروف و الزبرات من غيره و لم ينزل الله بمثل حرف كلم به سلمان قط علي احد في سلسلة الرعيه و ان الحكم في كل مقام هو ان المقام الثاني يري المتجلي في مراته بالمرات الاولي و كذلك في حكم الحروف ان كلمة

لا اله الا الله التي ينطق احد من النجباء يحكي في المرات السابعة عن الله و ان كلمة لا اله الا الله التي تنطق بها احد من الاركان يحكي في المرات الخامسة عن الله سبحانه و ان الناظر الي طرف الفواد يري فرقهما و يحكم بينهما و يشهد عليهما و ان الله يوم القيمة يحشرهما بمثل حشرهما في ذلك اليوم و ان جنابك لو تدق نظرك و تصفي بصرك لتري احرف التي كلم بها رسول الله في الجنة الاولي و احرف التي كلم بها احد من النجباء في الجنة السابعة و ان بينهما كان بعد بمثل ما قدر الله بينهما حيث لا يحيط به علم احد الا من شاء الله و ان بعد مشرق البدء و المغرب الختم عنده في رتبة معدومة لان البدايات في التجليات لا بدء لها و ان النهايات في الدلالات لا ختم لها ولكن المحجوبين عن لقاء المتجلي في الحيوۃ الدنيا يرون صورة لا اله الا الله في كل المقامات بحد سواء و ان ذلك كفر محض عند آل الله الاطهار لان هذه الكلمة في الحروف اذا نطق بها ظهور البيان هي في حروف كلمة البيان ثم في رتبة المعاني كلمة المعاني ثم في رتبة الابواب كلمة الابواب ثم في رتبة الامامة كلمة الامامة ثم في رتبة الاركان كلمة الاركان ثم في رتبة النقباء كلمة النقباء ثم في رتبة النجباء كلمة النجباء و ان حكم معرفة التي امر علي بن الحسين عليه السلام بجابر في حديث الذي قرئت عليك في ذلك الكتاب لم يتم معرفته رتبته الا بشئونها و آياتها و تجلياتها و مقاماتها و علاماتها و دلالاتها و كلماتها و ما احاط ورائها مما لا يحيط به علم احد سواه و ان بعلم ذلك المقام يتفاضل العلماء بعضهم علي بعض كما صرح بذلك علي عليه السلام في قوله و ان الاسماء اما ظاهرا و مضمرا و ليس بظاهر و لا مضمرا و انما يتفاضل العلماء في معرفته ما ليس بظاهر و لا مضمرا و هو سر القدر الذي اشرت من قبل فيه و ان بذلك الحكم المتقن لو قال احد اني نطقت بتلك الكلمة بمثل ما نطق ما جعله الله فوق رتبتي فيكفر في الحين لان كلمة لا اله الا الله التي يتكلم بها الشيعة صورتها شيعة صورة كلمة لا اله الا الله التي نطق احد من آل الله سلام الله عليهم و كذلك الحكم كان في الافعال و لذا ان الانبياء كلما يترقون لم يقدروا ان يعملوا بمثل عمل جسم فاطمه و كذلك كل العلم و الشئون من سلسلة السافل لم يذكر عند سلسلة العالي و لذا يخرج في سلسلة السافل من صورة كلمة العالي كل المراتب و الشئونات و ان حين العكس

كان مقام ظهور الذات في طلعة الصفات حيث انه ينزل في تفسير الهاء الذي كل حروفاته لكان اعظم ومعانيه لاجلى و الطف وان ذلك لهو الشرف الذي قال الصادق في قوله من بلغ مواقع الصفه بلغ قرار المعرفة ومن عرف الاشارة في الدلالة استغني عن الاشارة في الحكاية ومن عرف الفصل عن الوصل فيعرف ما اشرت في تلك الدلالات ويعفو للذي هو ناظر برب الصفات عن ذكر السبحات والدلالات والحكايات والمقامات والعلامات والآيات بحكم ربه انه لا اله الا هو ذو فضل عظيم وان من مقامات بيان ذلك السر هو ما لا يخطر بافتدة بعض الناس ولا يليق بشان احد منهم ولكني لما اراك من اولى العلم و البيان اشير برشح من هذا الطمطمم الداخر الداخر المتلاطم الموج ليكون بابا لمعرفة ذلك المقام وهو ان لا تري الكثرات في تلقاء آية الذات ذي وجود وتنظر اليهم كيوم الذي لم يك منهم شيئا مذكورا وبذلك الشان لما استقرت بالحقيقة تري السرفي طلعة المتجلي نفس العلانية والعلانية نفس السرفي حضرة التجلي ولا تفرح بعلم شيء ولا بقدرتك علي شيء ولا بتملك ما جعل الله في قبضتك ما جعل الله في قبضتك ولا بروح ولا ريحان ولا بذكر ولا بيان ولا بالاء الجنة ولا بعرفانها واذا تذكر شيئا منها ما تراء في ذكره ولا في سره الا طلعة متجليك وتراه ظاهرا موجودا حيث لم يك معه شيء ولا يذكر في رتبته شيء وبذلك اشار علي عليه السلام في مناجاته يوم شعبان حيث قال عز ذكره يا الهي هب لي كمال الانقطاع اليك وان اربصار قلوبنا بضياء نظرها اليك حتي تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الي معدن العظمة وتصير ارواحنا معلقة بعز قدسك واجعلني ممن ناديته فاجابك و لاحظة فصعق لجلالك و ناجيته سرا فعمل لك جهرا وانت اذا بلغت من قبل او تصل من بعد بمقام العظمة و سر الهوية و هوية الاحدية و ظهور الصمدانية و جمال الربانية تقرأ كل الاذكار بمثل ما قرء عز ذكره في دعائه بعد صلوة الوتر انت الله عماد السموات والارض وانت الله جمال السموات والارض الي ما قال عليه السلام فيا طوبي لمن شرب ماء الخمر الحيوان في الحيوية الدنيا ويجعل نفسه بمثل ما خلقه الله من دون كلفة علي نفسه وان الله قد فرض للمتعارج الي مقام معرفته و حبه احكاما لا يسعها الا علمه فمنها فرض علي الذي يسافر من الحق الي الخلق رجاء الاكبر بان لا يخاف من نفسه

ولو احتمل كل ذنب قد احاط علم الله لان الله غني ذو رحمة واسعة يغفر لمن يشاء بما يشاء ولا اراد لحكمه ولا معقب لامره ومنها فرض علي الذي يسافر من الخلق الي الحق الا يطمئن بنفسه ولو عملت كل الخير لان الله ذو عدل دائم ولو اراد بشيء حكم العدل لا يقوم به السموات والارض وان له البداء في ملكوت الامر والخلق وكفاك في ذلك السبيل ما اشار ابو عبد الله في خطابه حيث قال عز ذكره يا اسحق خف عن الله كانك تراه وان كنت لاتراه فانه يراك وان كنت تري انه لا يريك فقد كفرت وان كنت تعلم انه يراك ثم برزت له بالمعصيه فقد جعلته من اهون الناظرين اليك واشهد في ذلك السبيل يا ايها الجليل بانك ان خفت من ربك يخاف منك كل الناس حيث اشار عز ذكره في خطابه من خاف الله اخاف منه كل شيء ومن لم يخف الله اخافه من كل شيء ثم قال عز ذكره من عرف الله خاف الله ومن خاف الله سلخت نفسه عن الدنيا وان العبد لم يكمل في مقام العبودية حتي لا يخاف من الناس ويرى الكل في جنب حكم الله كمثل سواد عين نملة ميتة وكان المدح عنده رضاء الله والدم سخطه كما اشار الصادق في قوله بان حب الشرف لا يكون في قلب الخائف الراهب وان السالك الي الله في المنهج البيضاء والركن الحمراء في ذلك السفر لم يوصل الي مقام وطنه الا بكف الصفر عما في ايدي الناس وما ينسب اليهم وان اعلم الناس بالله وآياته ارضاهم بقضائه وعلي السالك في ذلك المقام حق ان يجعل حكم ذلك الحديث في قلبه حيث قال عز ذكره عجت لمرء مسلم لا يقضي الله عزوجل له قضاء الا كان خيرا له ان قرض بالمقاريض كان خيرا له وان ملك مشارق الارض ومغاربها كان خيرا له ويشاهد رضائه للموت في كل شئونه لان العبد لم يرض قلبه ولا يكره الدنيا الا بحالة الموت وحق علي المومن الخالص ان يذكر نفسه بذكر الموت في كل يوم وليلة خمس وعشرين مرة حيث قال عز ذكره من فعل ذلك يكتب الله له ثواب الذي يستشهد في سبيله وان العبد لو يلفظ نظره لم ير عزا الا في حب الله وان علة حب الناس باللثالي والذهب هو كانت لاجل حبها حب الله ولذا يحبونها كل الناس وكذلك الحكم في العكس بالعكس للعكس فاسئل الله ان ياخذ ايدي عباده في ذلك السبيل لانه وعرد ذكوان اجرد خشن لا ينجوا منه الا من شاء الله وان الذين يدخلون النار ما يدخلون

الا في هذا السبيل ولذلك اجترحت بذكر الاشارات رجاء لعفو من يحزن قلبه بقراءة تلك الدلالات ومنها فرض علي الذي يسافر من الحق الي الحق الا يبقي فيه انية محدودة لان لو ذكر معه في شان انيته ممكنة لم يك من اهل ذلك السبيل وان ذلك مختص لآل الله ومن شاء الله من الذي يستقرون علي الارائك المتكئة في جنات اللاهوت والذين يشربون ماء الخالص من كاس العظمة في جنات الجبروت والذين يتنعمون بلحم الطري في جنات الملك والملكوت وان الاشارات لا تشبه علي جنابك فان لهم لا ذكر الا ذكر الله وان عبر في مقامهم ذكر الصفات والاسماء والالاء هي مكنسة الاوهام والانهم آيات الصرف والتجليات البحت وظهورات البات وشئون الذوات وكيونيات الصفات لله الخالق الاسماء والصفات حيث اشار على عليه السلام عن مقامهم في نفسه بقوله الحق انا ذات الذوات انا الذات في الذوات للذات وقال الشاعر في مدحه.

يا جوهر اقام الوجود به
والناس بعدك كلهم عرض

واشار عبدالحميد ابن ابي الحديد في خطابه اليه صفاتك اسماء وذاتك جوهر بري المعاني عن صفات الجواهر يحل عن الاعراض والكيف والتمي وتكبر عن التشبيه بالعناصر وان كل ذلك اسماء وصفات في البيان لعلو ذكرهم وجلالتهم وان العبد لم يدخل لجة الاحدية الا اذا سافر منها اليها وجعل ذكرها ونعيمها هي نفسها لاسواها وهي الجنة التي لا ظل لها ولا يدخل فيها احد غير اهلها ولذا صارت الجحيم سبعة والجنان ثمانية وهي لا تدخل في الاعداد ولو تذكر معه.

فيا ايها الانسان ان سر الذي به يسكن فوادك هو ورودك علي تلك اللجة فلا تحرم نصيب نفسك في الحيوية الدنيا فانها باطلة لاحكم لها عند اهل الحقيقة فاقبل الي الله بكلك وانس ما سواه بحبك وسافر منه اليه في ذلك السبيل الاعظم والصراط الادوم فانك لو تعمل في تلك اللجة عملا لم يعادلها بها جنات السبعة وما خلق الله فيها ولا تصغر حق ذلك السبيل فانك ما قدره حق قدره الا اذا تدخل باذن الله فيها فاذا دخلت لا تقدر ان تخرج عنها ولا تحكي فيها الا من ربك ولا تسكن الا به ولا تنطق الا في قدرته ولا تستلذ الا بطلعة المتجلية لك بك ولا تشير الي شيء سواه ولا تقدر ان تريد شيئاً لان

الاراده رتبة الفعل و ان ذلك المقام رتبة ذاتك و منقطعة عنه الاسماء و الافعال و الظهورات و الصفات و اذا بلغت ينطق سرک بكل ما نطق علي السلام في علانيته و منها ما قال في خطبته الطتنجية رايت الله و الفردوس رأى العين و لا شك ان الحق ما قصد ذات الرب لحكم الامتناع و شان الانقطاع بل اراد ظهور هويته المتجلية له به في رتبته التي نطق في حقها في كلامه عن عالم العلوي تجلي لها بها فاشرقت و طالعتها فتلتئت فالقي في هويتها مثاله فاطهر عنها افعاله ليس حكم ذلك السبيل لعدم جريان الدليل و هو الله حسبي في ذلك السبيل و هو المولي فنعم الجليل و هو المولي فنعم الجميل و هو المولي فنعم الخليل و هو المولي فنعم الوكيل .

و منها فرض علي الذي يسافر من الخلق بعين الحق او العكس لايري نورا الا نوره و لا خلقا الا خلقه و يدور كل شئون تلك الرتبة في حول تلك الكلمة و ان المسافر في ذلك السبيل يري في طريقه عجائب الملك و جراسيم الدهر في كل عالم بما قدر الله فيها و انا لو اكشف الغطاء لتقول في حقي يا مجرى القضاء في البداء ما هذا الا شيء عجاب و علي السالك في تلك الاسفار حق ان يعرف حرف كل عالم في الحروف المسطرات لثلا يحجبه حكم عن حكم شيء و يري تطابق العوالم بمثل هذا العالم و انا بما عرفت من الحكم و البيان في الحروف اشير ببعض حكم البيان ليكون السالك على بصيرة من حكم الانسان و هو ان الالف في مقام الحد حرف روح الكلية ثم الباء حرف نفس الكلية و لذا قال نفس الذي نزل الله حكمه في القرآن بقوله و انفسنا و انفسكم قال انا نقطة تحت الباء ثم الجيم حرف طبيعة الكلية ثم الدال حرف مادة الكليه ثم الهاء حرف شكل الكل ثم الواو حرف جسم الكل ثم الزاء حرف محدد الجهات فلك الاطلس ثم الحاء حرف فلك الكرسي ثم الطاء حرف فلك البروج ثم الياء حرف فلك المنازل ثم الكاف حرف فلك الزحل ثم اللام حرف فلك المشتري ثم الميم حرف فلك المريخ و لذا قال الشاعر في الخطابه

من ميم مركزها بذات الاجرع

حتي اتصلت (اذا) بهاء هبوطها

بين المعالم و الطلوع الخضع

علقت بها ثاء الثقيل فاصبحت

ثم النون حرف فلک الشمس ثم السين حرف فلک الزهرة ثم العين حرف فلک العطارد ثم الفاء حرف فلک القمر ثم للنار الصاد وللهواء وللماء وللتراب وان ذلك مراتب سفر الذي يسافر من الحق الى الخلق وان في الصعود فاول مقامه حرف التاء وهو حرف المعدن ثم حرف النبات وهو الثاء ثم حرف الحيوان وهو الخاء ثم حرف الجن وهو الذال ثم حرف الملك وهو الضاد ثم حرف الانسان وهو الظاء وان الي ذلك تنتهي رتبة الحروف في حكم الصعود والنزول وان كلما اشرت في تفسير الهاء اول حرف من كتابك العزيز لكشف السراني لاعلم لا يكشف الستر عن وجه السر بل تزيد الحجب بذكر الدلالات وحكم العلامات و اشارة الآيات والاشارات وانا ذا لاجترحاتي بين يدي الله وكشف الستر عن وجه السر اناجي الله ربي بهذه الكال لساني ليجيب الله دعائي في حقك ويبلغك الي مقام خطابك في كتابك ويعفو نفسك عني عما اطلعت من جريراتي و تستغفر ربك لي وللذين اتبعوني فاني انا التواب الحليم و ليكون بذلك ختام الكلام مسكا لان فيه فليتنافس المتنافسون.

فيا ايها الخليل فاعرف حق تلك الايام فان الشمس ما طلعت عليها بمثلها وان لكل نصيب في كتاب ربك وان الله ليجزي الكل بما اكتسبت ايديهم ولا يعزب من علمه شيء في السموات ولا في الارض وانه لغني عما هم كان الناس يعملون وان لكل من عرف الحق حق بان يعلنه ويبطل عمل الذين يريدون ان يطفئوا نور الله بافواههم وابي الله الا ان يتم نوره ولو كره المشركين.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي يمن في كتاب علي الذين آمنوا بالله وآياته بان يدخلهم في جناب عدن آمين يا الهي اني اشهدك بما انت تشهد لنفسك حين لا وجود لشيء عندك بانك انت الله لا اله الا انت وحدك لا شريك لك لم تزل لن تعرف ذاتيتك الا ذاتية ازليتك ولا توصف كينونيتك الا انية احديتك لانك لم تزل لن تعرف بغيرك ولا تقترن بخلقك ولا توصف بسواك ولا ياخذك وصف من شيء ولا نعت عن شيء اذا ذاتية قدرتك مقطعة الجوهريات عن العرفان وان كينونية مشيتك ممتنعة الماديات عن البيان وان انية ابداعك مفرقة الكينونيات عن التبيان وان نفسانية اختراعك

محددة الهندسيات عن ذكر العيان فسبحانك يا الهي ان قلت انت فقد حكت المثال
بالمثال وانك لن توصف بها وان قلت انه هو انت فقد دلت الجلال بالجلال وانك لن
تنعت بها لانك قد خلقت المشية قبل كل شيء لا من شيء بنفسها من دون ربط بذاتك
ولا اقتران بكيونيتك ولا انعكاس من ذاتيك ولا عرفان من انيتك بل بقدرتك التي
تجليت لها بها فاشرفتها من دون كيف ولا اين ولا اشارة ثم قد اقامت الخلق في منهاجها
ليتلا المتلئات بعلم القطع في بحبوحة الوصل و ليتلجج المتلجلجات بعلم المنع في
كينويته الفصل فسبحانك لما وجدت الابداع بطلعتها والاختراع بحضرتها قد اشتبهت
علي الممكنات عرفان قدرتك بذاتك ولذا قد وصفوك ولو عرفوك ما وصفوك ومن
ثم ذا يا الهي لم يتزهوك فسبحانك سبحانك يا الهي انت الذي لن توحد بذاتك ولن
تقدس بطلعتك ولن توصف بانتيك ولن تنعت بازليتك ولن تشير بكيونيتك ولن تعبد
بنفسانيتك لانك لم تزل كنت بلا ذكر شيء ولا تزال انك كائن بمثل ما كنت في ازل
الازال لم يك في ربتك شيء ولما خلقت الخلق لمعرفتك وصفت لهم نفسك بما
يمكن في انفسهم لياخذ الكل حظه و يبلغ الخلق الي غاية من فيض ابداعك وجود
اختراعك و نعت اوليائك بما انت قد قدرت في شانهم و انا ذا لما خلقتني ورزقتني
اعترف بين يديك بان محمدا لكان عبدك الذي انتجبتة من بحبوحة القدم علي ساير
الامم منفردا من ابناء الجنس علي ساير البشر وجعلته مقام نفسك في الابداء و البداء من
كل حكم و قدر اذ انت لن تدرك بالبصر لما كنت بالمنظر الاكبر و اشهد في حق ثمرة
فواده و اوصيائه بما انت قد خصصتهم من كراماتك بما لا يحيط بعلمها احد سواك و
اسئلك يا خالق الاسماء و الصفات ان تصلي علي محمد و آل محمد بكيونيات
اللاهوتيات في الانشاء و ذاتيات الجبرويات في البهاء و نفسانية الملكوتيات في الثناء و
انية الملكيات في السناء و هندسة المتلجلجات في القضاء و نوريه المتلئات في البداء و
عكسية المتنورات في ظهورات قطعات الواح الياقوت في الامضاء و بهجية المتقدسات
في شئون الناسوتيات من اهل العماء انك انت الله الكبير المتعال يا الهي كيف ادعوك
وان وجودي ذنب و قد اكتسب بغير حق ما لا اذنت له من الخطايا و الذنوب التي حالت

بينه وبينك والبسة ثوب المذلة في تلقاء وجهك وخرقت ما انت جعلت بينه وبين طاعتك من حجابات رحمانيتك و سرادقات وحدانيتك كان الخطايا قد احاطته من كل شطر بشان لا يقدر ان يخرج منها الا وان يدخل عليها وانت يا الهي تعلم مقامه وتقدر علي كشف بلائه واليك المشتكي وحدك لا اله الا انت وكيف ادعوك وان رحمتك قد وسعت كل شيء وعنايتك قد احاطتني من كل شطر وان فعلك دال علي فضلك بي كان علمك ما احاط بسيئة مني ولا كتابك بجزيرة من نفسي فسبحانك ما احسن فعلك وما اكبر صنعك في حقي خلقني ولم اك شيئا وربيتني بمشيتك من دون ان تري مني خيرا فسبحانك وتعاليت تقدست ذاتيتك من ان احمدك بما انت عليه من العز والوحدة والجلال والقدرة لان الحمد مني ليكون علي قدر عجزني وفقرني وهو لا يليق بجنابك ولا يرفع الي ساحة قدسك لان ما سواك لا يذكر عندك وان ذكر في رتبة لا شان لهم بان توصفك بهم لانهم قد وجدوا لا من شيء باختراعك فسبحانك يا الهي لا اري حظا الا في طاعتك ولا شرفا الا في محبتك لا جترح عليك بين يديك بثناء نفسك نفسك لعل يبرد فوادي بمثل الثلج في تلقاء طمطم ايم صمدانيتك وتطمئن قلبي بمثل جبل المحيط في تلقاء قلزم عز وحدانيتك ولا اكون بمثل الانعام بين عبادك فسبحانك سبحانك اشهد ان لا اله الا انت وحدك لا شريك لك لم تزل قد كنت بلا وجود شيء ولا تزال انك كائن بمثل ما كنت لم يك في ربتك شيء اذا ذاتيتك لا وصف لها وهي بنفسها مقطعة الجوهريات عن البيان وان كينونيتك لانعت لها وهي بانيتها ممتنعة الماديات عن العرفان لم تزل لن يعرفك سواك ولن يوحدك غيرك اذ حكم العرفان بعد الاقتران وذكر التوحيد بعد الافتراق واذ ذلك ممتنع في رتبة الايقان لانك لم تزل كنت ولا وصف لك في الامكان ولا تزال انك كائن بمثل ما كنت ولا لك نعت في الاعيان ان قلت انت انت فقد حكت المثل بالمثل وان قلت انه هو هو دلت الهوية ذات الابداع والولاية مقام الاختراع وهي بنفسها مفرقة الخلق عن انتيك ومسددة الكل عن سبيل معرفتك فسبحانك يا الهي ان قلت انت عليم فما اردت الا تنزيهك عن وجود المعلوم في رتبة علمك وان قلت انت قد اريد الا تقديسك عن ذكر المقدور معك وانك

كما انت عليه لا وصف لك ولا صفة ولا نعت لجنايبك ولا هندسة ولا اسم لكيونيتك ولا سمة اذا ذاتيتك معروفة بانيتك وكيونيتك موصوفة بذاتيتك و ان ذلك كان شان نفسك لا سوک و لاحظ لخلقك في عرفان نفسك الا بنفي ما سواک لان ذاتيتک لا سبيل لها في مقام البيان ولا لكيونيتک نعت في الاعيان فاسئلك اللهم بعزتك ان تبلغني الي نور الابهج من ابداعك و انقطعني عن سواک بظهور طلعة انجذابک لان اتصل الي مقام قدسک بمشيتک و ادخل لجة بحر الاحدية ببهاء طلعتک فسبحانک يا محبوب انت الذي تعرفت لكل شيء بظهور ابداعک و تعاليت علي كل شيء بطلعة اختراعک و لا يقدر ان يشير الي كيونيتک احد لانه لا وجود له في ربتک و لا ذکر له معک في کبريائيتک فسبحانک و تعاليت لما تجليت للممکنات بطلعة ابداعک تذوت المتذوات بامرک و لذا نعتوک بما لا يقدر ان يعرفوا ذاتک فسبحانک يا الهي لو عرفوک ما وصفوک و من ثم ذا يا الهي لم يوحدوک فاسئلك اللهم يا الهي بعزة كيونيتک و تقدس ذاتيتک و تفرد جبروتيتک بان تبلغني الي مقام ذروة ما قدرت لي في الابداع و ما احاط علمک في حظ الاختراع فاني انا لائد بجنايبک و تائب اليک بجودک و مستشفع بک الي نفسك و لا مفر لي الا اليک فعلمني ما هو المکنون في علمک و ايدني ما هو المخزون في غيبک فاني فقير الي رحمتک و انک غني عن عذابي لا يتعاطمک شيء في السموات و لا في الارض و انک انت الغني الحميد فيا الهي اني اشهدک و من لديك من الاشهاد بانک لو تجعل احاطة قدرتك في الامکان نار الحديد و تكبر جسمي بما تقدر قدرتك حتي احاطت القضاء کلها بمثل سبکة حديد و تمدني في النار بدوام عز ازليتک و قدس صمدانيتک و بهاء رحمانيتک و جلال کبريائيتک في کل ان بروح جديد لکنت بعزتك محمودا في فعلک و مطاعا في حکمک و عادلا في قضائک و ليس لي حجة بان اقول لم يا الهي ثم بم يا مولائي و اني لمستحق بذلك جزاء ذکرني نفسك من سيئاتي و جريراتي التي لا يحيط بها احد سواک فآه آه عما قضيت في علمک و احصي کتابک من ذکر جريرات نفسي و لو اني ذكرت احدي منها ليکفي في العصيان من في ملکوت السموات و الارض و لا يرغب بعد علمه احد ان يقرب الي من سطوة جبروتيتک و قهر کبريائيتک

فسبحانك سبحانك يا الهي انت الذي خلقتني وانت الذي انعمتني وانت الذي احيتني
وانت الذي اميتني وانت الذي رزقتني وانت الذي الهمتني وانت الذي اكرمتني وانت
الذي اعطيتني وانت الذي ايدتني وانت الذي شرفتنني لم يزل لا يعزب من علمك شيء
لا يحجب عن طلعتك شيء فآه آه كيف اقول انا وان هذا هو ذنب العظيم وعصيان القديم
حيث لا يعاوله ذنب في علمك ولا يساويه في الرتبة خطيئة في كتابك لانه هو من شجرة
الانته ينطق بين يديك فآه آه انا الذي رضيت في تلقاء وجهك بان اقول في نفسي قول
انا وانا الذي الذي احملت القول في تلقاء طلعة حضرتك بقولي انا وانا الذي فرطت في
جنبك بذكري انا وانا الذي عصيت حضرتك بذكر الانية التي نهيت الكل بان لا يقربها
احد في تلقاء عز ربوبيتك وانا الذي قلت انا ولا استحيي عن وجهك بان لا اقول بعد
ذلك في بين يديك بانني انا فآه آه لو ابكي علي ما احتملت نفسي سرمد الابد في عمري
ما يفرغ فوادي ولا يسكن سري ولا يروح علانيتي ولكن لما شاهدت معاملتك مع المذنبين
من عبادك لا يقن انك لا تسخط علي بجلالة رحمتك ولا تغضب علي بعلو عنايتك و
سلطنتك لاني لو عصيتك ما اردت عصيانك ولا جاحدت آثار رحمانيتك بل غلبني
هواي لما وجد الحب في آلائك ومددني القضاء بذلك لما اردت اظهار غنائك باختيار
عبادك ولو كان دون ذلك لا يغلب هواي ولا علي حب مشيتك لانها قائمة علي كل
نفس بما كسبت ولا يتعاضدها شيء في السموات ولا في الارض وانك يا الهي لتعلم
سري وعلانيتي ما اردت في شيء الا حبك ورضاك ولا ان اشاء الا بما تشاء وان لو
احاط علمك بي دون ذلك بعظمة ذاتك وتقديس كبريائك ما كان لجحدي ربوبيتك
ولا لانكاري صمدانيتك ولا لاغفالي من سطواتك ولا لا تكالي بشيء سوي رحمانيتك
بل لما خلقت في نفسي اسباب القدرة وانها قد اشتهت بما يميل اليها قد ارتفعت عن
حدها بما اعطيتها من كرامتك وان ذلك لو كان عصيان محض في كتابك ولكن لم
يك عندها الا لحبها بها من دون ان تعرف حبك في غيرها او ان تبصر الي الآياته التي
انت تنزل عليها ما وعدت لها فسبحانك وتعاليت يا الهي من ان اقول انك انت انت او
ان اقدر ان اصبر في بعدي عن ساحة قربك او ان اصمت ولا اعتذر في تلقاء طلعة

حضرتك و لما لا اجد ذكرا دون ذكر آل محمد عندك صلواتك عليهم فاسئلك اللهم بذكرك لهم في كل شان ان تصلي علي محمد و آل محمد محال معرفتك و معادن كرامتك و مواقع ربوبيتك و اركان وحدانيتك ائمة الدين و هداة اهل اليقين عباد الذين قد جعلت مشيتهم ذات مشيتك في الانشاء و ارادتهم ذات ارادتك في الابداع و حكم قدرهم ذات قدرك في الاحداث و قضائهم ذات بدائك في الاختراع و كل ما نسب اليهم ذات نسبة الكبرى بنسبتها اليك و حدك لا شريك لك و اسئلك بحقهم ان تجعلنا من الموقنين بفضلهم و الصابرين علي حكمهم و الذاكرين بذكرهم و المشتاقين الي طلعتهم و المنتظرين لايام رجعتهم و المعتصمين بحبلهم و المستغفرين اليهم و اللائذين بحضرتهم و المستقرين في محبتهم و المتوكلين عليهم و المستشفعين بهم اليهم و الراضين بقضائهم و المطيعين لاحكامهم منك يا ذا الجود و الاحسان و الحجة و البيان انك تعلم اني لا احب ان اعلم الا حبك فانت انزل لي الاسباب و ما يبلغني الي مقام قرب الاسماء و الصفات فانت انا اقول انت الله حسبي ثم محمد رسول الله حسبي ثم آل الله ائمة العدل حسبي ثم الذين يؤمنون بحقهم حسبي و انك من ورائهم ثم القرآن حسبي عليك توكلت و عليك فليتوكل المؤمنون و اغفر اللهم لمن علمني تلك المناجاة و لايري ثم لنفسي ثم الذين يحبون ان يذكروا بين يديك انك انت العزيز الرحيم و سبحان الله رب العرش عما يصفون و سلام علي المرسلين و الحمد لله رب العالمين .

بسمه العلي العظيم ان الحمد و الثناء يستحق ذات الازل الذي كان طلعة حضرته مقدسة عن وصف ما سواه و ان المجد و البهاء يستحق مظاهر عدل الذي يعرف اعلي جوهريات المجردات في كل حين بالقطع و المنع عن ساحة عرفانه و لما رايت اثر مدادك في كتابك قد تلجلجت بما تجلي طلعة وجهك في خطابك و ان الله اجل و اعلي شانا من ان احصي كتابه بطاعة عبد في سبيله و لم يجر له الاسباب بما هو عليه في عرش العزة و الصفات فارجوا الله ربي و ربك ان يذهب من قلبك الحزن و يجمع بيني و بين اهل طاعته في ارض امن و قدس انه هو المقتدر الحليم فله الحمد بما طالعت كتابك الذي يحكي من طلعة وجهك كان فيه روح القدس ينفس بروحه فتعالى شان ربي ذو الجلال و الاكرام من

ان يعلم بحب احد من عباده و لم يجر الاسباب له بما هو خير له من غيره فاسئل الله
 لجنابك بما هو يحب و يرضي انه هو العزيز الحكيم. انتهى

توقيع يا رساله ذهبيه

ص ١٥٧

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الواحد الاحد الفرد القهار الصمد الوتر الدائم الجبار و الحي القيوم المتعال
 المختار و المقتدر العادل الغفار الذي خلق بامرہ جوهريات الاسرار للمقربين من الابرار
 الذين يستقرون على سرائر الحمراء فوق عرش اللاهوت و يسبحون الله خالق الاسماء و
 الصفات بما خلق الله في كينونيات الابرار بحكم الاختيار.
 و الحمد لله الذي فتح باب المجرة على قلوب الصافين من اهل العماء و البشر المحجيين
 من اهل السناء الذين جعل الله عرفانهم في حل قصبات الثالثه من اجمة الجبروت و قدر

الله لهم دار القرار فيها بنفى الاغيار عن ساحة قرب طلعة ظهور الذات للذات بالذات بسر العدل فى الاختيار .

والحمد لله الذي نزل الحكم للذين يتكئون على رفراف الخضر فى اجمة الملكوت وجنات الملك ويعرفون اشارات شجرة القدوس فى ظلال مكفهرات الافريدوس من الكينونيات فى الدلالات والذاتيات فى المقامات والنفسانيات فى العلامات والانيات فى الآيات والمتجلجات فى الظهورات والمتلثئات فى الشئونات والمتقدسات فى البروزات والمتشعشات فى العكوسات والمتلامعات فى المنقطعات من الواح ياقوت الحمراء ليميزن عند طلوع شمس البهاء من وراء طمطام يم القضاء كل الفجار

ص ١٥٨

من اهل الفرار عن الاختيار من اهل القرار وليعلمن الكل فى تلك الفتنة الصماء الدهماء العمياء البكماء الغبراء الصيلاء الجهناء الطخياء الظلماء حكم البداء بعد القضاء والامضاء فى نفس القضاء ثم البهاء والثناء والثناء من اهل الانشاء للآية المتجلية عن طلعة الحمراء من آيه ركن الخضراء ليهلك من هلك عن بينه بما نزل الله فى القرآن فى شان الفجار حيث قال وقوله الحق هذا فليذوقوه حميم وغساق واخر من شكله ازواج هذا فوج مقتحم معكم لامرحبا بهم انهم صالحوا النار قالوا بل انتم لامرحبا بكم انتم قدمتموه لنا فبئس القرار قالوا ربنا من قدم لنا هذا فزده عذابا ضعفا فى النار وقالوا ما لنا لانرى رجالا كنا نعدهم من الاشرار اتخذناهم سخرى ام زاغت عنهم الابصار ان ذلك لحق تخاصم اهل النار قل انما انا منذر وما من اله الا الله الواحد القهار رب السموات والأرض وما بينهما العزيز الغفار ويحيى من حي عن بينه بما نزل الله فى الخطاب لمن نادى ربه انى مسنى الشيطان بنصب وعذاب قال وقوله الحق فى فصل الخطاب هذا عطاؤنا فامنن او امسك بغير حساب وان له عندنا لزلفى وحسن مآب اركض برجلك هذا مغتسل بارد وشراب وخذ بيدك ضعفا فاضرب به ولا تحنث انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب هذا ذكر وان للمتقين لحسن مآب جنات عدن مفتحة لهم الابواب

ص ١٥٩

متكئين فيها يدعون بفاكهة كثيرة و شراب و عندهم قاصرات الطرف اتراب هذا ما تدعون ليوم الحساب و ان ذلك ذكر لمن ذكر بما ذكر ربه في كتابه انما تنذر من اتبع الذكر و خشى الرحمن بالغيب فبشره بمغفرة و اجر كريم ، فله الحمد بما اشهدني على صحف المقربين من الابرار و الواح المستضعفين من الاخيار و ان له الحمد في ذلك الحين حمدا شعشعانيا لامعا متقدسا منزها عن درك ما سواه بما نزل عليّ الحين فمن هو اعلم به منى و اليه اشكوا ممن لا ينصف بذكر الاولى عند آيات الكبرى اللهم انك انت الله لا اله الا انت وحدك لا شريك لك قد كنت بلا وجود شيء معك و لا تزال انك كائن بمثل ما كنت و لم يك في شان في ربتك شيء اذ ذاتيتك مقطعة الجوهريات عن العرفان و ان انيتك مسددة الماديات عن البيان و كيف احصى ثناء كبريائك و ان ما سواك لم يقدروا ان يعرفوا شيئا مما انت عليه من الشان و الوحدة و الجلال و العظمة و ان كل وصف لطلعة حضرتك افك و كل نعت بغير كبريائيتك كذب لم يزل لن يعرفك شيء و لن يوحدك عبد اذ حق العرفان بعد الاقتران و شان التوحيد بعد الافتراق لم تزل كان و اصف نفسك نفسك من دون تحويل و لا تغيير و لا تبديل و لا انتقال و لا تزال ذاتك توحد ذاتك بما لا يقدر ان يعرفه احد سواك فسبحانك سبحانك يا الهي ان قلت انت انت فقد حكى المثل بالمثل

ص ١٦٠

وانك في الحين تكذبنى و كل الموجودات بان طلعة انية التي انت ذكرتها في تلقاء مدين الجلال هي شان الابداع و حظ الاختراع و لم يزل انه هو منزه عن نعت الموجودات و عرفان الممكنات و ان قلت انه هو هو دلت الاحدية ذات المشية و هي بنفسها منقطعة عنك بابداعها لا من شيء و لا يدل الا على نفسها و لا يحكى الا عن انيتها فان كان شان الهاء هو الفناء فكيف اذكر شان الواو في تلقاء مدين الثناء و انا بعزة ذاتك ما ادعيت توحيد كنهك و لا عرفان ذاتك و لا ثناء كينونيتك و لا مجد نفسانيتك و لا بهاء انيتك بل من يوم الذي خلقتني نزهتك بان الاشارات منقطعة عن ساحة قدسك و ان الدلالات ممتنعة عن طلعة حضرتك و ان التنزيه و لو كان شانا من الوصف و لكنى بعزتك ما اردتكم الا نفى البحت في تلقاء تجليك فآه آه من ذكرى نفسك و توحيد ذاتك فاشهدك و من لديك من

الاشهاد بانك لو تعذبني جزاء ذكرى نفسك سرمد الابد بدوام ذاتك بكل نقماتك و سطواتك لكنت محمودا في فعلك و مطاعا في حكمك و عادلا في قضائك و اننى انا لكنت مستحقا بذلك من اخذك و ما احاط علمك به مما لا يعرفه احد سواك و لما كان حكم اعظم حسناتى لديك فكيف يكون حكم سيئاتى و جريراتى التى لا يحيط بها علم احد سواك و ان كلها قد ذوتت من وجود نفسى فيها انا ذا يا عادلا في

ص ١٦١

الحكم و يا محمودا في الفعل القيت نفسى لديك و استشفعت بجنابك لديك و هربت من عدلك اليك و ارجوا عفوك منك و وحدك لا شريك لك فادخلنى يا الهى على بساط قرب حضرتك حتى لا اري معبودا غيرك و انسى كل معروف سواك و استقر فى حرم قدسك و استلذ بذكر ربوبيتك و استغفرك من كل شيء يحجبني عن طلعة جمالك فيا الهى هب لى ذروة الانقطاع اليك و بلاغ الامتناع لديك و الحقنى بنور الابهج من عزك و ارفعنى الى جوار انسك حتى لا احزن فى الدنيا من الذين لا يرجون ايامك و لا يخافون من عذابك و لا يرضون بقضائك و انك يا الهى لتعلم بانى ما احب ان احب بما تحب و لا ان ابغض الا بما تبغض و قد احاط علمك بي و انك شاهد على بانى ما اردت بشيء يتوجهون اليه اهل السبحات و ما اري شرفا و عزا الا بذكرك يا موجد الاسماء و الصفات و لقد حدثت الناس بنعمتك التى انعمت عليّ ما لا يوت به احد من شيعة ائمة العدل و وفيت بعهدك و ان الان لترى حكم كل حزب بما لديهم فرحون فيوما يرفع بعوضه جناحيه لظهار قدرته و يوما يطير ذبابة فى هواء ملكه لظهار قوته و انك لتعلم لو انى اردت ان اعلم الكل بما يريدون و لا يتذكرون فلا يكفهم مداد الابحر لان الحق عندك و كل من ارادك بمثل نورك ظاهر باهرو اننى انا اقل من ذرّ لا تحصى علمك ادنى من نفسى فكيف لا اصبر و انك بما انت عليه

من الشان

ص ١٦٢

و القدرة و الجلال و العظمة قد صبرت بما افتري النصارى بانه ثالث ثلثه و ما قالت اليهود بان عزيز ابن الله و ما قالت الاعراب بان الله فقير و نحن اغنياء فقلت و قولك الحق سنكتب

ما قالوا وقتلهم الانبياء بغير حق ونقول ذوقوا عذاب الحريق وانك يا الهى لتعلم ان قول الذين يقولون فى حقى ما لا قدرت فى علم الغيب لى ولا اذنت لهم لى لافك محض ولا يضرنى جحد من جحدنى ان انت ترضى عنى بل ان الذين يجحدون آياتك لو يعلمون بما انت مددت لهم ليقولون يا حسرتا على ما فرطت فى جنب الله فىاليتنى مت قبل هذا و كنت نسيا منسيا اللهم لا راد لقضائك ولا نفاذ لآياتك فانزل اللهم على الذين يريدون ان يجحدوا اوليائك كلمة الانصاف ليحجبهم عن الفناء فى تلقاء مدين ييم الثناء واهد منهم ما تشاء كما تشاء اذ قلت وقولك الحق يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده ام الكتاب اللهم انى استغفرك من الذين يريدون وجهك واشتبهت السبيل على انفسهم بان تعرفهم منهاج محبتك وتؤيدهم عرفان باب رحمانيتك ولا تقبضهم الا وتطمئن افئدتهم بشنائك وقلوبهم بذكرك و نفوسهم بعفوك انك انت الله عماد السموات و الارض وانك انت الله جمال السموات و الارض وانك جلال السموات و الارض وانك انت الله بهاء السموات و الارض ولا يتعاضم قدرتك شىء فى السموات ولا فى الارض

ص ١٦٣

وانك انت العزيز الرحيم واشهد يا الهى فى ذلك الحين لكل ما تحب كما تحب ولكل ما تسخط كما تسخط واقول بما نزلت فى القرآن لا اله الا انت سبحانك انى كنت من الظالمين وانى اشهدك يا الهى باننى الان اسمى هذه النسخة المباركة ذهبية لتخلص الدلالات عن ذكر الاشارات فى تلقاء الجلال ويجذبها الى ساحة القدس والجمال.

وبعد يا أيها الجواد المرسل ماء المداد فى الألواح السداد من الذي أراد الارشاد لاهل البلاد الى طلعة الفواد وسر الايجاد ان اتق الله من حكم رب العباد فان يوم الفصل هو الميعاد وانه هولم يعرفنى ولايرانى ولو اطلع بما الهمنى الله وأراد حق الخالص لا يجعل كلمات الفرار للاشارات عن دار القرار بينة الآيات فو الذي نفسى بيده ان قول الذي انه حكى فى كتابه من ابناء جنسه باتيان المثل افك وكذب وبهتان وزور فما لك و ذلك الكذب من قولهم كبرت كلمة تخرج من افواههم ان يقولون الا كذبا فلعلك باخع نفسك الى آثارهم ان لم يؤمنوا بهذا الحديث اسفا الا ان العدوان على الظالمين وان لعنة الله على

الكاذبين وانه هو بنفسه مع كبر شانہ الذي ذكر في غيابة كلماته وعظم مقامه الذي اشار في دلالات عباراته قد كتب جزوين بلا دليل ولم يات بآيه بديعة من الفطرة كانه هو لم يلتفت بشانها ولا يتذكر بحكمتها قل يا ايها الانسان انصف في بين يدي الله ولا تتبع اهواء الذين كفروا فانك اليوم لما

ص ١٦٤

اردت المبارزه في ميدان الجدل فارم اليّ ما استطعت بكل قوتك و صيصيتك وقدرتك فان اليوم كل الطير لا يرقى اليّ و انى احاج معك بحكم الذي نزلنا في جواب خطابك من قبل لو جعلت الدليل ذكر الروايات بمثل ما فعلت في كتابك فاني فو عزة ربك قد كتبت اكثر منك في كتب المعروفة و ان جعلت الدليل الفصاحة في الخطبة المذكورة فاني فو ربك قد انشأت خطبا لم يذكرها احد من قبل ولم يقدر اليوم احد كما الى الان قد جرت من قلمي **سته** ثلاثين صحيفة في المناجات و الخطب و الإشارات القدوسيه و العلامات السبوحية و المقامات الافريدوسيه و الآيات الجرسوميه و ان جعلت الدليل الدريات في بيان الإشارات في مقامات اللاهوت و الجبروت و الملكوت و الناسوت فاني الله يعلم قد ذكرت اكثر منك بشأن لم يقدر احد ان يعرفه الا من شاء الله و ان اردت ان تطلع به فاقراء صحف الدّعوات فان بها يميز روح المناجات عن ذكر الحكايات و ان جعلت الدليل كثرة البيان فاني فو عزة ربك لا قدر ان اكتب في ستة ساعات صحيفة محكمة بدون تأمل و سكون قلم في الاظهار كما ثبت الميزان بين ايدي رجال الاعيان فمن اليوم يقدر بذلك او جاء احد من قبل و ان ذلك كان حجة الكبرى لمن اراد ان يتذكر او يخشى و ان جعلت الدليل سبل الرياضات و الجذبات فان الله يقدر ان يبلغ عبدا الى مقام غايه الامكان و فيض اليجاد و بدون تلك الاسباب لانه يفعل ما يشاء كما يشاء و ان قولي بذلك

ص ١٦٥

مسامحة في ذكر الاستدلال و الا ان **الشرف** تلك المقامات هو البلاغ لمقام عرفان تجلى الذات فمن بلغه الله بغير تلك الأسباب لا حاجة له بهما و ان جعلت الدليل حب الله و سر الربانيه و هيكل الصمدانيه و النور الالهي و الصورة الانزعيه المتنزهة عن آثار بلدة الخبيثه

و الصفات القدسيه و الظهورات القيومية و الشئونات الملكية و الدلالات الجبروتية و المقامات اللاهوتية و التجلجات الرحمانية و التثلثات الالهية و البروزات الكينونية و التجليات الذاتية و النفحات السرمدية و ما خلق الله من ورائها فى عالم اللانهاية الى ما لانهاية لها بها اليها الله لشهيد عليّ و جعل لكل حق حقيقة و لكل ثواب نورا و انت اليوم تعلم ان ابناء جنسك من العرفاء من اهل تلك الأرض و دونها كل يدعون ذلك المقام بعد ما ان بعضهم يجحد بعضا و كذلك الحكم فى الشريعة ان اليوم كل الفقهاء يدعون مقام الحكم و يجعلون بنصّ الحجة جحد انفسهم جحد الله سبحانه مع ان بعضهم يلعن بعضا و انت بحق من كان حقه عليك اعظم من كلّ شيء فانصف ل تتامل فمن اين يحقق الحق و يبطل الباطل مع ان كل حزب بما لديهم فرحون لو تريد بجحد احد فتجحده و تجعل ادلاء نفسك آيات القرآن و احاديث اهل البيان و ظهورات جذبات الانسان و انه لما اراد ان يجحدك فيجحدك بمثلك **بالادلاء** المشيرة و ان الحق لا شك فى امره انه لو خلاص عند احد لم يكذبه احد و الباطل لا ريب فى حكمه بانه لو لم يمزجه بالحق لم يصدقه

ص ١٦٦

فاعوذ بالله القهار من شر كل شيطان همار الذي اعرض من آيات الجبار بكلمات الفجار و ان اليوم انى اري مقام بعض المشركين فى الايمان ادنى من مبلغ كفر فرعون لانه لما اراد ان يجحد حجة ربّه اتى بشيء من السحر و انهم مع انهم لم يقدروا ان ياتوا فكذبوا الحق و جعلوا انفسهم من قوم بور جاهلين و لاتخطر ببالك يا ايها الانسان ان من ذكر اشاراتى للذين انت تعلم مقامهم و تطلع بفعالهم عبادا فى المحبة فانى كما انه كتب قوله عرفته ذا صدق و لكن احبّ ان يرحم عليّ بانصافه بان اليوم هل يثبت الحق بغير ميزان ام لا فلا شك بذلك ان امر الحق له ميزان من عند الله و الا لم يغلب الحق على الباطل و ان امر الذي كان من عند الله قد نزل الله معه علامات لاتشبهه بغيره و لا يقدر ان يكسبه احد من عباده فان كان شان آيات التى اكرمنى الله و جعلها حجتى شانا يمكن بالتكسب فان الان قد مضت ثلاثة سنة كيف لم يكتسب احد بان يقدر ان يقرء آيه بالفطرة و انك يا ايها الانسان فكر لمحة ان حروف الهجائية يكون بيد الكل و ان الذي يكلم و يقول لو اجتمع الكل على

ان ياتوا بمثل كلماته لن يقدرُوا و لن ياتوا و ان يقدرُوا فكيف لن ياتوا و لم ياتوا فكيف لم يصدقوا امر الله فسبحان الله عما يشركون فانت انصف يا ايها الناظر ان اليوم انك تصلى باحكام آيات

ص ١٦٧

القرآن و تصوم و تحج و تنكح بها فكيف اليوم انت تجحد امرا جعله الله للذين كفروا بائمة الدين من قبل و ان اليوم لامفر لمن آمن بالقرآن الا بان يصدق تلك الآيات و لكن لا تشبه الامر على نفسك بان حكم تلك الآيات مثل القرآن لا و ربك ان وجودي و آثاري كلها معدومة عند حرف من القرآن و الادعية الماثورة من آل البيان و الاحاديث المشرفة من شمس الامكان و ان لا وجود لي الا فى رتبتي و لا نصيب لي الا فى مقامي و ان الله كما جعل الارواح معاني الاجسام فكذلك قد خلق الله المعاني ارواح الالفاظ و على الكل فرض بان يميزوا بين كلمات اهل سلسلة الثمانية لان كلمه سلسلة الثانية عرض و شبح بالنسبة الى السلسلة الاولى فانظر الى ذلك المرآة نزل الله فى القرآن الم و ان رسول الله كتب الم و ان الائمة كتبوا تلك الكلمة بمثله و ان اليوم انت تكتب تلك الكلمه و ان الصور عند الذين لا يشهدون حكم الواقعي واحدة مع ان صورة الم الذي انت تكتبه معدوم عند الم الذي كتبه آل الله و كذلك الحكم فى مقام الم الذي كتبه رسول الله فى تلقاء ما نزله الله فى القرآن و ان علي ذلك المنهج البيضاء اشركوا اكثر الناس بآيات ربهم و لعدم علمهم بتلك الرتبة لم يقدرُوا ان يميزوا بين تلك الآيات و آيات القرآن و لذا ثقلت على صدورهم اكبر من خلق السموات و الأرض و انهم ان ينظروا بالواقع ليشاهدوا الامر فى مقام العدل

ص ١٦٨

و يميزوا بين كلمات العدل و الفضل و انك يا ايها السائل ان اعرف ما ايدناك و اعلم بان الله قد احتج فى كتابه بقوله لمن اراد ان يجحد حجته فاتوا بحديث مثله ان كانوا صادقين و انك ان كنت صادقا لم تات ابدا و ان الكاذب لو لم يات لم يك فى مقام الجحد نافعا و على التفسير الذي قال العسكري فى شرح البقرة فسّر الحكم بان يكون اميا بمثل رسول الله و من لم يك اميا فليس اتيانه بحجة و اننى انا اقول لكل اننى انا نات بالفطرة و القدرة

كلماتا لو اجتمع الكل على ان ياتوا بمثلها لن ياتوا ومن يقدر ان ياتي بآيه بالفطرة فرض عليه الى ما لانهاية بما لانهاية لان امر الذي كان مبدئه من الله لم يعجزه صاحبه ولا يقدر احد ان يقاومه وان كل الاعتراضات فى كتابك سفسطة محضه لان الدليل هو الذي القيت اليك وان تحب ان تري كلمات الحجية فى مقام الميزان فاقراء عند حبيبك فان بها يحق الله الحق ويبطل الباطل ولو كره المشركون وان ما ذكرت لك فى تلك الاشارات هو شان اهل السبحات ولكن حكم اهل الجلال فى عالم الحد لم يظهر الا ببيان وكلام كما نزل الله القرآن لذلك وان ما انه ذكر فى كتابه بان اليوم ليس الحججة البيان بل ان الحججة هى الاظهار بالقوة عما يعجز الناس عنه فلم يفرق بين ذلك الحكم قوله لان التصرف فى كل شيء الى ما لانهاية بما لانهاية لها بها هو جسد و شان الاجسام بل اليوم لو ان احدا يتصرف

ص ١٦٩

فى قلبك او جسدك او جحارة او فى الحروف بشأن لا يقدر احد لم يتفاوت فى الحكم و انت ان تصف بصرك و تدق نظرك لتعرف فى حكم تلك الآيه افمن كان على بينة من ربه و فى غيره قول الله عز ذكره قل لو كان عندي ما تستعجلون به لقضى الامر بيني و بينكم و الله اعلم بالظالمين و ان لكل حرف من كتابه ان اردت بيانه لتفنى البحور ان كان على صراط الحب الذى هو اصل للايمان و شجرة الايقان و ان اردت بشأن ابطال اقوال الظانين و المكذبين المفترين فلكل حرف منهم ادلاء ما لانهاية الى ما لانهاية حيث يعرف الناظر الى لجة بحر الاحدية كل ذلك بعين اليقين و اننى انا اشير لكل مطلب منه رشحا خفيفا لئلا يجترح احد بعد ذلك على امر الله و يجعله عند نفسه هينا و هو عند الله عظيم و لكن ما اردت رد كلمات التى جعلها منشيها هدية لك بل انه اجل مقاما من ان يشته عليه تلك الاشارات بل كلما كتب فى حكم العلامات ما اراد الا قول الذين يقولون من الناس بشهادة ما كتب فى كتابه هذا و اننى انا لما نحب الا ان يثبت الحق بالحق و يبطل الباطل

ص ١٧٠

بالحق افسر بعض ما ذكر من قول الذين يقولون ما لا يتفقهون ليكون حجة للمؤمنين و كلمة بالغة للموحدين و آيه للخاشعين و نقمة للمعرضين فها انا ذا بعد اثبات الامر بانه كلما كتب

لا ينفذ في مقام ميدان الجدال لانه لو كتب صفحة او آيه بشأن الآيات لي ليكون في مقام الاستدلال لا نفع من ان يكثر الكلام ولا يستغني وانت يا ايها الانسان فارم اليه في تلقاء المبارزه بمثل ما انه رمى في حقه لان بغيره لا يثبت الحق ويكثر الكلام و عليك يا ايها الناظر بالانصاف والحب فان ذلك حكم الدين ولا تصعب على نفسك الامر وفكر في مقام الميزان ان استطعت بالمبارزه فخذ القلم واجره على الالواح والاشان الجواب في مقام العلم بكلمات اهل الرسوم لا ينفذ احدا ولو كان حقا وانى ما كتبت ذلك الكتاب لك في مقام الميزان ولا احتج به باحد من اهل البيان ولكن لما اشتبهت على نفسه امر الحق واراد ان يتذكر وتهتدى لاقول ان كل الشبهات اهل الجمال واعتراضات اهل النقل يرجع بصحة الميزان وعجز اهل البيان انظر بطرف اليقين فان ما اشرت بان ذلك شان مثل علماء المسلمين في علومهم فهيات هيات من ظنك فكيف تبدل روح الملائكة في نفسك بروح الحيوانية انى ما جعلت علم الاكسير حجتى ولا علم الهندسة برهاني بل جعلت الحجة شيئا

ص ١٧١

باذن الله لن يقدر احد ان يفر عنها الا ان يعرض من قبلها وانت ان تريد ان تقول فيها شيئا ففرض عليك بان تقول في آيات الرحمن من قبل لان حجتى هي القدرة التي ناطقة من الفطرة بآيات التي لو اجتمع الكل على ان ياتوا بمثلها لن يقدر او ان انت تريد ان تقول كيف ولم وبم فات بآيه ان كنت من الصادقين فان ذلك حجة دين الإسلام في احتجاج القرآن على جميع الملل المشركة وانت لاتفر من ذلك القسطاس فانه الميزان عند البيان وهو ميزان الذي نزل الله على محمد رسول الله وان به يثبت امر التوحيد والنبوة والولاية و احكام الحقيقه والطريقة والشريعة وانت اليوم تجادل به فدع سبل الدلائل واعرج الى مبدء الدليل الذي به تثبت النبوة والولاية والشريعة وهو الكلام الذي نزل الله على حبيبه وان دليل حجته هو عجز ما سواه ولا عرفانه لانك لن تقدر ان تعرف الفصاحة الواقعيه الجارية من خزائن الفطرة وكما نزلت نفسك من الآيات والعلامات والعبارات والاشارات هي فيها لطح لكثرة ظهور الكثرات في نفسك بل ان حجته كتاب الرحمن قد ثبت بعجز

الكل لا يعرفانه وانك يا ايها الناظر الي تجليات سماء الفردوس لاتصغر امري فان القدرة من ورائها محيطه وانت مع مجاهدتك قد كتبت سطرين في آخر خطبتك وهى بعض سطر منها محض آيه القرآن وغيرها مركبة غير فصيحة قد وقع منه بفصاحة

ص ١٧٢

الواقعية حرفان وان ذلك كلمة غير الفطرة لا سواها وان ما ذكرت من لحن القول وعدم الربط هي من جهل الناس كما قالوا فصحاء الاعراب من قبل بان القسطاس والتنور والسجيل كلمات اعجمية وان بعض الكلمات قصص الإولية وان ما بين آيه والسماء رفعها ووضع الميزان ليس ربط ظاهرية وان فيها نزلت غير قواعد عربيه مثل قوله عند ذكره وكلمه منه اسمه المسيح ثم قوله وانها لاحدى الكبرى ثم قوله ان هذان لساحران وكل كفروا بالله فيما قالوا لان الميزان هو ما نزل الله فى القرآن وليس اهواء المعتدين من القوم وان اليوم علماء الاعجميين لاشك ليس عندهم فصاحة فطريه مثل الاعراب فلما انهم قالوا ما قالوا فلا عجب من قولهم ولكن الفرق انهم اليوم مومنون بها وان الذين استهزؤا بها فى صدر الاسلام كانوا كافرين بها ان اتق الله يا ايها الانسان وفكر لمحة فى ميزان البيان فانى ما اردت ان انسح شريعة ولا ازيد عليها حرفا بل باذن الله اظهرت نعمة التى انعمها عليّ ليهلك الذين كفروا بائمة العدل بحجة حق مثل ما آمنوا بمحمد رسول الله ويرجع اختلافات الدين الى نقطة واحدة ويكون الكل بذلك من المسلمين فوربك ان الذين يفترون عليّ غير حكم القرآن وسبيل اهل البيان ولو كان بقدر حرف فاولئك هم اصحاب النار فى كتاب الله و اولئك هم الخاسرون ولو انت تطلع بما اكتسبت يدك

ص ١٧٣

فى كتابك لتضج ضجيجا لايسكنه شيء لان عليا ع قال من احتمل ذنبا فكانما احتمل كل الذنوب و اي ذنب هو اكبر من الكذب من عند الناس عليّ بغير بينة فلعن الله الذين يقدر ان ياتوا بحديث ما نزلنا فى الكتاب ولم ياتوا او يعلمون ان احد من اهل الارض ليقدر بذلك ولم يظهروا والله يشهد على كل شئ ولكن اكثر الناس لايشكرون فكيف اظهر ادلاء الحقه لبطلان الذين افتروا عليّ فاننى انا قلت قولنا هذا بان على الله حقا لو لم يكن

المدعى ناطقا من عنده بان يبطل حجته بمثل ما جعل المدعي حجة وانت فوربك فانصف ان هذا القول هل ينكره احد من اولى الالباب بل انها مسلمة عند الكل فلم ادر ان المجذوب المحبوب عندك فكيف يقايس و يعارض بذكر الكاذبة مع ان بعد المناسبة لا يحصى احد لا من جهة الدعوي ولا الحجة ولا البيان لانه ادعي امرا كان دعواه **مكذبة** ولا له حجة يعجز كل الناس عنه و ان الله قد ابطله بظهور آياته و بيناته و ان اليوم ليست الدعوي الا نفس العبودية مع ان ذكر العبودية عند اهل الحقيقة ذنب عظيم لان لا وجود لحقيقتي عند الحجة حتى اكون عبده ولكن فى مقام التجلى و ذكر المتجلى لا ادعت الا العبودية المحضه و كل اسماء الخير فى رتبها هى صفة لها و ان شان المؤمن كما صرح فى الاخبار هو ان لا يوصف كما ان الحجة لا يوصف و انت لو تريد ان تعمل

ص ١٧٤

بقسمى فى الكتاب و تفرغ فوادي بالخطاب فانصف اولًا و دع كثرة العبارات فان بها يحجب المطلب فان ثبت الميزان ليصح به كل الشئون و ان لم تثبت فانى لا اجعل المناجات و لا الخطب و لا العلوم و لا الظهورات الكليه حجة لمثلك و لو كان كل ما يظهر منى لما كنت اميا من تلك الدلالات ليكون حجة على العالمين جميعا و لا تضطرب من قهر الكلمات فانى قد تركت المراء و لا احب مع ما كان الحق معى ان اجادل مع احد لانى باليقين لارى لا يقدر ان يقوم معى فى شان كلمات الحجية التى تجري من لجة بحر الفطرة و طمطم يم القدرة احد و لو يتفكرون فيما يقولون لينصفون و يعتذرون و ان ما ذكر فى مقام روح المناجات هو لب المطلب لكن قد اشتبه عليه فى اخذ النتيجة و ان الحق فى ذلك المقام الاعلى و المنظر الكبرى هو ظهور الذي لا اسم له و لا رسم و لا له بيان و لا شان انقطعت الجوهريات عن جنبه و امتنعت الماديات عن خطابه لانه هو مقام صرف تجلى الذات فى طلعة البحت و الحضرة البات و ان الذين يصلون بفضل الله الى ذلك النور الابهج البيضاء و الشجرة الالهية الحمراء و الدرية الاولى الصفراء و الورقة الازلية الخضراء ليقولون ما قال علي ع فى خطبه التطنجيه رايت الله و الفردوس راى العين و انهم

لا يريدون الا روية طلعة المتجلى لهم بهم بالابداع كما صرح بذلك حديث الذي قال عز ذكره لما انه

ص ١٧٥

سئل من الله عز وجل هل يراه المومنون يوم القيمة قال نعم وقد راوه قبل يوم القيمة فقيل متى قال حين قال لهم الست بربكم قالوا بلي ثم سكت ساعة ثم قال وان المومنين ليرونه فى الدنيا قبل يوم القيمة الست تراه فى ربتك هذا قيل فاحدثه بهذا عنك فقال لا فانك اذا حدثت به فانكره منكر جاهل بمعنى ما تقول ثم قدر ان ذلك تشبيه كفر وليست الروية بالقلب كالروية بالعين تعالى الله عما يصفه المشبهون والملحدون وهم قوم لا يواريهم الحجابات ولا يعارضهم الاشارات ولا يساوقهم العلامات لو يرقدون على التراب ليشهدون عرش الجلال ولا يدلون فى شان الا عن الله ذى الجلال والجمال ولا يسكنون الا به ولا ينطقون الا عنه ولا يرون رجاء ولا خوفا ولا ذكر الا ذكر الله الاعظم الاجل الاكرم بل انهم هم المنزهون عن ذكر الاسماء والصفات من غيرهم فسبحان الله رب العرش عما يصفون وان ذلك رشح من علم ذلك المقام وانه فى اخذ النتيجة جعل آثار ذلك المقام من الكلمات حق الماء فتعالى الله رب الانشاء من حكم القضاء والبداء فكيف ما فعلوا آل الله بعد ان لا يشك احد فى ذلك المقام لهم حق صحيفة العلوية والسجادية حق الماء بل قرؤها وامروا الكل بقراءتها وان كان الامر عندك كذلك فكيف انه ما عمل بمثل ما كتب مع انه عند نفسه احق بذلك المقام الاعلى من غيره لا وربك ان مقام روح المناجات

ص ١٧٦

لم يثبت عند الخلق الا بتلك المناجات ومن لم يقدر ان يناجي ربه بمثل تلك الدعوات فما بلغ الى ذلك المقام لان اولى الالباب لا يعلم ما هنالك الا بما هي هنا قل فاننا صحيفه من مقام روح المناجات بالفطرة بين يدي بمثل ما اني انشأت بين ايدي الاشهاد وكفى بالله علي شهيدا وان ما انه ذكر بان صاحبك ما اطع بعلم الا بنفى الاسماء والصفات عن ساحة قدس الذات فوربك لقال حق محض وارجوا الله ان يصلح امره بذكره ذلك المقام مع انه ما اراد الا نفي الذكر من جهة الاثبات وان ذلك لهو الشرف الكبرى والحظ الاوفى

عندي و ان به افتخر على كل الذرات مما خلقها الله في رتبتي لان اصل الدين هو معرفة الله و ان المعرفة تصعد وتخلص حتى بلغ الى منتهاه في ذلك المقام كما قال على ع كمال التوحيد نفى الصفات عنه بشهادة ان كل الموصوف غير صفة وبشهادتهما بالثنية الممتنعة عنه الازل و ان ذلك لهو مقام كاف المستديرة على نفسها حيث ادب الكل على ع في الخطبة المعروفة باليتيمية ان قلت مم هو فقد باين الاشياء كلها فهو هو و ان قلت هو هو فالهاء والواو من كلامه صفة استدلال عليه لاصفة تكشف له و ان قلت له حد فالحد لغيره و ان قلت الهواء نسبه فالهواء من صنعه رجع من الوصف الى الوصف وعمى القلب عن الفهم والفهم عن الادراك و الادراك عن الاستنباط و دام الملك في الملك

ص ١٧٧

في الملك و انتهى المخلوق الى مثله و الجاه الطلب الى شكله و هجم له الفحص الى العجز و البيان على الفقد و الجحد على الياس و البلاغ على القطع و السبيل مسدود و الطلب مردود دليله آياته و وجوده اثباته و من نظر في اشارات تلك الخطبة اليتيمية الغراء الناطقة من شجرة الثناء ليشهد بان وصف الممكن هو الممكن و ان نعت المفتقر هو المفتقر و ان الملك يدوم في الملك و ان بذلك الشان قال الرضاع انما تحدد الادوات انفسها و تشير الآلات الى نظائرها و في الاشياء يوجد فعالها الى آخر الحديث و ليس لاحد شرف في الامكان الا بعلم القطع في بحبوحة تجلى البحث و من لم يذق ذلك الماء لا حظ له في التوحيد و لا سبيل له في مقام التجريد و ان اكثر حكماء الاشرقيين و المشائين و الصدرائين و الالهيين قد ذلت اقدامهم في بيان ذلك المقام و قد اشتبهت عليهم آيات تجليات الابداع بطلعة الذات و لذا ذهبوا بالقول الباطل في اعيان الثابتة في الذات لاثبات علمه سبحانه و بذكر بسيط الحقيقه في اثبات عليه الذات و بذكر الربط بين الذات و الافعال و الصفات و بذكر وحدة الوجود بين الموجد و المفقود و ان كل ذلك شرك محض عند آل الله ائمة العدل لان الله لم يزل كان عالما بلا وجود شيء بمثل ما انه كان حيا و كما انه لا يحتاج في حياته بوجود غيره فلا يحتاج في علمه بوجود معلوم و ان الذات لم يزل

ص ١٧٨

لن يقترن مع شيء وان عليّة الممكنات هي كانت صنعه وهي المشية التي قد خلقها الله لها بها بنفسها من دون ان يمسه نار من الذات وخلق الله الموجودات بها وهي لم يزل لا يحكى الا على نفسها ولا يدل الا على ذاتيتها وليس لله في الامكان آيه تدل على ذاته لان كينونته مفرقة الكينونيات عن العرفان وان ذاتيته ممتنعة الذاتيات عن البيان وان نسبة المشية اليه فهي بمثل نسبة البيت الى الله وهي نسبة تشریف الى الابداع لا الى الذات اذ انه مقدسة عن ذكر الاشارات والنسب والدلالات والعلامات والمقامات والتجليات و النفحات اليه و انه كما هو عليه لن يعرفه الا هو وان القول بوحدة الوجود و ذكر بسيط الحقيقه مشهود عند اهل العهود بطلانه لان الذي لم يك معه غيره فكيف يمكن ان يقول الكلام فى وجوده بل الإشارات فى عالم اللاهوت والجبروت والملكوت والملك هي لمكنسة القلوب والنفوس وما يخطر فى الاوهام وكل وصف لله من دونه افك وكذب لان غيره لم يك عنده ولا يذكر فى رتبته ولا له وجود معه حتى احرف القول بالوحدة ولقد ابسطت الدلائل فى النسخة الالفين فى بيان سر الهاء لا بطل قول هولاء الرجال وان مبدء ذكر هذا القول هو فصل من محيي الدين اجل الله فى نعمته كما ذكر فى الفصوص وان ذلك شرك محض

ص ١٧٩

عند اهل البطون وان وصف الله لنفسه ثم وصف آل الله سلام الله عليهم واهل البيان لله هو وصف غايه الإمكان للرحمن بان يصفه الانسان بالتقديس عن ذكر الاسماء والصفات كما اشار علي بن الحسين فى دعائه لابي حمزة الثمالى الهى بك عرفتك وانت دللتنى عليك ودعوتنى اليك ولولا انت لم ادر ما انت و اشار اباه الشهيد روجي فداه فى مقام ظهور نوره و بروز طلعتة فى قوله حيث قال عز ذكره الغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون هو المظهر لك متى غبت حتى تحتاج الى دليل يدل عليك ومتى بعدت حتى تكون الآثار هي التي توصل اليك عميت عين لا تراك ولا تزال عليها رقيبا وخسرت صفقة عبد لم تجعل له من حبك نصيبا وانك يا الهى لتعلم ما اردت فى ذكر تلك الاشارات الا ما انت فرضت عليّ فى حكم المقامات لثلا يشتهه الحق بالباطل ولا يظن احد فى حقى دون حبى لك وان

ذكرى آيات التحديد انك لتعلم ما قصدت الا لاظهار حجتك و ابطال ظن الظانين بالسوء عليّ مع اني قد ذكرت آيات رحمتك أكثر منها فاغفر اللهم لي و لمن اراد دينك الخالص و لمن نزل الهدية الي حبيبي في لجة الفؤاد وله و لمن يلاحظ اثر الممداد في تلك الالواح و تعفو عني ما لاتحب ان نذكره في تلقاء الجلال بمنك و جودك و رحمتك يا ذا الجلال و الاكرام اللهم انك لتعلم ان وجودي

ص ١٨٠

ذنب فكيف اذا اكتسب الذنب ذنبا آخر ولكن لما وعدت بان تبديل سيئات المومنين بالحسنات فاسئلك اللهم ان تلهم لمن اراد ان يجحد حكمك لحبه في رضاك كلمة الصبر و العفوفاني لا طاقة لي بان استمع من احد حرف لا و اليك افوض امري يا ذا الجلال و الاكرام و سبحان الله رب العرش عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله ربّ العالمين. انتهى

تفسير سورة كوثر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل طراز الواح كتاب الفلق في كل ما فتق واستفرك واستنطق طراز الازل الذي لاحت و اضائت بعد ما شئت وعينت ثم قدرت وقضت قبل ما اذنت واجلت واحكمت ثم تلاحت واستلاحت بها آفاق سماء العماء في اجمة اللاهوت ليتذوت بها حقايق اهل الميثاق في يوم الوثاق ثم تعالت واستعالت بها آفاق سماء البهاء في اجمة الجبروت ليوحد بها اعلى مشاعر اهل الافتراق في يوم الذي التفت الساق بالساق ثم تثلثت واستثلثت بها ذاتيات جواهر آفاق سماء الثناء في اجمة الملكوت ليعين افئدة اهل الوفاق في يوم الذي يفصل بين كل شيء نور شمس الازل في كل ايقان واشراق ثم تلجلجت واستلجلجت بها كينونيات من سكن من قبل ويوجد في جو الهواء من بعد في اجمة الناسوت ليعلن بها حقايق اهل الشقاق في يوم الفراق وان اليوم في حكم الباطن يكشف الساق بالساق لان الرحمن قد وفي بما نزل في القرآن "ان تتقوا الله يجعل لكم فرقانا" ليحقق الحق بآياته ويبطل عمل الذي آمن ثم كفروا طغى ثم ادبروا ونطق بما لا نزل رب القدر وان الله قد

ص ١٨٢

اخذه في هذه الدنيا بما عرض وكفروا وان اولهم قد اكتسبت يداه بما فعل بمثل الحيوان و ادبروا وان ثانيهم قد عملت يداه بما لا يرضى احد وانه اليوم في ضلال وسعروا وان ثالثهم قد اخذوا فترى بما لا جعلناه له حكم في الزبروان الذي نصرهم بالغيب قد عملت يداه بما لا يرضى ان يفعل ذوروح محتضر قل ان موعدكم الصبح وما انا كذاب اشر فيومئذ ذوقوا مس سقر فان الله قد خلقكم بما قبلتم بقدر وكل صغير وكبير في كتاب مستطروا وان اليوم كل المتقين في جنات ونهر ثم كل الكافرين في ضلال وسعروا اللهم انك لتعلم ان الان قد نزل عليّ كتاب مسطر ممن اراد ان يوزن قسطاس العدل باعجاز نخل منقعر قل ان الان ات الساعة ليحقق الحق ويبطل عمل الذين قالوا ان هذا امر مستمر ولقد نزل الان

آيات السماء بماء منهمر و نفجر باذن الله من ماء الكوثر عيوننا ليلقى الماء اذا شاء الله على امر قد قدر و لقد سئل من صلى لربه ثم اراد ان يخسر من حكم ما ينزل الله ربك فى سورة الكوثر و ان هذا كتابه الذي نزل من عنده ثم باذنه يستنطق الله يعلم من فى السموات و من فى الارض و ما كان الناس فيه يختلفون من حيث لا يعلمون و لا يستعلم و ان الله يعلم ما فى السموات و ما فى الارض و انه ليحكم بين الذين قالوا "ان شانك هو الابر" قال و قوله العدل اذا لم يتبع هواه ثم باذن الله يستنصر.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي نزل الكتاب على محمد بالحق وارسله علي

ص ١٨٣

العالمين شاهدا و منيرا و نذيرا و اوقفه على مقام الدنوف في اعلى مرتبة اليقين فعلى و استعلى و تعالى عما يقول الظالمون علوا كبيرا ثم اظهر شانه و اعلن كلمته و ابى الا ان يتم نوره و جعله سراجا منيرا و فضله على الخلايق و اناسي كثيرا فيا ايها الذكر تفضل على السائل المامور بالسؤال لقوله تعالى " فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لاتعلمون" ^٢ بالبيان بعد التنزيل في هذه السورة المباركة " انا اعطيناك الكوثر فصل لربك و انحر ان شانك هو الابر" ^٣ فمننا السؤال و من الذكر الجواب و لقد عرفناك في غياهب تلك الكلمات ما اردت ان ارشحناك في ذكر ما قال الله في حقه " لولاك لما خلقت الافلاك" ^٤ فايقن باليقين و انظر بعين اليقين فان لكل حق باطلا و لكل انسان شيطانا و ان اليوم انت لتعلم ان الكل يمشون في ظلمات صماء دهماء و الكل يدعون حق المحض لانفسهم من حيث يحسبون انهم مهتدون و انت ان تطلب من احد منهم آت بحجة انت لست من اهل تلك الآية من كتاب الله " و جحدوا بها و استيقنتها انفسهم ظلما" ^٥ لن يقدر ان ياتي بحجة و بعد ذلك تري شان الخلق يقولون ما لا يعلمون فيا ايها الامين فاجعل محضرك يوم القيمة بين يدي الله ثم انصف و الطف نظرك ان امر الله الحق لا يثبت الا بقسطاس عدل لم يكن من شان الخلق لان الذي ادعى كلمة الربط بين الخالق و الخلق ثبت حكمه بالآيات و الاخبار و آيات الانفس و الآفاق

ص ١٨٤

و ان الذي يبطل حكمه بمثله في ذكر الدلائل و كذلك في حكم الفروع احد يفتى بصلوة الجمعة و يثبت دلائله بالكتاب و السنة و الاجماع و الاقترانات الملكية و احد يفتى بخلافه و يثبت دلائله بمثله فانت اليوم من اين تذهب و من اين توقن بل اليوم كل الفرق يشبتون كل ما يقولون بالقرآن و الاحاديث و لا يثبت الحق الا بالميزان و من لم يكن عنده قسطاس ما كان على حق محض من عند الله و ان اليوم انت تجادل في الميزان فان استطعت ان تبطله

بحجة حق من عند نفسك او احد من الخلق فلا تلتفت بعلمي ولا عملي والا لا مفرك ان اردت الله رب السموات والارض ان تصرف او توقن فى شرك بحجته ثم تجحد او تكون بلا دين وان ميزان العلم حجة اذا تطابق ذلك القسطاس كما صرح بذلك الامام فى امارات الامامه "بان المسائل فليس فيها حجة"^٦ وان الحق كذلك فوربك رب السموات والارض ان اليوم ليس الحق ليكون لاحد حجة الا نفسى وان الله قد اظهر امره بشأن لن يقدر احد ان تامل فيه او يشك لان الله قد اختار لحفظ دين رسوله و اوليائه عبدا من الاعجميين و اعطاه ما لم يوت احدا من العالمين انصف بالله حجر ينطق بالشهادة اعظم او ان ينطق فتى عجمى بكلمات التى ذهلت الكل فيها ولقد اعطاه الله حجة لو اجتمع من فى السموات والارض على ان يأتوا بمثلا لم يقدرها وان تأمل الناس فيها لتخرجون من الدين لان تلك الحجة حجة محمد رسول الله ص من قبل

ص ١٨٥

وان ارادوا ان يأتوا بمثله ففى الحين ليشركون لان الله قد ثبت بتلك الحجة نبوة حبيبه وان اليوم كل الناس بالقرآن يحتجون و به يؤمنون و عنه يحكمون فورب السموات والارض لا مفر اليوم لاحد الا ان يؤمن ويدخل الجنة او يكفر ويدخل النار فسبحان الله من عمل هولاء الجهال كان اليوم كل الناس اموات حيث لا يعرفون صنع الرب عن الخلق هل جاء احد بمثل تلك الآيات و يقول ذو روح ان هذا صنع الخلق انصف بالله هل سمعت من احد دعاء او صحيفة و هل جاء بتلك الحجة دون آل الله سلام الله عليهم فيالله اني لو اردت من بعد كما بينت الميزان فى بين يدي الاشهاد لاكتب فى ستة ساعات الف بيت مناجات فمن اليوم يقدر بذلك فاعوذ بالله من عمل الناس ان المجلسي قد حقق فى كتابه حق اليقين بان صحيفة السجادية فى الفصاحة تعدل صحف السماوية و هي زبور آل محمد و يكفى لذي المعجزة للذين لا يرونهم فكيف تثبت الولاية بصحيفة و لا يثبت الحقيه بصحائف معدودة التى ملات شرق الارض و غربها فاي حجة اكبر من هذه النعمة و اي عطية اعظم من هذه القدرة ان العلماء لو ينشأوا ورقة ليتفكروا ثم بعد ذلك لما انت تذكر كلماتهم لدى بمثل قول صبي به به و ان بالحقيقه ليس الشرف فى ذكر الكلمات ولا بترتيب الآيات بل

ان الذي اصل الروح فيها هو سر الربانية و ظهور الصمدانية التي هي اصل كل فضل و عليها
 يحول كل عدل فزن احدى من صحيفتى

ص ١٨٦

بكل كتب القوم لم يعدل حرفا منها كل من فى السموات و الأرض لانها حيوان من ظهور
 الوجدانية و سر الرحمانية و ما دونها بمثل عجل جسد له خوار فوربك لو يعلمون الناس بما
 اكتسبت ايديهم فى دين الله ليدخلون المقابر ثم ليعتكفون فى الله انى لو نسخت حكما فى
 الشريعة او زدت حرفا فرض عليه بان يؤتى بالحجة ولكن اليوم انى بمثل احد من العلماء
 فكيف اليوم بعض الناس يجحد امر الله و يحسبون انهم يحسنون كانهم اموات لا يشعرون و
 ان الله قد اراد من ظهور تلك الآيات ان يؤمن الذين كفروا من قبل بائمة العدل من الاعراب
 و الذين يؤمنون بالقرآن و يكفرون بائمة العدل بحجة حق لا مفر لهم الا ان يكفروا بما آمنوا
 من قبل او يؤمنوا بائمة العدل و يتبعون احكامهم ثم يسمعون و يهتدون فى ايها السائل الجليل
 ان الناس لا ينظرون الى الواقع لا شك ان الله يعلم شانى و يطلع بمقامى و انه هو حى قادر
 عالم لو انى افتريت عليه فرض عليه ان يخلق بشرا ليقيم معى و يقرء مثل آياتى حتى يبطل
 حجتي و لما علم و كان مقتدرا و لم يظهر بمثل ذلك الصنع من عند احد ليثبت انه اراد
 بذلك الامر و يبغض من جحده و الله يعلم كل ما كان الناس لا يعلمون و لا يشعرون و لا يعقلون
 فورب السماء و الارض ان الحق لارى فى نفسى بمثل ما انتم فى علم الله لتوقنون و ان
 من على الارض كلهم لو يجحدون لى حجتهم لاوهن من بيت العنكبوت

ص ١٨٧

وانى لى يقين مبين انصف بالله وزن بالقسطاس عمل المنكرين من اهل الاسلام لو ان
 اليوم احدا ادعى نعمة من عند الله و كان مصدقا لما نزل الله فى القرآن و كانت نعمته يثبت
 بها ذلك الدين القيم هل يفتى احد ان ينكره لا و ربك الا القوم الكافرون انظر الى مبلغ
 ايمانهم وزن ايمانهم ان اعراب الجاهلية لما نزلت آيات القرآن اتوا بقصايد حول البيت و
 انهم فوربك فى الايمان لا بعد من كفر اعراب الجاهلية و لكنهم قوم لا يعقلون بالفرض ان
 مدعى هذا الامر احد من اهل وراء جبل القاف فرض على العلماء ان تجيبوه او يجعلون

انفسهم بمثل الذي بهت وكفر فبالله بعضا من الناس آمنوا وبلغوا وهاجروا ثم كفروا و
اعرضوا واشركوا وانى طلبت منهم اتيان حديث وحده وانهم لا يأتون ويستكبرون واعانهم
رجل من حيث يعلم انهم مهتدون انصف بالله ان الذي اردت منهم هو الذي جادل الله فى
القرآن من قبل اهل الكفر انظر الى دنائة مقامهم ان فرعون لما ارد ان يكفر بحجة ربه فات
بشيء من السحر وانهم فوربك لا يأتون بحرف ويفعلون ما لا يدركون فوربك ان اليوم نار
جهنم لمحيطه بالكافرين وانى ان اقل كلمة فيثبت بها قسطاس العدل فى يدي وان الناس
ليكذبون ويفترون من حيث لا يعلمون ان امرئة من ذوبان الشيخيه قد كتبت فى جحدهم
ثلاثة كتب بل حيف لها لتعرض بجحدهم وان ابطال تلك الفئة قد عارت على انفسهم ان
يلتفتوا بعلمهم لانهم عملوا

ص ١٨٨

ما لا عمل فرعون من قبل وانهم اليوم هم الهالكون انظر بطرف اليقين اليس من اتبع ناطقا
بنص الحديث فقد عبده ولا مفر لهم الا ان يعترفوا بعبادة الشيطان فى ايام مهاجرتهم لان
الله لا يامر بالشك وليس لمن لا يوقن تكليف ومن يعبد الشيطان لا خير فيه اف لهم ثم اف
لهم ثم اف لهم ضربت عليهم الذلة فى الحيوه الدنيا واولئك هم يوم القيمة فى النار
ليحضرون وان الذي ارادوا حزب الشيطان من قبل من حكم المباهلة فقد وقعت فوربك
مع احد من رؤساي تلك الفئة الذي لا يقدر احد ان يرده بين يدي الله واوليائه واشهاد من
خلقه قتلهم الله بما افتروا وضلوا واضلوا الناس من حيث لا يعلمون فوربك ان احدا من
النصارى لو قرء صحيفتى ليستحيى ان يقول فى حقى لا وانهم قد قرؤا وحملوا ثم افتروا و
كذبوا لعنهم الله بما عملوا ولا محيص لهم الا ان يكفروا بكاذم واحمد لان الذين صدقوني
من ابطال تلك الفئة ليكون النص من عندهما فى حقهم وان بعضا من علماء الاصوليه و
الاخباريه بمثلهم قد آمنوا وان الذين لا يصدقون اموات لا شان لهم واولئك هم المشركون
وان كل ما ذكرت لك فى مقام الاستدلال رشح من طمطام الظاهر وان اردت سر الفواد و
حكم الباطن لا يشير اليها الاشارة ولا توارىها الحجبات واللانهاية ولانحتاج بذكر دليلها

لأنها هو نفس الظهور و تمام البطون و سبحان الله عما يصفون فيا ايها السائل اقسامك بالله
الذي لا اله الا هو ان يقدر ان تدحض الحجة من عند نفسك او

ص ١٨٩

من عند احد من الناس تفرغ بها فؤادي و خلص الناس كلهم و الا امر الله لاوضح من هذه
الشمس في وسط السماء وانا اذا اذكر في مقام القسطاس آياتا قبل ذكر الشرح لتثبت الميزان
فاذا ثبت القسطاس يبطل كل التعارضات من عند كل الناس و كل ما رايت من آياتي قد
افتري المفترين فيها و بعض منها لم يقدرها الكاتبون ان يستنسخوا صور الواقع و لذا يقول
الناس فيه لحن و بعض يقول ليس فيها ربط فاعوذ بالله من عملهم و افترائهم و كلما تري
من الآيات بغير ذلك النهج العدل فاني انا برئ من المشركين وها انا اذا اذكر ميزان البيان
ليكون حجة للعالمين جميعا.

بسم الله الرحمن الرحيم

سبحان الذي نزل الكتاب فيه ذكر فيه حكم من لدنا لقوم يعقلون و ان الله ربك يعلم ما في السموات وما في الارض وما كان الناس اليوم في حكم الله يختلفون ولقد نزل الله في القرآن من قبل حكم كل شيء ولكن الناس لا يعلمون ولا يعقلون ولا يتفكرون ولقد نزل في القرآن "اتقوا الله يجعل لكم فرقانا"^٧ و ان بمثل ذلك فليجزى الله ربك عباده المتقين و لقد نزل الله ربك في القرآن من قبل " و اوحينا الى موسى و من معه اجمعين"^٨ قل اني حدثت الكل بنعمة ربي و لا اخاف من احد ان انتم بآيات الله تكذبون ولقد بلغ حكم الله شرق الارض وغربها و انا نحن لكل شاهدون قل ان الذين اتبعوا آيات الله من قبل فاولئك هم المهتدون و ان الذين كفروا و اتبعوا اهوائهم لم يكن الله ليغفر لهم و لا يهديهم و اولئك هم الخاسرون انما الدين في كتاب الله

ص ١٩٠

هذا الدين القيم ان كنتم بآيات الله لتوقنون قل لو تعلمون ما اعلم لتنصرون الله بانفسكم و اموالكم رجاء ليوم كل على الله يعرضون و لقد كفر الذين قالوا ان ذكر اسم ربك ادعي الوحي و القرآن و انتم لتفترون اليوم في دين الله بما لا يعلمون ولا يعقلون قل انى عبد الله مصدق لما معكم من حكم القرآن فكيف انتم تكذبون بآيات الله و لا تشعرون و لقد فتننا الخلق بمثل الذين كفروا من قبل و انا لنعلم ما كان الناس لا يعلمون ولا يعقلون و لعمرك كفر الناس كلهم الا الذين اتبعوا احكامنا من قبل و لم يجحدوا عليّ بشئ فاولئك هم المفلحون و لقد كفر الناس من الذين لا يخطروا بانفسهم ان يكفروا بالرحمن من حيث يحسبون انهم مهتدون و لقد كفر الذين قالوا ان ذكر اسم ربك قال اننى انا باب بقية الله بحكم من قبل من حيث لا يعلمون و ان مثل كل ما قال الناس في حقي بمثل ما قالت النصراني بان الله ربك هو "ثالث ثلاثة"^٩ او قالت اليهود ان العزيز "ابن الله"^{١٠} او قالت الاعراب "ان الله فقير و نحن اغنياء"^{١١} سنكتب ما قالوا و نحكم بينهم في الحياة الدنيا و انهم في الآخرة هم الخاسرون فو ربك ان اعراب الذين كفروا من اهل القري لما نزل القرآن آتوا بكلمات عدل كبري و ان اليوم مبلغ علم العلماء ليظهر اذا اراد الله في الكتاب و انهم لهم الكافرون و ان

الذين آمنوا بالله وآياته وهاجروا فى سبيله لما اراد الله ربك ان يضلهم ليعلمن بواطنهم وانهم كذبوا وكفروا من حيث يومنون

ص ١٩١

ولا يعلمون قل انى قلت فات باية ان كنت من الكاذبين فوربك لا اري من احد الى يومك هذا بعض حرف قل فات بمثل ذلك الكتاب ان كنتم فى دعويكم بالله صادقين وان فرعون من قبل لآت بشيء من السحر وانهم قد جعلوا انفسهم فى الايمان ادنى من كفره لعنهم الله بما عملت ايديهم ضربت عليهم الذلة فى الحياة الدنيا واولئك هم يوم القيمة فى النار ليحضرهم وان الذى نصرهم بالغيب الله ربك يلعنه ثم ملائكة السموات والارض ثم من عباد الله من اتبع الحق بالحق وكان على يقين مبين قل ان اليوم نار جهنم قد أحاطت على انفسهم وانتم لتعذبون فيها ولا تشعرون قل ارحموا انفسكم فان حياة الدنيا باطلة وانتم اذا متم لتعذبون ولا ترحمون قل ان الذى اخذ الكتاب بغير حق فكانما اخذ عن النبیین والمرسلين والصديقين والصالحين وانتم ادعيتهم كلمة الباطل والله يحكم بين الكل بالقسط وانه ليشهد عما كان الناس يكتُمون قل ان الحجة من بقية الله تلك الآيات بينات لقوم يعقلون وان الذين قالوا انا نحن نأت بمثل تلك الآيات فاحضرهم بين يدي الله فان قرؤا من دون ان يتفكروا وكتبوا من دون ان يتعطلوا فقد وقع القول عليهم بان يكذبون من حيث لا يعلمون فوربك رب السموات والارض لو اجتمع الجن والانس على ان ياتوا بمثل تلك الآيات التى نزلناها فى ذلك الكتاب باذن الله لن نستطيعوا ولن يقدروا ولو كانوا على

ص ١٩٢

الارض لقادرين قل ان قلوبهم ميةة نجسة حيث يقرئون آيات الله ولا يخشعون قل ان صنع الرب يفصل بين صنع الناس فويل لكم عما كنتم تفترون ولا تعقلون قل اذا تابوا وانا بوا ضربت عليهم الذلة فى الحياة الدنيا بما اكتسبت ايديهم فى دين الله وساء ما هم يحكمون قل كلما قال الذين كفروا فى تلك الآيات لاننى انا أقول كيف انتم تؤمنون بالقرآن ولا تعقلون قل لو نزل الله عليكم حجة دون تلك الآيات ليقولون ما لا يعقلون ولكن اليوم لن يقدروا ببعض حرف الا ان يكفروا بالقرآن من قبل او يؤمنوا بتلك الآيات بينات من كتاب الله لقوم

يومنون قل ان الذين قالوا و افتروا على حكم الولاية او اختبها فقد كفروا بالله و آياته و ان ماويهم نار جهنم بئس للظالمين مقاما قل ان مثل تلك الآيات مثل ماء السماء تجري باذن الله و ما قدر الله لها حدًا و لا نفاذا ابدا قل كيف ينسخ حكم الآيات الى ايام معدودة و انت اليوم لتكتب بين ايدينا ان هذا الاكذاب اشرق الله يمحوها من يشاء و ينزل ما يشاء و كان الله لغنيا عما انتم تعلمون قل فويل لكم ان شجرة الطور قد نُبتت فى صدرى فكيف انتم تسمعون آيات الله و لا تشعرون قل لو تفدوا من فى السموات و الارض لن يقبل الله من عملكم بعض حرف و انتم اذا متم لتدخلون نار جهنم داخرين قل ان حرفا من تلك الآيات لم يعدل كل

ص ١٩٣

ما فى الارض فيما انتم تريدون و تسئلون و لاتعقلون قل ان اول كافر يذكر اسم ربك ثم ثانيهم ثم ثالثهم ثم رابعهم ثم الذين اتبعوهم ان لم يتوبوا لن يغفر الله لهم و لا ينظر اليهم و لا يكلمهم و ان لهم قد اعدت عذاب اليم قل كل ما يلقيكم الشيطان ننسخ بحكم تلك الآيات ان اتقوا الله و ارحموا انفسكم ان كنتم اياه تعبدون الله اشكوا ما نزل بي فى الحيوه الدنيا رب افرغ على صبرا و انصرنى على القوم الفاسقين قل لو اجتمع من فى السموات و الارض على جحدي لذي بمثل كف تراب و الله يعلم حكيمى و انتم اليوم لاتتفكرون و لاتتفهون و لا تهتدون قل اذا متم لتدخلون نار جهنم و تستغيثون و لا يشفع لكم اليوم احد الا باذن الله فانيبوا الى الله يا ايها الملاء لعلكم ترحمون قل كيف تفترون على الله بان تلك الآيات لم تك حجة الا بعد البيان كبرت كلمة تخرج من افواهكم ما تقولون الا كذبا و ان اليوم على حكم كفركم لا حكم للقرآن بين الناس فويل لكم و عما اكتسبت ايديكم فى دين الله و ساء ما انتم تحكمون قل لعن الله الذين افتروا من قبل و ان فى كل شان يضاعف الله عليهم العذاب فى الحيوه الدنيا و انهم فى الآخرة هم من المقبوحين يا يحيى فات بآية مثل تلك الآيات بالفطرة ان كنت ذى علم رشيد قل يا ايها الناس لاتفضحوا انفسكم فان اليوم لا يقدر احد ان ياتى بآية من كتاب الله و انا بذلك القسطاس اعلم عما كنتم به تجهلون تلك آيات بينات من كتاب الله لقوم يومنون و لقد نزلنا فى ذلك الكتاب

ص ١٩٤

كل ما انتم تريدون وما انتم من بعد ستسئلون وان الذين يكفرون بآيات الله بعد ما آمنوا لم يكن الله ليغفر لهم ولا ليهديهم ضرت عليهم الذلة فى الحياة الدنيا واولئك هم يوم القيمة فى النار ليحضرون تلك آيات من كتاب العدل نزلناها فى ذلك الكتاب ليعلم الكل حكم القسطاس من لدن على حكيم وكفى فيما ارشحناك من كتاب اللاهوت و حجة الجبروت و آيات الملكوت و سطوات الناسوت لمن اراد ان يوزن بالقسطاس ذلك القسطاس القيم و سبحان الله عما يشركون فانا ذا انادي باذن الله فى جو العماء وليس ما نزل فى قلمي بداء القضاء لعن الله الذين افتروا على الامضاء فهل من مبارز يبارزنى بآيات الرحمن و هل من مبارز يبارزنى ببينات الانسان و هل من ذى صيصية يقوم معى فى ميدان الحرب لسيوف اهل البيان و هل من ذى قوة يكتب مثل تلك الآيات

فى جحد الشمس و القمر بحسبان الا يا من فى ملكوت الامر و الخلق ان فتى عجميا هذا قد ركب فرس الجدال و جاء بالآت الحرب فى ميدان الجلال و يضحج باعلا صوته فاين الموحدون من اهل الجمال و اين المنقطعون من اهل الجلال و اين الخاشعون من اهل المال و اين الخائفون من اهل القيل و القال لم لاتخرجون من مساكنكم لم تفرون الى سم الخياط من مخافتكم لم تدخلون بيت العنكبوت فى قلل الجبل لم تصمتون و لاتنطقون و لاتعتذرون

ص ١٩٥

فى تلقاء الجمال اين الصيصيون من حكماء الاشراق و اين الشقشقيون من عرفاء الوفاق و اين المتعارجون الى معراج الايقان اين الفلسفيون من علماء الوثاق و اين الغربيون من اهل الشقاق و اين البديرون من اهل النفاق و اين البحريون ثم البريون ثم التركيون ثم الروميون ثم الشاميون ثم العراقيون عمن يليق بشانهم حكم الطلاق لم لا يبارزون هذا الفتى العجمي نور الاشراق لم لا يسجدون لله اليس اليوم التفت الساق بالساق و قام كل ذى صيصية بصيصية لهذا النور المشرق من شطر الآفاق اسمعوا ندائي يا اولى الافئدة ثم يا اولى الالباب ثم يا اولى الابصار ثم يا اولى الاسطاط من هذا طير المدف فى جو تلك الكلمات

ثم من هذا النور الذي يغرد في اشارات تلك العلامات من شمس الجلال ثم من هذا الطاوس الذي يتجلى بالوان شمس الازل في غياهب تلك المقامات ثم من هذا الحوت المتبلبل في التراب ان ارحموني يا ايها الناس ولا تعرضون وان ما القينك من حدائق اشجار اللاهوت يكفى في اظهار فواكه شجرات الجبروت فاعرف ان الله نزل القرآن بمثل خلق شيء حتى لو ارادت نمله ان يصرف كل آياتها وبواطنها ومقاماتها في حكم سواد عينها لتقدر بذلك لان سر الربانية وتجلي الصمدانية قد تلججت في كل شيء وان لكل حرف من القرآن بما احاط علم الله من ذرات الاشياء تفسيرا ولكل تفسير تاويل ولكل تاويل باطن ولكل باطن باطن

ص ١٩٦

الى ما شاء الله وان ما ورد في الحديث "من بطون السبعين الى سبع مائة" شان للضعفاء وحكم للفقهاء وان هذا حكم لا يلتفت به عباد الذين قد استقروا على سرائر اللاهوت و يتكثون على رفر صفر الجبروت لانهم ينظرون الى الأشياء بعين الذي تجلى الله لهم بهم في افئدتهم ولا يرون شيئا الا وراوا الله موجدهم قبل ذلك الشيء وان للقرآن مقامات ما لانهاية التي لا يحصيها احد الا الله او من شاء كما صرح بذلك قول الرحمن "ما كنت تدري ما الكتاب ولا الايمان" ١٣ و منها باطن العرش الذي ياخذون الائمة في مقام جسدهم احكام الدين و منها ظاهر العرش و منها باطن الكرسي و منها علانية الكرسي وفي ذلك المقام ثقل الاكبر وفصل الخطاب للمحسن الصادق والمكذب المرتاب و منها مقامات لاهل السموات حيث لا يحيط بها علم احد من الانسان و منها قرآن فوق التراب وفي ذلك المقام نزل روح الأمين بآياته على محمد رسول الله ولو لم ينزل عليه لم يظهر لما يعلم من بعد مقام الانسان وانه لما كفر الاول غيب عن بين الناس وان الان كما نزل الله من السماء المحفوظ في خزائن بقية الله وليس لاحد فيه نصيب وان الذي اليوم كل الناس يقرؤون و فيه يختلفون لم يك بترتيب الواقع ووقع ما وقع منه من فصاحة الاول ولا يدرك احد علم ذلك الا من شاء الله و على الكل العمل به فرض من انكر منه حرفا فقد كفر بالنبيين و المرسلين وكان جزاؤه

ص ١٩٧

نار جهنم وما كان اليوم للمكذبين المفترين في كتاب الله ظهيرا فانظر بطرف البداء الى ما اردت ان ارشحنك من آيات الختم ان كنت سكنت في ارض اللاهوت وقرئت تلك السورة المباركة في البحر الاحدية وراء قلزم الجبروت فايقن ان كل حروفها حرف واحدة وكل تغاير الفاظها ومعانيها ترجع الى نقطة واحدة لان هنالك مقام الفؤاد مشعر التوحيد قد خلق الله عناصره من ماء كوثر واحدة كله نار كله هواء كله ماء كله تراب كله انيه الكبريائية واعطائية الصمدانية وكوثرية المتجلية فصلوة التي نزل روح الامين على رسول الله في المعراج "قف فان ربك يصلى وانت قل سبح قدوس رب الملائكة والروح" ^{١٤} وربوبية الاحدية التي لا ذكر في نفسها للمربوب لا كونا ولا ظهورا ولا عيانا ولا خفاء وسخرية الابدية وانية الشعشعانية وشانية قدوسية وهوية لاهوتية وابترية قيومية ان قلت اولها هي نفس آخرها لقلت على حق وان الله ليتقبل عنك اذ نزل الله تلك السورة في تلك الارض المقدسة بمثل ما قرئت عليك من الحان طيور العماء التي يفرون بتجليات انوار شمس البهاء وعلى ذلك الماء الحيات التي يحيي بها كلمات الاسماء والصفات حكم لك ان اعرف من تلك القاعدة الالهية كل مقامات سلسلة الحدودية وتعرف معنى تلك السورة المباركة بتلك الشئون الكافية في حقايق آياتها وان ذلك لهو الاكسير الاحمر الذي من ملكه

ص ١٩٨

يملك تلك الآخرة والاولى فوربك رب السموات والارض لم يعدل كل ما كتب كاظم قبل احمد في معارف الالهية والشئون القدوسية والمكفهرات الافريدوسية بحرف مما انا ذا القيت اليك باذن الله فاعرف قدرها واكتمها بمثل عينيك الا عن اهلها فانا لله وانا الى ربنا لمنقلبون وان كنت سكنت في ظل المشية مقام الارادة على ارض الجبروت و تقرأ تلك السورة المباركة فاعرف في الكلمة الاولى من الالف نار الابداع ثم من النون هواء الاختراع ثم من الظاهر الالف ماء الانشاء ثم ركن المخزون المقوم لظهور اركان الثلاثة حرف الغيب لعنصر التراب وكذلك الحكم بمثل ما اعطيناك من ماء الكوثر في سبحات الاشارات من الكلمات الطيبات في السورة المباركة وبما انت تريد ان تعرفها في مقامات

الفعل بعد الارادة بقدر وقضاء و اذن و اجل و كتاب و انى لو اردت ان افصل حرفا من ذلك البحر المواج الداخر الاجاج لنفى الممداد و تنكسر الاقلام و لا نفاذ لما الهمنى الله فى معناه سبحانه و تعالى عما يصف الظالمون و عما يقول المشبهون و عما يفترى المكذبون و عما يلحد المشركون فى آياته فقد ظن الكل ظن السوء فى آيات الله قل فما ظنكم اليوم برّب العالمين و اذا نزلت من مقامات الفعل و سكنت على ذروة العرش و اردت ان تكسر تلك الحروف فاعرف من الالف الاولى فى الكلمة الاولى آلاء ربك فى سماء العماء ثم آلاء ربك فى عرش الثناء

ص ١٩٩

ثم آلا ربك فى سماء القضاء ثم آلاء ربك فى عرش البهاء ثم من كلمة النون نور ربك فى قصبة اللاهوت ثم نور ربك فى قصبة الجبروت ثم نور ربك فى قصبة الملكوت ثم نور ربك فى حقايق هياكل اهل الجبروت ثم من الف الثانى فى الكلمة الاولى امر الله فى ملكوت الامر ثم امر الله الذي نزل الله فى قصبة اولى اللاهوت ثم قصبة ثانيه الجبروت ثم قصبة الثالثة الملك ثم قصبة الرابعة الملكوت ثم امر الله الذي نزل به الروح الامين على قلب محمد رسول الله ثم امر الله الذي جعل الله حامله على ابن ابي طالب ع الذي به يعلم كل شيء و يحكم به بين كل شيء ثم امر الله فى قلوب ائمة العدل ثم امر الله فى حقايق اهل الناسوت ثم امر الله فى التكوين لكل ما وقع عليه اسم شيء ثم امر الله فى التشريع و ان من هذا الماء الحيوان الذي شربه خضر العلم به يعلم علم التوحيد و ان به يحصى كل اوامر الشريعة و تثبت احكامها من مقامات التوحيد و آيات التفريد و علامات التجريد و مقامات التعديل ثم مقامات الشريعة من احكام الصلوة و الزكوة و الصوم و الحج و ما كتب الله فى الشريعة حتى الارش فى الخدش فو الذي نفسى بيده لو اراد الله ان يخرج من ذلك الحرف كل ما نزل فى القرآن و اذن لى لاخرج كل ما يحصى الكتاب بالدلائل و البرهان حتى يقول الكل فى ذلك الحرف حكم القرآن كتاب مبين و ما من "رطب و لا يابس الا فى كتاب مبين" ١٥ لان فى الالف قد خلق الله كل ما خلق فى

ص ٢٠٠

العالم الاكبر وهو مرآة صافية يرى العالم فيه كل المقامات و الدلالات و الحكايات و العلامات بمثل ما انت ترى صورتك فى مرآة العدل دقّ بصرك و صف نظرك ان الذى يجعل هذا الالف مرآة عالم الاكبر و يشاهدك كل العوالم فيه بمثل ما يرى عينك هذا العالم الاكبر مقاما او الذى لا يعرف ظاهر معناه و لا يشعر باحكامه و لا يشهد عليه بيناته و لا يستدل عليه بآياته فسبحان الله رب العرش و السموات انّ فى عهد الاول لما يجعل رسول الله حجرة تنطق بذكر ليؤمن نفس و انّ الان انى قد جعلت ذلك الالف مرآة عدل يحصى فيه كل شيء و ينطق عن كل الاحكام بمثل ما انا ناطق كانه هو حيوان مثل اهل الرضوان و هو مرآة ينطق و يضيئ لكل الى يوم القيمة و لا نفاذ لها انظر الى مقاماتك فيها و ما انت ساير الى تجليات ربك كلا لكى يحصى ذلك الالف و انه لكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين الذين يعرفون اشارات اللاهوتيين و يطلعون بآيات الجبروتيين و يشهدون على مقامات الملكوتيين و يستغفرون للذين لا يعلمون مراد الله فى اجمة الناسوت ارض الشهوات و الظلمات و الهلكات و الدركات انظر الى ذلك المرآة و اقرء على نفسك تلك الآية من القرآن "الا انّ اولياء الله لا خوف عليهم و لا هم يحزنون" ^{١٦} قال الباقر ع "طوبى لشيعه قائمنا المنتظرين لظهوره فى غيبته و المطيعين له فى ظهوره اولئك

ص ٢٠١

اولياء الله الذين لا خوف عليهم و لا هم يحزنون" ^{١٧} و اولئك الذين يذكر الله فى رؤيتهم حيث قال على ع و قوله الحق "هم نحن و اتباعنا ممن تبعنا من بعدنا طوبى لنا و طوبى لهم و طوبى هم افضل من طوبانا فقيل ما شان طوباهم افضل من طوبانا السننا نحن و هم على امر قال لا لانهم حملوا ما لا تحملوا و طاقوا ما لم تطيقوا" ^{١٨} فآه فو الذى طير طير العماء فى صدري و انّ باذنه يستكفّ فى اجمة اللاهوت ثم تستدّف فى اجمة الجبروت ثم يطير فى جو الملكوت ان هنالك اى فى صدري لعلمنا جما لم يعدل كل من فى السموات و الارض بحرف منه لو وجدت اوعية لارشحه قل للناس اعرفوا قدر تلك الايام فانّ الشمس ما طلعت عليها و بمثلها و لا يخطر بقلب شان هذا الفتى من قبل فهل من احد جاء يقدر ان يخرج كل الدين من حرف الالف بدلائل محكمة و بينات متقنة و آيات بدعيه و انّ سبّل الدلائل فى

نفس بما احاط علم الله فى كلّ ما وقع عليه اسم شئ ولكن بشأن الذى انت تعلم الناس هو الذى انا اذا اعلمك باذن الله مولينا ان سئل احد بان الله ربك يقدر ان يخلق كل ما احاط علمه فى هذا الحرف الالف اليس انك تقول بلي لان الممكن يمكن فيه كل شئ وان الله لا يمنع من شئ حكم شئ فلما ثبت انظر فيما اشرقناك من برق برّاق نور الذى استشرق من شطر المشرق فلما تجلى نور ربك عليك فى غياهب هذه الاشارات لتصعق فى الحين ثم لما افاق فؤادك قل انى انا اول التائبين وان كل كلمات

ص ٢٠٢

القرآن مما جعل الله اولها حرف الالف كلمة يستدل المستدل اذا شاء لمعنى هذا الالف فى الامر ومنها ما نزل الله فى القرآن وهو سر "ان يا موسى اتى انا الله رب العالمين" ١٩ وانى انا اول التائبين فى ايها الخليل حرف ذلك الخيط الأحمر فى كل المقامات فانه من قاعدة كلية الهية التى لا يحيط بعلمها احد من الخلق الا من شاء الله وانى لو اردت ان افسر تلك السورة المباركة بما رشحت عليك من ذلك البحر المحيط لتنغد الالواح قبل ان يظهر تفسير معنى من حرف الاول ولا اردت من قبل ولا اريد من بعد الا اذا شاء الله وانا نرشح فى اشارات احرف تلك الكلمة المباركة ما يطفح افئدة الموحدين من تغني ذلك الطير المدف الذى توله الافئدة غناته وتلج اكثر العقول رناته وتروح النفوس دفاته وتتشعر الجلود كفاته وصفاته فسبحان الله موجدہ عما يصفون فاذا تلجلجت بتلجلج شوارق انوار نور شمس الازل وتلئت بتلئت مشارق انوار صبح الجلال فاعرف ان هذا طير لا يسكن فى مقره من خوف السباع بل فى حين الذى رفعت ايدى الكل بقوسين للرمي اليه يطير حول رؤسهم ويستندف بين ايديهم ويستكف فى تلقاء رميهم ولا ياخذه رمي احد ولا يحزنه لومة كاذب ولا يخاف من احد كانه هو طير لم ير الدهر احدا بمثله فى القوة يدخل فى فم ذوبان البرو اسد الجبال وحيثان البحر يسبح فى بطونهم بما سبح يونس من قبل "لا اله الا انت

ص ٢٠٣

سبحانك انى كنت من الظالمين" ٢٠ ثم من الالف الاولى من الكلمة الثانية **الانية** الكبرى انية الكبرى انية ثم الجوادية ثم الوهابية ثم العطائية فى رتبها ثم من حرف العين عين ماء السلسبيل عن

يمين شجرة الامضاء ثم عين ماء الكافور عن فوق شجرة السينا ثم عين ماء الكوثر عن تحت شجرة البهاء ثم عين ماء الخمر الاحمر عن جوف الشجرة المباركة فى الواد المقدس عن ورقة شجرة الطور الذى لا اله الا الله يا حيي اِنَّه ربي وربك ورب العالمين جميعا ثم من الطاء طير الذي غن على اغصان شجرة اللاهوت ثم طير الذي رنَّ على ورقات شجرة الجبروت ثم طير الذى استرفَّ فى جو هواء عماء ارض الملكوت ثم طاوس الذى لما تحرك فى ارض الناسوت زعمت الخلايق من تجلى انوار الوانها بان الرب جل سبحانه بذاته قد لحظ الخلق فتنفس وعسعس لما غيبت فى سَر جوار الكنس ونطق واستنطق بما اشرق من نور شمس الازل وقال انا اذكر قوله اشهد لله كما شهد الله لذاته ان لا اله الا هو واشهد ان ما سواه لن يقدر ان يشهدوا بالتوحيد لذاته اذ ذاتيته مقطعة الكينونيات عن مقام الانقطاع وانيته مفرقة الجوهريات عن مقام الامتناع ولا يعرفه كما هو عليه الا هو لم يزل كان بلا ذكر شيء ولا يزال انه هو كائن بلا ذكر شيء ان قلت انه هو هو فقد حكت المثل بالمثل وانه لا يعرف بها وان قلت انت انت يكذبني نفسك ثم اهل الابداع والاختراع بانك كيف تقدر ان تقوم تلقاء مدين الصمدانية

ص ٢٠٤

وتذكر ربك سبحانه وتعالى عمّا يصفون واشهد ان محمدا عبده الذى انتجبه من اعلى شوامخ الامكان بالقيام على مقام نفسه فى الاداء والبداء اذ انه لم يزل كان ولا يكون معه شيء والآن قد كان بمثل ما كان ولم يزل لا يقترن بجعل الاشياء ولا بالظهور لذاته على حقيقه الانشاء سبحانه وتعالى لا يدركه الابصار وانه بصر الحق حيث يدرك الابصار ويقضى بين كل شئ سبحانه وتعالى عما يشركون واشهد ان اوصياء محمد أمناء الرحمن ومعاني البيان لا يسبقهم فى الوجود احد ولا يذكر فى رتبهم بشيء ولا يعملون الا بارادة الله ولا يحكمون الا باذن الله عباد مكرمون الذين كانوا لله ساجدين واشهد انى عبدك آمنت بك واعترف بقدرتك واشهد ان الذى ادعي ربوبيتك او ولايتك او ادعى القرآن والوحي بمثل ما حرمت للناس او ينقص شيئا من دينك او يزيد فقد كفر وانا برئ منه وانك شاهد على بانى ما ادعيت باية المنصوص ولا ذكرت فى الكتاب الا كلمة المنصوص وانا

احب كل ما تحب و ابغض كل ما تبغض فاحكم بينى وبين المفترين بالحق انك انت خير الفاصلين ثم من الياء يد الله على ما دقّ وجلّ فى ما جل خلق الاول من باطن الظاهر فى شطر الرابع من افق سماء اللاهوت ثم يد القدرة على كل شئ حيث لا يعجزها شئ فى السموات ولا الارض وهو اليد الذي وسعت السموات والارض ويعطى الى كل ذي حق حقه وان السموات اليوم كيوم حكم القيمة لان النور منه قد قضى بين الحق و

ص ٢٠٥

الباطل واته مطويات بيمينه سبحانه وتعالى عما تصفون ثم يد العظمة فى عماء الملك الذي قائم على كل نفس ويشهد على كل شئ يحكم بين كل شئ الله يعلم حكمه سبحانه وتعالى عما انتم تشركون ثم يد الرحمة لمن يوجد فى ارض الناسوت ويؤتى رزقه فى كل حين بكل شئ بحيث ان الكافر يقول ان ايدي مبسوطتان ففعل ما نشاء سبحانه وتعالى عما يفترون ثم من النون نور الله فى المصباح المصباح ثم نور الله فى الزجاجه الزجاجه ثم نور الله فى ملاء السموات والارض والكرسى والعرش ثم نور الله فى انفس الخلق ثم من الف الظاهر آدم الاولى فى رتبة القضاء ثم آدم الثانية فى عالم السابع بعد عالم اول القضاء من عالم الامضاء ثم الرابعة فى رتبة الاذن من عالم الالف بعد الالف بعد عالم القدر فى رتبة الفصل من عالم البداء ثم آدم الرابعة من ذر الرابع بعد مشهد الخامس من عالم المشية التى خلقها الله بعد مشيته الاولى بالالف وهو من عالم الانشاء وان فى تلك الاشارات لا يختلج ببالك ان تلك التفاسير الكبرى ما رايت فى نص بذلك النهج اللامع العظمي على انّ الدليل على ذلك اذا لاحظت بنور الفواد ينكشف لك الاشهاد ما نزل الله فى قلم المداد اليس قال رسول الله ص ع " انّ قبل آدم كان آدم" ٢١ وكذلك الى ما شاء الله ومن ذلك انا عرفنا انّ بعد آدم الاولى التى هى المشية قد خلق الله بما لا يحيط به احد آدم بعد آدم فى كل العوالم وفى كل المقامات وذلك مشهود عند من

ص ٢٠٦

اشهده الله خلق نفسه ثم السموات والارض وما بينهما وان ذلك باب من ابواب علم الذي يفتح منه الف الف باب بل الى يوم القيمة الف الف باب فسبحان الله رب السموات

و الأرض عما افتري المكذبون فى حكم هذا الطير الافريدوسية التي تغنت على ورقات شجرة الاولى من حكم جرسوم الأول الذي لا ينطق بحكمه احد من قبله وانت اذا لاحظت بنور الله تعرف ما اشرت لك فى تلك الورقاء الرقيق من نور هذه الشمس المشرقة من افق الحقايق لان على ذلك المنهج البديع والقسطاس القائم المنيع لم ينطق به احمد من قبل ولا كاظم من بعد ولا يعدل به ما فسرت فى شرح سورة البقرة للمستضعفين من اولى الفطرة ولا يعدل بذلك الشرح المنيع من كتاب ذلك الاسم البديع كلما اجبت الناس من كلمات الاشراقين بالتى لاحت من صبح الازل ويلوح علي هياكل الكل آثار الرحمة ولا يساويها شيء فى البهاء ولا يعرف ثمنها من فى ملكوت الآيات والاشارات فاذا طلع البرق من نور الشمس من افق المشرق ويخرق كل تعينات التى تحجبك عن النظر الى الجلال فحينئذ ارجوا الله ان يفتح عينك باب فتح تلك الإشارات ولكن انت اذا تري تلك الكلمات لا شك يجلو سرّك و تفرغ من باطنك بعض الاشارات فاسئل الله من فضله كما هو عليه فى عرش العزة واللاهوت و سبحانه عمّا

ص ٢٠٧

يصفون ثم من الكاف كلمة الاولى التى "انزجر لها العمق الأكبر"^{٢٢} ونطقت بثنائه بارئها فى قصبة السابعة من اجمة البيضاء اللاهوت ثم كاف كلمة التى تجلت على "الطور السيناء"^{٢٣} ونطقت عن شجرة الحمراء عن يمين الطور فى البقعة المباركة على ارض الجبروت ثم كلمة التى تجلت فوق "تابوت الشهادة فى عمود النار"^{٢٤} علي جبل حوريب فى ارض الملكوت ثم كلمة التى تجلّت على "جبل فاران بربوات المقدسين"^{٢٥} "فوق احساس الكرويين"^{٢٦} فى غمايم النور على العلى الواقف فى ارض الناسوت الى الثري السالك فى ارض البرهوت الله يعلم ما احدث من طمطام يم القدر و ما نزلت فى تلك الاشارات بلسان اللاهوتين من اهل الجلال ثم من الالف امر الاكبر الذي يقوم به من فى السموات والارض ثم امر الذي نزل فى ليلة القدر وينزل من بعد بملائكة السموات والروح ثم امر الذى اخذ روح القدس فى حسابان الازلية بها حدائق ابكار اللاهوتية ثم امر الذى نزل الله فى القرآن حكمه "قل الروح من امر ربي"^{٢٧} وهو الروح الذي القى الله الى مريم و

به نطق عيسى فى المهد وبه يحكم الله ما يشاء ويفعل ما يريد سبحانه وتعالى عما يصفون
ثم من اللام لؤلؤ التى تنبت فى قعر ابحر اللاهوت بما نزل الله من ماء السماء ويأكلن حيتان
الحيوان فوق الماء كذلك قد خلق الله اللئالى فى اصداق اغصان تلك الشجرة البيضاء ثم
لؤلؤ بحر الاراده على ارض الجبروت ثم لؤلؤ طمطم يم القدر على ارض الملكوت ثم لؤلؤ
قلزم القضاء على ارض الاجساد

ص ٢٠٨

فى سر الناسوت ثم من الكاف كينونية الازلية المودعة فى حقايق البشرية الناطق عن سر
الهوية ثم كاف "كن فيكون" كل ما شاء ربه قبل ان يقول له كن سبحانه وتعالى عما انتم
تصفون ثم كلمة التى استنطقت فتكعبت ثم دارت و استدارت ثم قامت و استقامت ثم
حالت و استحالت ثم باكت و استباكت ثم تشهقت و استشهقت ثم تصعقت و استطعقت
ثم عظمت و استعظمت ثم تنعرت و استنعرت ثم رجعت و استرجعت ثم تبلبلت و استبلبلت
ثم تلجلجت و استلجلجت ثم لاحت و استلاحت ثم افادت و استفادت و قالت هى هى
كلمة اولية ثم هى هى ورقة ازلية ثم هى هى شجرة مباركة افريدوسية ثم هى هى كلمة عدل
جرسوميه ان قلت انها هى هى نارية ترابية و ان قلت انها هى هى ترابية هوائية و ان قلت
انها هى هى هوائية مائية و ان قلت انها هى هى مائية هوائية لاحت و اضائت ثم دارت و
استضائت و رجعت و استنطقت و قالت ما كذب فوادى

من كل ما رأى افتمارونه بما كذب اللات و العزى فاين الذى القيت اليه حكم " او ادنى"
وانه قد افترى بانى قلت فوق "قاب قوسين او ادنى " اف على الحمير حيث لا يعلم انى
قرئت حروف نفسى و ان اطلقت على فوادى كلمة " او ادنى " هى كانت فى رتبتي و هى
معدومة عند كلمة " او ادنى " التى نزل الله فى شان محمد رسول الله و خاتم النبيين فاين
التراب و حكمه ثم رب الاسماء او ادناه قل ان هذا "كذاب اشّر"

ص ٢٠٩

وان ذلك امر مثبت عند هذه الفئة حيث لا يدركه هذا الذى افترى عليّ و كفى بالله و اولئائه
بينى و بينه فى يوم العدل شهيدا ثم كلمة التى نطقت فى تلك الإشارات باذن الله مالك

الاسماء والصفات على منطقة ارض الناسوت ليأخذ الكل نصيبهم عما قدّر الله لهم في علم الكتاب واننى انا ما فرطت في الكتاب من شيء والله يعلم كل ما كان الناس يجحدون من حيث لا يعلمون ولا يعقلون ولا يتفكرون ثم من كلمة الواو ولاية المطلقه الكلية الازلية فى اجمة ارض الصفراء ثم ولاية المعنية المفصلة فى نفس صورة الانزعية التى تدعوا بنفسها من نفسها الى نفسها الى الهويّة قمص النور شمس الظهور وشجرة الكافور و ماء خمر الظهور وعين الكوثر البروز واسم الله الحي الغفور الناطق فى اجمة ارض الصفراء ثم ولاية المتعيّنة المعانية المتشعشة المتلجلجة الفردوسية المنفردة المتلألئة عن الازلية الثانية التى لاحت وتغردت فى رقايق تلك الزجاجة بما لا يسمع ضجيجه فى تغرده الآلهة ومن شاء **ثم ولاية** الظاهرة فى عدة حروف لا اله الا هو المشرقة من الشجرة التى تنبت على **الارض الخضراء** ثم ولاية المشرقة عن اشراق نور صبح الازل التى نطقت فى فواد هذا الطير الذي جعله الشياطين فى السجن واستكبروا عليه بعد ما لا يقدر ان يدركوا حرفا من تجلى آثار قدرته فى مظاهر تلك الحروف العالية التى قد خلقها الله بمثل امم الماضية وان سنة الله فى حكمه قضت بالحق "وان هنالك

ص ٢١٠

الولاية ^{٢٨} "يومئذ" لله الحق هو خير ثوابا وخير عقبا ^{٢٩} ثم من كلمة الثاء ثناء الله الذي وصف نفسه بنفسه لنفسه فى عرش العظمة والجلال والكبرياء والجمال بما لا يحصى احد ان يشئ بمثله فى الكتاب ولا يعرف كيف ذلك الا هو ذو الجلال والاکرام ثم ثناء الله لحبيبه محمد ص حيث قال وقوله الحق "لا احصى ثناء عليك وهو قال بمثله لا احصى ثناء عليك كما انت اثنت على نفسك" ^{٣٠} كما نطق بذلك النور المشرق من حكم الاستنطاق حديث المعراج حيث قال عز و ذكره "ارفع راسك يا محمد ص" ^{٣١} فلما رفع ما رفع و طلع ما طلع و قطع ما قطع و منع ما منع قال الله عز و تعالى "انت الحبيب و انت المحبوب" ^{٣٢} لان الذات لم يزل لا يعرفه شيء و لا يعادله ذكر و لا له وصف دون ذاتيته و لا نعت دون كينونيته و لا اسم دون انيته و لا رسم دون نفسانيته علت علوا قطعت الذاتيات عن دركها و جلت انيته جلالاً امتنعت الجوهريات من ان يقارنها فما احلى ثنائه و اعظم آلائه و اكبر

احسانه واجل نعمائه لا احصى ثناء على حبيبه الا بما وصف نفسه فى القرآن قال وقوله الحق "لاتدركه الابصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف" ٣٣ الخبير فى الهي اي عين رات ذلك التفسير منى ثم بعد ذلك تجحدنى او تقول فى حقى كلمة لا واي نفس ترضى ان تقول فى نفسى ما لا يرضى ان يذكر احد فى نفسه او ان اعرض واطغى اللهم انت ولي فى الآخرة والاولى وانك لتعلم ان ذلك الفخر ليكفى تلك الفئة الكبرى

ص ٢١١

واكفنى بنفسك يا رب الآخرة والاولى ثم الثناء فى منطقة عرش البهاء عن يمين تلقاء طور السيناء ثناء الله لآل محمد (ص) اركان التوحيد وشموس التفريد وآيات كتاب التقديس و تجليات اطوار التهليل بما شاء الله لهم فى وسط الفردوس من مكفّهرات سماء الافريدوس حيث لا يحيط بها احد من الخلق الا الله سبحانه وتعالى عمّا يشركون ثم الثناء فى ركن الحمراء تمام البهاء سرّ القضاء ونور الامضاء وجلال البداء وشجرة البيضاء ثم ورقة الصفراء ثم قصبه الخضراء ثم تجليات الانشاء مما اراد الله رب العرش والسماء سبحانه الله وتعالى عمّا يقول المشركون علوا كبيرا ثم من كلمة الراء رحمة الأوليّة الازلية التى لاحت من نفسها بنفسها لنفسها فى نفسها ولا يحيط بها احد من خلق الله وهى نطقت عن المشية و طافت فى حولها ودارت عليها ورجعت اليها ثم رحمة الثانوية المتراكم عن سحاب الاختراع التى نزلت فى حقايق اعلى مجردات اهل الجبروت ثم رحمة طلسم الثالث فى حل كلمة الرابع وهى سبقت على الغضب وبها خلق الله كل الاشياء وبها اذن الله بالفضل فى القرآن بما لا ياذن بالعدل فى الفرقان كما انى فصلت لمن لا يعلم حق الانسان ولولا انه سمع عنى دون ذلك الجواب ليكفيه الى يوم الذي يقوم فيه الاشهاد لانه بنفسه اعترف عن عجز ابناء العلماء من ذوي السداد والمداد فى يوم المعاد

ص ٢١٢

به رحمة المكتوبه للذين قد وفوا بعهد الله واتبعوا نور الله وانا بوا الى ذكر اسم الله واستقاموا فى دين الله بمثل الجبال التى لا يحركها العواصف ولا تؤثر فيها آيات الله القواصف بمثل رجال ابطال الاحمديه ورجال ذوبان الكاظمية ما طلعت شمس الاولية ثم ما غربت آيات

الختميه و سبحان الله عما يصفون ثم من كلمة الفاء فتق ما فتق الله بين الارض و السما من عالم العماء الذى اشرق و اضاء من سر الاشراق ثم فرق ما افترق الله بين المستجمعات و اجمع بين المتفرقات و اقام بين البائين فى رقوم المسطرات مما استشرق و استنطق و افاق ثم فلق ما غسق و عسعس و اظلم الله به الليل ثم الصبح فيه تنفس ثم فطرة الله التى خلق الله فى حقايق الآفاق و الانفس اذا لم يتغير لينطق و يعلم من قبل ان يتعلم و يستنطق و اشرق ما اشرق من اشراق برق شمس الازل بما احكم و اتقن سبحان الله و تعالى عما يصفون ثم من كلمة الصاد صلوة الجمعة لاهل عرش اللاهوت ثم صلوة الزوال لمن استقر على كرسي الجبروت ثم صلوة الوسطى لمن سكن فى قباب خيام الملكوت ثم صلوة الوتر لمن يغير فطرته فى ارض الناسوت قبل ان طلع خيط البيضاء ثم الصبح انار و باذن الله تنفس ثم من كلمة اللام لواء العظمة فى عالم الاحدية ثم لواء القيومية فى الولاية الواحدية ثم لواء الازلية الثانوية فى عالم الملكوت بايدي انوار الربوبية الملقاة فى هياكل البشرية ثم لواء ركن اللامع و الشمس الطالع

ص ٢١٣

و الاسم البالغ و الرسم القاطع الذى ارتقى بمعارج عدل لا يسبقه احد فى سلسلة الرعية ثم خضع و خشع و ذل و كتب لله للذي لم يقدر ان ياتي بحديث ما اراد الكافر من كفر ما بطن و اعلن و كفى بالله ذو الجود اذا اراد ان ينتقم و يظهر ما انه ينطق ثم من كلمة اللام لام الف لا من حرف لاء فى اجمة اللاهوت لاء الذى لم يدل الا بحرف الاحدية و لا يحكى الا بسر الازلية و لا ينطق الا لجلال الصمدانية ثم فى سماء الجبروت لاء الذى يحكى الثلاثين فى سره و حكم الاربعين فى جهره نور الاولية التى لاحت عن مشرق الشمس بما تلجلجت من شوارق شمس الفضل حيث لا يحيط بعلمه علم احد من اهل سلسلة العدل ثم لاء الذى خلق الله فى سماء الملكوت و انه منه اخذت النصاري شكل الصليب و حل الجبروت فى الملكوت فتعالى الله عما يقول المشركون من ارض الجبروت فيما قدر الله فى اسم الذى جعل الله مثلثة اسم اسماء الثلاثة فى الظهور و مربعة كينونية المكنونة فى اول الظهور صل اللهم على كل اسمائك و تجلياتك ما انت محصيتها لم تزل و لاتزال فانك انت

الجليل المتعال ثم لاء الذي نزل على التراب وانقطع من احرف المتصلة فى عالم المآب لما اراد الرحمن ان يظهره فى عالم الاسماء والصفات ولا يحيط بشانها احد من اهل الكتاب لان الله قد اختص فى ذلك المقام بما شاء له فى ام الكتاب و ابى الله تعالى

ص ٢١٤

ان يعلن كلمته ويحق الحق بآياته ويبطل عمل المشركين بيناته ولو كره الكافرون ثم من كلمة الرء رحمة الكلية الازلية التى خلق الله بها حقايق الموجودات وذوات الممكنات و هى الرحمة التى وسعت نفسها بنفسها فى اقصة الرابعة فى اجمة اللاهوت لن يحيط بعلمها احد الا الله سبحانه وتعالى عما يشركون ثم رحمة نفس الأولية والصورة الانزعية والانسان الملكية والروح الكلية والاسم الجامعيه والرمز الخفية والقمص المشرقة والشجرة المباركة والنور الاصلية والثمرة الفرعية والعرش الصمدانية والجنة الازلية وآلاء الافريدوسية والنعماء الملكية فى قصبات اجمة الجبروت ثم فى ثمرات اشجار الملك والملكوت ثم فى اغصان شجرة الفردوس ثم فى ورقات شجرة الطور عن يمين النار فوق تابوت الغيب و عمود الشهادة ثم رحمة اقصة عز الجبروت التى خلقها الله بمائة جزء فى علمه وخلق باحد جزء منها المؤتلفات والمجتمعات والمتجانسات والمتقارنات فى الحياة الدنيا وان بها يحب الانسان نفحات ربه وآيات نبيه ودلالات ائمة ومقامات شيعتهم فى ملكوت العدل والفضل وان بها ياخذ الرضيع ثدي امه وتقوم امها من محل رقدتها اذا سمعت بكائه وان بها يحب المومنون نساء القانتات وان بها يحكم العادل لكل بما حكم الله له فى الكتاب من الحدودات والتحديدات والتاديبات بما نطق احكام فصل الخطاب

ص ٢١٥

فى نقطة المآب وان ارق الارقاء من تلك الاشارات الغراء هو علم المعاني فى غياهب الامثال والاشباه حيث يعرف العالم ولو شاء ليذكر باذن الله لاسم الرحمة اسم كل شيء قد احاط علم الله فى الحياة الدنيا وان بتسعة وتسعين جزء يرحم الله بها يوم القيمة عباده المؤمنين ويعذب الله بها يوم القيمة عباده المجرمين وان امرالله قد قضى فى تلك الاشارات بالحق فسبحان الله عما يصفون ثم رحمة كلمة الرابعة التى هى رحمة قصبات الثلاثة فى

اجمات اللاهوت و الجبروت و الملكوت التي هي نفسها اشرفت و اضاءت و احكمت و افادت ثم لما ظلم احد في سبيله صمتت و خشعت ثم خضعت و تبلبلت ثم قالت ما استقلت ليحفظ بها نفوس المسلمين من اعمال الذين يحكمون بغير ما انزل الله فوالذي نفسى بيده ان عزلتى فى تلك الايام و صمتى فى بين ايدي الانام و اعطائى كتاب الظلم لمن سكن فى قعر بئر المظلم الجهنام انفع للمؤمنين عما اشرفت نور الشمس عليها من شطر اليمين و الشمال لان بها اذا شاء الله يوما يصلح ما يفسد فى دين الله و اذا لم يشاء ليثبت حكمى آيات كتاب العدل الى يوم الذي فيه يقوم الاشهاد لبا المرصاد فى بين يدي رب العباد و ان ذلك لهو النور الفؤاد فى هياكل اليجاد و ان بذلك نشهد ذلك المداد فى ذلك اللوح السداد رب قرب يوم المعاد بانك لاتخلف الميعاد فوالذي عرفنى آياته لو يطلع

ص ٢١٦

الناس بصبري بعد علو مقامي ثم حلمى بعد قدرة سرى ثم علانيتى لينصرون آيات ذلك الامر بمداد الذهب و كلمات حسنى و ان بتلك الحاليتين يستغنيان عن كل الآيات و المقامات و الدلالات و الحكايات و ان الشرف الابلغ و الحظ الامنع فى تلك الإشارات البالغات و السبحات الجامعات هو شان الفواد فى تلقاء يم الجلال ثم شان القلب فى تلقاء طمطم الجمال ثم شان الروح فى تلقاء بحر قدرة المتعال ثم شان الجسد الذي يحكى كل الشئون و ينطق عن كل البطون فى تلقاء بحر الذل و الابتهاال فآه آه ضاق صدري بما كتبت و يضج لى بما اخفيت و يخوفنى سرى بما اعلنت فسبحان الله الملك المقتدر الجبار من وصف الذاتيات و نعت الجوهريات كأن شجرة الطور تببت فى الواد المقدس عن يمين النار فانا لله و انا الى ربنا لمنقلبون و ان بمثل ذلك فليعمل الخاشعون و ان على حكم ذلك فليحكم العاملون ثم من كلمة الباء بر الاحدية فى جلال ارض اللاهوت ثم بر الواحدية فى تلقا سما اللاهوت على ارض الجبروت ثم بر الملكوت تلقاء سما بر الجبروت ثم بر الناسوت فى تلقاء سما الملكوت و ان فيها قد خلق الله النور و الظلمة و الحق و الباطل و الانسان و الشيطان و ان اليوم يكون الشمس و القمر بحسبان فى واد من النيران

ص ٢١٧

ثم من كلمة الكاف كلام الله فى القرآن الذي لا يحيط ببعض علمه احد من الانسان الا ما علمه الرحمن حكم البيان ثم كلام الله فى الانجيل الذي نزله الله بحرف من علانية القرآن لمن اراد ان يؤمن بالرحمن فى ارض الامكان ثم كلام الله فى التوراة بما نزل الله على موسى بن عمران من كل الجهات حيث لا يحيط بانه كيف هو الا من شاء الرحمن ثم كلام الله فى كل حين لما علم الله انه استقر فى عرش الجنان وينطق عن الرحمن بما تبلبل هذا البلبل فى الواح ذلك الكتاب بما علمه الرحمن فى علم القرآن من سر البيان ثم من كلمه الواو ما القينك من قبل ثم من بعد ود الجلال فى اجمة اللاهوت ثم ود الجمال فى اجمة الجبروت ثم ودّ البهاء فى اجمة الملكوت ثم ود الثناء لحكم الله فى ارض الناسوت تلك الارض التى ظلموا اهلها وكانوا مثل قوم بور جاهلين ثم من كلمة الالف اذا اردت اذكر عدتها لينفى المداد والالواح قبل ان يفنى عدتها منها الف اللاهوتيه ثم الف الجبروتيه ثم الف الملكوتيه ثم الف الانشائية ثم الاختراعيه ثم الابداعية ثم الفصلية ثم الوصلية ثم القدرية ثم القضائية ثم الامضائية ثم الاذنية ثم الجوهرية ثم العرضيه ثم ما انت تذكرها اذا اذن الله لك فى الحيوه الدنيا وان الدليل على تلك الاسماء اذن الله فى الانشائية بان الله قد خلق فى كل شيء كل ما خلق فى كل شيء بحسبه وان الحجة على الذكر والصمت

الاولين

ص ٢١٨

قسطاس عدل الذي القينك من قبل ولا تعرف التعارض فى اشاراتنا فان لكل حرف انا نطلق باذن الله ونريد بمثل ذكر آدم الذي القيت اليك من حكم الله فان نطلق كلمة الابداع بعد الاختراع نريد عالم الثانى ثم مثل ذلك كل الدلالات والعلامات والاشارات والمقامات والحكايات والمستسرات والمستنطقات والمستخفيات والمستعلنات والمنقطعات والمجتمعات والمتفرقات والمتقارنات ثم من النون نور الله فى مشكوة الميثاق ثم نور الله فى سماء الاشراق ثم نور الله فى ملاء النفس والآفاق ثم نور الله لمن اراد ان يظهر حكم ما يكشف الساق بالساق واحكم لاهل الشقاق بالنفاق الظاهر لاهل الميثاق وان من ظهورات ذلك النور الحمراء هو الذي افترق بفصل الخطاب بين المنافقين

من اهل الشقاق و الموحدين من اهل الميثاق الى يوم الذي التفت الساق بالساق و اشرق شمس الاشراف فيما تفرق حرف النون ثم التقى الى حكم الافتراق ثم من كلمة الحاء حل الاول من حكم باطن الظاهر المُستسر عن السّر الباطن المقنّع بما نزل الله فى قناع باطن الباطن ثم حل الثانى من حكم ظاهر الباطن المستتر عن كلمة السر المقنّع بما نزل الله فى قناع باطن باطن الباطن ثم حل الثالث من طلسم الثانى من بواطن اسرار الظواهر عن طلسم الرابع المقنّع بما ستره الله فى غياهب احكام ظاهر الظاهر بالباطن الباطن ثم حل الرابع من طلسم الاول نفس حكم

ص ٢١٩

الباطن فى سر باطن الباطن الذي جعل الله قناعه نفس الباطن من دون يواربها حكم من باطن الباطن فنعم ما دف هذا الطير فى ذكر حل الاول فى جوّ هواء العماء على تلقاء تلك الظلمات الصماء الدهماء حيث لا يعرف ما تغرد و استدف ثم استكف الا ما شاء الرحمن فى غياهب اسرار تلك الإشارات الخفيه المولعة المتشعشة المتلثثة من انوار شمس الجلال هيئات هيئات من ظن الظانين و عمل العاملين و بلاغ البالغين و انقطاع المنقطعين فالى الله اشكوا بثى و حزني و اليه اقبل بكلي و علانيتي و عليه اتكل و استعين فيما اخاف و احذر و ما اري بفضل الله فى قلبى قدر خردل خوفا من حكم الله و لا شك فى عهد الله و ما اري كذب الشياطين و افتراء المفترين و فتنة المنافقين الا بمثل جناح بعوضة ميتة فى ارض البرهوت و على الله اتكل و هو حسبى ثم حسب من اتبعنى ما شاء الله لا قوة الا بالله لن يصيبنا الا ما كتب الله لنا هو مولينا و علي الله توكلت و عليه فليتوكل المؤمنون ثم من كلمة الرء ربوية الازلية الاولى فى شجرة المباركة التى لا شرقية و لا غربية يكاد زيتها يضيئ و لو لم تمسسه نار نور على نور يهدي الله بنوره من يشاء و يضرب الله الامثال للناس و الله بكل شىء عليم ثم ربوية اللاهوتية الكلية الالهية التى تنبت فى وسط شجرة الجبروت و لقد ورقت تلك الشجرة باذن الله بورقات ربويات المتجلية على اهل العماء من الواقفين فى الانفس و الآفاق ثم ربوية المتلثثة القدرية المتلجلجة الهندسية

ص ٢٢٠

الفردوسية الاصلية التي يسعد بها من يسعد فى ارض الانية الطيبة المتفردة ويشقى بها من يشقى فى ارض الناسوتية المشتركة البرهوتية ثم ربوية الملقاته من اعلى مشاعر العبودية الناطقة عن كينونية الازلية الاولية والحاكية عن نفسانية الابدية الثانوية و الدالة عن ذاتية المقدسة الصمدانية التى نسبت تلك الأسماء و الصفات الى نفسها بمثل ما نسب الله البيت فى المسجد الحرام الى نفسه بنسبة تشريف التى هى كانت نسبتها الى مقام جوهريتها التى خلق الله فى سرها عرف من عرف الاشارات من اولى الالباب بان ما هنالك لايعلم الا هيهنا و من عرف الاشارات ثم كشف السبحات و اتقى عن الشبهات و استرقى حتى دخل باذن الله ساحة قدس رب الصفات يعرف ما اشرت بالتصريح فى غياهب تلك المقامات و اعوذ بالله عما يعرف الناس من تلك الدلالات اهل الدركات و السطوات و النقمات و الهلكات ثم من كلمة الالف ما اعطيناك من ماء كوثر الالفاظ هو آلاء الله لمن فى الفردوس و السموات و العرش ثم آلاء الله لمن فى الرضوان و جنة العدن و السلام ثم آلاء الله لمن فى حظاير الجنات من عطاء الرحمن ثم اعطاه لاهل الدنيا و ان لها مقامات لا يحصيها احد الا الله و ان اشرف الآلاء فى تلك الحيوه الباطلة هو طاعة الامام بعد معرفته الا "من مات و لم يعرف امام زمانه فقد مات ميتة جاهلية"^{٣٤} و ان اليوم كل الناس اموات و لكنهم لا يشعرون و ان كنت من اصحاب كاظم

ص ٢٢١

لتعلم سر القول و تستدل بما لا يعرف به اهل البعد و ان ذلك عماد الايمان و ذروة طاعة اهل البيان و آلاء التى وعد الله لمن اتبع حكم الفرقان و لايفتري بمثل ما افتى اللات و العزي فى مقام الايمان قل اتقوا الله يا ايها الناس و ارحموا انفسكم ان هذا صراط الله فى السموات و الارض لمن اراد ان يتذكر بآيات ربه و كان من المهتدين ثم من كلمة النون نور طير الذي غنى فى ارض اللاهوت على و رقات شجرت الغيوب بما لا يسمع احد من اهل الناسوت و ان افتري الكاذبون بان تلك التفاسير اشارات كلمات احمد ثم كاظم رحمة الله عليهما قل فو رب الارض و السموات لم ينطق بمثل هذا الطير المدف فى جو العماء لا احمد و لا كاظم و ان الفوايد منه مشرقة و اللوامع منه ساطعة فزنوا بالقسطاس تلك الإشارات

فى مقام البواطن و الظواهر لو راىتم اتونى لا و ربك ما كتبت حرفا مما غنى ذلك الطير فى وسط الهواء الله يعلم و يشهد ما يكتم الكافر ثم المشركون ثم نور الذى اضاء به كل شىء و خضع له كل شىء و ذل له كل شىء و انقاد له كل شىء و يصلح به جبر كل شىء و يغفر الله به عمل الذين اعتدوا و استكبروا من كل شىء سبحانه و تعالى عما يصفون ثم نور الله فى قلب هذا النور القائم الناطق بتلك الآيات و الفاصل بين الحق و الباطل بتلك الاشارات التى يعلن خفيات اهل النفاق و يظهر مستسرات اهل

ص ٢٢٢

الشقاق و يشهد لذلك اليوم يوم الميثاق بان اليوم ينادى المساق قد كشف الساق بالساق و فر النفاق من شيطان الشقاق و اتبع حكم ما نزل الله حكمه فى سورة الرحمن قال عز ذكره "الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البيان" ٣٥ ثم نور الله فى قلوب رجال تلك الفئة الحقبة التى صفت عن الكدورات و اتقت عن الشهوات و ان ارتكبت نفس منهم لمم الشبهات اوسفسطة الدركات اودركة السطوات و استقروا فيما نزل الرحمن فى حق الانسان عسى الله ان يغفره ربه انه عزيز منان ثم من كلمة الشين شقشقة اللاهوتيات ثم شقشقة الجبروتيات ثم شقشقة الملكوتيات ثم شقشقة الناسوتيات لمن تنفس فى ميدان الجدال باتيان آية مثل تلك الآيات النازلة من مكفهرات سبحات الجلال لعن الله من اقتدر ان ياتى بمثل كلمات الميزان ثم لم يؤت و يقول ان هذا لشىء عجاب و ان من كلمة الشين شراهل الدركات من طبقات النار الذى هو شرف فوق كل شر لما يقابل اصل كل خير فى الانشاء و استكبر بعد ما آمن و اعرض بعد ما هاجر و عبد الشيطان بعد ما عبد الرحمن و ما هو الا كذاب معتد اشتر ثم شر الثانى جسد العجل بعد ما اظهر الله قبايح اعماله فى هذه الارض ثم على تلك الارض جسد الذى لم يستحيى عما فعل و قال فى بين يدي الله فاعوذ بالله مما اكتسبت يده و انا بعزتك يا الهى برئ من المشركين ثم شر

ص ٢٢٣

الشيطان و اصل النفاق و شجرة الشقاق و دركات واد الحسابان بعد ما لم نره و لم يصدر منى له من قبل الا الاحسان فاعوذ بالله مما خلق الرحمن فويل له ان هذا امر انكسر به **ظهر**

الكملين و اراد الله ربك ان يثبت بتلك الآيات كلمات احمد ثم كاظم فكيف انت تعمل ما لاتدرك ولا تشعر ان اتقوا الله فان حيوة الدنيا لتفنى و ان الكل الى الله ربك يرجعون فيا ايها السائل الجليل اقراء حديث جعفر الكذاب ما انت و ذلك المقام اف عليك و لما اكتسبت يدك و ما انا الا اول التائبين ثم شرّ الذي التبس الشيطان فى نفسه صور الحق بآيات الباطلة حتى ادرك ما ادرك حيث يستحي الاقلام ان يذكرها فى تلك الالواح الله يعلم كل ما قال و افترى و كذب و هوى و ان الله ليحكم بين الكل بالقسط و ما هو بظلام للعبيد ثم كلمة الالف الف الغيبية المشرقة عن شمس الازلية الناطقة فى قصبه ادنى الهوية الطالعة فى قصبات اجمات اللاهوتية التى تلجلجت كينونيتها بتلجلج كينونية الابداع فى نفسها لنفسها بنفسها من دون شيء يعادلها و تثلثت ذاتيتها بتلثاء ذاتية الاختراع عن نفسها بنفسها لنفسها من دون ذكر يساوقها و استشرقت انيتها باشراق ما شرق من مشرق نور الانشاء لنفسها بنفسها من نفسها من دون حكم يساويها و استنطقت نفسانيتها ثم تكعبت و استنطقت باستنطاق ما نطق من شجرة الطور عن نفسها

ص ٢٢٤

بنفسها لنفسها من دون ذكر يشابهها ان ذلك الف ذو قوايم اربع فى هيئة ظهوره الذي قد خلقه الله من الهواء و ان الى الآن ما نزل الله الى الارض و لا ينزل الا بعد ظهور بقية الله كما صرح بذلك حديث النصراني فى قصة متمم بن فيروز الذي آمن بالله و آياته مخلصا فى عهد موسى بن جعفر فاهآه كان اليوم ارى نفسى فى البيت بمثله كلما نظر الى شيء من شطر اليمين و الشمال بكى و انا اليوم ابكى لمنتهى فرحى بما اعطاني الله ما لم يؤت احدا من الناس و كفى بذلك لى فخرا و كفى بالله علي نصيراً ثم الف القائمة على كل نفس التى تعالت و استعالت و نطقت و استنطقت و دارت و استدارت و اضائت و استضائت و افادت و استفادت و اقامت و استقامت و اقاتت و استقاتت و تنعرت و استنعرت و تشهقت و استشهقت و تصعقت و استصعقت و تبلبلت و استبلبلت و ان فى الحين اذن الله لها فتلجلجت ثم فاستلجلجت و تثلثت ثم فاستلثلت و قالت باعلى صوتها تلك شجرة مباركة طابت و طهرت و زكت و علت و نبتت من نفسها بنفسها لنفسها الى نفسها و تورق بمثل ما

نبتت وثمر بمثل ما تورق وتوقد بمثل ما نبتت لن يمسسه نار الا نار الله نفسه ولا هواء الا هواء نفسه ولا ماء الا ماء نفسه ولا تراب الا تراب نفسه وانه حين الذي يغلب عليه حكم التراب ينطق عن النار ويعرج الى سماء اسم الجبار كانه هو نار حين الذي هو

ص ٢٢٥

تراب بل لا يواربها الحجبات ولا يعارضها الدلالات ولا يساوقها العلامات ولا يخالفها المقامات واذا ظهرت طلعة النارية فيها يدعوا من كل الجهات الى جهاتها ويخفى علامات الهوائية ثم المائية ثم الترابية فى نفسها ان قلت انها هى نار هوائية مائة ترابية وان قلت انها هو اسم مستور يعلن اسماء ثلاثة لله وانها هو هو الله تبارك وتعالى وان قلت انها هى هو قمص شمس اللاهوت ودائرة قمر الجبروت وكواكب سماء الملكوت وبيوت النور فى مقامات الملك وارض الناسوت انها هى حينئذ تقول تلك الاشارات علامات كليه تلك خفيات دهرية تلك مقامات ملكوتية تلك علامات جبروتية تلك دلالات لاهوتية لا انها هو نفسها ولا انها هى نفسه وان قلت انها هى اسماء سماء اللاهوت وصفات ارض الجبروت واحكام فردوس الملك فى ظلال افريدوس الملكوت انها هى تقول هى هى ممتنعة عرشية هى هى منقطعة بدئية هى هى لاهوتية ملكية هى هى جرسومية جبروتيه هى هى افريدوسية ملكية هى هى جمال عدل خلقه التى لاحت واستلحت عن صبح الازل ولا يحيط بعلمها احد من الخلق سبحانه وتعالى عما يصفون ان قلت انها كلمة تأنيث تدعى بسرهما عن جمال اللاهوتية التى لاتدل ولا تدل الا بحكم التثنية فى غياهب قصبات اجمة التقدير وان قلت انها مفردة كلية تدعو بنفسها من نفسها الى نفسها من آيات الملكوتية

ص ٢٢٦

التى لا يحيط بعديتها احد الا الله فسبحان الله عما يصفون ثم الف غير المعطوفة التى لاحت واستلحت واشرقت واستشرقت ونطقت واستنطقت وتلجلجت واستلجلجت وتثلثت واستثلثت وتكعبت واستكعبت وتنطقت واستنطقت عن الف الجبروتية الكلية الالهية الاولى التى تنطق عن نفسها بنفسها الى جلال الصمدانية وجمال الربانية وآيات الواحدية ومقامات الرحمانية حيث لا يحيط بعلمها احد من الخلق ثم عن الف اللاهوتية الازلية

الاولية التى لاحت عن نور نفسها واستشرقت من انوار جلال ذاتيتها واستنطقت من خفيات
 بواطن كينونيتها التى دلت عن المشية وحكت عن القدرة الاولى التى لا يعلم احد ظاهرها
 ولا باطنها من دون الله احد ثم عن الالف الملكوتية مقام نفسها فى الملك التى خلق الله
 من نور ظاهرها سطوات اهل النار و نجمات شرار الفجار و دركات اهل البعد من الأشرار و
 من باطنها نفحات نور الانوار و مستسرات غياهب سرّ الاسرار و مقامات التى لا تعطيل لها
 فى مشهد الاولى الى منتهى ذروة الانوار من اولى الاخيار و الالباب حيث لا يدرك سرها
 فى تلك الاشارات التى اشرفت فى تلك الظلمات الدهماء الا الساكنون فى عرش ابدى و
 المستدركون من رجال الاعراف الذين لا ياخذهم لومة فى دين الرحمن و هم من خشية
 ربك يشفقون ثم الف المبسوطة فى اوائل حرف القرآن ثم فى اوائل

ص ٢٢٧

كلمات اهل البيان ثم فى غياهب آيات هذا الانسان الناطق عن سر الامكان و ان بذلك
 الالف قد استشرقت الشوارق من اشراق شمس و لاحت على هياكل التوحيد آثاره و ان به
 قد تنورت المتنورات فى ذاتيات اعلى جواهر الماديات و فى حقايق جوهريات اعلى
 شوامخ العرضيات فى مقامات الدلالات و العلامات و الحكايات و الآيات المولعة
 الشعشعانية المقدسة فى النفس و الآفاق فسبحان الله موجده كان هذا الالف لم يذكر فى
 الوجود و لا له ذكر فى حكم المفقود و لا يعلم كيف ذلك الا الله سبحانه و تعالى عما
 يصفون ثم من كلمة النون نور الله فى قصبات اجمة بيضاء اللاهوت ثم نور الله فى قصبات
 اجمة صفراء الجبروت ثم نور الله فى قصبات اجمة خضراء الملكوت ثم نور الله فى قصبات
 حمراء اجمة الملكوت و جوهريات اهل الناسوت ثم من كلمة النون نور قصبه الاولى نور
 الله فى السموات و العرش ثم من الثانية نور الله فى ملكوت السموات و الأرض ثم من
 الثالثة نور الله فى حقايق مجردات اهل الملك و العدل ثم من الرابعة نور الله فى كينونيات
 اعلى شوامخ المتنورات من اهل العدل و الفضل ثم من نون نور الله المشرقة من قصبه
 الاولى نور الجلال ثم نور الجمال ثم نور القدرة ثم نور العظمة ثم نور الرحمة ثم نور الهيبة

ثم نور الالفة ثم نور الهندسة ثم نور الارادة ثم نور القدر ثم نور القضاء ثم نور البهاء ثم نور
الثناء ثم نور الامضاء ثم نور شجرة السينا ثم نور

ص ٢٢٨

البداء ثم نور اهل الانشاء ثم نور اهل المشية والاختراع ثم نور كل من فى ملكوت الامرو
الخلق ممّا خلق الرحمن ثم يخلق بعد ذلك اذا شاء وان فى تلك الاشارات ارشحنك من
قواعد كليه اهل الجلال بان من كل كلمة يخرج من نفسه حرف لها حرف بمثل ما يخرج
الى ما شاء الله بما لانهاية الى ما لانهاية لها ولا يحل لا احد ان يخرج تلك اللثالى و
المرجان من تلك الاصداف الطيبة الا باذن الرحمن لان احمد قبل كاظم لا شك انهما
كانا عالمين بتلك القواعد الالهيه ولم يخرج منهما حرف الا وقد نزل فيه كتاب او سنة
معلومة كما صرح بذلك ما شرح منشى الفوايد وذكر ادلاء كلمات التى ذكرها فى اصل
الكتاب بما نزل فى احاديث آل الله الاطهار ولكن الامر من عندى ليس بمثلها لان يديهما
ما كانت حجة من الله التى يعجز عن اتيان بمثلها من فى الارض كلهم ولكنى فى يداي
حجة بمثل هذه الشمس فى وسط الزوال طالعة ظاهرة حيث لا يكاد يخفى عن يوجدها
وانى بتلك الحجة لو نحكم بما نشاء كما نشاء ليس لاحد ان يقول لي ما ورد بتلك الاسماء
فى الكتاب والسنة لان الحجة بالغة والميزان لم يك تطابقه بالقرآن والخبار كما ذهب
اولوا الالباب من اهل الكتاب بل على شان الذى يثبت ميزان القرآن يثبت ميزان تلك
الآيات بل كلها يدور فى حول

ص ٢٢٩

ميزان واحدة الذى هو ارادة الله وحبّه وان بحجة الاولي نسخت كل الشرايع والملل من
حيث انها حجة من فضل الله وان فى ذلك المقام يجري الحكم بمثلها لان قسطاسية
القرآن هو نزوله من كتاب الامر من عند الله وكذلك الحكم فيما جعل الله فى تلك الايام
قسطاس دينه وانى ان انسخ حكما ولا انسخ ابدا لم يقدر احد ان يقول لم وبم لان بحجة
التى اراد الجاحد ان يحتج معي هى كانت فى يدي وان حلال محمد حلال الى يوم
القيمة بتلك الحجة وحرامه حرام الى يوم القيمة بتلك الحجة مع ان الكل قد ذهبوا بان

القائم لما ظهر يظهر بكتاب جديد و احكام جديد و سلطان جديد كما صرح بذلك ذلك الحديث الذي رواه "ابن علقده عن أحمد بن يوسف عن إسماعيل بن مهران عن ابن البطانيني ووهيب عن أبي بصير عن أبي جعفر عليه السلام قال: يقوم القائم عليه السلام في وتر من السنين تسع واحده ثلاث خمس وقال إذا اختلفت بنو أمية ذهب ملكهم ثم يملك بنو العباس فلا يزالون في عنقوان من الملك و غضاره من العيش حتى يختلفوا فيما بينهم فإذا اختلفوا ذهب ملكهم و اختلف أهل الشرق و أهل الغرب نعم و أهل القبلة و يلقي الناس جهد شديد مما يمر بهم من الخوف فلا يزالون بتلك الحال حتى ينادي مناد من السماء فإذا نادى فالنفر النفر فوالله لكأني أنظر إليه بين الركن و المقام يبيع الناس بأمر جديد و كتاب جديد و سلطان جديد من السماء أما إنه لا يرد له رأيه أبداً حتى يموت" ٣٦

بل اجماع قد ثبت بتلك الدليل و ان الحق كما هو الحق من عند الله هو ان حلال محمد حلال بما حلل اهل الذكر باذن الرحمن بل ان الذي يحلل من بعد هو الذي كان حلال محمد في الكتاب ان ذلك مشهود عند من اشهده الله خلق السموات و الارض ثم خلق نفسه و ان على غير ذلك التاويل الانيف لا يظهر سر الحديث

ص ٢٣٠

وانك يا ايها الخليل فلا تري تعارض بين آياتنا و اشاراتنا و دقايقنا و لطائفنا فان كل ذلك يجري من نهر ماء واحد ماء الحيوان من خمر الكوثر نعم الشراب خمر لذة للشاربين قل انه نور دائم للذاكرين ثم من كلمه الهمزه الخفيه جوهرية الازلية في كينونات رجال اللاهوتيات الذين آمنوا بالله و آياته و كانوا من المخلصين ثم جوهرية الشعشعانية في ذاتيات رجال الجبروتيات الذين آمنوا بالله و بكلماته و كانوا من المؤمنين ثم جوهرية المتثلثة في انبيات رجال الأعراف الذين اتبعوا ما نزل الله عليهم و كانوا من الصابرين ثم جوهرية الفردوسية في نفسانيات حقايق الخلق الذين سمعوا آيات الله فمنهم آمنوا و صدقوا و منهم كذبوا و افتروا و الله ربك يعلم كل ما كان الناس لا يعلمون و لا يشعرون و لا يعقلون ثم من كلمة الكاف كلمة الاولى التي دنت و تعالت ثم تقربت و استعالت ثم تغيبت و استعادت ثم تكعبت و استفادت ثم تشهقت و استقامت ثم قالت شهد الله لذاته بما لا يشهد اولوا العلم من عباده

ان لا اله الا هو العزيز الحكيم ثم من كلمة الثانى التى استنطقت واستعالت ثم نطقت عن
يمين شجرة الطور فى ارض اللاهوت عن البقعة المباركة شهد الله لمحمد رسوله وخاتم
النبيين بانه بلغ ما حمل من كتاب الله وانه هو اول العابدين ثم كلمة الثالثة فى
ص ٢٣١

لوح العماء بما سطر فى احكام القضاء والامضاء ثم البداء وما يخلق بالانشاء بما فصل
فيه تلك الكلمات شهد الله لاوصياء محمد رسول الله بما هو عليه من الفضل والكبرياء
سبحانه وتعالى عما يصفون ثم كلمه الرابعة بما نزل الله فى القرآن وبما لاحت واستضائت
من انواره حقايق الانفس والآفاق واستنطقت وتباكت واستشهمت واستضحكت وقالت
اشهد انى عبد الله آمنت بما نزل الله فى القرآن وبما هو اهله ولا احب بما احب الرحمن
ولا اخاف من احد الا الله سبحانه وتعالى عما يصفون ثم من كلمه الهاء هويه البحة
الصرفة الازلية الاولية التى لا يذكر معها شيء ولا يعادل فى رتبها شيء المتجلية بنفسها
لنفسها فى اول القصة اللاهوتية عن يمين طور الاول فى البقعة المقدسة فى عالم اللاهوت
ثم هوية الصمدانية التى لاحت عن هوية الاولى واستنطقت بكلمة الاولى فى نفس
الشجرة بنفسها لنفسها على جبل حوريب فى الواد المقدس عن شجرة التى نبتت فى وسطى
ارض الجبروت ثم هوية التى تجلت عن صبح الازل ولاحت على نفسها ثم على هياكل
التوحيد ثم اشرفت وتبلبت وتجلجت وتعالى واستعالت وقالت "الله نور السموات و
الارض مثل نوره كمشكوة فيها مصباح المصباح فى زجاجة الزجاجه كانها كوكب درى
يوقد من شجرة مباركة زيتونة لاشرقية ولاغربية يكاد زيتها يضيئ ولو لم تمسه نار نور على
نور يهدى الله لنوره من يشاء

ص ٢٣٢

ويضرب الله الامثال للناس والله بكل شئ عليم^{٣٧} ثم هوية الملقاة المتجلية فى حقايق
الانفس والآفاق مما شرق شوارق لمعان بروق الشوارق من شمس الجلال وما لاح نور
الصبح وعرج من قبل بالبرق الى سماء العماء فسبحان الله موجهه عما يقولون الظالمون فى
آياته وسع كل شئ علمه سبحانه وتعالى عما يصفون ثم من كلمة الواو ولاية المقدسة

الذاتية الازلية اللامعة الشعشعانية المشرقة المتجلية عن نفسها بنفسها فى قصبات شجرات اللاهوت ثم فى ورقات اشجار الجبروت ثم فى اغصان شجرات الملكوت ثم فى اثمار شجرات الملك حيث لا يحيط بعلمها احد من الخلق الا من شاء الله ثم ولاية المطلقة العالية المقدسة المولعة الابدية عما لاحت من ولاية الاولى فى كينونيتها و اشارت بايديها الى صدرها وقالت "هنالك الولاية لله الحق هو خير ثوبا و خير عقبا"^{٣٨} ثم ولاية القائمة على كل نفس التى جلت بنفس جلال مجليها على كينونيات اهل الملك و ذاتيات عالم الملكوت حيث لا يخفى عليها شىء فى السموات و لا فى الارض و انها صورة ربانية و حقيقة من نور الصمدانية و ذو عدل سريانية التى علت على الكل بعلو ذاتها و لا يعادلها فى السموات و الارض شىء و هو العلى الكبير ثم الولاية الملقاة فى حقايق الانفس و الآفاق من كلمة الاولى حدايق ابكار شجرات اللاهوت ثم من كلمة الثانى ثمرات اشجار القدرة و الجبروت

ص ٢٣٣

ثم من كلمة الثالثة فواكه شجرات الفردوس و الملكوت ثم من الواو الواقع فى مقام مستسر السر المقنع بالسر جوهريات التى اثمرت من شجرة المباركة التى لاشرقية و لاغربية و ان زيتها قد اضاء المشرق و المغرب قبل ان يمسه علم احد من الخلق لذلك يهدي الله من يشاء بنوره و يضرب الله الامثال للناس لعل الكل بايات الله ليوقنوا ثم من كلمة الالف اسم الاعلى الذى تجلى الله له به و جعله مقام نفسه فى الاداء و القضاء و البداء حيث لا يعادله شىء فى السموات و الارض و لا يدل على شىء الا على موجد سبحانه و تقدس اسمه انقطع عنه الاشارات و العلامات و الدلالات و الحكايات و الاسماء و الصفات لم يزل نور لنفسه و اسم لذاته و جلال لقدرته و جمال لوجهه الكريم سبحانه و تعالى عما يصفون ثم اسم الذى تجلى الله بيمينه له به و جعله فى مقام ارادته مقام نفسه فى القضاء و البهاء و السناء و الثناء لينطق عن نفسه بنفسه فى الشجرة المباركة فى الواد المقدس عن يمين الطور انه لا اله الا هو و هو الاسم الذى استقر فى ظله و لا يخرج منه الى احد غيره و لا يعرفه فى الظهور احد الا من شاء الله سبحانه و تعالى عما يشركون ثم الاسم الذى تجلى الله له بيم

القدر و به ينزل السماء ماء منهمر و التقى الامر على قدر قد قدر و به يفصل الله بين كل شي ء
و يصلح به كل شي ء و هو الاسم الاكبر القدوس الذي ملأ جميع الاسماء

ص ٢٣٤

و الصفات و لا يرد الله احدا اذا دعي به و ان كان كافرا اجابه و اعطائه ما سئل فى الحيوه
الدنيا و ليس له فى الآخرة نصيب من دعائه اذ دار الآخرة حيوان للذين يؤمنون بتلك
الاسماء الثلاثة التى خلق الله لفاقة الخلق كلهم سبحانه الله موجدتها عما يصفون ثم اسم
الله المكنون المخزون الاعظم الطهر الطاهر المبارك الذى تجلى الله له به بانوار اسماء الثلاثة
و جعله مقام الاول فى البهاء و مقام الثانى فى الشاء و مقام الثالث فى الطور السينا و مقام
نفسه فى القضاء و البداء و هو الذى ظهر نوره على جبل فاران بربوات المقدسين و على
جبل حوريب بجنود ملائكة العرش و السموات و الارضين و على قبة الزمان ببناء الاولين و
الآخرين و على الطور بالشجرة المباركة ان يا موسى ان الله ربي و ربك لا اله الا هو هورب
العالمين و سبحانه الله موجدتها عما يصفون ثم من اللام لمم الذاتيات فى قضبات اجمة
اللاهوت التى غنت فى كل شي ء بما صاح ديك البهاء على قبة الزمان حين الذى كان طالع
الدهر بسرطان العرش رنت و استرنت عرجت الى العلي المتطالع بالشمس اشرق المشية ثم
المع الى جو عماء ما دف فيه طير الا وسع كانه هو شمس قد اضاء و اطلع من دون ان
يكون له هدير فى السماء الامنع ينزل منه آيات العماء الساطع كآن الظهورات الرحمن نزل

ص ٢٣٥

فى الجنان الاربع هذا هو العرش المنيع الارفع هذا هو الاسم العظيم الاقطع تغرد فيها
اطيار الطور ثم به يتمتع اذا تغرد طير من على العرش يصعق كل من فى ملكوت الارض ثم
يفجع فكيف اثنى تغرد ذلك الطير المدف و ان ذوات الجوهريات اليوم فى جزع ولكنه يرن
على الاسماع بمثل رقدة نملة لان به تجذب القلوب ثم تخشع و اذا غنى ما رن نور الجلال
و يعرج ان اصمتوا ثم فوق التراب يخضع هذا طير دف و استدف فى جو العماء لربه فاذا
انزله الله جاء بشكل المثلث ثم هيكل المربع فلما هبط الى واد الطوي فى البقعة المباركة
التى خلقها الله له بمثل فضاء الاوسع يعرج فيها ورن بمثل ما رن فى سماء الاول من دون

ان يدري بانّ فى حوله حيوان سيع فلما علم بانّ الحيوان قد سمعنّ ما انه رنّ لرّبه تاسف و تبلبل و تباكى ثم تخشع يا رب مالى و كف التراب ثم السباع الجايح فكيف اضجّ بين يديك و ان حكم السباع فى طلع فكيف انت هبّطنى من شامخ المتشعشع الى سطح الذي كان الحضيض الاوضع فكيف ارنّ فى قعر الحضيض الارفع و ما ارى ذكرا للحوث و ما لا علم من سمع كانّ ارياح صبح الجلال انقطعت و قد غربت ما كان اول اليوم فى طلع فكائه برق اطلعه شرق الشوارق فى شرق ثم ينوح الان بمثل يوم كانه هو لم يطلع يا رب انت تخلقه ثم تنزله ثم تشرقه ثم تصمته لكيلا اري الفصل و احزن و انت الجواد الواسع قل لذي وجوه الظل من اهل العماء منصعق و انّ الى ايدى

ص ٢٣٦

رجال العرش منقطع لما عرضنا عهد ذكر اسم ربك للخلق اجمعهم نوحى لمن اراد النار فدى فان البحر منخضع و ان فى تلك الاشارات اشرقناك مما شرق من تغني هذا الطير بمثل ما ارسلت الى من اشعار ابو على سينا عسى الله ان يعفو عنه مما نطق فى اشارات الصدر يون فى حكم الوجود و بما لا احب ان اذكره للشقشقيون فى تلقاء جمال المحمود اسئل الله من فضله لكل كما هو احب و اهله انه جواد كريم ثم لمم الفردوسيون فى سماء الجبروت ثم لمم الافريدوسيين فى سماء الملك و الملكوت ثم لمم المنقطعين فى ارض الناسوت بمثل ما انا اظهرت فى كل ما كتبت عسى الله ان يعفو عنى انه غفور شكور اللهم انك تعلم حبّى و لا اجد كل كلماتى الا لمم الذي انت نزلت فى القرآن و جللت للمقربين من اهل البيان فاغفر لي لا طاقة لى لعدلك و لا استجير الا بدمتك و لا اخاف الا من بدائك و عدلك و لا ارجو الا فضلك و احسانك فقرب اللهم وعدك فانك قلت و قولك الحق "وكان حقا علينا نصر المومنين"^{٣٩} فقرب اللهم وعدك انك انت القوي العزيز ثم كلمة الالف الاول الظاهر و القديم الباطن الذي جعله الله مقام نفسه فى امر كان ثم فى امر يكون ثم فى امر كائن و هو الذي تجلى الله له به على عرش العظمة و جعله مقام سلطنته فى الاداء و القضاء ثم السناء و البهاء ثم الامضاء و البداء سبحانه و تعالى منه خلق هذا الالف لاهل الفردوس و جعله آلاء الربوبية

ص ٢٣٧

وتجليات الصمدانية ونقمة الجبارية و سطوات القهارية ودلالات الواحدية ومقامات الكبريائية وآيات الشعشعانية وتجليات اللمعانية المقدسة الازلية التي لاحت عن شمس الازل بنفسها لنفسها عن نفسها ولايستنطق منها حرف ولا يكعب منها اسم ولا يدور على شيء ولا يقارن مع شيء ولا يساوق وجود شئ ولا يفارق كنه شيء ولا يعادل ذات شيء ولا له اسم تلجج ولا نعت تلاء ولا اسم تقدس ولا حكم تقطع ولا وصف تمتع ولا اسم مستور علت بعلو كينونيتها علوا لا يقدر ان يصعد اليها اعلى طيور المجردات وجلت بعلو ذاتيتها جلالة لا يقدر ان يشير اليها اعلى شوامخ الماديات وهو كما هو عليه فى عرش الوحدة وجلال اللاهوت و شان العزة و جمال الجبروت ولن يعرفه احد ولا يوصفه شيء اذ ذاتيته مجليها منقطعة الانيات عن كينونياتها وممتنعة الذاتيات عن انياتها وهو كما هو عليه لا كيف له ولا اين ولا يصح ان يقول كيف هو ولم ثم بم فى فعله فسبحانه وتعالى عما يشركون ثم الف الاول الآخر الذي جعل الله ظهوره عين بطونه و بطونه عين ظهوره و كينونيته عين نفسانيته و نفسانيته عين كينونيته آلاء الله فى قصبات اللاهوت و شجرات الجبروت و ثمرات الملك و الملكوت الالف الابداعية و النور الالهية و الرمز الشعشعانية و الاسم الالمعانية و الرمز المخفية و الشمس المشرقة من نور الازلية و النور الطالع من صبح السرمدية آلاء الله لمن فى ملكوت الامر و الخلق و لمن فى السموات و الارض

ص ٢٣٨

و لمن فى العلي الى الثري بامر الله سبحانه و تعالى كل الإشارات منقطعة عن وصفه و كل الدلالات منفعة عند جلال قدرته و كل الآيات مضمحل عند سطوع نور مشيته و كل العلامات ممتنعة عن الصعود الى كبرياء ساحة قدسه سبحانه و تعالى عما يصفون ثم من الالف لئالى ابحر اللاهوت ثم لئالى طمظام عدل الجبروت ثم لئالى يم عز الملكوت ثم لئالى انهار التي تجري ماء الكوثر فى ارض الحقايق و الافئدة ثم العقول ثم النفوس ثم الأرواح ثم الاجساد ثم ما نزل عليه اسم شيء فى ارض الناسوت حيث لا يحيط بعلم تلك اللئالى البيضاء التي لا ثمن لها دون نفسها و لا بهاء لها دون ذاتها و لا يعادلها فى القيمة

شيء في السموات والارض الا نور الله الذي نزلها من ماء سماء العما بايدي ملائكة العرش الى اصداق الحيوان في تلك البحور المسجورات و القلازم المكفوفات و الطمطمم المتموجات ليعلم الكل مقاماتهم و ياخذ الكل نصيباتهم عن كتاب العدل فيما دق و جل باذن الله سبحانه و تعالى عما يصفون ثم الف الذي جعل الله حرف اسم الرابع و الشمس الطالع و الرمز القاطع و النور الساطع الذي حمل سر الحروف و ثلثاء بلمعان بروق آيات الجبروت الذي اخذ حدائق ابيكار شجرات اللاهوت و استقر على العرش عرش العدل في سماء العماء و الجبروت و ينزل من مكفهرات سبحات ارادته ما يشاء آيات بينات من كتاب
ص ٢٣٩

الملك و الملكوت هو الذي احتمل الاذي من اهل السطوات و النقمات و الدركات بقضاء الله و امره من اهل الناسوت و هو الذي اخرج من بواطن ذلك الالف الابداع و النور الاختراع آلاء جنة الفردوس و اوامر اهل الرضوان و لئالي بحور البيان للسائل الانسان الذي شاهد بدايع انوار الجلال في ساعات العدل و عرف دقايق الاشارات بما ارشحناه من سحائب آيات الجلال في مقامات الفضل رب انك لتعلم اني ما احببت احدا الى يومى هذا بمثل ما احببته في بين يديك بايات ملكك ثم فيما سئل من شرح آيات كتابك بتلك الاشارات المولعة و العلامات الشعشعانية و المقامات الفردوسية و الدلالات الافريدوسيه و الآيات القدسية التي انت تعلم قدرها و لا يعادلها شيء في السموات و لا في الارض و لا في خزائنك الكبرى في مقاماتها لانك انزلت تلك الاشارات بمنك فالهم اللهم كل العباد لما تشاء بما تشاء في الابدان و امددني بتجليات الفؤاد في تلك القلم المداد و انك لا تخلف الميعاد ثم من كلمة الباء بر الاحدية للذين يسلكون الى الله في اجمة اللاهوت ثم بر العماء السرمدية للذين يسلكون الى الله في اجمة الجبروت ثم بر العمائية للذين يسلكون الى الله في اجمة الملكوت ثم بر الكبريائه للذين يعيشون باذن الله في ارض الجبروت و ان من حكم الباء ملاً آفاق العماء بالحرفين المثليين و الالف القائم بين التطنجين و ان الله
ص ٢٤٠

ما نزل في القرآن كلمة كانت اخف من احرف تلك الكلمة المباركة التي لاحت عن صبح الازل ودلت على هاء الهوية في جلال الصمدانية وهي كلمة خمس كانت لله في القرآن وما يقدر احد ان يخرج منها حكم المتفرقات مثل النصف و الثلث و الربع و ما نزل الله كلمه تدل بمعنى تام التي كانت احرفه خمسة الا تلك الكلمة المقدسة التي سهلة حنيفة قد علم اولوا الالباب ان ما هنالك و ان فيها إشارات لا يقدر ان يحتملها الالواح من الافئدة و الارواح و ان لكل حكم في كتاب معلوم و ان من تحت نقطة الباء قد خرجت الكثرات من عالم الامكان تدل فيها بحكم البيان فاعوذ بالله رب الانسان عما افتري الشمس و القمر في حسابان ثم من كلمة التاء تراب عنصر اشباه امثال جوهريات عوالم اللاهوت ثم تراب عنصر ذاتيات عوالم الجبروت ثم تراب كينونيات شوامخ اعلى مجردات الملكوت ثم تراب حقايق اهل الناسوت و هي تراب التي اخذ الله كفا من الحسابان ثم كفا من النيران ثم صلصلة الرحمن في كفه و خلق بها حقايق اهل الميثاق و الشقاق و سُبْحان الله عما يصفون و لقد اريناك في تلك الليلة شان عنصر النار في بحبوحة الغضب و شان عنصر الماء منتهى المحبة و ان ذلك كان شان عبد الكامل حيث لا يشغله الشئون و لا يحبسه عنصر الماء عن ظهورات عنصر النار بل هو نار في حين الذي هو ماء في حين الذي هو نار صلى الله علي

ص ٢٤١

مولاه ما طلعت شمس الابداع بالابداع و ما غربت شمس الاختراع و سبحان الله ربه عما يصفون ثم من كلمة الراء رحمه الأولية في اجمة اللاهوت ثم ربوية المتجليه في هويات المربوب ثم رافة الكليه في قلوب اهل الجبروت ثم رتبة الازلية من عساكر نحل اللاهوت ثم اذا شاء الله لاظهر من حرف كلمة الراء ما شاء الرحمن في ذلك الكتاب من مغنيات حوريات القدس في حجات الرضوان حيث لا يخطر بقلب انسان قبل من عباد الرحمن و بالله استعين و عليه التكلان فاذا تنورت بنور ما اشرقناك في غياهب تلك الإشارات فاعلم ان تلك السورة المباركة معانى كلية في مقام الظاهر فمنها ما انت تعرف من الكوثر حكم الولاية مخاطب لمحمد رسول الله بان الله قد اعطاك عليا ع ثم في قوله فصل لربك اشارة

الى ولاية الحسن ثم قوله وانحر إشارة الى شهادة الحسين ثم فى قوله ان شانك هو الا بتر مقامات الفجار ودركات رؤساء اهل النار حيث نطق بذلك تلك الحروف فاعرف من احرف شانك هو الا بتر ائمة النار الذين هم كانوا فى تلقاء ائمة الحق ذا ظلم عظيم وان عدتهم هي ثلاثة عشر حرفا بمثل ما قضى فى تلقاء شمس النبوة والولاية وان ذلك باب من تفاسير اهل العصمة انت تعرف الى كل المقامات واجعل فى مقام الباطن حامل العطاء نفس المشية ثم مقام المخاطب الذي هو الكاف نفس الاراده ثم مقام الكوثر تفسير الميم

ص ٢٤٢

ثم مقامات الفعل فيما نزل الله من بعد تلك الكلمات ولك حق ان تفسر الكوثر بمحمد ص فى مقام ثم بعلى فى مقام ثم بفاطمه فى مقام ثم بالحسن فى مقام ثم بالحسين فى مقام ثم فى مقامات ائمة العدل فى مقام ثم بالقائم فى مقام الجوهرية وانه المراد فى الباطن والظاهر ثم ان تجعل المخاطب بقية الله وتاول الكوثر بنفسى لانها هو ماء الحيوان الذي يحيى به الافئدة والقلوب الحقايق والنفوس وان ذلك لهو التفسير القاطع والمعنى الشامخ والمقام الطالع والجوهر اللامع حيث لا يحيط بظاهره ولا باطنه احد غير الله وانى لو اردت ان افسر تلك السورة بما اعطيناك فى تلك الليلة من كاس ماء ورقة الصين لاتبعت منهاج الحق وفسرت بحقيقه الامر ولكن اليوم خوفا من فرعون وملائه وحفظا للحواريين من قوم علي وشيعته لم افسر حقيقه ذلك التفسير ولكن العالم يعرف حكم التكثير فى كلمة التصغير وان لائمة العدل فى آيات القرآن الحانا لا يعرفها احد غيرهم كما قرء الرضا لما رجع من عند زوجته ام الفضل وانها ذات الدم تلك الآية المباركة "فلما سمعت بمكرهن ارسلت اليهن واعتدت لهن متكئا واتت كل واحدة منهن سكينًا وقالت اخرج عليهن فلما راينه اكبرنه وقطعن ايديهن وقلن حاش لله ما هذا الا بشرا ان هذا الا ملك كريم" ^{٤٠} وان على ذلك اللحن لو قرء احد من رجال

ص ٢٤٣

الاعراف حين الذي يؤتى زوجته ماء الحيوان تلك السورة المباركة فقد قرء فى رضاء الله وحبّه وان بمثل ذلك فليُلهم الله عباده المؤمنين وانا ذا لما كنت فى مقام اثبات الدين افسر

تلك السورة المباركة فى شان القائم وان ذلك باذن من اولياء الله حيث أشاروا لاهلها بان القرآن نزل فى حقنا و ان الكباير حكمها وقعت فينا و لا شك ان كل ذلك حق الذي يظهر من ورقة المباركة عن الشجرة الحمراء و لا يحيط بعلمها احد الا من عرف القضاء بالبداء و يري نور السينا فى قمص البهاء و ان بمثل ذلك فليتلئئ اهل الانشاء و ليتلجلجن اهل البهاء و لا حول و لا قوة الا بالله رب العرش و العماء و انا اذا اذكر الاخبار فى مطلع الاسرار لتشهد اخبار ائمة الاطهار فى ايام قبل ظهور القائم و تستعد ليوم لقائه و ان لم يقض الله امره لتكون مستعد الحلول الموت و تاخذ نصيبك قبل اجل الفوت ولكن ما اردت فى ذكر تلك الاخبار الا بما اردت فى تفسير تلك السورة فى سبيل الباطن على مسلك الظاهر بان ماء كوثر الظهور هو ماء الحيوان المستور و الاسم الخائف المشهور الذي تجري من عين السليل من تحت جبل الازل الظاهر فى علانية القائم الذي هو الكاف فى قوله عز ذكره "انا اعطيناك الكوثر" و انك يا ايها الناظر ان كنت من اصحاب كاظم تعرف حكم **ركن** المخزون

ص ٢٤٤

بمثل ما تعرف احكام **اركان** الثلاثة بالادلة التى خلق الله فى حقايق الانفس و الآفاق حيث لا يلتفت بها اهل الشقاق و النفاق و ان انت تذكر لهم يقولون ما هذا الا فى يوم تلاق و انا اذا اذكر ذلك الحكم من عند الله بآيات محكمات و كلمات طيبات ليعرف كل ذي روح من اولى الالباب من اهل الماب و انا كنت بذلك ذاكر اخبار الرجعة من القائمين على عرش الاسماء و الصفات فانظر فيما اعطيناك فى حكم التراب احكام رب الارباب فى حكم الماب و انك يا ايها الناظر بكل دليل الذي انت تحتاج باثبات **اركان** الثلاثة و تثبت به فرض عليك فى حكم ركن المخزون لان ان كنت ناظرا فى لجة النار لا مفرك الا بذكر التراب لان النار بنفسها لو لم تكن فيها جهة ترابية لم توجد و كذلك الحكم الى ان تنزل الامر فى مقامات الحدود و الامثال و انت بمثل ما انت تحتاج بوجود احد من الله بان يبلغك ما اراد ربك و انك تحتاج بوجود سفير من امامك و ان قلت ان العلماء كلهم قائمون على ذلك المقام اقول باذن الله بدليل الذي يعرفه كل ذي روح هل العلماء كلهم فى مقام

واحد من امره او يتفاضل بعضهم على بعض فان قلت كلهم على حكم واحد يكذبك اقوالهم و اعمالهم و مراتب اعتقاداتهم و ان قلت بعضهم اقدم من بعض يلزمك الى ان تسقط الادنى وتأخذ حكم الاعلى الى ان ترجع الى نفس واحدة ولا تقدر

ص ٢٤٥

انت ان تاخذ الاحكام من المختلفين بعد علمك باحد افضل منهم ولا يسعك ان تقول بالمثلين لانهما ان كانا في جميع المقامات في مقام واحد فانهما نفس واحدة والا لو تعلم ان احد منهما اعلى مقاما في شيء بقدر سواد عين نملة ولا يسعك الاخذ من ادناه لان الله عز ذكره قال "افمن يهدي الى الحق احق ان يتبع ام من لا يهدي فمالكم كيف تحكمون"^{٤١} ثم قوله عز ذكره "افمن كان على بينة من ربه ويتلوه شاهد منه ومن قبله كتاب موسى اماما ورحمة أولئك يؤمنون به ومن يكفر به من الاحزاب فالنار موعده فلا لك في مرية منه انه الحق من ربك ولكن اكثر الناس لا يؤمنون"^{٤٢} ثم قوله "افمن كان مؤمنا كمن كان فاسقا لا يستون"^{٤٣} وانت ان ترجع الى حكم سرك ولطيف لبك لتعلم انه لم يقدر ان يكون حامل فيض الكليه عن الامام الا نفسا واحدة فلما ايقنت بذلك فلاشك في وجود امام القائم الغائب المستور (ع) لانه لو لم يكن لم يك ما سواه وان امره ظاهر بمثل هذه الشمس في وسط الزوال وان المنكرين من المسلمين ساقطون اقوالهم عن درجة الاعتبار لان الشك في وجوده يلزم انكار قدرة القهار ومن شك في الله انه هو كافر مرتاب واما المستبعدون من الاعراب ان يجحدوه فقد حجدوا اعظم منه في الولاية بعد ما نزل الله في القرآن حكمه و قال رسول الله في ملاء من الخلق عن الانس والجان امره وانهم ساقطون بمثل الاولين عن درجة الاعتبار واما المسلمون

ص ٢٤٦

المؤمنون من فرقة الاثنا عشرية فقد ثبت عندهم يوم ولادته روعي ومن في ملكوت الامر والخلق فداه و غيبته الصغرى و معجزات ايامه وآيات سفرائه والآيات النازلة في كتاب الله والاحاديث المروية من رسول الله و الائمة الاطهار والახبار المعمرين من الناس في حقه بمثل ما اعتقدوا في حكم الله رسول ولا ريب في ذلك اذ انه "ذلك الكتاب الذي لا ريب

فيه هدي للمتقين الذين يؤمنون بالغيب و يقيمون الصلوة و مما رزقناهم ينفقون و الذين يؤمنون بما انزل اليك و ما انزل من قبلك و بالآخرة هم يوقنون اولئك على هدي من ربهم فاولئك هم المفلحون" ٤٤ و انا لما احب ان اذكر كلمات الاسرار من ائمة الاطهار في حق ذلك النور سر الاسرار لاذكر بعض الاحاديث في ذلك الباب المروي من شمس المقدسة الطالعة عن افق الجلال ليزيد في قلوب المؤمنين بتلك الإشارات انوار سماء اللاهوت و اسرار قسبة الجبروت و آيات مقام الملك و الملكوت في بعض احكام ذلك النور المستور و الغائب المرتقب المشهور و على الله اتكل في كل الامور و ان باذنه يظهر خفيات البطون عن الرموز و ان ذلك رمز مستور في كتاب منشور فورب البيت انه لهو البيت المعمور عجل الله فرجه بحقه نفس البطون و تمام الظهور و انه لهو الغفور المشكور و المحتجب عن نواظر اهل الغيوب بآيات الطور و انا اذا اذكر الاحاديث التي نزلت في المنتظرين ايام

ص ٢٤٧

ظهوره و المستقرين بعهدده في ايام طلوعه في ذلك المطلع و ان بعدها مطالع مشرقة التي لاحت عن كلمات المصطفين الذين يعملون بامرهم و هم من خشيته يشفقون.

المطلع (احكام الهى در زمان غيبت)

قال الله تعالى "فانتظروا انى معكم من المنتظرين" ٤٥ ثم قوله تعالى " وارتقبوا انى معكم رقيب " ٤٦ وانا اذا اذكر الاخبار بما ذكر صاحب البحار فمنها

"بالاسانيد الثلاثة عن الرضا عن آباءه قال قال رسول الله افضل اعمال امتى انتظار فرج الله عز وجل" ٤٧

ومنها "عن أبي حمزة الثمالي عن أبي خالد الكابلي عن علي بن الحسين ع قال: تمتد الغيبة بولي الله الثاني عشر من أوصياء رسول الله ص والأئمة بعده يا أبا خالد إن أهل زمان غيبته القائلون بإمامته المنتظرون لظهوره أفضل أهل كل زمان لأن الله تعالى ذكره أعطاهم من العقول والأفهام والمعرفة ما صارت به الغيبة عندهم بمنزلة المشاهدة وجعلهم في ذلك الزمان بمنزلة المجاهدين بين يدي رسول الله ص بالسيف أولئك المخلصون حقاً وشيعتنا صدقاً والدعاة إلى دين الله سراً وجهراً وقال ع انتظار الفرج من أعظم الفرج" ٤٨

ومنها "الأربعمائة قال أمير المؤمنين ع: انتظروا الفرج ولا تيأسوا من روح الله فإن أحب الأعمال إلى الله عز وجل انتظار الفرج وقال ع: مزاولة قلع الجبال أيسر من مزاولة ملك مؤجل واستعينوا بالله واصبروا إن الأرض لله يورثها من يشاء من عباده والعاقبة للمتقين لا تعجلوا الأمر قبل بلوغه فتندموا ولا يطولن"

ص ٢٤٨

عليكم الأمد فتقسو قلوبكم قال ع: الأخذ بامرنا معنا غداً في حظيرة القدس والمنتظر لأمرنا كالمتشحط بدمه في سبيل الله" ٤٩

ومنها "ابن معروف عن حماد بن عيسى عن أبي الجارود عن أبي بصير عن أبي جعفر ع قال: قال رسول الله ص ذات يوم وعنده جماعة من أصحابه اللهم لقني إخواني مرتين

فَقَالَ مَنْ حَوْلُهُ مِنْ أَصْحَابِهِ أَمَا نَحْنُ إِخْوَانُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ لَا إِنَّكُمْ أَصْحَابِي وَإِخْوَانِي قَوْمٌ فِي آخِرِ الزَّمَانِ آمَنُوا وَلَمْ يَرُونِي لَقَدْ عَرَفْنِيهِمُ اللَّهُ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُخْرِجَهُمْ مِنْ أَصْلَابِ آبَائِهِمْ وَأَرْحَامِ أُمَّهَاتِهِمْ لِأَحَدِهِمْ أَشَدُّ بَقِيَّةً عَلَى دِينِهِ مِنْ خُرْطِ الْقِتَادِ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ أَوْ كَالْقَابِضِ عَلَى جَمْرِ الغَضَا أَوْلَيْكَ مَصَابِيحُ الدُّجَى يُنْجِيهِمُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ فِتْنَةٍ غَبْرَاءَ مُظْلِمَةٍ" ٥٠

ومنها "مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الشَّاهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ خَالِدِ الْخَالِدِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحِ التَّمِيمِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَاتِمِ الْقَطَّانِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَمْرٍو عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ص لِعَلِيِّ ع يَا عَلِيُّ وَعَلِمَ أَنَّ أعْظَمَ النَّاسِ يَقِينًا- قَوْمٌ يَكُونُونَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ لَمْ يَلْحَقُوا النَّبِيَّ وَحُجِبَ عَنْهُمْ الْحُجَّةُ فَأَمَنُوا بِسَوَادٍ فِي بَيَاضٍ" ٥١

ومنها "الْهُمْدَانِيُّ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَسْطَامَ بْنِ مُرَّةَ عَنْ عَمْرٍو بْنِ ثَابِتٍ قَالَ قَالَ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ ع: مَنْ ثَبَّتَ عَلِيَّ وَلا يَتَنَا فِي غَيْبَةِ قَائِمِنَا أَعْطَاهُ اللَّهُ أَجْرَ أَلْفِ شَهِيدٍ مِثْلِ شَهِدَاءِ بَدْرٍ وَأَحَدٍ" ٥٢

ومنها "عَلِيُّ بْنُ التُّعْمَانِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ وَغَيْرِهِ عَنِ الْفَيْضِ بْنِ الْمُخْتَارِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ:

ص ٢٤٩

مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ وَهُوَ مُنْتَظَرٌ لِهَذَا الْأَمْرِ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ قَالَ ثُمَّ مَكَثَ هُنَيْئَةً ثُمَّ قَالَ لَا بَلْ كَمَنْ قَارَعَ مَعَهُ بِسَيْفِهِ ثُمَّ قَالَ لَا وَاللَّهِ إِلَّا كَمَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ" ٥٣

ومنها "عن العياشي عن عمران عن محمد بن عبد الحميد عن محمد بن الفضيل عن الرضا قال سألته عن شيء من الفرج فقال اليس انتظار الفرج من الفرج ان الله عز وجل يقول فانظروا اني معكم من المنتظرين" ٥٤

ومنها "عن العياشي عن خلف بن حامد عن سهل بن زياد عن محمد بن الحسن عن
البرزطي قال قال الرضا (ع) ما احسن الصبر وانتظار الفرج اما سمعت قول الله عز وجل
فارتقبوا اني معكم رقيب" وقوله عز وجل "وانتظروا اني معكم من المنتظرين فعليكم بالصبر
فانه انما يجيئ الفرج على الناس فقد كان الذين من قبلكم اصبر منكم" ٥٥

ومنها "الفضل عن ابن اسباط عن الحسن بن الجهم قال: سألت أبا الحسن ع عن شيء
من الفرج فقال أ وكست تعلم أن انتظار الفرج من الفرج قلت لا أدري إلا أن تعلمني فقال
نعم انتظار الفرج من الفرج" ٥٦

ومنها "الفضل عن ابن فضال عن ثعلبة بن ميمون قال: اعرف إمامك فإنك إذا عرفته لم
يضرك تقدم هذا الأمر أو تأخرو ومن عرف إمامه ثم مات قبل أن يرى هذا الأمر ثم خرج
القائم ع كان له من الأجر كمن كان مع القائم في فسطاطه" ٥٧

ومنها "الفضل عن ابن فضال عن المثنى الحنطي عن عبد الله بن عجلان عن أبي عبد
الله ع قال: من عرف هذا الأمر ثم مات قبل أن يقوم القائم ع كان له مثل أجر من قتل
معه" ٥٨

ص ٢٥٠

ومنها "محمد بن الحسن بن شمون عن عبد الله بن عمرو بن الأشعث عن عبد الله بن
حماد الأنصاري عن الصباح المزني عن الحارث بن حصيرة عن الحكم بن عيينة قال: لما
قتل أمير المؤمنين ع الخوارج يوم النهروان قام إليه رجل فقال يا أمير المؤمنين طوبى لنا إذ
شهدنا معك هذا الموقف وقتلنا معك هؤلاء الخوارج فقال أمير المؤمنين والذي فلق الحبة
وبرأ النسمة لقد شهدنا في هذا الموقف أناس لم يخلق الله آباءهم ولا أجدادهم بعد فقال
الرجل وكيف يشهدنا قوم لم يخلقوا قال بلى قوم يكونون في آخر الزمان يشركوننا فيما نحن
فيه ويسلمون لنا فأولئك شركاؤنا فيما كنا فيه حقاً حقاً" ٥٩

ومنها " مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَمْهُورٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ صَالِحِ بْنِ نَبْطٍ وَبَكْرِ الْمُثَنَّى جَمِيعاً عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ أَنَّه قَالَ: هَلَكَ أَصْحَابُ الْمَحَاضِيرِ وَنَجَا الْمُقْرَبُونَ وَثَبَتَ الْحِصْنُ عَلَيَّ أَوْتَادِهَا إِنَّ بَعْدَ الْعَمِّ فَتْحًا عَجِيبًا^{٦٠}

ومنها " مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ الْجُعْفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُثَنَّى الْحَضْرَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَثْمَانَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ قَالَ: مَثَلُ مَنْ خَرَجَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ مَثَلُ فَرَحٍ طَارَ وَوَقَعَ فِي كُوَّةٍ فَتَلَاعَبَتْ بِهِ الصَّبِيَّانُ^{٦١}

ومنها " ابْنُ عُقْدَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ التِّيمَلِيِّ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ: اتَّقُوا اللَّهَ وَاسْتَعِينُوا عَلَيَّ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ

ص ٢٥١

بِالْوَرَعِ وَالْاجْتِهَادِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَإِنَّ أَشَدَّ مَا يَكُونُ أَحَدَكُمْ اغْتِبَاطًا بِمَا هُوَ فِيهِ مِنَ الدِّينِ لَوْ قَدْ صَارَ فِي حَدِّ الْآخِرَةِ وَانْقَطَعَتِ الدُّنْيَا عَلَيْهِ فَإِذَا صَارَ فِي ذَلِكَ الْحَدِّ عَرَفَ أَنَّهُ قَدْ اسْتَقْبَلَ التَّعِيمَ وَالْكَرَامَةَ مِنَ اللَّهِ وَالْبُشْرَى بِالْجَنَّةِ وَأَمِنْ مِمَّنْ كَانَ يَخَافُ وَيَأْتِنُ أَنَّ الَّذِي كَانَ عَلَيْهِ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَنْ خَالَفَ دِينَهُ عَلَى بَاطِلٍ وَأَنَّهُ هَالِكٌ فَأَبْشُرُوا ثُمَّ أَبْشُرُوا مَا الَّذِي تُرِيدُونَ أَلَسْتُمْ تَرَوْنَ أَعْدَاءَكُمْ يَقْتُلُونَ فِي مَعَاصِي اللَّهِ وَيَقْتُلُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا عَلَى الدُّنْيَا دُونَكُمْ وَأَنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ آمِنِينَ فِي عَزَلَةٍ عَنْهُمْ وَكَفَى بِالسُّفْيَانِيِّ نِقْمَةً لَكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَهُوَ مِنَ الْعَلَامَاتِ لَكُمْ مَعَ أَنَّ الْفَاسِقَ لَوْ قَدْ خَرَجَ لَمَكَّنْتُمْ شَهْرًا أَوْ شَهْرَيْنِ بَعْدَ خُرُوجِهِ لَمْ يَكُنْ عَلَيْكُمْ مِنْهُ بَأْسٌ حَتَّى يَقْتُلَ خَلْقًا كَثِيرًا دُونَكُمْ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ فَكَيْفَ نَصْنَعُ بِالْعِيَالِ إِذَا كَانَ ذَلِكَ قَالَ يَتَغَيَّبُ الرَّجَالُ مِنْكُمْ عَنْهُ فَإِنَّ خَيْفَتَهُ وَشَرَّتَهُ فَإِنَّمَا هِيَ عَلَى شِيعَتِنَا فَأَمَّا النِّسَاءُ فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ بَأْسٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى قِيلَ إِلَى أَيْنَ يَخْرُجُ الرَّجَالُ وَيَهْرَبُونَ مِنْهُ فَقَالَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْهُمْ إِلَى الْمَدِينَةِ أَوْ إِلَى مَكَّةَ أَوْ إِلَى بَعْضِ الْبُلْدَانِ ثُمَّ قَالَ مَا تَصْنَعُونَ بِالْمَدِينَةِ وَإِنَّمَا يَقْصِدُ

جَيْشِ الْفَاسِقِ إِلَيْهَا وَلَكِنْ عَلَيْكُمْ بِمَكَّةَ فَإِنَّهَا مَجْمَعُكُمْ وَإِنَّمَا فَتَنَتْهُ حَمْلُ امْرَأَةٍ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ وَ
لَا يَجُوزُهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ ۖ ۶۲

وَمِنْهَا مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى عَنِ
الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ ع
فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ۖ ۶۳

ص ۲۵۲

فاذا عرفت احكام الغيبة فى الفرج فاعرف حكم الله من قبل بان القائم هو الامام الذي نزل
الله حكمه فى القرآن ثم رسول الله واوصيائه فى الاخبار وانا اذا ذكر للذاكرين وشرفا للناظرين
اذكر اربعة عشر حديثا فى شأنه ليتنور به القلوب ويطمئن به النفوس ويكون مثلا للآخرين
وآية للاولين وعلية كان بناء الاولين وانا اشرك عليك من آيات الله واخبار آل يس فى
ذلك المطلع ما شاء الرحمن فى مطالع ذلك الاشراق وان لله المساق فى يوم الميثاق وانا
ذا اقرء عليك آيات التى قرؤها اهل البيت فى شان القائم بذكر آيات القرآن من دون بيان
الاخبار وعلى الله التكلان وانه هو منزل البيان فى غياهب ما يمكن فى العيان بالظهور الى
الكيان .

مطلع الأول (آيات مؤله به ظهور قائم)

قال الله تعالى "الم ذلك الكتاب لا ريب فيه هادي للمتقين الذين يؤمنون بالغيب ويقيمون الصلوة و ممّا رزقناهم ينفقون والذين يؤمنون بما انزل اليك و ما انزل من قبلك و بالآخرة هم يوقنون اولئك على هدي من ربهم و اولئك هم المفلحون" ٦٤
ثم قوله عز ذكره "ولئن اخرنا عنهم العذاب

ص ٢٥٣

الى امة معدودة ليقولن ما يحسبه الا يوم ياتيهم ليس مصروفا عنهم و حاق بهم ما كانوا به يستهزؤن" ٦٥

ثم قوله عز ذكره "و لقد ارسلنا موسى بآياتنا ان اخرج قومك من الظلمات الى النور و ذكرهم بايام الله" ٦٦

ثم قوله عز ذكره " وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيُسْوِعُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبَرَّوْا مَا عَلُوا تُبِيرًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُرْحَمَكُم وَّإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا" ٦٧

ثم قوله عز ذكره "فلما احسّوا باسنا اذا هم منها يركضون لا تركضوا و ارجعوا الى ما اترفتم فيه و مساكنكم لعلكم تسئلون قالوا يا ولينا انا كنا ظالمين فما زالت تلك دعواهم حتى جعلناهم حصيدا خامدين" ٦٨

ثم قوله عز ذكره "و لقد كتبنا فى الزبور من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادي الصالحون" ٦٩
ثم قوله عز ذكره "اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا و ان الله على نصرهم لقدير" ٧٠
ثم قوله عز ذكره "و من عاقب بمثل ما عوقب به ثم بغى عليه لينصرنه الله" ٧١
ثم قوله عز ذكره "الذين ان مكناهم فى الارض

ص ٢٥٤

اقاموا الصلوة واتوا الزكوة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنكر^{٧٢}

ثم قوله عز ذكره "ان نشاء نزل عليهم من السماء آية فظلت اعناقهم لها خاضعين^{٧٣}"

ثم قوله عز ذكره "امن يجيب المضطر اذا دعاه ويكشف السوء ويجعلكم خلفاء الأرض^{٧٤}"

ثم قوله عز ذكره "واذا جائهم نصر من ربك ليقولن انا كنا معكم او ليس الله باعلم ما فى

صدور العالمين^{٧٥}"

ثم قوله عز ذكره "ولمن انتصر بعد ظلمة فاولئك ما عليهم من سبيل انما السبيل على الذين

يظلمون الناس ويبيغون فى الارض بغير الحق اولئك لهم عذاب اليم^{٧٦}"

ثم قوله عز ذكره "اقتربت الساعة^{٧٧}"

ثم قوله عز ذكره "مدهامتان^{٧٨}"

ثم قوله عز ذكره "يريدون ليطفؤا نور الله بافواههم والله متم نوره^{٧٩}"

ثم قوله عز ذكره "واخري تحبونها نصر من الله وفتح قريب^{٨٠}"

ثم قوله عز ذكره "حتى اذا راوا ما يوعدون فسيعلمون من اضعف ناصرا واكل عددا^{٨١}"

ثم قوله عز ذكره انهم يكيدون كيدا واكيد كيدا فمهل الكافرين امهلهم رويدا^{٨٢}"

ثم قوله عز ذكره "والليل اذا يغشى والنهار اذا تجلى^{٨٣}"

ثم قوله عز ذكره "قل ارءيتم ان اصبح ماؤكم غورا فمن ياتيكم بماء معين^{٨٤}"

ثم قوله عز ذكره "هو الذي ارسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره

المشركون^{٨٥}"

ثم قوله عز ذكره "هل اتيك حديث الغاشية وجوه يومئذ خاشعة عاملة ناصبة تصلى نارا

حامية^{٨٦}"

ثم قوله

ص ٢٥٥

عز ذكره "يوم ياتى بعض آيات ربك لا ينفع نفسا ايمانها لم تكن آمنت من قبل^{٨٧}"

ثم قوله عز ذكره "فلا اقسم بالخنس الجوار الكنس^{٨٨}"

ثم قوله عز ذكره "يقولون لولا انزل آية من ربه فقلل انما الغيب لله فانتظروا انى معكم من المنتظرين" ٨٩

ثم قوله عز ذكره "وفى السماء رزقكم وما توعدون فورب السماء والارض انه لحق مثل ما انكم تنطقون" ٩٠

ثم قوله عز ذكره "اينما تكونوا يات بكم الله جميعا" ٩١

ثم قوله عز ذكره "اعلموا ان الله يحيي الارض بعد موتها" ٩٢

ثم قوله عز ذكره "وعد الله الذين آمنوا منكم و عملوا الصالحات ليستخلفنهم فى الارض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم وليبدلنهم من بعد خوفهم امنا يعبدوننى ولايشركون بي شيئا" ٩٣

ثم قوله عز ذكره "ونريد ان نمن على الذين استضعفوا فى الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثين" ٩٤

ثم قوله عز ذكره "ولاتكونوا كالذين اتوا الكتاب من قبل فطال عليهم الأمد فقست قلوبهم وكثير منهم فاسقون" ٩٥

ثم قوله عز ذكره "وتلك الايام نداولها بين الناس" ٩٦

ثم قوله عز ذكره "اليوم بئس الذين كفروا من دينكم فلا تخشوهم و اخشون" ٩٧

ثم قوله عز ذكره "واذان من الله ورسوله الى الناس يوم الحج الأكبر" ٩٨

ثم قوله عز ذكره "قاتلو المشركين كافة كما يقاتلونكم كافة" ٩٩

ثم قوله عز ذكره "وقاتلوهم حتى لاتكون فتنة ويكون الدين كله لله" ١٠٠

ثم قوله عز ذكره "لئن اخرنا عنهم العذاب

ص ٢٥٦

الى امة معدودة ليقولن ما يحبسه الا يوم ياتيهم ليس مصروفا عنهم" ١٠١

ثم قوله عز ذكره "افا من الذين مكروا السيئات ان يخسف الله بهم الارض او ياتهم العذاب

من حيث لا يشعرون او ياخذهم فى تقلبهم فما هم بمعجزين" ١٠٢

ثم قوله عز ذكره "فاذا نقر فى الناقور" ١٠٣

ثم قوله عز ذكره "واستبقوا الخيرات أينما تكونوا يات بكم الله جميعا" ١٠٤

ثم قوله عز ذكره "تعرفهم بسيماهم" ١٠٥

ثم قوله عز ذكره "ولنديقنهم من العذاب الادني دون العذاب الأكبر" ١٠٦

ثم قوله عز ذكره "امن يجيب المضطر اذا دعاه ويكشف السؤ ويجعلكم خلفاء الارض ءاله مع الله قليلا ما تذكرون" ١٠٧

ثم قوله عز ذكره "واذا تتلى آياتنا قال اساطير الاولين" ١٠٨

ثم قوله عز ذكره "كل نفس بما كسبت رهينة الا اصحاب اليمين" ١٠٩

ثم قوله عز ذكره "فى جنات يتسائلون عن المجرمين ما سلككم فى سقر قالوا لم نك من المصلين و لم نك نطعم المسكين و كنا نخوض مع الخائضين و كنا نكذب بيوم الدين حتى اتانا اليقين فما تنفعهم شفاعة الشافعين" ١١٠

ثم قوله عز ذكره "ولقد آتينا موسى الكتاب فاختلف فيه" ١١١

ثم قوله عز ذكره "ولولا كلمة الفصل لقضى بينهم وان الظالمين لهم عذاب اليم" ١١٢

ثم قوله عز ذكره "والذين يصدقون بيوم الدين" ١١٣

ثم قوله عز ذكره "قل جاء الحق وزهق الباطل" ١١٤

ثم قوله عز ذكره "سنريهم آياتنا فى الآفاق وفى انفسهم حتى يتبين لهم انه الحق" ١١٥

ثم قوله عز ذكره "حتى اذا راوا ما يوعدون اما العذاب واما الساعة

ص ٢٥٧

فسيعلمون من هو شر مكانا و اضعف جندا" ١١٦

ثم قوله عز ذكره "و من كان يريد حرث الدنيا نوته منها و ما له فى الآخرة من نصيب" ١١٧

ثم قوله عز ذكره "قد بينا لكم الآيات لعلكم تعقلون" ١١٨

ثم قوله عز ذكره "واسبغ عليكم نعمة ظاهرة و باطنة" ١١٩

ثم قوله عز ذكره "قل ما اسئلكم عليه من اجر و ما انا من المتكلفين ان هو الا ذكر للعالمين و لتعلمن نباه بعد حين" ١٢٠

المطلع الثاني في ذكر ما قال رسول الله

"ابن إدريس عن أبيه عن محمد بن آدم عن أبيه عن ابن عباس عن المبارك بن فضالة عن وهب بن منبه يرفعه إلى ابن عباس قال قال رسول الله ص: لما عرج بي ربي جل جلاله أتاني النداء يا محمد قلت لبيك رب العظمة لبيك فأوحى الله عز وجل إلي يا محمد فيم اختصم الملائ الأعلی قلت إلهي لا علم لي فقال لي يا محمد هلا اتخذت من الآدميين وزيراً وأخاً وصياً من بعدك فقلت إلهي ومن اتخذ تخير لي أنت يا إلهي فأوحى الله إلي يا محمد قد اخترت لك من الآدميين علياً فقلت إلهي ابن عمي فأوحى الله إلي يا محمد إن علياً وارثك ووارث العلم من بعدك وصاحب لوائك لواء الحمد يوم القيامة وصاحب حوضك يسقي من ورد عليه من مؤمني أمتك ثم أوحى الله عز وجل يا محمد إني قد أقسمت على نفسي قسماً حقاً لا يشرب من ذلك الحوض مبعوض لك ولاهل بيتك و ذريتك الطيبين حقاً حقاً أقول يا محمد لا تدخل الجنة جميع أمتك إلا من أبي فقلت إلهي وأحد يأبى دخول الجنة فأوحى الله عز وجل بلى فقلت فكيف يأبى فأوحى الله عز وجل إلي يا محمد اخترتك من خلقي واخترت لك وصياً من بعدك وجعلته منك بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدك وألقيت محبة في قلبك وجعلته أباً ولدك فحقه بعدك على أمتك كحقوقك عليهم في حياتك فمن جحد حقه جحد حقتك ومن أبى أن يواليه فقد أبى أن يواليك ومن أبى أن يواليك فقد أبى أن يدخل الجنة فخررت لله ساجداً شكراً لما أنعم إلي فإذا مناد ينادي ارفع يا محمد رأسك و سلني أعطك فقلت يا إلهي اجمع أممي من بعدي على ولاية علي بن أبي طالب ع ليردوا علي جميعاً حوضي يوم القيامة فأوحى الله عز وجل إلي يا محمد إني قد قضيت في عبادي قبل أن أخلقهم وقضاي ماض فيهم لأهلك به من أشاء وأهدي به من أشاء وقد آتيتك علمك من بعدك وجعلته وزيرك وخليفتك من بعدك على أهلك وأمتك عزيزة مني ولا يدخل الجنة من عاداه وأبغضه وأنكر ولايته بعدك فمن أبغضه أبغضك ومن أبغضك فقد أبغضني ومن عاداه فقد عاداك ومن عاداك

فَقَدْ عَادَانِي وَمَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّكَ وَمَنْ أَحَبَّكَ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَقَدْ جَعَلْتُ لَهُ هَذِهِ الْفَضِيلَةَ وَ
 أَعْطَيْتُكَ أَنْ أُخْرَجَ مِنْ صُلْبِهِ أَحَدٌ عَشْرَ مَهْدِيًّا كُلُّهُمْ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ مِنَ الْبِكْرِ الْبُتُولِ وَآخِرُ رَجُلٍ
 مِنْهُمْ يُصَلِّي حَلْفَهُ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مِلْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا أَنْجِي بِهِ مِنَ
 الْهَلَكَةِ وَأَهْدِي بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ وَأُبْرِئُ بِهِ الْأَعْمَى وَأَشْفِي بِهِ الْمَرِيضَ فَقُلْتُ إِلَهِي وَسَيِّدِي
 مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَكُونُ ذَلِكَ إِذَا رُفِعَ الْعِلْمُ وَظَهَرَ الْجَهْلُ وَكَثُرَ الْقُرَاءُ وَ
 قَلَّ الْعَمَلُ وَكَثُرَ الْقَتْلُ وَقَلَّ الْفُقَهَاءُ الْهَادُونَ وَكَثُرَ فُقَهَاءُ الضَّلَالَةِ وَالْخَوْنَةَ وَكَثُرَ الشُّعْرَاءُ وَ
 اتَّخَذَ أُمَّتُكَ قُبُورَهُمْ مَسَاجِدَ وَحَلَيْتِ الْمَصَاحِفَ وَزُخْرِفَتِ الْمَسَاجِدُ وَكَثُرَ الْجَوْرُ وَالْفَسَادُ وَ
 ظَهَرَ الْمُنْكَرُ وَأَمْرُ أُمَّتِكَ بِهِ وَنَهَى عَنِ الْمَعْرُوفِ وَآكَتَفَى الرَّجَالَ بِالرِّجَالِ وَالنِّسَاءَ بِالنِّسَاءِ وَ
 صَارَ الْأُمَرَاءُ كُفْرًا وَأَوْلِيَاؤُهُمْ فَجْرًا وَأَعْوَانُهُمْ ظَلَمَةً وَذُوو الرِّأْيِ مِنْهُمْ فَسَقَةً وَعِنْدَ ذَلِكَ ثَلَاثَةٌ
 حُسُوفٍ حَسَفُ بِالْمَشْرِقِ وَحَسَفُ بِالْمَغْرِبِ وَحَسَفُ بِجَزِيرَةِ الْعَرَبِ وَخَرَابُ الْبَصْرَةِ عَلَى يَدِ
 رَجُلٍ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ يَتَّبِعُهُ الزُّنُوجُ وَخُرُوجُ رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَظُهُورُ الدَّجَالِ يَخْرُجُ
 مِنَ الْمَشْرِقِ مِنْ سِجِسْتَانَ وَظُهُورُ السُّفْيَانِيِّ فَقُلْتُ إِلَهِي مَا يَكُونُ بَعْدِي مِنَ الْفِتَنِ فَأَوْحَى اللَّهُ
 إِلَيَّ وَأَخْبَرَنِي بِبَلَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمِنْ فِتْنَةٍ وُلِدَ عَمِّي وَمَا هُوَ كَائِنُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ
 فَأَوْصَيْتُ بِذَلِكَ ابْنَ عَمِّي حِينَ هَبَطْتُ إِلَى الْأَرْضِ وَأَدَيْتُ الرِّسَالََةَ وَلِلَّهِ الْحَمْدُ عَلَى ذَلِكَ
 كَمَا حَمَدَهُ النَّبِيُّونَ وَكَمَا حَمَدَهُ كُلُّ شَيْءٍ قَبْلِي وَمَا هُوَ خَالِقُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ" ١٢١

المطلع الثالث

في ذكر ما قال علي (ع)

"أبي و ابن الوليد معا عن سعد و الحميري و محمد العطار و أحمد بن إدريس جميعاً عن ابن أبي الخطاب و ابن عيسى و البرقي و ابن هاشم جميعاً عن ابن فضال عن ثعلبة عن مالك الجهنبي و حدثنا ابن الوليد عن الصفار

ص ٢٦٠

و سعد معا عن الطيالسي عن زيد بن محمد بن قابوس عن النضر بن أبي السري عن أبي داود المسترق عن ثعلبة عن مالك الجهنبي عن الحارث بن المغيرة عن ابن نباتة قال: أتيت أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ع فوجدته مفكراً ينكت في الأرض فقلت يا أمير المؤمنين ما لي أراك مفكراً تنكت في الأرض أرغبة فيها قال لا والله ما رغبت فيها ولا في الدنيا يوماً قط و لكنني فكرت في مولود يكون من ظهري الحادي عشر من ولدي هو المهدي يملؤها عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً تكون له حيرة و غيبة يضل فيها أقوام و يهتدي فيها آخرون فقلت يا أمير المؤمنين وإن هذا لكائن فقال نعم كما أنه مخلوق و أنى لك بالعلم بهذا الأمر يا أصبغ أولئك خيار هذه الأمة مع أبرار هذه العترة قلت و ما يكون بعد ذلك قال ثم يفعل الله ما يشاء فإن له إرادات و غايات و نهايات^{١٢٢}.

المطلع الرابع

في ذكر ما قال الحسن بن علي

"الْمُظَفَّرُ الْعَلَوِيُّ عَنِ ابْنِ الْعِيَّاشِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَبْرِئِيلَ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ
الْبَغْدَادِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ الصَّيْرَفِيِّ عَنْ حَنَانَ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ أَبِيهِ سَدِيرِ بْنِ حَكِيمٍ عَنْ
أَبِيهِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَقِيصَاءَ [عَقِيصَى] قَالَ: لَمَّا صَالَحَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي
سُفْيَانَ دَخَلَ عَلَيْهِ النَّاسُ فَلَامَهُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَيْعَتِهِ فَقَالَ ع وَيَحْكُمُ مَا تَدْرُونَ مَا عَمِلْتُ وَاللَّهِ
الَّذِي عَمِلْتُ خَيْرٌ لِشِيعَتِي مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ أَوْ غَرَبَتْ أَلَا تَعْلَمُونَ أَنِّي إِمَامُكُمْ
مُقْتَرَضُ الطَّاعَةِ عَلَيْكُمْ وَأَحَدُ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ بِنَصِّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالُوا بَلَى
قَالَ أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ الْخَضِرَ لَمَّا خَرَقَ السَّفِينَةَ وَقَتَلَ الْغُلَامَ وَأَقَامَ الْجِدَارَ كَانَ ذَلِكَ

ص ٢٦١

سَخَطًا لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ ع إِذْ خَفِيَ عَلَيْهِ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِيهِ وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ حِكْمَةً وَ
صَوَابًا أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّهُ مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَيَقَعُ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِبَطَاغِيَةِ زَمَانِهِ إِلَّا الْقَائِمُ الَّذِي يُصَلِّي
رُوحَ اللَّهِ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ خَلْفَهُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُخْفِي وَلَا ذَنْبَهُ وَيُغَيِّبُ شَخْصَهُ لئَلَّا يَكُونَ
لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ إِذَا خَرَجَ ذَلِكَ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِ أَخِي الْحُسَيْنِ ابْنِ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ يُطِيلُ اللَّهُ
عُمُرَهُ فِي غَيْبَتِهِ ثُمَّ يُظْهِرُهُ بِقُدْرَتِهِ فِي صُورَةِ شَابِّ ابْنِ دُونَ أَرْبَعِينَ سَنَةً ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ١٢٣١

المطلع الخامس

في ذكر ما قال الحسين علي

"الْهَمْدَانِيُّ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ الْهَرَوِيِّ عَنْ وَكَيْعِ بْنِ الْجَرَّاحِ عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَلِيطٍ قَالَ قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا: مِنَّا اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا أَوْلَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَآخِرُهُمُ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِي وَهُوَ الْإِمَامُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ يُحْيِي اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَيُظْهِرُ بِهِ دِينَ الْحَقِّ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ لَهُ غَيْبَةٌ يَرْتَدُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَيَثْبُتُ عَلَى الدِّينِ فِيهَا آخَرُونَ فَيُودُونَ [فَيُؤَذُونَ] وَيُقَالُ لَهُمْ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ أَمَا إِنَّ الصَّابِرَ فِي غَيْبَتِهِ عَلَى الْأَذَى وَالتَّكْذِيبِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِ بِالسَّيْفِ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ" ١٢٤

المطلع السادس

في ذكر ما قال علي بن الحسين

ابن عَصَامٍ عَنِ الْكَلْبِيِّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الْعَلَاءِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ
عَنْ ابْنِ حُمَيْدٍ عَنْ ابْنِ قَيْسٍ عَنِ الثَّمَالِيِّ عَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع

ص ٢٦٢

أَنَّهُ قَالَ: فِينَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَفِينَا نَزَلَتْ
هَذِهِ الْآيَةُ وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ وَالْإِمَامَةُ فِي عَقِبِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ
ع إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَإِنَّ لِلْقَائِمِ مِنَّا غَيْبَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى أَمَّا الْأَوْلَى فَسِتَّةُ أَيَّامٍ وَ
سِتَّةُ أَشْهُرٍ وَسِتُّ سِنِينَ وَأَمَّا الْأُخْرَى فَيَطْوُلُ أَمْدُهَا حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ أَكْثَرُ مَنْ يَقُولُ
بِهِ فَلَا يَثْبُتُ عَلَيْهِ إِلَّا مَنْ قَوِيَ يَقِينُهُ وَصَحَّتْ مَعْرِفَتُهُ وَلَمْ يَجِدْ فِي نَفْسِهِ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْنَا وَ
سَلَّمَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ "١٢٥"

المطلع السابع

في ذكر ما قال محمد بن علي الباقر

عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَمْرِو اللَّيْثِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ جَبْرِئِيلَ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ
 مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ وَهْبِ الْبَغْدَادِيِّ وَيَعْقُوبَ بْنَ يَزِيدَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ سَعْدِ بْنِ
 أَبِي خَلْفٍ عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ خَرَبُودَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ أَخْبِرْنِي عَنْكُمْ قَالَ نَحْنُ بِمَنْزِلَةِ
 النُّجُومِ إِذَا خَفِيَ نَجْمٌ بَدَا نَجْمٌ مَأْمَنٌ وَأَمَانٌ وَسِلْمٌ وَإِسْلَامٌ وَفَاتِحٌ وَمِفْتَاحٌ حَتَّى إِذَا اسْتَوَى
 بَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَلَمْ يُدْرَأْ أَيُّ مِنْ أَيِّ أَظْهَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ صَاحِبَكُمْ فَاحْمَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَ
 هُوَ يُخَيِّرُ الصَّعْبَ عَلَى الدَّلُولِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَيُّهُمَا يَخْتَارُ قَالَ يَخْتَارُ الصَّعْبَ عَلَى
 الدَّلُولِ ١٢٦

المطلع الثامن

"أَبِي عَنِ الْحَمِيرِيِّ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ سَدِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ
أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ: إِنَّ فِي الْقَائِمِ سُنَّةً مِنْ يُوسُفَ قُلْتُ كَأَنَّكَ تَذُكِّرُ حَيْرَةَ أَوْ غَيْبَةَ قَالَ لِي وَ
مَا تُنْكِرُ مِنْ هَذَا هَذِهِ الْأُمَّةُ أَشْبَاهُ الْخَنَازِيرِ

ص ٢٦٣

إِنَّ إِخْوَةَ يُوسُفَ كَانُوا أَسْبَاطًا أَوْلَادَ أَنْبِيَاءَ تَاجَرُوا يُوسُفَ وَبَايَعُوهُ وَخَاطَبُوهُ وَهُمْ إِخْوَتُهُ وَهُوَ
أَخُوهُمْ فَلَمْ يَعْرِفُوهُ حَتَّى قَالَ لَهُمْ يُوسُفُ ع أَنَا يُوسُفُ فَمَا تُنْكِرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ الْمَلْعُونَةُ أَنْ يَكُونَ
اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي وَفْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ يُرِيدُ أَنْ يَسْتَرْحِجَّتَهُ لَقَدْ كَانَ يُوسُفُ إِلَيْهِ مُلْكُ مِصْرَ وَكَانَ
بَيْنَهُ وَبَيْنَ وَالِدِهِ مَسِيرَةُ ثَمَانِيَةِ عَشْرَ يَوْمًا فَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَعْرِفَ مَكَانَهُ لَقَدَرَ عَلَى ذَلِكَ
وَاللَّهُ لَقَدْ سَارَ يَعْقُوبُ وَوُلْدُهُ عِنْدَ الْبِشَارَةِ تِسْعَةَ أَيَّامٍ مِنْ بَدْوِهِمْ إِلَى مِصْرَ وَمَا تُنْكِرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ
أَنْ يَكُونَ اللَّهُ يَفْعَلُ بِحُجَّتِهِ مَا فَعَلَ بِيُوسُفَ أَنْ يَكُونَ يَسِيرُ فِي أَسْوَاقِهِمْ وَيَطَأُ بُسْطَهُمْ وَهُمْ لَا
يَعْرِفُونَهُ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَعْرِفَهُمْ نَفْسَهُ كَمَا أَذِنَ لِيُوسُفَ حِينَ قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا
فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ قَالُوا أَيْنَكَ لِأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي" ١٢٦

المطلع التاسع فى ذكر ما قال موسى بن جعفر

"الهمداني عن علي عن أبيه عن محمد بن زياد الأزدي قال: سألت سيدي موسى بن جعفر عن قول الله عز وجل وأسبغ عليكم نعمه ظاهرة وباطنة فقال النعمة الظاهرة الإمام الظاهر والباطنة الإمام الغائب فقلت له ويكون في الأئمة من يغيب قال نعم يغيب عن أبصار الناس شخصه ولا يغيب عن قلوب المؤمنين ذكره وهو الثاني عشر من يسهل الله له كل عسير ويذل له كل صعب ويظهر له كنوز الأرض ويقرب له كل بعيد ويير به كل جبار عنيد ويهلك على يده

ص ٢٦٤

كل شيطان مرید ذلك ابن سيده الإمام الذي يخفى على الناس ولادته ولا يحل لهم تسميته حتى يظهره الله عز وجل فيملا به الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً. قال الصدوق ره لم أسمع هذا الحديث إلا من أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني عند منصرفي من حج بيت الله الحرام وكان رجلاً ثقة دينا فاضلاً رحمة الله عليه ورضوانه^{١٢٨}

المطلع العاشر

في ذكر ما قال علي بن موسى

"الْهُمْدَانِيُّ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْهَرَوِيِّ قَالَ سَمِعْتُ دِعْبِلَ بْنَ عَلِيٍّ الْخَزَاعِيَّ يَقُولُ: أَنْشَدْتُ
مَوْلَايَ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَاعَ قَصِيدَتِي الَّتِي أَوْلَّهَا

مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةٍ وَمَنْزِلٌ وَحِيٌّ مُفْقِرُ الْعَرَصَاتِ

فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى قَوْلِي

خُرُوجِ إِمَامٍ لَا مَحَالَةَ خَارِجٌ
يُمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَبَاطِلٍ
يُقُومُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَالْبِرَكَاتِ
وَيُجْزِي عَلَى النِّعْمَاءِ وَالنَّقِمَاتِ

بَكَى الرِّضَاعُ بُكَاءً شَدِيداً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيَّ فَقَالَ لِي يَا خُزَاعِيُّ نَطَقَ رُوحُ الْقُدُسِ عَلَيَّ
لِسَانَكَ بِهَدْيَيْنِ الْبَيِّنَيْنِ فَهَلْ تَدْرِي مَنْ هَذَا الْإِمَامُ وَمَتَى يَقُومُ فَقُلْتُ لَا يَا مَوْلَايَ إِلَّا أَنِّي
سَمِعْتُ بِخُرُوجِ إِمَامٍ مِنْكُمْ يُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنَ الْفُسَادِ وَيَمَلُؤُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأْتَ جَوْرًا فَقَالَ يَا
دِعْبِلُ الْإِمَامُ بَعْدِي مُحَمَّدُ ابْنِي وَبَعْدَ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ عَلِيٌّ وَبَعْدَ عَلِيٍّ ابْنُهُ الْحَسَنُ وَبَعْدَ الْحَسَنِ
ابْنُهُ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ فِي غَيْبَتِهِ الْمَطَاعُ فِي ظُهُورِهِ لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ
لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمَلَأَهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأْتَ جَوْرًا وَأَمَّا مَتَى فَإِخْبَارٌ عَنِ الْوَقْتِ
وَلَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنِ آبَائِهِ - عَنْ عَلِيٍّ عَ أَنَّ النَّبِيَّ ص قِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ

ص ٢٦٩

مَتَى يَخْرُجُ الْقَائِمُ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ فَقَالَ مِثْلُهُ مِثْلُ السَّاعَةِ لَا يُجَلِّيْهَا لَوْفَتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلْتُ فِي
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً ١٢٩

المطلع الحادي عشر

في ذكر ما قال محمد بن علي الجواد

"الدَّقَاقُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ الرُّوْيَانِيِّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَ وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْقَائِمِ أَمْ هُوَ الْمَهْدِيُّ أَوْ غَيْرُهُ فَأَبْتَدَأَنِي فَقَالَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ إِنَّ الْقَائِمَ مِنَّا هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَجِبُ أَنْ يُنْتَظَرَ فِي غَيْبَتِهِ وَيُطَاعَ فِي ظُهُورِهِ وَهُوَ الثَّلَاثُ مِنْ وُلْدِي وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالنُّبُوَّةِ وَخَصَّنَا بِالْإِمَامَةِ إِنَّهُ لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلَّتْ جَوْرًا وَظُلْمًا وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يُصْلِحُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ كَمَا أَصْلَحَ أَمْرَ كَلِيمِهِ مُوسَى عَ لِيَقْتَسِمَ لِأَهْلِهِ نَارًا فَرَجَعَ وَهُوَ رَسُولُ نَبِيِّ ثُمَّ قَالَ عَ أَفْضَلُ أَعْمَالِ شِيعَتِنَا أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ" ١٣٠

المطلع الثاني عشر
في ذكر ما قال علي بن محمد الهادي ع

"الْهُمْدَانِيُّ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْغَفَّارِ قَالَ: لَمَّا مَاتَ أَبُو جَعْفَرٍ الثَّانِي ع كَتَبَتِ الشَّيْعَةُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ ع يَسْأَلُونَهُ عِنْدَ الْأَمْرِ فَكَتَبَ ع إِلَيْهِمُ الْأَمْرَ لِي مَا دُمْتُ حَيًّا فَإِذَا نَزَلْتُ بِي مَقَادِيرُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَتَاكُمْ الْخَلْفُ مِنِّي وَأَنْتَى لَكُمْ بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِ الْخَلْفِ" ١٣١

المطلع الثالث عشر

في ذكر ما قال الحسن بن علي العسكري (ع)

"الْعَطَّارُ عَنْ سَعْدٍ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْبَغْدَادِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ع يَقُولُ: كَانَنِي بِكُمْ وَقَدْ اخْتَلَفْتُمْ بَعْدِي فِي الْخَلْفِ مِنِّي أَمَا إِنَّ الْمُقَرَّبَ بِالْأُمَّةِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ

ص ٢٦٦

الْمُنْكَرِ لَوْلَدِي كَمَنْ أَقْرَبَ جَمِيعِ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ ثُمَّ أَنْكَرَ نُبُوَّةَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ص وَالْمُنْكَرِ لِرَسُولِ اللَّهِ ص كَمَنْ أَنْكَرَ جَمِيعَ الْأَنْبِيَاءِ لِأَنَّ طَاعَةَ آخِرِنَا كَطَاعَةَ أَوْلَانَا وَالْمُنْكَرِ لِآخِرِنَا كَالْمُنْكَرِ لِأَوْلَانَا أَمَا إِنَّ لَوْلَدِي غَيْبَةً يَرْتَابُ فِيهَا النَّاسُ إِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ" ١٣٢

المطلع الرابع عشر
في ذكر ما قال بقية الله

"الْعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْفَدَكِيُّ قَالَ أَنَا الْمَهْدِيُّ أَنَا قَائِمُ الزَّمَانِ أَنَا الَّذِي أَمَلُوهَا عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ
ظُلْمًا وَجَوْرًا إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ وَلَا يَبْقَى النَّاسُ فِي فِتْرَةٍ أَكْثَرَ مِنْ تِيهِ بَنِي إِسْرَائِيلَ
وَقَدْ ظَهَرَ أَيَّامُ خُرُوجِي فَهَذِهِ أَمَانَةٌ فِي رِقَبَتِكَ فَحَدِّثْ بِهَا إِخْوَانَكَ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ" ١٣٣

فاذا تلجلجت بتلئلاء آيات الله و اخبار حججه و استقرت على كرسي اليقين فانا ذا اذكر لك فى شان ما اراد الله له فى ظاهره و جاء بها اخبار ائمة الحق و اعرف انه لخلف صالح كني بابي القاسم و انه القائم بامر الله و الحجة على خلق الله و البقية من آل الله و المهدي الذي يهدي الناس الى امر خفي و لا احبّ لاحد ان اذكر اسمه بما قال الامام " (م ح م د) " ١٣٤ و ان بذلك قد وردت النصوص من ذلك القدوس حيث قال و نزل فى توقيعه المرفوع " من سماني فى مجمع من الناس باسمى فعليه لعنة الله " ١٣٥ و قال جده الصادق أبو عبدالله " صاحب هذا الامر رجل لا يسميه باسمه الا كافر " ١٣٦ ان علة ذلك لما كان (ع) فى عهد اراد الناس ما أرادوا لأئمة العدل و ان كان الامر فى الارض لم يكن الخوف

ص ٢٦٧

فانى احب كما نطق باسمه بعض الدعوات و نص بذلك الاشارات و ذلك مشهود عند من عرفه الله حكم الاسماء و الصفات و انا ذا فى وصف جسده الذي لا وصف له و لا نعت اذكر سبعة حديثا فى سبعة مطالع ليسر بروايتها سرّي و يجلو بذكرها فوادى و تكون آية للمقربين و نقمة للمشركين و حجة للمؤمنين و مثلاً للآخرين و على الله ربي استعين.

احاديث مروى در وصف جسد مهدي المطلع الأول

فيما روي " ابن موسى عن الأَسَدِيِّ عَنِ الْبَرْمَكِيِّ عَنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَالِكٍ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ أَبِي الْجَارُودِ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ عَنِ أَبِيهِ عَنِ جَدِّهِ ع قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع عَلَى الْمِنْبَرِ: يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَيْضُ مُشْرَبٌ حُمْرَةً مُبْدَحُ الْبَطْنِ عَرِيضُ الْفَخَذَيْنِ عَظِيمٌ مُشَاشٌ الْمَنْكِبَيْنِ بَظْهَرِهِ شَامَتَانِ شَامَةٌ عَلَى لَوْنِ جِلْدِهِ وَشَامَةٌ عَلَى شِبْهِ شَامَةِ النَّبِيِّ ص لَهُ اسْمَانِ اسْمٌ يَخْفَى وَاسْمٌ يَعلُنُ فَأَمَّا الَّذِي يَخْفَى فَأَحْمَدُ وَأَمَّا الَّذِي يَعلُنُ فَمُحَمَّدٌ فَإِذَا هَزَّ رَأْيَتَهُ أَضَاءَ لَهَا مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَلَا يَبْقَى مُؤْمِنٌ إِلَّا صَارَ قَلْبُهُ أَشَدَّ مِنْ زُبْرِ الْحَدِيدِ وَأَعْطَاهُ اللَّهُ قُوَّةَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا وَلَا يَبْقَى مَيِّتٌ إِلَّا دَخَلَتْ عَلَيْهِ تِلْكَ الْفَرَحَةُ فِي قَلْبِهِ وَفِي قَبْرِهِ وَهُمْ يَتَرَاوَرُونَ فِي قُبُورِهِمْ وَيَتَبَاشَرُونَ بِقِيَامِ الْقَائِمِ ع ١٣٧

المطلع الثاني

فيما روي " سَعْدٌ عَنِ الْيَقْطِينِيِّ عَنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبَانَ عَنِ عَمْرِو بْنِ شَمْرِ عَنِ جَابِرِ الْجَعْفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ: سَآيَرُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ أَخْبِرْنِي عَنِ الْمَهْدِيِّ مَا اسْمُهُ فَقَالَ أَمَّا اسْمُهُ فَإِنَّ حَبِيبِي عَهْدَ إِلَيَّ أَنْ لَا أُحَدِّثَ بِاسْمِهِ

ص ٢٦٨

حَتَّى يَبْعَثَهُ اللَّهُ قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنِ صِفَتِهِ قَالَ هُوَ شَابٌّ مَرْبُوعٌ حَسَنُ الْوَجْهِ حَسَنُ الشَّعْرِ يَسِيلُ شَعْرُهُ عَلَى مَنْكِبَيْهِ وَنُورٌ وَجْهِهِ يَعلُو سَوَادَ لِحْيَتِهِ وَرَأْسُهُ بِأَبِي ابْنِ خَيْرَةَ الْإِمَاءِ ١٣٨

المطلع الثالث

فيما روى " مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ عَنِ الْفَرَّازِيِّ عَنِ عَبَّادِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ حَمَّادٍ عَنِ أَبِي الْجَارُودِ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ أَنَّهُ قَالَ: صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ هُوَ الطَّرِيدُ الْفَرِيدُ الْمُؤْتَوِّرُ بِأَبِيهِ الْمُكْتَبِيُّ بِعَمِّهِ الْمُفْرَدُ مِنْ أَهْلِهِ اسْمُهُ اسْمُ نَبِيِّ. " ١٣٩

المطلع الرابع

فيما روي " عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنِ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ ظُهَيْرٍ عَنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عِيَّاشٍ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنِ أَبِي وَابِلٍ قَالَ: نَظَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ إِلَى الْحُسَيْنِ ع فَقَالَ إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ كَمَا سَمَّاهُ رَسُولُ اللَّهِ ص سَيِّدًا وَ سَيُخْرِجُ اللَّهُ مِنْ صُلْبِهِ رَجُلًا بِاسْمِ نَبِيِّكُمْ يُشَبِّهُهُ فِي الْخَلْقِ وَالْخُلُقِ يَخْرُجُ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنَ النَّاسِ وَإِمَانَةٍ لِلْحَقِّ وَإِظْهَارٍ لِلْجَوْرِ وَاللَّهِ لَوْ لَمْ يَخْرُجْ لَضَرَبْتَ عُنُقَهُ يَفْرَحُ بِخُرُوجِهِ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَسُكَّانُهَا وَهُوَ رَجُلٌ أَجْلَى الْجَبِينِ أَقْنَى الْأَنْفِ ضَخْمُ الْبَطْنِ أَزِيلُ الْفَخَذَيْنِ لِفَخَذِهِ الْيَمْنَى شَامَةٌ أَفْلَجُ الثَّنَائِيَا يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا " ١٤٠

المطلع الخامس

فيما روي " أَحْمَدُ بْنُ هُوذَةَ عَنِ النَّهَائِنْدِيِّ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنِ حُمْرَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي قَدْ دَخَلْتُ الْمَدِينَةَ وَفِي حَقْوِي هِمِيَانٌ فِيهِ أَلْفُ دِينَارٍ وَقَدْ أَعْطَيْتُ اللَّهَ عَهْدًا أَنِّي أَنْفَقُهَا بِبَابِكَ دِينَارًا دِينَارًا أَوْ تُجِيبَنِي فِيمَا أَسْأَلُكَ عَنْهُ فَقَالَ يَا حُمْرَانُ سَلْ ص ٢٦٩

تُجِبْ وَلَا تَبْعُضْ دَنَانِيرَكَ فَقُلْتُ سَأَلْتُكَ بِقَرَابَتِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ وَالْقَائِمُ بِهِ قَالَ لَا قُلْتُ فَمَنْ هُوَ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي فَقَالَ ذَلِكَ الْمَشْرَبُ حُمْرَةٌ الْعَاثِرُ الْعَيْنِينَ الْمَشْرَفُ الْحَاجِبِينَ عَرِيضُ مَا بَيْنَ الْمُنْكَبِينَ بِرَأْسِهِ حَزَّازٌ وَبُوجْهِهِ أَثَرُ رَحِمِ اللَّهِ مُوسَى " ١٤١

المطلع السادس

فيما روي "(عبد الواحد بن عبد الله عن احمد بن محمد بن رباح عن احمد بن علي الحميري عن الحسين بن ايوب عن عبد الله الخثعمي عن محمد بن عبد الله عن وهيب بن حفص عن ابي بصير قال قال ابو جعفر او ابو عبد الله ع الشك من ابن عصام: يا با محمد بالقائم علامتان شامة في راسه و داء الحزاز براسه و شامة بين كتفيه من جانبه الايسر تحت كتفيه ورقة مثل ورقة الاس ابن سته و ابن خيرة الاماء" ١٤٢

المطلع السابع

فيما روي " جماعة عن التلعكبري عن احمد بن علي الرازي عن محمد بن اسحاق المقرئ عن علي بن العباس عن بكار بن احمد عن الحسن بن الحسين عن سفيان الجري عن الفضيل بن الزبير قال سمعت زيدا بن علي ع يقول: المنتظر من ولد الحسين بن علي في ذرية الحسين وفي عقب الحسين وهو المظلوم الذي قال الله و من قتل مظلوما فقد جعلنا لوليه قال وليه رجل من ذريته من عقبه ثم قرأ و جعلها كلمة باقية في عقبه سلطانا فلا يسرف في القتل قال سلطانة في حجة على جميع من خلق الله حتى يكون له الحجة على الناس و لا يكون لاحد عليه حجة ١٤٣

وان يذكر تلك المطالع برق مستشرق من رسول الله حيث قال وقوله الحق " المهدي رجل من ولدي لونه

ص ٢٧٠

لون عربي و جسمه جسم اسرائيلي على خده الايمن حال كانه كوكب دري يملأ الارض عدلا كما ملئت جورا يرصى في خلافته اهل الارض و اهل السماء و الطير في الجو ١٤٤

احاديث فتنه (امتحان) مومنان قبل از ظهور قائم

فيا ايها السائل قد اشرقناك في تلك المطالع من انوار شمس الطالعة التي لاحت عن افق اللامع واستضاءت عن اسم القاطع ما انت تريد والناس ارادوا من قبل ويسئلون من بعد فاعرف ان بحكم القرآن و الاحاديث النازلة من شمس البيان لتظهر فتنة دهماء عمياء صماء صيلم قبل قيام الحجة بامر الله ليشقى من يشقى ويسعد من يسعد فرحم الله امرء عرف قدره واستمسك بالعروة الوثقى والآيات الكبرى وذلك النبء العظمي ولايرتد عن دين الاسلام ولا يخرج عن طاعة الامام وانا اذا اذكر لك في هذا المطلع رشحا من طمطام تلك الفتنة الدهماء المظلمة العمياء الصماء الصيلم والمظلم ذلك البئر الجهنام المظلم لتتذكر نفسك وانفس المؤمنين ويخافوا من امر الله ويحفظوا انفسهم بالتمسك الى جبل الله وان بمثل ذلك فليعمل الخاشعون هذا مطلع قد طلع من طلوع نور الابداع ويطلع فيه آيات فتن الاختراع ثم يشرق من بعده شروق شمس الانقطاع ليعرف الكل امر الله في غاية الامتناع بمثل هذه الشمس الطالعة في افق الارتفاع واصلى على محمد وآل الله مادام يطلع نور ثم يغرب نجم في سماء الاختراع مطلع محال الله تعالى "الم احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنا وهم

ص ٢٧١

لايفتنون ولقد فتننا الذين من قبلهم فليعلمن الله الذين صدقوا وليعلمن الكاذبين" ١٤٥

وقد روي " مُحَمَّدٌ الْحَمِيرِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُسَلِّيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَاللَّهِ لَتُكْسِرَنَّ كَسْرَ الرَّجَاجِ وَإِنَّ الرَّجَاجَ يُعَادُ فَيُعُودُ كَمَا كَانَ وَاللَّهِ لَتُكْسِرَنَّ كَسْرَ الْفَخَّارِ وَإِنَّ الْفَخَّارَ لَا يُعُودُ كَمَا كَانَ وَاللَّهِ لَتَمَحِّصَنَّ وَاللَّهِ لَتَغْرِبَنَّ كَمَا يَغْرِبُ الزُّوَانُ مِنَ الْقَمَحِ" ١٤٦

وروي "بني عن علي عن أبيه عن محمد بن الفضل عن أبيه عن منصور قال قال أبو عبد الله ع: يا منصور إن هذا الأمر لا يأتيكم إلا بعد إياس لا والله حتى تميزوا لا والله حتى تمحصوا لا والله حتى يشقى من يشقى ويسعد من يسعد" ١٤٧

وروي "أبي عن سعد عن ابن أبي الخطاب عن ابن بزيع عن عبد الله الأصم عن الحسين بن مختار القلانسي عن عبد الرحمن بن سيابة عن أبي عبد الله ع قال: كيف أنتم إذا بقيتم بلا إمام هدى ولا علم يبرأ بعضكم من بعض فعند ذلك تميزون وتمحصون وتغربلون وعند ذلك اختلاف السنين وإمارة من أول النهار وقتل وقطع في آخر النهار" ١٤٨

وروي "الغضائري عن البرزقري عن أحمد بن إدريس عن ابن قتيبة عن ابن شاذان عن ابن أبي نجران عن محمد بن منصور عن أبيه قال: كنا عند أبي عبد الله جماعة نتحدث فالتفت إلينا فقال في أي شيء أنتم هيهات هيهات لا والله لا يكون ما تمدون إليه أعينكم حتى تغربلوا لا والله لا يكون ما تمدون إليه أعينكم حتى تميزوا لا والله لا يكون ما تمدون إليه أعينكم إلا بعد إياس لا والله لا يكون ما تمدون إليه أعينكم حتى يشقى من شقي ويسعد من يسعد" ١٤٩

وروي "أحمد بن إدريس عن ابن قتيبة عن ابن

ص ٢٧٢

شاذان عن البرزقري قال قال أبو الحسن ع: أما والله لا يكون الذي تمدون إليه أعينكم حتى تميزوا وتمحصوا وحتى لا يبقى منكم إلا الأندر ثم تلا أم حسبتم أن تتركوا ولما يعلم الله الذين جاهدوا منكم ويعلم الصابرين" ١٥٠

وروي "علي بن أحمد عن عبيد الله بن موسى عن موسى بن محمد عن أحمد بن أبي أحمد عن إبراهيم بن هليل قال: قلت لأبي الحسن ع جعلت فداك مات أبي على هذا الأمر وقد بلغت من السنين ما قد ترى أموت ولا تخبرني بشيء فقال يا أبا إسحاق أنت تعجل

فَقُلْتُ أَيَّ وَاللَّهِ أَعْجَلُ وَمَا لِي لَا أَعْجَلُ وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ السِّنِّ مَا تَرَى فَقَالَ أَمَا وَاللَّهِ يَا أَبَا اسْحَاقَ مَا يَكُونُ ذَلِكَ حَتَّى تُمَيِّزُوا وَتُمَحِّصُوا وَحَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ إِلَّا الْأَقْلُ ثُمَّ صَعَرَ كَفَّهُ ١٥١

وروي " ابنُ عَقْدَةَ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عُبَيْسِ بْنِ هِشَامٍ عَنْ ابْنِ جَبَلَةَ عَنْ مَسْكِينِ الرَّحَالِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ عَمِيرَةَ بِنْتِ نُفَيْلٍ قَالَتْ سَمِعْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ع يَقُولُ: لَا يَكُونُ الْأَمْرُ الَّذِي تَنْتَظِرُونَ حَتَّى يَبْرَأَ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ وَيَنْقُلَ بَعْضُكُمْ فِي وَجْهِهِ بَعْضٍ وَحَتَّى يَلْعَنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَحَتَّى يُسَمِّيَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا كَذَّابِينَ ١٥٢

وروي " مُحَمَّدٌ وَأَحْمَدُ ابْنَا الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِمَا عَنْ ثَعْلَبَةَ عَنْ أَبِي كَهْمَسٍ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مِيثَمٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ ضَمْرَةَ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع: يَا مَالِكُ بْنُ ضَمْرَةَ كَيْفَ أَنْتَ إِذَا اخْتَلَفَتِ الشَّيْعَةُ هَكَذَا وَشَبَّكَ أَصَابِعَهُ وَأَدْخَلَ بَعْضَهَا فِي بَعْضٍ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا عِنْدَ ذَلِكَ مِنْ خَيْرٍ قَالَ الْخَيْرُ كُلُّهُ عِنْدَ ذَلِكَ يَا مَالِكُ عِنْدَ ذَلِكَ يَقُومُ

ص ٢٧٣

قَائِمًا فَيَقْدُمُ سَبْعِينَ رَجُلًا يَكْذِبُونَ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى رَسُولِهِ فَيَقْتُلُهُمْ ثُمَّ يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ عَلَى أَمْرٍ وَاحِدٍ ١٥٣

وروي " الْكَلْبِيُّ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع يَقُولُ: أَلَمْ أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ثُمَّ قَالَ لِي مَا الْفِتْنَةُ فَقُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ الَّذِي عِنْدَنَا أَنَّ الْفِتْنَةَ فِي الدِّينِ ثُمَّ قَالَ يُفْتَنُونَ كَمَا يُفْتَنُ الذَّهَبُ ثُمَّ قَالَ يُخْلَصُونَ كَمَا يُخْلَصُ الذَّهَبُ ١٥٤

وايضا روي " الْكَلْبِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صَالِحٍ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ قَالَ: قَالَ لِي إِنَّ حَدِيثَكُمْ هَذَا لَشَمْرُ مِنْهُ الْقُلُوبُ قُلُوبُ الرِّجَالِ فَأَنْبَدُوا إِلَيْهِمْ نَبْدًا فَمَنْ أَقْرَبَهُ فَرِيدُوهُ وَمَنْ أَنْكَرَهُ فَدَرُوهُ إِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ أَنْ تَكُونَ فِتْنَةُ

يَسْقُطُ فِيهَا كُلُّ بَطَانَةٍ وَوَلِيحَةٍ حَتَّى يَسْقُطَ فِيهَا مَنْ يَشُقُّ الشَّعْرَةَ بِشَعْرَتَيْنِ حَتَّى لَا يَبْقَى إِلَّا نَحْنُ وَشِيعَتُنَا" ١٥٥

وروي " حَمْدُ بْنُ هُوذَةَ عَنْ أَبِي هُرَاسَةَ الْبَاهِلِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ النَّهَائِنْدِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادِ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ صَبَّاحِ الْمُزَنِيِّ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ حَصِيرَةَ عَنِ ابْنِ نُبَاتَةَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع أَنَّهُ قَالَ: كُونُوا كَالنَّحْلِ فِي الطَّيْرِ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الطَّيْرِ إِلَّا وَهُوَ يَسْتَضَعِفُهَا وَلَوْ عَلِمَتِ الطَّيْرُ مَا فِي أَجْوَفِهَا مِنَ الْبَرَكَةِ لَمْ يَفْعَلْ بِهَا ذَلِكَ خَالَطُوا النَّاسَ بِاللَّسْتِكُمْ وَأَبْدَانِكُمْ وَزَايِلُوهُمْ بِقُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ فَوَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا تَرَوْنَ مَا تُحِبُّونَ حَتَّى يَتَقَلَ بَعْضُكُمْ فِي وَجْهِ بَعْضٍ وَحَتَّى يُسَمِّيَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا كَذَّابِينَ وَحَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ أَوْ قَالَ مِنْ شِيعَتِي

ص ٢٧٤

[إِلَّا] كَالْكُحْلِ فِي الْعَيْنِ وَالْمِلْحِ فِي الطَّعَامِ وَسَأْضِرُّبُ لَكُمْ مَثَلًا وَهُوَ مَثَلُ رَجُلٍ كَانَ لَهُ طَعَامٌ فَنَقَّاهُ وَطَيَّبَهُ ثُمَّ أَدْخَلَهُ بَيْتًا وَتَرَكَهُ فِيهِ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ عَادَ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ قَدْ أَصَابَهُ السُّوسُ فَأَخْرَجَهُ وَنَقَّاهُ وَطَيَّبَهُ ثُمَّ أَعَادَهُ إِلَى الْبَيْتِ فَتَرَكَهُ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ عَادَ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ قَدْ أَصَابَ طَائِفَةٌ مِنْهُ السُّوسُ فَأَخْرَجَهُ وَنَقَّاهُ وَطَيَّبَهُ وَأَعَادَهُ وَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى بَقِيَتْ مِنْهُ رِزْمَةٌ كَرِزْمَةِ الْأَنْدَرِ لَا يَضُرُّهُ السُّوسُ شَيْئًا وَكَذَلِكَ أَنْتُمْ تُمَيِّزُونَ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ إِلَّا عِصَابَةٌ لَا تَضُرُّهَا الْفِتْنَةُ شَيْئًا" ١٥٦

وروي " ابْنُ عُقْدَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمُحَمَّدِيِّ عَنِ التَّفْلَيْسِيِّ عَنِ السَّمْنَدِيِّ عَنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ أَبِيهِ ع أَنَّهُ قَالَ: الْمُؤْمِنُونَ يُبْتَلَوْنَ ثُمَّ يَمَيِّزُهُمُ اللَّهُ عِنْدَهُ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يُؤْمِنِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ بَلَاءِ الدُّنْيَا وَمَرَاتِرِهَا وَلَكِنَّهُ آمَنَهُمْ مِنَ الْعَمَى وَالشَّقَاءِ فِي الْآخِرَةِ ثُمَّ قَالَ كَانَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ع يَضَعُ قَتْلَاهُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ ثُمَّ يَقُولُ قَتَلْنَا قَتْلَى النَّبِيِّنَ وَآلِ النَّبِيِّنَ" ١٥٧

وروي ايضا " ابْنُ عُقْدَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ وَسَعْدَانَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعِيدٍ وَأَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ وَمُحَمَّدَ بْنَ الْحُسَيْنِ الْقَطْوَانِيَّ جَمِيعًا عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ

إِسْحَاقُ بْنُ عَمَّارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ: قَدْ كَانَ لِهَذَا الْأَمْرِ وَقْتُ وَكَانَ فِي سَنَةِ أَرْبَعِينَ وَمِائَةٍ فَحَدَّثْتُمْ بِهِ وَأَدْعُمُوهُ فَأَخْرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ "١٥٨"

ثم قوله " يَا إِسْحَاقُ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ قَدْ أُخْرِجَ مَرَّتَيْنِ "١٥٩"

وروي " عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ الْعَطَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الرَّازِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ ابْنِ

ص ٢٧٥

جَبَلَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَازِمٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَتَى خُرُوجُ الْقَائِمِ ع فَقَالَ يَا بَا مُحَمَّدٍ إِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ لَا نُوقِفُ وَقَدْ قَالَ مُحَمَّدٌ ع كَذَبَ الْوَقَائِثُونَ يَا بَا مُحَمَّدٍ إِنَّ قُدَّامَ هَذَا الْأَمْرِ خَمْسَ عَلَامَاتٍ أَوْلَهُنَّ النَّدَاءُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَخُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ وَخُرُوجُ الْخُرَّاسَانِيِّ وَقَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ وَخَسْفُ الْبَيْدَاءِ ثُمَّ قَالَ يَا بَا مُحَمَّدٍ إِنَّهُ لَا بُدَّ أَنْ يَكُونَ قُدَّامَ ذَلِكَ الطَّاعُونَ الْطَّاعُونَ الْأَبْيَضُ وَالطَّاعُونَ الْأَحْمَرُ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَيُّ شَيْءٍ الطَّاعُونَ الْأَبْيَضُ وَ أَيُّ شَيْءٍ الطَّاعُونَ الْأَحْمَرُ قَالَ الطَّاعُونَ الْأَبْيَضُ الْمَوْتُ الْجَادِزُ وَالطَّاعُونَ الْأَحْمَرُ السَّيْفُ وَلَا يَخْرُجُ الْقَائِمُ حَتَّى يُنَادِيَ بِاسْمِهِ مِنْ جَوْفِ السَّمَاءِ فِي لَيْلَةٍ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ لَيْلَةَ جُمُعَةٍ قُلْتُ بِمَ يُنَادِي قَالَ بِاسْمِهِ وَاسْمِ أَبِيهِ إِلَّا إِنْ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ قَائِمٌ آلِ مُحَمَّدٍ فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوهُ فَلَا يَبْقَى شَيْءٌ خَلَقَ اللَّهُ فِيهِ الرُّوحَ إِلَّا سَمِعَ الصَّيْحَةَ فَتَوَقَّطَ النَّائِمُ وَيَخْرُجُ إِلَى صَحْنِ دَارِهِ وَتَخْرُجُ الْعُدْرَاءُ مِنْ خَدْرِهَا وَيَخْرُجُ الْقَائِمُ مِمَّا يَسْمَعُ وَهِيَ صَيْحَةُ جَبْرِئِيلَ ع "١٦٠"

فاذا عرفت احكام الفتن في ايامك فاستمسك بحبل الله و ايقن بان امر الله لا خفاء له و دين الله لا ستر عليه و ليس لاحد على الله حجة و ان الحجة لله على العالمين جميعا و لقد اختار الله لحفظ دينه في ايام الفتن عبدا لم يقدر احد ان يجحده بحق و نزل الاحكام يوم

ظهوره بالسنة ائمة الصادقين " ليهلك من هلك عن بينه ويحيى من حي عن بينه " ١٤١ و انى
لما اعان الله عليّ بفضله

ص ٢٧٦

من علم الحكمة ما رجعت الى اخبار آل الله ولا نلتفت فى انوار محال امر الله وليس عندي
كتاب مثل العلماء لاني كنت فتى تاجرا ولكن الان لما نظرت الى كتاب فيه انوار ائمة
العدل اذكر لك سبعة حديث فى سبعة مطالع الذى كل واحد منها يكفى الناس كلهم وهو
تصريح للمتفرسين و تلويح للمجتهدين و تقطيع للمتعاندين و تمنيع للمجاهدين و على الله
ربى توكلت و هو حسبى و نعم الوكيل.

المطلع الاوّل

فيما ذكر علي فى خطبته تصريحا فى سبعة مقامات منها و الدليل على ذلك ما وقع فيما
بين جمادي و رجب من قضاء الله و لا يقدر ذو علم ان يقول تلك علامة التى فرض عند
ظهور القائم لانه ع قد ذكر فيما يقع من بعد حكم ذلك الامر و علامات الظهور حيث يعرف
مومن المتفرس بنور المستور و ان ذلك مشهود عند من اشهده الله خلق السموات و الارض
ثم خلق نفسه و كفى بحكم تلك الخطبة للمتفرسين دليلا و بما ذكر فى البحار

" خص ، وَقَفْتُ عَلَى كِتَابِ خُطْبِ لِمَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَ وَ عَلَيْهِ خُطُّ السَّيِّدِ رَضِيِّ الدِّينِ
عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ طَاوُسٍ مَا صُورْتُهُ هَذَا الْكِتَابُ ذَكَرَ كَاتِبُهُ رَجُلَيْنِ بَعْدَ الصَّادِقِ عَ فَيُمْكِنُ
أَنْ يَكُونَ تَارِيخُ كِتَابَتِهِ بَعْدَ الْمِائَتَيْنِ مِنَ الْهَجْرَةِ لِأَنَّهُ عَ انْتَقَلَ بَعْدَ سَنَةِ مِائَةٍ وَأَرْبَعِينَ مِنَ الْهَجْرَةِ
وَقَدْ رَوَى بَعْضُ مَا فِيهِ عَنْ أَبِي رَوْحٍ فَرَجِ بْنِ فَرَوَةَ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ

ص ٢٧٧

وَبَعْضَ مَا فِيهِ عَنْ غَيْرِهِمَا ذَكَرَ فِي الْكِتَابِ الْمُشَارِ إِلَيْهِ خُطْبَةً لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عِيسَى بْنِ عَمْرٍو
 الْمَخْزُونِ: وَهِيَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَحَدِ الْمُحْمَدِ الَّذِي تَوَحَّدَ بِمُلْكِهِ وَعَلَا بِقُدْرَتِهِ أَحْمَدُهُ عَلَى مَا
 عَرَفَ مِنْ سَبِيلِهِ وَاللَّهُمَّ مِنْ طَاعَتِهِ وَعِلْمٍ مِنْ مَكْتُونِ حِكْمَتِهِ فَإِنَّهُ مَحْمُودٌ بِكُلِّ مَا يُؤَلِّي مَشْكُورٌ
 بِكُلِّ مَا يُؤَلِّي وَأَشْهَدُ أَنَّ قَوْلَهُ عَدْلٌ وَحُكْمُهُ فَضْلٌ وَلَمْ يَنْطِقْ فِيهِ نَاطِقٌ بِكَانَ إِلَّا كَانَ قَبْلَ
 كَانَ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُ اللَّهِ وَسَيِّدُ عِبَادِهِ خَيْرٌ مِنْ أَهْلِ أَوْلَى وَخَيْرٌ مِنْ أَهْلِ آخِرٍ فَكُلَّمَا
 نَسَخَ اللَّهُ الْخَلْقَ فَرِيقَيْنِ جَعَلَهُ فِي خَيْرِ الْفَرِيقَيْنِ لَمْ يَسْهَمْ فِيهِ عَائِرٌ وَلَا نِكَاحٌ جَاهِلِيَّةٍ ثُمَّ إِنَّ
 اللَّهَ قَدْ بَعَثَ إِلَيْكُمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ
 رَحِيمٌ فَاتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ فَإِنَّ اللَّهَ
 جَعَلَ لِلْخَيْرِ أَهْلًا وَلِلْحَقِّ دَعَاءً وَلِلطَّاعَةِ عِصْمًا يَعِصُمُ بِهِمْ وَيُقِيمُ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ عَلَى ارْتِضَاءٍ
 مِنْ ذَلِكَ وَجَعَلَ لَهَا رِعَاةً وَحَفَظَةً يَحْفَظُونَهَا بِقُوَّةٍ وَيُعِينُونَ عَلَيْهَا أَوْلِيَاءَ ذَلِكَ بِمَا وُكِّلُوا مِنْ حَقِّ
 اللَّهِ فِيهَا أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ رُوحَ الْبَصْرِ رُوحَ الْحَيَاةِ الَّذِي لَا يَنْفَعُ إِيمَانٌ إِلَّا بِهِ مَعَ كَلِمَةِ اللَّهِ وَ
 التَّصْدِيقِ بِهَا فَالْكَلِمَةُ مِنَ الرُّوحِ وَالرُّوحُ مِنَ النُّورِ وَالنُّورُ نُورُ السَّمَاوَاتِ فَبِأَيْدِيكُمْ سَبَبٌ وَصَلَّ
 إِلَيْكُمْ مِنْهُ إِثَارٌ وَاخْتِيَارٌ نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تَبْلُغُوا شُكْرَهَا خَصَّصَكُمْ بِهَا وَاخْتَصَّكُمْ لَهَا وَتِلْكَ
 الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ فَأَبَشِّرُوا بِبَصْرِ مِنَ اللَّهِ عَاجِلٍ وَفَتَحِ يَسِيرٍ يُقَرُّ
 اللَّهُ بِهِ أَعْيُنَكُمْ وَيَذْهَبُ بِحُزْنِكُمْ كُفُّوا مَا تَنَاهَى النَّاسُ

ص ٢٧٨

عَنْكُمْ فَإِنَّ ذَلِكَ لَا يَخْفَى عَلَيْكُمْ إِنَّ لَكُمْ عِنْدَ كُلِّ طَاعَةٍ عَوْنًا مِنَ اللَّهِ يَقُولُ عَلَى الْأَلْسُنِ وَ
 يَثْبُتُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ وَذَلِكَ عَوْنُ اللَّهِ لِأَوْلِيَائِهِ يَظْهَرُ فِي خَفِيِّ نِعْمَتِهِ لَطِيفًا وَقَدْ أَثْمَرَتْ لِأَهْلِ
 التَّقْوَى أَغْصَانُ شَجَرَةِ الْحَيَاةِ وَإِنْ فُرْقَانًا مِنَ اللَّهِ بَيْنَ أَوْلِيَائِهِ وَأَعْدَائِهِ فِيهِ شِفَاءٌ لِلصُّدُورِ وَ
 ظُهُورٌ لِلنُّورِ يُعِزُّ اللَّهُ بِهِ أَهْلَ طَاعَتِهِ وَيُذِلُّ بِهِ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَلْيُعِدَّ امْرُؤٌ لِدَلِكِ عِدَّتَهُ وَلَا عِدَّةَ لَهُ
 إِلَّا بِسَبَبِ بَصِيرَةٍ وَصِدْقِ نِيَّةٍ وَتَسْلِيمِ سَلَامَةٍ أَهْلِ الْخَفَةِ فِي الطَّاعَةِ ثَقُلَ الْمِيزَانُ وَالْمِيزَانُ
 بِالْحِكْمَةِ وَالْحِكْمَةُ فَضَاءٌ لِلْبَصْرِ وَالشُّكُّ وَالْمَعْصِيَةُ فِي النَّارِ وَلَيْسَا مِنَّا وَلَا لَنَا وَلَا إِلَيْنَا
 قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ مَطْوِيَّةٌ عَلَى الْإِيمَانِ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ إِظْهَارَ مَا فِيهَا فَتَحَهَا بِالْوَحْيِ وَزَرَعَ فِيهَا

الْحِكْمَةَ وَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ إِنْ يَبْلُغُهُ لَا يُعْجَلُ اللَّهُ بِشَيْءٍ حَتَّىٰ يَبْلُغَ إِنَاهُ وَ مُنْتَهَاهُ فَاسْتَبَشِرُوا
بِبُشْرَى مَا بُشِّرْتُمْ وَ اعْتَرَفُوا بِقُرْبَانٍ مَا قُرِبَ لَكُمْ وَ تَنَجَّزُوا مَا وَعَدَكُمْ إِنَّ مِنَّا دَعْوَةً خَالِصَةً يُظْهِرُ
اللَّهُ بِهَا حُجَّتَهُ الْبَالِغَةَ وَ يُتِمُّ بِهَا نِعْمَهُ السَّابِغَةَ وَ يُعْطِي بِهَا الْكِرَامَةَ الْفَاضِلَةَ مَنْ اسْتَمْسَكَ بِهَا
أَخَذَ بِحِكْمَةٍ مِنْهَا آتَاكُمْ اللَّهُ رَحْمَتَهُ وَ مِنْ رَحْمَتِهِ نُورُ الْقُلُوبِ وَ وَضَعَ عَنْكُمْ أَوْزَارَ الذُّنُوبِ وَ
عَجَلَ شِفَاءَ صُدُورِكُمْ وَ صَلَاحَ أُمُورِكُمْ وَ سَلَامًا مِنَّا دَائِمًا عَلَيْكُمْ تَعْلَمُونَ بِهِ فِي دُولِ الْأَيَّامِ وَ
قَرَارِ الْأَرْحَامِ فَإِنَّ اللَّهَ اخْتَارَ لِدِينِهِ أَقْوَامًا انْتَخَبَهُمُ لِلْقِيَامِ عَلَيْهِ وَ النُّصْرَةَ لَهُ بِهِمْ ظَهَرَتْ كَلِمَةُ
الْإِسْلَامِ وَ أَرْجَاءُ مُفْتَرَضِ الْقُرْآنِ

ص ٢٧٩

وَ الْعَمَلِ بِالطَّاعَةِ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ خَصَّصَكُمْ بِالْإِسْلَامِ وَ اسْتَخْلَصَكُمْ
لَهُ لِأَنَّهُ اسْمُ سَلَامَةٍ وَ جَمَاعِ كِرَامَةٍ اصْطَفَاهُ اللَّهُ فَنَهَجَهُ وَ بَيَّنَّ حُجَجَهُ وَ أَرَفَّ أَرْفَهُ وَ حَدَّهُ وَ
وَصَفَّهُ وَ جَعَلَهُ رِضَى كَمَا وَصَفَهُ وَ وَصَفَ أَخْلَاقَهُ وَ بَيَّنَّ أَطْبَاقَهُ وَ وَكَّدَ مِيثَاقَهُ مِنْ ظَهْرِ وَ بَطْنِ
ذِي حَلَاوَةٍ وَ أَمْنٍ فَمَنْ ظَفَرَ بِظَاهِرِهِ رَأَى عَجَائِبَ مَنَازِرِهِ فِي مَوَارِدِهِ وَ مَصَادِرِهِ وَ مَنْ فَطَنَ بِمَا
بَطْنِ رَأَى مَكُونِ الْفِطَنِ وَ عَجَائِبَ الْأَمْثَالِ وَ السُّنَنِ فَظَاهِرُهُ أَنْيَقُ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ لَا تَنْقُضِي
عَجَائِبُهُ وَ لَا تَفْنَى غَرَائِبُهُ فِيهِ يَنَابِيعُ النِّعَمِ وَ مَصَابِيحُ الظُّلْمِ لَا تُفْتَحُ الْخَيْرَاتُ إِلَّا بِمَفَاتِيحِهِ وَ
لَا تَنْكَشِفُ الظُّلْمُ إِلَّا بِمَصَابِيحِهِ فِيهِ تَفْصِيلٌ وَ تَوْصِيلٌ وَ بَيَانُ الْإِسْمِينَ الْأَعْلِينَ اللَّذِينَ جُمِعَا
فَاجْتَمَعَا لَا يَصْلِحَانِ إِلَّا مَعًا يُسَمِّيَانِ فِعْرَفَانِ وَ يُوصَفَانِ فَيَجْتَمِعَانِ قِيَامُهُمَا فِي تَمَامِ أَحَدِهِمَا
فِي مَنَازِلِهِمَا جَرَى بِهِمَا وَ لَهُمَا نُجُومٌ وَ عَلَى نُجُومِهِمَا نُجُومٌ سِوَاهُمَا تُحْمَى حِمَاهُ وَ تُرْعَى
مَرَاعِيهِ وَ فِي الْقُرْآنِ بَيَانُهُ وَ حُدُودُهُ وَ أَرْكَانُهُ وَ مَوَاضِعُ تَقَادِيرِ مَا خُزِنَ بِخَزَائِنِهِ وَ وُزِنَ بِمِيزَانِهِ
مِيزَانِ الْعَدْلِ وَ حُكْمِ الْفَضْلِ إِنَّ رُعَاةَ الدِّينِ فَرَّقُوا بَيْنَ الشُّكِّ وَ الْيَقِينِ وَ جَاءُوا بِالْحَقِّ الْمُبِينِ
قَدْ بَيَّنَّا الْإِسْلَامَ تَبْيَانًا وَ أَسَّسُوا لَهُ أَسَاسًا وَ أَرْكَانًا وَ جَاءُوا عَلَى ذَلِكَ شُهُودًا وَ بُرْهَانًا مِنْ
عَلَامَاتٍ وَ أَمَارَاتٍ فِيهَا كِفَاءٌ لِمُكْتَفٍ وَ شِفَاءٌ لِمُسْتَفٍ يَحْمُونَ حِمَاهُ وَ يَرْعُونَ مَرَعَاهُ وَ يَصُوبُونَ
مَصُونَهُ وَ يَهْجُرُونَ مَهْجُورَهُ وَ يُحِبُّونَ مَحْبُوبَهُ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ بَرَّهُ وَ بَعْظِيمِ أَمْرِهِ وَ ذَكَرَهُ بِمَا يَجِبُ
أَنْ يُذَكَرَ بِهِ يَتَوَاصَلُونَ بِالْوِلَايَةِ وَ يَتَلَاقُونَ بِحُسْنِ اللَّهْجَةِ وَ يَتَسَاقُونَ بِكَأْسِ الرَّوِيَّةِ وَ يَتَرَاعُونَ

بِحُسْنِ الرَّعَايَةِ بِصُدُورٍ بَرِيَّةٍ وَأَخْلَاقٍ سَنِيَّةٍ وَبِسَلَامِ رَضِيَّةٍ لَا يُشْرَبُ فِيهِ الدَّنِيَّةُ وَلَا تُشْرَعُ فِيهِ
الْغَيْبَةُ فَمَنْ اسْتَبَطْنَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا اسْتَبَطْنَ خُلُقًا سَيِّئًا وَقَطَعَ أَصْلَهُ وَاسْتَبَدَلَ مَنْزِلَهُ بِنَقْصِهِ
مُبْرَمًا وَاسْتَحْلَلَهُ مُجْرِمًا مِنْ عَهْدٍ مَعْهُودٍ إِلَيْهِ وَعَقْدٍ مَعْقُودٍ عَلَيْهِ بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَإِثَارِ سَبِيلِ
الْهُدَى عَلَى ذَلِكَ عَقَدَ خَلْقَهُمْ وَآخَى الْفَتَاهُمْ فَعَلِيهِ يَتَحَابُّونَ وَبِهِ

ص ٢٨٠

يَتَوَاصَلُونَ فَكَانُوا كَالزَّرْعِ وَتَفَاضَلُهُ يَبْقَى فَيُؤَخِّدُ مِنْهُ وَيَفْنَى وَبِيعْتَهُ التَّخْصِيصُ وَيَبْلُغُ مِنْهُ
التَّخْلِيصُ فَاَنْتَظِرْ أَمْرَهُ فِي قِصْرِ أَيَّامِهِ وَقَلَّةِ مَقَامِهِ فِي مَنْزِلِهِ حَتَّى يَسْتَبَدَلَ مَنْزِلًا لِيَضَعَ مَنْحُولَهُ
وَمَعَارِفَ مُنْقَلَبِهِ فَطُوبَى لِمَنْ لَدَى قَلْبِ سَلِيمٍ أَطَاعَ مَنْ يَهْدِيهِ وَتَجَنَّبَ مَا يُرِيدُهُ فَيَدْخُلُ مَدْخَلَ
الْكَرَامَةِ فَأَصَابَ سَبِيلَ السَّلَامَةِ سَيَبْصُرُ بِبَصَرِهِ وَأَطَاعَ هَادِي أَمْرِهِ دَلَّ أَفْضَلَ الدَّلَالَةِ وَكَشَفَ
غِطَاءَ الْجَهَالَةِ الْمُضِلَّةِ الْمُلهِيَةِ فَمَنْ أَرَادَ تَفَكُّرًا أَوْ تَذَكُّرًا فَلْيَذْكُرْ رَأْيَهُ وَلْيَبْرُزْ بِالْهُدَى مَا لَمْ تُغْلَقْ
أَبْوَابُهُ وَتُفْتَحَ أَسْبَابُهُ وَقَبْلَ نَصِيحَةٍ مَنْ نَصَحَ بِخُضُوعٍ وَحُسْنِ خُشُوعٍ بِسَلَامَةِ الْإِسْلَامِ وَدَعَاءِ
التَّمَامِ وَسَلَامِ بِسَلَامِ تَحِيَّةٍ دَائِمَةٍ لِيَخَاضِعَ مُتَوَاضِعٌ يَتَنَافَسُ بِالْإِيمَانِ وَيَتَعَارَفُ عَدْلَ الْمِيزَانِ
فَلْيَقْبَلْ أَمْرَهُ وَإِكْرَامَهُ بِقَبُولٍ وَلِيَحْذَرْ قَارِعَةً قَبْلَ حُلُولِهَا إِنْ أَمَرْنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ
إِلَّا مَلِكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ لَا يَعِي حَدِيثَنَا إِلَّا حُصُونٌ
حَصِينَةٌ أَوْ صُدُورٌ أَمِينَةٌ أَوْ أَحْلَامٌ

ص ٢٨١

رَزِينَةٌ يَا عَجَبًا كُلَّ الْعَجَبِ بَيْنَ جُمَادَى وَرَجَبٍ فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ شُرَطَةِ الْخَمِيْسِ مَا هَذَا الْعَجَبُ
يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ وَمَا لِي لَا أَعْجَبُ وَسَبَقَ الْقَضَاءُ فِيكُمْ وَمَا تَفَقَّهُونَ ١٦٢١

المطلع الثاني

فى ذكر حديث الذى ذكرت فى ذلك الكتاب عن رسول الله عن الله سبحانه حيث اشار اليه بذلك فى علامات التى تظهر قبل الرجعة فى قوله عز ذكره " وَخُرُوجِ وَلَدٍ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ " ١٦٣ الله يعلم مراده وانا لا اعلم حرفا وان الخروج ما انا اعرفه هى الخروج بالحكمة والحجة لا سواها ومن ياول بغير ذلك فلست انا اهله وان الله وملائكته واوليائه بريئون من المفترين المكذبين الذين يريدون الفتنة بغير حق اولئك هم الظالمون.

المطلع الثالث

فى ذكر حديث عباد الذين يتمسكون بامر الله واولئك هم الفائزون وقد روي " ابْنُ الْمُتَوَكَّلِ عَنْ الْأَسَدِيِّ عَنِ الْبُرْمَكِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُرَاتِ عَنْ ثَابِتِ بْنِ دِينَارٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عِ إِمَامُ أُمَّتِي وَخَلِيفَتِي عَلَيْهِمْ بَعْدِي وَمِنْ وُلْدِهِ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ الَّذِي يَمْلَأُ اللَّهُ عِزًّا وَجَلًّا بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا وَظُلْمًا وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا إِنَّ الثَّابِتِينَ عَلَى الْقَوْلِ بِهِ فِي زَمَانِ غَيْبَتِهِ لَأَعَزُّ مِنَ الْكِبْرِيتِ الْأَحْمَرِ فَقَامَ إِلَيْهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ لِلْقَائِمِ مِنْ وُلْدِكَ غَيْبَةٌ فَقَالَ إِي وَرَبِّي وَلِيْمَحْصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ يَا جَابِرُ إِنَّ هَذَا لِأَمْرٍ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَسِرٍّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ مَطْوِيٌّ عَنْ عِبَادِهِ فَإِيَّاكَ وَالشُّكَّ فِي أَمْرِ اللَّهِ فَهُوَ كُفْرٌ " ١٦٤

ص ٢٨٢

المطلع الرابع

فيما أشار على فى خطبته وكلامه حيث يعرف اهل الافئدة بعضا من الامرو انا الى ربنا لمنقلبون وقد " رَوَى مَسْعَدَةُ بْنُ صَدَقَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ع يَقُولُ: خَطَبَ النَّاسَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع بِالْكُوفَةِ فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَنَا سَيِّدُ الشَّيْبِ وَفِيَّ

سِنَّةٍ مِنْ أَيُّوبَ وَسَيَجْمَعُ اللَّهُ لِي أَهْلِي كَمَا جَمَعَ لِيَعْقُوبَ شَمْلَهُ وَذَلِكَ إِذَا اسْتَدَارَ الْفَلَكَ وَ قُلْتُمْ ضَلَّ أَوْ هَلَكَ أَلَا فَاسْتَشْعِرُوا قَبْلَهَا بِالصَّبْرِ وَبُوعُوا إِلَى اللَّهِ بِالذَّنْبِ فَقَدْ نَبَذْتُمْ قُدْسَكُمْ وَ أَطْفَأْتُمْ مَصَابِيحَكُمْ وَقَلَدْتُمْ هِدَايَتَكُمْ مَنْ لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ وَلَا لَكُمْ سَمْعًا وَلَا بَصْرًا ضَعْفَ وَاللَّهُ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ هَذَا وَلَوْ لَمْ تَتَوَاكَلُوا أَمْرَكُمْ وَلَمْ تَتَّخِذُوا عَنْ نُصْرَةِ الْحَقِّ بَيْنَكُمْ وَلَمْ تَهِنُوا عَنْ تَوْهِينِ الْبَاطِلِ لَمْ يَتَشَجَّعْ عَلَيْكُمْ مَنْ لَيْسَ مِثْلَكُمْ وَلَمْ يَقْوَمَنْ قَوِي عَلَيْكُمْ وَ عَلَى هُضْمِ الطَّاعَةِ وَإِزْوَائِهَا عَنْ أَهْلِهَا فَيُكْمِ تَهْتَمُ كَمَا تَاهَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ عَلَى عَهْدِ مُوسَى وَ بِحَقِّ أَقُولُ لِيُضَعَّفَنَّ عَلَيْكُمْ التَّيُّهُ مِنْ بَعْدِي بِاضْطِهَادِكُمْ وَوَلَدِي ضِعْفًا مَا تَاهَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ فَلَوْ قَدْ اسْتَكْمَلْتُمْ نَهْلًا وَامْتَلَأْتُمْ عَلَلًا عَنْ سُلْطَانِ الشَّجَرَةِ الْمَلْعُونَةِ فِي الْقُرْآنِ لَقَدْ اجْتَمَعْتُمْ عَلَى نَاعِقِ ضَلَالٍ وَلَا جَبْتُمْ الْبَاطِلَ رَكُضًا ثُمَّ لَعَادَرْتُمْ دَاعِيِ الْحَقِّ وَقَطَعْتُمْ الْأَدْنَى مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ وَوَصَلْتُمْ الْأَبْعَدَ مِنْ أَبْنَاءِ الْحَرْبِ أَلَا وَ لَوْ ذَابَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ لَقَدْ دَنَا التَّمَحِيصُ لِلْجَزَاءِ وَكُشِفَ الْغِطَاءُ وَانْقَضَتِ الْمُدَّةُ وَأَزَفَ الْوَعْدُ وَبَدَأَ لَكُمْ النَّجْمُ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ وَ أَشْرَقَ لَكُمْ قَمَرُكُمْ كَمِلْءِ شَهْرِهِ وَكَلِيلَةٍ

ص ٢٨٣

تَمَّ فَإِذَا اسْتَبَانَ ذَلِكَ فَارْجِعُوا التَّوْبَةَ وَخَالِعُوا الْحَوْبَةَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِنْ أَطَعْتُمْ طَالَعَ الْمَشْرِقُ سَلَكَ بِكُمْ مِنْهَا جَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَتَدَارَيْتُمْ مِنَ الصَّمَمِ وَاسْتَشْفَيْتُمْ مِنَ الْبِكْمِ وَكُفَيْتُمْ مَثْوَنَةَ التَّعْسُفِ وَالطَّلَبِ وَنَبَذْتُمْ الثَّقَلَ الْفَادِحَ عَنِ الْأَعْنَاقِ فَلَا يُبْعَدُ اللَّهُ إِلَّا مَنْ أَبِي الرَّحْمَةِ وَفَارَقَ الْعِصْمَةَ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ١٦٥

وَإِيضًا " إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ وَإِنَّ مِنْ وَرَائِكُمْ فِتْنًا مُظْلِمَةً عَمِيَاءَ مُنْكَسِفَةً لَا يَنْجُو مِنْهَا إِلَّا النُّومَةُ قِيلَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَمَا النُّومَةُ قَالَ الَّذِي يَعْرِفُ النَّاسَ وَلَا يَعْرِفُونَهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَيُعْمِي خَلْقَهُ مِنْهَا بِظُلْمِهِمْ وَجَوْرِهِمْ وَ إِسْرَافِهِمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ خَلَّتِ الْأَرْضُ سَاعَةً وَاحِدَةً مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا وَلَكِنَّ الْحُجَّةَ يَعْرِفُ النَّاسَ وَلَا يَعْرِفُونَهُ كَمَا كَانَ يُوسُفُ يَعْرِفُ النَّاسَ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ثُمَّ تَلَا يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ١٦٦

المطلع الخامس

فيما أشار أبو عبد الله في ظهور أمرهم قبل قيام القائم في قوله عز ذكره بما روي "عبد الواحد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن رباح عن أحمد بن علي الحميري عن الحسين بن أيوب عن عبد الكريم الخثعمي عن محمد بن عصام عن المفضل بن عمر قال: كنت عند أبي عبد الله ع في مجلسه ومعي غيري فقال لنا إياكم والتنويه يعني باسم القائم ع وكنت أراه يريد غيري فقال لي يا با عبد الله إياكم والتنويه والله ليغيب سنينا من الدهر وليخمن حتى يقال مات هلك بأي واد سلك ولتفيضن عليه أعين المؤمنين

ص ٢٨٤

وليكفان كتكفو السفينة في أمواج البحر حتى لا ينجو إلا من أخذ الله ميثاقه وكتب الإيمان في قلبه وأيده بروح منه وترفعن اثنتا عشرة راية مشتبهة لا يعرف أي من أي قال فبكيت فقال لي ما يبكيك قلت جعلت فداك كيف لا أبكي وأنت تقول ترفعن اثنتا عشرة راية مشتبهة لا يعرف أي من أي قال فنظر إلى كوة في البيت التي تطلع فيها الشمس في مجلسه فقال ع أهذه الشمس مضيئة قلت نعم قال والله لا مرنا أضوا منها^{١٦٧}

المطلع السادس

فيما اشار ابو الحجة و ابنه ع للذين يعرفون إشارات كلامهم و انهم لهم المهتدون و لقد ذكر في "كتاب المحتضر، للحسن بن سليمان تلميذ الشهيد رحمه الله عليهما قال روي: أنه وجد بخط مولانا أبي محمد العسكري ع ما صورته قد سعدنا ذرى الحقائق بأقدام النبوة و الولاية و ساقه إلى أن قال و سيسفر لهم ينابيع الحيوان بعد لظى النيران لتمام الم و طه و الطواسين من السنين ١٦٨

وقال ابنه روى فداه في توقيعه المنيع الذي اذكره انشاء الله في ذلك الكتاب من بعد الى ان قال " إذا حلَّ جُمادى الأولى من سنتكم هذه فاعتبروا بما يحدث فيه و استيقظوا من رقدتكم لما يكون من الذي يليه ستظهر لكم من السماء آية جلية و من الأرض مثلها بالسوية و يحدث في أرض المشرق ما يحزن و يقلق و يغلب من بعد على العراق طوائف عن الإسلام مرق يضيق بسوء فعاليهم على أهله الأرزاق ثم تتفرج الغمة من بعده ببوار طاعوت من الأشرار

ص ٢٨٥

يسر بهلاكه المتقون الأختيار و يتفق لمريدي الحج من الأفاق ما يأملونه على توفير غلبة منهم و اتفاق و لنا في تيسير حجهم على الإختيار منهم و الوفاق شأن يظهر على نظام و اتساق فيعمل كل امرئ منكم ما يقرب به من محبتنا و ليتجنب ما يدينه من كراهيتنا و سخطنا فإن أمراً يبعثه فجأة حين لا تنفعه توبة و لا ينجيه من عقابنا ندم على حوبة و الله يلهمك الرشد و يلطف لكم بالتوفيق برحمته ١٦٩

المطلع السابع

في ذكر عباد الذين يبعثهم الله قبل قيام القائم لطلب ثار الحسين بما روي " العدة عن اصحابنا عن سهل عن ابن شمون عن الأصم عن عبد الله بن القاسم البطل عن أبي عبد

اللَّهِ ع: فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ قَالَ قَتْلُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع وَطَعْنُ الْحَسَنِ ع وَلَتَعْلَنَّ عُلوًّا كَبِيرًا قَالَ قَتْلُ الْحُسَيْنِ ع فَإِذَا جَاءَ وَعَدُّ أَوْلَاهُمَا إِذَا جَاءَ نَصْرُ دَمِ الْحُسَيْنِ بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ قَوْمٌ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ فَلَا يَدْعُونَ وَتَرَّا لَآلِ مُحَمَّدٍ إِلَّا قَتْلَهُ وَكَانَ وَعَدًّا مَفْعُولًا خُرُوجِ الْقَائِمِ ع ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمْ الْكِرَّةَ عَلَيْهِمْ خُرُوجِ الْحُسَيْنِ ع فِي سَبْعِينَ مِنْ أَصْحَابِهِ عَلَيْهِمُ الْبَيْضُ الْمُدْهَبَةُ لِكُلِّ بَيْضَةٍ وَجْهَانِ الْمُؤَدُّونَ إِلَى النَّاسِ إِنَّ هَذَا الْحُسَيْنَ قَدْ خَرَجَ حَتَّى لَا يَشُكُّ الْمُؤْمِنُونَ فِيهِ وَإِنَّهُ لَيْسَ بِدَجَالٍ وَلَا شَيْطَانٍ وَالْحُجَّةُ الْقَائِمُ بَيْنَ أَظْهَرِهِمْ فَإِذَا اسْتَقَرَّتِ الْمَعْرِفَةُ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ ١٧٠"

ص ٢٨٦

أَنَّ الْحُسَيْنَ ع جَاءَ الْحُجَّةَ الْمَوْتُ فَيَكُونُ الَّذِي يُغَسَّلُهُ وَيُكَفَّنُهُ وَيُحَنِّطُهُ وَيَلْحَدُهُ فِي حُفْرَتِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ع وَلَا يَلِي الْوَصِيَّ إِلَّا الْوَصِيُّ ١٧٠"

فاذا تلجلجت بذكر تلك الاشارات لايعرف حكم التصريح من تلك الاخبار فاني من حكم الباطن اظهرت لك رشحا وان من دون تلك الاخبار اشارات كثيرة كما نطق به قول الذين ذكر في كتاب قديم وهو هذا ليعلم ان الملك منقطع الامر لله ذي النعماء و الجود و خصه الله بالآيات منبعثا الى الخليقه منها البيض و السود و ان ما وراء تلك الاشارات اشارات الآفاقية لا يخفى و العلامات الكونية لاتعد و الدلالات السريانية لاتذكر و الاخبارات النازله من ائمة الاطهار لا يحصى و انى ما رايت شيئا دون ما ذكرت لك ولكن سمعت فى حديث اشارة اليه بان فى صوته ضحك ثم فى حديث آخرانه أراد بامر و يجرى الله البداء مرتين و يقضى فى الثالثة ما شاء الله له و فى حديث بما ذكر فى كتاب اكمال الدين و اتمام النعمة اشار الصادق حيث قال عز ذكره " كانى انظر الى القائم على منبر الكوفة و حوله أصحابه ثلاثة مات و ثلاثة عشر رجلا عدة اصحاب بدر و هم اصحاب

الولاية وهم حكام الله في ارضه على خلقه حتى يستخرج من قبائه كتابا مختوما بخاتم من ذهب عهد معهود من رسول الله فيجفلون عنه اجفال الغنم اليكم فلا يبقى منهم الا الوزير و احد عشر نقيبا كما بقوا مع موسى بن عمران فيجولون في الارض ولا

ص ٢٨٧

يجدون عنه مذهبا فيرجعون اليه والله انى اعرف الكلام الذي يقوله لهم فيكفرون به" ١٧١

ولكنى لما ما اري لنفسى ذكرا ولا لوجودي شانا لا اعلم حقيقه امري ولا ايقن بما شاء الله فى تلك الاحاديث النازلة ولكن بما ايقنت بينى وبين الله ربي بانى ما اردت الا دين الله وان الله اكرمنى بنعمته بما شاء كما شاء وانى على قدر ضعفى وضري وعجزى ومسكنتى احب ان اظهر دين رسول الله بما نزل الله فى القرآن وثبت عليها اخبار اهل البيان بتلك النعمة لو شاء الله و اراد وكفى بتلك الاشارات لك و للمومنين ذكرا و دليلا و لما ذكرت بعض احكام ايام القائم لا ذكر انشاء الله بعض علامات رجعتة و بعد رجعتة و رجعة آباءه المصطفين فى ثلاثة مطالع و على الله ربي اتكل و اليه يرجع الامر كله سبحانه و تعالى عما يصفون فاذا شاهدت انوار العدل فاعلم ان فى مولاك القديم حق بعض سنن النبيين و المرسلين لان عكوس المرآة فى المرآة لا يمكن الا بما كان فى المرآة و ان بذلك قد نزلت الاخبار من شمس الانوار و انا ذا اذكر لك ذكرا جميلا لتاثر فى قلبك بما فعل الصادق ع و قال بما روي فى الكافي" ١٧٢

" مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ حَاتِمٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عِيسَى الْوَشَاءِ الْبَغْدَادِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ طَاهِرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ سَهْلٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَارِثِ عَنْ سَعْدِ بْنِ مَنْصُورِ الْجَوَاشِينِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ الْبُدَيْلِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَدِيرِ الصَّرْفِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَالْمُفَضَّلُ بْنُ عَمْرٍو أَبُو بَصِيرٍ وَأَبَانُ بْنُ تَغْلِبَ عَلَى مَوْلَانَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَ فَرَأَيْنَاهُ جَالِسًا عَلَى التُّرَابِ وَ عَلَيْهِ مِسْحُ خَيْرِيٍّ مُطَوَّقٌ بِلَا جَيْبٍ مُقَصَّرِ الْكُمَيْنِ وَ هُوَ يَبْكِي بُكَاءَ الْوَالِهِ الثَّكَلَى ذَاتِ الْكَبْدِ الْحَرَى قَدْ نَالَ الْحُزْنَ مِنْ وَجَنَّتِيهِ وَ شَاعَ التَّغْيِيرُ فِي عَارِضِيهِ وَ أَبْلَى الدُّمُوعُ مَحْجَرِيَهُ وَ هُوَ يَقُولُ سَيِّدِي غَيْبَتِكَ نَفْتٌ رُقَادِي وَ ضَيَّقَتْ عَلَيَّ مِهَادِي وَ أَسْرَتْ مِنِّي رَاحَةَ فُؤَادِي سَيِّدِي غَيْبَتِكَ

أَوْصَلَتْ مُصَابِي بِفَجَائِعِ الْأَبَدِ وَفَقْدُ الْوَاحِدِ بَعْدَ الْوَاحِدِ يُفْنِي الْجَمْعَ وَالْعَدَدَ فَمَا أَحْسُ
بِدَمْعَةٍ تَرْقَى مِنْ عَيْنِي وَأَنْيُنٍ يَفْتَرُّ مِنْ صَدْرِي عَنْ دَوَارِجِ الرَّزَايَا وَسَوَالِفِ الْبَلَايَا إِلَّا مَثَلًا
لِعَيْنِي عَنْ عَوَائِرِ أَعْظَمِهَا وَأَفْظَعِهَا وَتَرَاقِي أَشَدِّهَا وَأَنْكَرِهَا وَنَوَائِبِ مَخْلُوطَةِ بَعْضِكَ وَنَوَازِلِ
مَعْجُونَةِ بَسْخَطِكَ قَالَ سَدِيرٌ فَاسْتَطَارَتْ عُقُولُنَا وَلَهَا وَتَصَدَّعَتْ قُلُوبُنَا جَزَعًا عَنْ ذَلِكَ الْخُطْبِ
الْهَائِلِ وَالْحَادِثِ الْعَائِلِ وَظَنْنَا أَنَّهُ سِمَةٌ لِمَكْرُوهَةٍ قَارِعَةٍ أَوْ حَلَّتْ بِهِ مِنَ الدَّهْرِ بَائِقَةٌ فَقُلْنَا لَا
أَبْكَى اللَّهُ يَا ابْنَ خَيْرِ الْوَرَى عَيْنِكَ مِنْ أَيِّ حَادِثَةٍ تَسْتَنْزِفُ دَمْعَتَكَ وَتَسْتَمْطِرُ عَبْرَتَكَ وَآيَةٌ
حَالَةٍ حَتَمَتْ عَلَيْكَ هَذَا الْمَأْتَمَ قَالَ فَزَفَرَ الصَّادِقُ ع زَفْرَةً انْتَفَحَ مِنْهَا جَوْفُهُ وَاشْتَدَّ مِنْهَا خَوْفُهُ
وَقَالَ وَيَكُمُ إِنِّي نَظَرْتُ فِي كِتَابِ الْجَفْرِ صَيِّحَةً هَذَا الْيَوْمَ وَهُوَ الْكِتَابُ الْمُسْتَمَلُ عَلَى عِلْمِ
الْمَنَائِيَا وَالْبَلَايَا وَالرَّزَايَا وَعِلْمُ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ الَّذِي خَصَّ اللَّهُ تَقَدَّسَ
اسْمُهُ بِهِ مُحَمَّدًا وَالْأَئِمَّةَ مِنْ بَعْدِهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَتَأَمَّلْتُ فِيهِ مَوْلِدَ قَائِمِنَا وَغَيْبَتِهِ وَ
إِبْطَاءَهُ وَطُولَ عُمُرِهِ وَبَلْوَى الْمُؤْمِنِينَ بِهِ مِنْ بَعْدِهِ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَتَوْلَدَ الشُّكُوكِ فِي قُلُوبِهِمْ
مِنْ طُولِ غَيْبَتِهِ وَارْتِدَادِ أَكْثَرِهِمْ عَنْ دِينِهِمْ وَخَلْعِهِمْ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ أَعْنَاقِهِمْ الَّتِي قَالَ اللَّهُ
تَقَدَّسَ ذِكْرُهُ وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ يَعْنِي الْوَلَايَةَ فَأَخَذْتَنِي الرَّقَّةَ وَاسْتَوْلَتْ عَلَيَّ
الْأَحْزَانُ فَقُلْنَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ كَرَّمْنَا وَشَرَّفْنَا بِإِشْرَاكِكَ إِيَّانَا فِي بَعْضِ مَا أَنْتَ تَعَلَّمَهُ مِنْ عِلْمِ
قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَدَارَ فِي الْقَائِمِ مِنَّا ثَلَاثَةٌ أَدَارَهَا فِي ثَلَاثَةِ مِنَ الرُّسُلِ قَدَّرَ مَوْلِدَهُ
تَقْدِيرَ مَوْلِدِ مُوسَى ع وَتَقْدِيرَ غَيْبَتِهِ تَقْدِيرَ غَيْبَةِ عِيسَى ع وَتَقْدِيرَ إِبْطَاءِهِ تَقْدِيرَ إِبْطَاءِ نُوحِ ع وَجَعَلَ
مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عُمَرَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ أَعْنِي الْخَضِرَ دَلِيلًا عَلَى عُمُرِهِ فَقُلْتُ أَكْشِفُ لَنَا يَا ابْنَ رَسُولِ
اللَّهِ عَنْ وُجُوهِ هَذِهِ الْمَعَانِي قَالَ أَمَّا مَوْلِدُ مُوسَى فَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَمَّا وَقَفَ عَلَى أَنَّ زَوَالَ مُلْكِهِ
عَلَى يَدِهِ أَمَرَ بِإِحْضَارِ الْكَهَنَةِ فَدَلُّوهُ عَلَى نَسَبِهِ وَأَنَّهُ يَكُونُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ يَزَلْ يَأْمُرُ
أَصْحَابَهُ بِشَقِّ بَطُونِ الْحَوَامِلِ مِنْ نِسَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ حَتَّى قَتَلَ فِي طَلَبِهِ نِيفًا وَعِشْرِينَ أَلْفَ
مَوْلُودٍ وَتَعَدَّرَ عَلَيْهِ الْوُصُولُ إِلَى قَتْلِ مُوسَى لِحِفْظِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِيَّاهُ كَذَلِكَ بَنُو أُمِّيَّةٍ وَ
بَنُو الْعَبَّاسِ لَمَّا وَقَفُوا عَلَى أَنَّ زَوَالَ مُلْكِهِمْ وَالْأَمْرَاءَ وَالْجَبَابِرَةَ مِنْهُمْ عَلَى يَدِ الْقَائِمِ مِنَّا
نَاصِبُونَ الْعَدَاوَةَ وَوَضَعُوا سِيُوفَهُمْ فِي قَتْلِ آلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَابْدَاءَ نَسْلِهِ طَمَعًا مِنْهُمْ
فِي الْوُصُولِ إِلَى قَتْلِ الْقَائِمِ ع وَيَأْبَى اللَّهُ أَنْ يَكْشِفَ أَمْرَهُ لِوَاحِدٍ مِنَ الظُّلْمَةِ إِلَى أَنْ يُتَمَّ

نُورُهُ ... وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَأَمَّا غَيْبَةُ عِيسَى ع فَإِنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى اتَّفَقَتْ عَلَى أَنَّهُ قُتِلَ وَ
كَذَّبَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِقَوْلِهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ كَذَلِكَ غَيْبَةُ الْقَائِمِ ع فَإِنَّ
الْأُمَّةَ تُنْكِرُهَا لِطَوْلِهَا فَمِنْ قَائِلٍ بِغَيْرِ هُدَى بَأَنَّهُ لَمْ يُولَدْ وَقَائِلٍ يَقُولُ إِنَّهُ وُلِدَ وَمَاتَ وَقَائِلٍ
يَكْفُرُ بِقَوْلِهِ إِنَّ حَادِي عَشْرًا كَانَ عَقِيمًا وَقَائِلٍ يَمُرُقُ بِقَوْلِهِ إِنَّهُ يَتَعَدَّى إِلَى ثَالِثِ عَشَرَ فَصَاعِدًا
وَقَائِلٍ يَعْصِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِقَوْلِهِ إِنَّ رُوحَ الْقَائِمِ ع يَنْطِقُ فِي هَيْكَلِ غَيْرِهِ وَأَمَّا إِبْطَاءُ نُوحِ ع
فَإِنَّهُ لَمَّا اسْتَنْزَلَ الْعُقُوبَةَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ السَّمَاءِ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ جَبْرَائِيلَ الرُّوحَ الْأَمِينَ بِسَبْعَةِ
نَوِيَّاتٍ فَقَالَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ لَكَ إِنَّ هَؤُلَاءِ خَلَائِقِي وَعِبَادِي وَلَسْتُ
أُبِيدُهُمْ بِصَاعِقَةٍ مِنْ صَوَاعِقِي إِلَّا بَعْدَ تَأْكِيدِ الدَّعْوَةِ وَالْإِزَامِ الْحُجَّةِ فَعَاوَدَ اجْتِهَادَكَ فِي الدَّعْوَةِ
لِقَوْمِكَ فَإِنِّي مُثِيبُكَ عَلَيْهِ وَاغْرَسَ هَذَا النَّوَى فَإِنَّ لَكَ فِي نَبَاتِهَا وَبُلُوغِهَا وَإِدْرَاكِهَا إِذَا أَثْمَرَتْ
الْفَرْجَ وَالْحَلَاصَ فَبَشِّرْ بِذَلِكَ مَنْ تَبِعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَلَمَّا نَبَتِ الْأَشْجَارُ وَتَأَزَّرَتْ وَتَسَوَّفَتْ
وَتَغَصَّنَتْ وَأَثْمَرَتْ وَزَهَا الثَّمَرُ عَلَيْهَا بَعْدَ زَمَنِ طَوِيلٍ اسْتَجَزَّ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى الْعِدَّةُ
فَأَمَرَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَغْرَسَ مِنْ نَوَى تِلْكَ الْأَشْجَارِ وَيُعَاوِدَ الصَّبْرَ وَالْاجْتِهَادَ وَيُوكِّدَ
الْحُجَّةَ عَلَى قَوْمِهِ فَأَخْبَرَ بِذَلِكَ الطَّوَائِفَ الَّتِي آمَنَتْ بِهِ فَارْتَدَّ مِنْهُمْ ثَلَاثَ مِائَةِ رَجُلٍ وَقَالُوا لَوْ
كَانَ مَا يَدَّعِيهِ نُوحٌ حَقًّا لَمَا وَقَعَ فِي وَعْدِ رَبِّهِ خُلْفٌ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَزَلْ يَأْمُرُهُ عِنْدَ
كُلِّ مَرَّةٍ أَنْ يَغْرَسَهَا تَارَةً بَعْدَ أُخْرَى إِلَى أَنْ غَرَسَهَا سَبْعَ مَرَّاتٍ فَمَا زَالَتْ تِلْكَ الطَّوَائِفُ مِنَ
الْمُؤْمِنِينَ تَرْتَدُّ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ إِلَى أَنْ عَادَ إِلَى نَيْفٍ وَسَبْعِينَ رَجُلًا فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَ
ذَلِكَ إِلَيْهِ وَقَالَ يَا نُوحُ الْآنَ أَسْفَرَ الصُّبْحُ عَنِ اللَّيْلِ لِعَيْنِكَ حِينَ صَرَخَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ وَ
صَفَا الْأَمْرُ لِلْإِيمَانِ مِنَ الْكُدْرِ بِارْتِدَادِ كُلِّ مَنْ كَانَتْ طِينَتُهُ خَبِيثَةً فَلَوْ أَنِّي أَهْلَكْتُ الْكُفَّارَ وَ
أَبْقَيْتُ مَنْ قَدِ ارْتَدَّ مِنَ الطَّوَائِفِ الَّتِي كَانَتْ آمَنَتْ بِكَ لَمَا كُنْتُ صَدَقْتُ وَعَدِي السَّابِقَ
لِلْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ أَخْلَصُوا التَّوْحِيدَ مِنْ قَوْمِكَ وَاعْتَصَمُوا بِحَبْلِ نُبُوتِكَ بَانَ اسْتِخْلَافُهُمْ فِي
الْأَرْضِ وَأُمَكَّنَ لَهُمْ دِينَهُمْ وَأَبَدَلَ خَوْفَهُمْ بِالْأَمْنِ لِكَيْ تَخْلُصَ الْعِبَادَةُ لِي بِذَهَابِ الشُّكِّ
مِنْ قُلُوبِهِمْ وَكَيْفَ يَكُونُ الْإِسْتِخْلَافُ وَالتَّمْكِينُ وَبَدَلَ الْخَوْفِ بِالْأَمْنِ مِنِّي لَهُمْ مَعَ مَا كُنْتُ
أَعْلَمُ مِنْ ضَعْفِ يَقِينِ الَّذِينَ ارْتَدُّوا وَخُبْتُ طِينَتَهُمْ وَسُوءِ سَرَائِرِهِمُ الَّتِي كَانَتْ تَنَائِجَ النَّفَاقِ
وَسُنُوحِ الضَّلَالَةِ فَلَوْ أَنَّهُمْ تَسَنَّمُوا مِنِّي مِنَ الْمَلِكِ الَّذِي أُوتِيَ الْمُؤْمِنِينَ وَقَتِ الْإِسْتِخْلَافِ إِذَا

أَهْلَكَتْ أَعْدَاءَهُمْ لَنَشَقُوا رَوَائِحَ صِفَاتِهِ وَلاَسْتَحَكَمْتُ سَرَائِرَ نِفَاقِهِمْ وَتَأَبَّدَ حِبَالُ ضَلَالَةٍ قُلُوبِهِمْ وَكَاشَفُوا إِخْوَانَهُمْ بِالْعَدَاوَةِ وَحَارَبُوهُمْ عَلَى طَلَبِ الرَّئِاسَةِ وَالتَّفَرُّدِ بِالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ وَ كَيْفَ يَكُونُ التَّمَكِينُ فِي الدِّينِ وَانْتِشَارُ الْأَمْرِ فِي الْمُؤْمِنِينَ مَعَ إِثَارَةِ الْفِتَنِ وَإِيقَاعِ الْحُرُوبِ كَلَّا فَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِينَا قَالَ الصَّادِقُ ع وَكَذَلِكَ الْقَائِمُ ع تَمْتَدُّ أَيَّامُ غَيْبَتِهِ لِيُصْرَحَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ وَيَصْفُو الْإِيمَانُ مِنَ الْكُدْرِ بِارْتِدَادِ كُلِّ مَنْ كَانَتْ طِينَتُهُ حَبِيشَةً مِنَ الشَّيْعَةِ الَّذِينَ يُخْشَى عَلَيْهِمُ النِّفَاقُ إِذَا أَحْسُوا بِالِاسْتِخْلَافِ وَالتَّمَكِينِ وَ الْأَمْنِ الْمُنتَشِرِ فِي عَهْدِ الْقَائِمِ ع قَالَ الْمَفْضَلُ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ النَّوَصِبَ تَزْعُمُ أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ نَزَلَتْ فِي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ وَعَلِيٌّ قَالَ لَا يَهْدِي اللَّهُ قُلُوبَ النَّاصِبَةِ مَتَى كَانَ الدِّينُ الَّذِي ارْتَضَاهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مَتَمَكَّنًا بِانْتِشَارِ الْأَمْنِ فِي الْأُمَّةِ وَذَهَابِ الْخَوْفِ مِنْ قُلُوبِهَا وَارْتِفَاعِ الشُّكِّ مِنْ صُدُورِهَا فِي عَهْدِ أَحَدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ وَفِي عَهْدِ عَلِيِّ ع مَعَ ارْتِدَادِ الْمُسْلِمِينَ وَ الْفِتَنِ الَّتِي كَانَتْ تُثَوِّرُ فِي أَيَّامِهِمْ وَ الْحُرُوبِ الَّتِي كَانَتْ تَنْشُبُ بَيْنَ الْكُفَّارِ وَبَيْنَهُمْ ثُمَّ تَلَا الصَّادِقُ ع حَتَّى إِذَا اسْتِيَاسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا وَ أَمَّا الْعَبْدُ الصَّالِحُ الْخَضِرُ ع فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَا طَوَّلَ عُمُرَهُ لِنُبُوَّةِ قَدْرِهَا لَهُ وَ لَا لِكِتَابِ يُنَزِّلُهُ عَلَيْهِ وَ لَا لِشَرِيعَةٍ يَنْسُخُ بِهَا شَرِيعَةَ مَنْ كَانَ قَبْلَهَا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ لَا لِإِمَامَةٍ يُلْزِمُ عِبَادَهُ الْإِقْتِدَاءَ بِهَا وَ لَا لِطَاعَةٍ يَفْرُضُهَا لَهُ بَلَى إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا كَانَ فِي سَابِقِ عِلْمِهِ أَنْ يُقَدَّرَ مِنْ عُمُرِ الْقَائِمِ ع فِي أَيَّامِ غَيْبَتِهِ مَا يُقَدَّرُ وَ عِلْمَ مَا يَكُونُ مِنْ انْكَارِ عِبَادِهِ بِمِقْدَارِ ذَلِكَ الْعُمُرِ فِي الطُّولِ طَوَّلَ عُمُرِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ مِنْ غَيْرِ سَبَبٍ أَوْجَبَ ذَلِكَ إِلَّا لِعَلَّةِ الْإِسْتِدْلَالِ بِهِ عَلَى عُمُرِ الْقَائِمِ ع وَ لِيَقْطَعَ بِذَلِكَ حُجَّةَ الْمُعَانِدِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ ۱۷۳

فاذا لاحظت ما نزل فيه فاعرف ان له كان غيبتان باذن الله وقد حضروا بين طلعه خلق لا يعلم عدتهم الا من شاء الله وان فى الغيبة الصغرى له وكلاء معتمدون ونواب مقربون و ان

مدتها قضت في سبعين سنة و اربعين و عدة ايام معدودة و ان في تلك الايام كان نوابه
روحى فداه عثمان بن سعيد العمري و ابنه ابى جعفر محمد بن عثمان و الشيخ المعتمد به
الشيخ أبو القاسم الحسين بن روح ثم على بن محمد السميري و انهم كانوا في غيبته
الصغري محال الامر و مواقع النهي و ان الشيعة يرجعون اليهم فى اوامر الالهيه و الشئون
القدوسية المشرقة من ناحية المقدسه و من لم يقربهم و جردهم كان كافرا بنص الحجة و
قد افتروا فى ايامهم على الله و على اوليائه بعض اشباه الناس بالقيام على مقامهم بنسبتهم
الى الامام بقية الله روحى فداه و ان اولهم الحسن الشريعي ثم محمد النميري ثم هلال
الكرخي ثم محمد البلالي ثم حسين الحلاجى ثم محمد الشلمغاني عذبهم الله بما
استحقوا في كتاب الله و لقد خرج التوقيع لابواب المنصوصة و اللعن من
بقية الله على المفتريين و كفى بذكر تلك التوقيعات المباركات فى حق المعتدين المجاهدين
و للمومنين الكملين دليلا و لو ان ظهر من ابواب الاربعة آيات عجيبة و من المفتريين سيئات
عظيمة ولكن لم يعدل فى كتاب الله بحرف من توقيعات المتثلثة من نور الجلال لان حرفا
منه اعظم عند رجال الاعراف عن كل المعجزات للمعتدين و عن كل النقمات للمفتريين و
انا اذا اذكر ثلاثة من توقيعات المقدسة فى ذكر حقيقه الاربعة و ابطال المفتريين فى حقهم
و كفى بها للذاكرين دليلا.

التوقيع الاول

فيما طلع من ناحية المقدسة في شان عثمان ابن السعيد وابنه وهو

" تَوَقَّعَ مِنْهُ عَ كَانَ خَرَجَ إِلَى الْعَمْرِيِّ وَابْنِهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا رَوَاهُ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ الشَّيْخُ أَبُو جَعْفَرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَجَدْتُهُ مُثَبَّتًا بِحِطِّ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَفَقَّكُمَا اللَّهُ لِبَطَاعَتِهِ وَثَبَّتَكُمَا عَلَى دِينِهِ وَأَسْعَدَكُمَا بِمَرْضَاتِهِ أَنْتَهَى إِلَيْنَا مَا ذَكَرْتُمَا أَنَّ الْمِيثَمِيَّ أَخْبَرَكُمَا عَنِ الْمُخْتَارِ وَمُنَازَرَتِهِ مَنْ لَقِيَ وَاحْتِجَاجِهِ بَأَنَّ لَا خَلْفَ غَيْرِ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ وَتَصَدِيقِهِ إِيَّاهُ وَفَهَمْتُ جَمِيعَ مَا كَتَبْتُمَا بِهِ مِمَّا قَالَ أَصْحَابُكُمْ عَنْهُ وَأَنَا أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْعَمَى بَعْدَ الْجِلَاءِ وَمِنَ الضَّلَالَةِ بَعْدَ الْهُدَى وَمِنَ مُوَبِقَاتِ الْأَعْمَالِ وَمُرْدِيَاتِ الْفِتَنِ فَإِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ الْمَأْمُونُ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ كَيْفَ يَتَسَاءَلُونَ فِي الْفِتْنَةِ وَيَتَرَدَّدُونَ فِي الْحَيْرَةِ وَيَأْخُذُونَ يَمِينًا وَشِمَالًا فَارْقُوا دِينَهُمْ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ عَانَدُوا الْحَقَّ أَمْ جَاهَلُوا مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّوَايَاتُ الصَّادِقَةُ وَالْأَخْبَارُ الصَّحِيحَةُ أَوْ عَلِمُوا ذَلِكَ فَتَنَاسَوْا أَمْ مَا تَعْلَمُونَ أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ إِلَّا ظَاهِرًا وَإِمَّا مَغْمُورًا أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا انْتِظَامَ أُمَّتِهِمْ بَعْدَ نَبِيِّهِمْ ص وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ إِلَى أَنْ أَفْضَى الْأَمْرَ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى الْمَاضِي يَعْنِي الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَقَامَ مَقَامَ آبَائِهِ عَ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ كَانَ نُورًا سَاطِعًا وَقَمْرًا زَهْرًا اخْتَارَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ مَا عِنْدَهُ فَمَضَى عَلَى مِنْهَاجِ آبَائِهِ عَ حَذْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ عَلَى عَهْدِ عَهْدِهِ وَوَصِيَّةِ أَوْصِيَّ بِهَا إِلَى وَصِيِّ سِتْرِهِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِأَمْرِهِ إِلَى غَايَةِ وَأَخْفَى مَكَانَهُ بِمَشِيَّتِهِ لِلْقَضَاءِ السَّابِقِ وَالْقَدْرِ النَّافِذِ وَفِينَا مَوْضِعُهُ وَلَنَا فَضْلُهُ وَلَوْ قَدْ أ

اذن الله عز وجل فيما قد منعه و أزال عنه ما قد جرى به من حكمه لأراهم الحق ظاهراً
 بأحسن حلية و أبين دلالة و أوضح علامة و لأبان عن نفسه و قام بحجته و لكن أقدار الله
 عز وجل لا تغالب و إرادته لا تُرد و توفيقه لا يسبق فليدعوا عنهم أتباع الهوى و ليقيموا على
 أصلهم الذي كانوا عليه و لا يبحثوا عما ستر عنهم فيأثموا و لا يكشفوا ستر الله عز وجل
 فيندموا و ليعلموا أن الحق معنا و فينا لا يقول ذلك سوانا إلا كذاب مُفتر و لا يدعيه غيرنا
 إلا ضال غوي فليقتصروا منا على هذه الجملة دون التفسير و يقنعوا من ذلك بالتعريض دون
 التصريح إن شاء الله ١٧٤

التوقيع الثاني

فيما طلع من ناحية المقدسة الى ابي القاسم الحسين بن روح و هو هذا

"أطال الله بقاءك و عرفك الخير كله و ختم به عمالك من تثق بدينه و تسكن إلى نيته من
 إخواننا أسعدكم الله و قال ابن داود أدام الله سعادتك من تسكن إلى دينه و تثق بنبته
 جميعاً بأن محمد بن علي المعروف بالشلمغاني زاد ابن داود و هو ممن عجل الله له النعمة
 و لا أمهله قد ارتد عن الإسلام و فارقه اتفقوا و ألد في دين الله و ادعى ما كفر معه بالخالق
 قال هارون فيه بالخالق جل و تعالى و افترى كذباً و زوراً و قال بهتانا و اثماً عظيماً قال هارون
 و أمراً عظيماً كذب العادلون بالله و ضلوا ضلالاً بعيداً و خسروا خسراً مبيناً و إننا قد برئنا
 إلى الله تعالى و إلى رسوله و آله صلوات الله و سلامه و رحمته و بركاته عليهم منه و لعناه
 عليه لعائن الله اتفقوا زاد ابن داود تترى في الظاهر منا و الباطن في السر و الجهر و في كل
 وقت و على كل حال و على من شايعه و بايعه أو بلغه هذا القول منا و أقام على توكليه بعده
 و أعلمهم قال الصيمري تولاكم الله قال ابن دكا أعزكم الله

أَنَا مِنَ التَّوْقِيِّ وَقَالَ ابْنُ دَاوُدَ اعْلَمْ أَنَّنا مِنَ التَّوْقِيِّ لَهُ قَالَ هَارُونُ وَأَعْلَمَهُمْ أَنَّنَا فِي التَّوْقِيِّ وَ
 الْمُحَادَرَةِ مِنْهُ قَالَ ابْنُ دَاوُدَ وَهَارُونُ عَلَى مِثْلِ مَا كَانَ مِمَّنْ تَقَدَّمْنَا لِنُظْرَائِهِ قَالَ الصِّمْرِيُّ
 عَلَى مَا كُنَّا عَلَيْهِ مِمَّنْ تَقَدَّمَهُ مِنْ نُظْرَائِهِ وَقَالَ ابْنُ دَكَا عَلَى مَا كَانَ عَلَيْهِ مِمَّنْ تَقَدَّمْنَا لِنُظْرَائِهِ
 اتَّفَقُوا مِنَ الشَّرِيعِيِّ وَالنُّمَيْرِيِّ وَالْهَالَلِيِّ وَالْبَلَالِيِّ وَغَيْرِهِمْ وَعَادَةُ اللَّهِ قَالَ ابْنُ دَاوُدَ وَهَارُونُ
 جَلَّ ثَنَاؤُهُ وَاتَّفَقُوا مَعَ ذَلِكَ قَبْلَهُ وَبَعْدَهُ عِنْدَنَا جَمِيلَةٌ وَبِهِ نَثَقُ وَإِيَّاهُ نَسْتَعِينُ وَهُوَ حَسْبُنَا فِي
 كُلِّ أُمُورِنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ^{١٧٥}

التوقيع الثالث

فيما اضاء واشرق من نور شمس الازل ولاح على هيكل على بن محمد السمري وهو هذا
 "يَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمْرِيِّ اسْمِعْ أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَ إِخْوَانِكَ فِيكَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ
 سِتَّةِ أَيَّامٍ فَاجْمَعْ أَمْرَكَ وَلَا تُوصِ إِلَى أَحَدٍ يَتُومُ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ التَّامَّةُ
 فَلَا ظُهُورَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَذَلِكَ بَعْدَ طُولِ الْأَمَدِ وَقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَامْتِلَاءِ الْأَرْضِ
 جَوْرًا وَسَيِّئَاتِي مِنْ شِيعَتِي مَنْ يَدْعِي الْمَشَاهِدَةَ إِلَّا فَمَنْ ادَّعَى الْمَشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ
 وَالصَّيْحَةِ فَهُوَ كَذَّابٌ مُفْتَرٍ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ"^{١٧٦}

فاذا عرفت مقام الأبواب فايقن انهم لم يبلغوا بمقام الا بطاعته روعي فداه فايقن انهم بعد
 معرفته وان بنبابة العامة لا عظم من الخاصة لانه بنفسه يوقد نار الحب لمعرفته وطاعته و
 انه بعد الامر والنص احتمل ولا شك ان المخصوصين بحكمه في الغيبة الكبرى هم
 الذين قال الله في حقهم وقال روعي فداه في شأنهم حيث قال وقوله الحق "أَمَا قَرَأْتُمْ
 قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَنَحْنُ وَاللَّهُ الْقَرَى
 الَّتِي بَارَكَ اللَّهُ فِيهَا وَأَنْتُمْ الْقُرَى الظَّاهِرَةُ"^{١٧٧}

ص ٢٩٧

ولا شك ان لكل حجة لا بد من سفير كما نطق بذلك ابن خامس الامام ع وان مقام
 ذلك الناطق بامرهم كما نزل في الاخبار معلوم حيث قال وقوله الحق "انظروا إلى من كان

مِنْكُمْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَأَرَضُوا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ
 جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا بِحُكْمِ اللَّهِ قَدْ اسْتَخَفَّ وَعَلَيْنَا
 رَدُّ وَالرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ^{١٧٨}

وانهم حفاظ الدين و ادعية العلم و لولاهم ما يقوم احد بامر الله و اولئك هم الفائزون و ان
 الذين يقولون الناس فى غيبته الكبرى بان الذي ادعي رويته كذب و كذب اذا كذب ولكن
 اذا شاء الله لا مرد لامره ولكن لا يعرفه الا اذا شاء الله من بعد ولكن من قبل كما روي من
 بعض الناس و نقل المجلسى فى كتابه فلا مرد له و انى يوما فى المسجد الحرام لكنت
 قائما فى حول البيت شطر ركن اليماني وقت العصر رايت شابا مربوعا المعيا شعشعانيا كان
 وجهه بمثل قمص منير قاعدا على ارض التى يطوفون الناس حول البيت فى تحتها تلقاء
 ركن اليماني بشأن خضوع و خشوع ناظرا الى البيت غير ملتفت الى احد و لا اري فى حوله
 احدا و كان على راسه عمامة بيض بمثل عمامة تجار الفارس و عليه عباء صوف مثل عباء
 الذين يستعملون الاعيان من التجار ولكن له هيبة و وقار و عظمة و انوار لما نظرت اليه كان
 بينى و بينه اقدا ما لا اعلم عدتها و وقع فى قلبي ما وقع ولكن استحيت عن التقرب الى
 ساحته

ص ٢٩٨

و اشتغلت بالصلوة و حكيت نفسى بانه لو كان هو مرادي ليطلبنى بالحضور ولكن يروح
 فؤادي من الشوق و يذلل اركانى من الخوف و كبرت للصلوة فلما فرغته ما رايت فى مقامه
 ثم امشيت الى اطراف مسجد الحرام ما اطلعت بطلعته ثم وقع فى قلبي ما وقع و ان فى
 ايام التى كنت فى مكة كل يوم و ليلة مددت عيناي الى كل شطر لتنظر اليه مرة اخري ما
 اذن الله لي و لا انا اقول انى رايت لانى لا اعلم ما اراد الله بذلك و ربما انه ما كان هو
 المقصود فى علانية الظاهر بل لما رايت خطر هنالك ببالى ذلك الشرف ذكرته فى ذكر
 حى لامره و ان العبد لو كان له شان معرفته فى حقه لاشك انه يكون ذا شان عنده كما
 صرح بذلك توقيع الذي خرج و طلع فى شان المفيد قدس الله تربته و انا ذا اذكر فى ذلك

المقام اربعة مطالع ليكون عزا للمخلصين و شرفا للناظرين و آية للمومنين و كلمة للآخرين و على الله ربي استعين فى كل حين و قبل حين ثم بعد حين.

المطلع الاول

فيما نزل وشرق من اشراق شمس ناحية المقدسة في شان الموحدين ابي الشيخ الجليلي رحمة الله عليه ليعرف الكل من ذلك التوقيع الرفيع شان المومنين الذين يحكمون باذن الله ويتبعون امر الله ويخافون من عدل الله وهو هذا "

ذَكَرَ كِتَابٌ وَرَدَ مِنَ النَّاحِيَةِ الْمُقَدَّسَةِ حَرَسَهَا اللَّهُ وَرَعَاهَا فِي أَيَّامِ بَقِيَّتِ مِنْ صَفْرِ سَنَةِ عَشْرِ وَ أَرْبَعِمِائَةٍ عَلَى الشَّيْخِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ وَنُورَ ضَرْبِهِ ذَكَرَ مُوَصَّلُهُ أَنَّهُ تَحْمِلُهُ مِنْ نَاحِيَةٍ مُتَّصِلَةٍ بِالْحِجَازِ نُسَخَتْهُ لِلْأَخِ السَّيِّدِ وَالْوَلِيِّ الرَّشِيدِ الشَّيْخِ الْمُفِيدِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ أَدَامَ اللَّهُ إِعْزَاؤَهُ مِنْ مُسْتَوْدَعِ الْعَهْدِ الْمَأْخُودِ عَلَى الْعِبَادِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ سَلَامٌ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَوْلَى الْمُخْلِصُ فِي الدِّينِ الْمَخْصُوصُ فِينَا بِالْيَقِينِ فَإِنَّا نَحْمَدُ إِلَيْكَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَنَسْأَلُهُ الصَّلَاةَ عَلَى سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَنُعَلِّمُكَ أَدَامَ اللَّهُ تَوْفِيقَكَ لِنُصْرَةِ الْحَقِّ وَأَجْزَلَ مُثُوبَتِكَ عَلَى نُطْقِكَ عَنَّا بِالصِّدْقِ أَنَّهُ قَدْ أُذِنَ لَنَا فِي تَشْرِيفِكَ بِالْمُكَاتَبَةِ وَتَكْلِيفِكَ مَا تُؤَدِّيهِ عَنَّا إِلَى مَوَالِينَا قَبْلَكَ أَعَزَّهُمُ اللَّهُ بِطَاعَتِهِ وَكَفَاهُمُ الْمَهْمَ بِرِعَايَتِهِ لَهُمْ وَحِرَاسَتِهِ فَقِفْ أَمْدَكَ اللَّهُ بِعَوْنِهِ عَلَى أَعْدَائِهِ الْمَارِقِينَ مِنْ دِينِهِ عَلَى مَا نَدُّرُهُ وَاعْمَلْ فِي تَأْدِيتِهِ إِلَيْنَا مَنْ تَسْكُنُ إِلَيْهِ بِمَا نَرَسُمُهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ نَحْنُ وَإِنْ كُنَّا ثَاوِينَ بِمَكَانِنَا النَّائِي عَنْ مَسَاكِنِ الظَّالِمِينَ حَسَبَ الَّذِي أَرَانَاهُ اللَّهُ تَعَالَى لَنَا مِنَ الصَّلَاحِ وَلِشِيعَتِنَا الْمُؤْمِنِينَ فِي ذَلِكَ مَا دَامَتْ دَوْلَةُ الدُّنْيَا لِلْفَاسِقِينَ فَإِنَّا يُحِيطُ عَلِمْنَا بِأَنْبَاءِكُمْ وَلَا يَعْرُبُ عَنَّا شَيْءٌ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَمَعْرِفَتُنَا بِالزَّلْزَلِ الَّذِي أَصَابَكُمْ مُذْ جَنَحَ كَثِيرٌ مِنْكُمْ إِلَى مَا كَانَ السَّلْفُ الصَّالِحُ عَنْهُ شَاسِعًا وَنَبَدُوا الْعَهْدَ الْمَأْخُودَ مِنْهُمْ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَانَتْهُمْ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَلَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ وَاصْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ فَاتَّقُوا اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ وَظَاهِرُونَا عَلَى انْتِيَاشِكُمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَدْ أَنْفَتَ عَلَيْكُمْ يَهْلِكُ فِيهَا مَنْ حُمَّ أَجَلُهُ وَيُحْمَى عَلَيْهِ مَنْ أَدْرَكَ أَمَلُهُ وَهِيَ أَمَارَةٌ لِأُرُوفِ حَرَكَتِنَا وَ مُبَاتَّتِكُمْ بِأَمْرِنَا وَنَهِينَا وَاللَّهُ مُتَمُّ نُورِهِ ... وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ اعْتَصِمُوا بِالتَّقِيَّةِ مِنْ شَبِّ نَارِ

الْجَاهِلِيَّةِ يَحْشُشُهَا عَصَبُ أُمَوِيَّةٍ تَهُولُ بِهَا فِرْقَةٌ مَهْدِيَّةٌ أَنَا زَعِيمٌ بِنَجَاةٍ مَنْ لَمْ يَرْمِ مِنْهَا الْمَوَاطِنَ
الْخَفِيَّةَ وَسَلَكَ فِي الطَّعْنِ مِنْهَا السُّبُلَ الرَّضِيَّةَ إِذَا حَلَّ جُمَادَى الْأُولَى مِنْ سَنَتِكُمْ هَذِهِ فَاعْتَبِرُوا
بِمَا يَحْدُثُ فِيهِ وَاسْتَيْقِظُوا مِنْ رَفَدَتِكُمْ لِمَا يَكُونُ مِنَ الَّذِي يَلِيهِ سَتَظْهَرُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ
جَلِيَّةٌ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلُهَا بِالسَّوِيَّةِ وَيَحْدُثُ فِي أَرْضِ الْمَشْرِقِ مَا يَحْزُنُ وَيَقْلِقُ وَيَغْلِبُ مِنْ
بَعْدِ عَلَى الْعِرَاقِ طَوَائِفُ عَنِ الْإِسْلَامِ مُرَاقٌ يَضِيقُ بِسُوءِ فَعَالِهِمْ عَلَى أَهْلِ الْأَرْزَاقِ ثُمَّ تَتَفَرَّجُ
الْعُمَّةُ مِنْ بَعْدِهِ بِبَوَارِ طَاغُوتٍ مِنَ الْأَشْرَارِ يُسْرِئُ بِهَلَاكِهِ الْمُتَّقُونَ الْأَخْيَارُ وَيَتَفَقُّ لِمُرِيدِي الْحَجِّ
مِنَ الْأَفَاقِ مَا يَأْمُلُونَهُ عَلَى تَوْفِيرِ غَلْبَةِ مِنْهُمْ وَاتِّفَاقٍ وَلَنَا فِي تَيْسِيرِ حَجِّهِمْ عَلَى الْإِخْتِيَارِ مِنْهُمْ
وَالْوَفَاقِ شَأْنٌ يَظْهَرُ عَلَى نِظَامٍ وَاتِّسَاقٍ فَيَعْمَلُ كُلُّ امْرَأٍ مِنْكُمْ مَا يَقْرُبُ بِهِ مِنْ مَحَبَّتِنَا وَ
لِيَتَجَنَّبَ مَا يُدْنِيهِ مِنْ كِرَاهِيَّتِنَا وَسَخَطِنَا فَإِنَّ امْرَأً يَبْغَتْهُ فَجَاءَهُ حِينَ لَا تَنْفَعُهُ تَوْبَةٌ وَلَا يُنْجِيهِ مِنْ
عِقَابِنَا نَدَمٌ عَلَى حَوْبَةٍ وَاللَّهُ يُلْهِمُكَ الرُّشْدَ وَيَلْطِفُ لَكُمْ بِالتَّوْفِيقِ بِرَحْمَتِهِ نُسَخِّهُ التَّوْقِيعَ بِالْيَدِ
الْعُلْيَا عَلَى صَاحِبِهَا السَّلَامُ هَذَا كِتَابُنَا عَلَيْكَ أَيُّهَا الْأَخُ الْوَلِيُّ وَالْمُخْلِصُ فِي وُدِّنَا الصَّفِيُّ وَ
النَّاصِرُ لَنَا الْوَفِيُّ حَرَسَكَ اللَّهُ بِعَيْنِهِ الَّتِي لَا تَنَامُ فَاحْتَفِظْ بِهِ وَلَا تَظْهَرُ عَلَى خَطِّنَا الَّذِي سَطَرْنَا
بِمَا لَهُ ضَمِنَّا أَحَدًا وَأَدَّ مَا فِيهِ إِلَى مَنْ تَسْكُنُ إِلَيْهِ وَأَوْصِ جَمَاعَتَهُمْ بِالْعَمَلِ عَلَيْهِ إِنْ شَاءَ
اللَّهُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ^{١٧٩}

المطلع الثاني

فيما شرق من مشارق انوار ناحية المقدسة ذكرا للموحدين و نعمة للمفترين الذين
يدعون الحكم بغير حق و اولئك هم الكاذبون و هو هذا.
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَتَانِي كِتَابُكَ أَبَقَاكَ اللَّهُ وَالْكِتَابُ الَّذِي فِي دَرَجِهِ وَأَحَاطَتْ مَعْرِفَتِي
بِجَمِيعِ مَا تَضَمَّنَهُ عَلَى اخْتِلَافِ الْفَاطِظِ وَتَكَرَّرِ الْخَطَا فِيهِ وَلَوْ تَدَبَّرْتَهُ لَوَقَفْتَ عَلَى بَعْضِ مَا
وَقَفْتُ عَلَيْهِ مِنْهُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حَمْدًا لَا شَرِيكَ لَهُ عَلَى إِحْسَانِهِ إِلَيْنَا وَفَضْلِهِ عَلَيْنَا
أَبَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِلْحَقِّ إِلَّا تَمَامًا وَ لِلْبَاطِلِ إِلَّا زُهُوقًا وَهُوَ شَاهِدٌ عَلَيَّ بِمَا أَذْكَرُهُ وَلِي عَلَيْكُمْ
بِمَا أَقُولُهُ إِذَا اجْتَمَعْنَا بِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَسَأَلْنَا عَمَّا نَحْنُ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ وَأَنَّهُ لَمْ يَجْعَلْ لِصَاحِبِ

الْكِتَابِ عَلَى الْمَكْتُوبِ إِلَيْهِ وَلَا عَلَيْكَ وَلَا عَلَى أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ جَمِيعًا إِمَامَةً مُفْتَرَضَةً وَلَا طَاعَةً وَلَا ذِمَّةً وَسَابِقِينَ لَكُمْ جُمْلَةً تَكْتَفُونَ بِهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ يَا هَذَا يَرْحَمُكَ اللَّهُ إِنْ اللَّهُ تَعَالَى لَمْ يَخْلُقِ الْخَلْقَ عَبَثًا وَلَا أَهْمَلَهُمْ سُدىً بَلْ خَلَقَهُمْ بِقُدْرَتِهِ وَجَعَلَ لَهُمْ أَسْمَاعًا وَأَبْصَارًا وَقُلُوبًا وَالْبَابَا ثُمَّ بَعَثَ إِلَيْهِمُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَيَأْمُرُونَهُمْ بِطَاعَتِهِ وَيَنْهَوْنَهُمْ عَنْ مَعْصِيَتِهِ وَيَعْرِفُونَهُمْ مَا جَهَلُوهُ مِنْ أَمْرِ خَالِقِهِمْ وَدِينِهِمْ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا وَبَعَثَ إِلَيْهِمْ مَلَائِكَةً وَبَيَّنَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَنْ بَعَثَهُمْ إِلَيْهِمْ بِالْفَضْلِ الَّذِي لَهُمْ عَلَيْهِمْ وَمَا آتَاهُمْ مِنَ الدَّلَائِلِ الظَّاهِرَةِ وَالْبَرَاهِينِ الْبَاهِرَةِ وَالْآيَاتِ الْغَالِبَةِ فَمِنْهُمْ مَنْ جَعَلَ عَلَيْهِ النَّارَ بَرْدًا وَسَلَامًا وَاتَّخَذَهُ خَلِيلًا وَمِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَهُ تَكْلِيمًا وَجَعَلَ عَصَاهُ نُعْبَانًا مُبِينًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَحْيَا الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَبْرَأَ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَمِنْهُمْ مَنْ عَلَّمَهُ مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِيَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ ثُمَّ بَعَثَ مُحَمَّدًا ص رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ وَتَمَّ بِهِ نِعْمَتُهُ وَخَتَمَ بِهِ أَنْبِيَاءَهُ وَأَرْسَلَهُ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً وَأَظْهَرَ مِنْ صِدْقِهِ مَا ظَهَرَ وَبَيَّنَ مِنْ آيَاتِهِ وَعَلَامَاتِهِ مَا بَيَّنَّ ثُمَّ قَبَضَهُ ص حَمِيدًا فَقِيدًا سَعِيدًا وَجَعَلَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ إِلَى أَخِيهِ وَابْنِ عَمِّهِ وَوَصِيِّهِ وَوَارِثِهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع ثُمَّ إِلَى الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهِ وَاحِدٍ بَعْدَ وَاحِدٍ أَحْيَا بِهِمْ دِينَهُ وَأَتَمَّ بِهِمْ نُورَهُ وَجَعَلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ إِخْوَتِهِمْ وَبَنِي عَمَّتِهِمْ وَالْأَدْنِيِّينَ فَالْأَدْنِيِّينَ مِنْ ذَوِي أَرْحَامِهِمْ فَرَقًا بَيِّنًا تُعْرَفُ بِهِ الْحُجَّةُ مِنَ الْمَحْجُوجِ وَالْإِمَامُ مِنَ الْمَأْمُومِ بَأَنَّ عَصَمَتَهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ وَبَرَأَتِهِمْ مِنَ الْعُيُوبِ وَطَهَرَهُمْ مِنَ الدَّنَسِ وَنَزَّهَهُمْ مِنَ اللَّبْسِ وَجَعَلَهُمْ خُرَّانَ عِلْمِهِ وَمُسْتَوْدَعَ حِكْمَتِهِ وَمَوْضِعَ سِرِّهِ وَأَيْدَهُمْ بِالْدَّلَائِلِ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَكَانَ النَّاسُ عَلَى سِوَاءٍ وَلَا دَعَى أَمْرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كُلُّ وَاحِدٍ وَلَمَّا عُرِفَ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ وَ لَا الْعِلْمُ مِنَ الْجَهْلِ وَقَدْ ادَّعَى هَذَا الْمُبْطِلُ الْمُدَّعِي عَلَى اللَّهِ الْكُذْبَ بِمَا ادَّعَاهُ فَلَا أُدْرِي بِأَيَّةِ حَالَةٍ هِيَ لَهُ رَجَاءٌ أَنْ يَتِمَّ دَعْوَاهُ أَمْ يَفْقَهُ فِي دِينِ اللَّهِ فَوَاللَّهِ مَا يَعْرِفُ حَلَالًا مِنْ حَرَامٍ وَ لَا يَفْرُقُ بَيْنَ خَطَاٍ وَصَوَابٍ أَمْ يَعْلَمُ فَمَا يَعْلَمُ حَقًّا مِنْ بَاطِلٍ وَ لَا مُحْكَمًا مِنْ مُشَابِهٍ وَ لَا يَعْرِفُ حَدَّ الصَّلَاةِ وَوَقْتَهَا أَمْ يَبُورِعُ فَاللَّهُ شَهِدَ عَلَى تَرْكِهِ لِصَلَاةِ الْفَرَضِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا يَزْعُمُ ذَلِكَ لَطَلِبَ الشُّعْبَدَةِ وَ لَعَلَّ خَبْرَهُ تَأْدَى إِلَيْكُمْ وَ هَاتِيكَ طُرُقٌ مُنْكَرَةٌ مَنْصُوبَةٌ وَ آثَارٌ عِصْيَانِهِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَشْهُورَةٌ قَائِمَةٌ أَمْ بَايَةٌ فَلْيَأْتِ بِهَا أَمْ بِحُجَّةٍ فَلْيَقْمِهَا أَمْ بِدَلَالَةٍ فَلْيُنْكَرْهَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حَم تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ مَا خَلَقْنَا

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُعْرِضُونَ
قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ
اِئْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ
دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا
لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ فَالْتَمِسْ تَوَلَّى اللَّهُ تَوْفِيقَكَ مِنْ هَذَا الظَّالِمِ مَا ذَكَرْتُ لَكَ
وَأَمْتَحِنُهُ وَاسْأَلُهُ عَنْ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ يُفَسِّرُهَا أَوْ صَلَاةٍ يُبَيِّنُ حُدُودَهَا وَمَا يَجِبُ فِيهِمَا لِتَعْلَمَ
حَالَهُ وَمِقْدَارَهُ وَيُظْهِرَ لَكَ عَوَارِهُ وَنُقْصَانَهُ وَاللَّهُ حَسِيبُهُ حَفِظَ اللَّهُ الْحَقَّ عَلَى أَهْلِهِ وَأَقْرَهُ فِي
مُسْتَقَرِّهِ وَقَدْ أَبَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ تَكُونَ الْإِمَامَةُ فِي أَخَوَيْنِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ ع وَإِذَا
أَذِنَ اللَّهُ لَنَا فِي الْقَوْلِ ظَهَرَ الْحَقُّ وَاضْمَحَلَّ الْبَاطِلُ وَانْحَسَرَ عَنْكُمْ وَإِلَى اللَّهِ أَرْغَبُ فِي
الْكِفَايَةِ وَجَمِيلِ الصُّنْعِ وَالْوَلَايَةِ وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ. وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ
محمد ١٨٠"

المطلع الثالث

في حكم رجال الذين قد شرفوا بطلعة القائم في غيبة الصغري الله يعلم عدتهم و
انى انا اذكر احدا منهم ليكون ذكرا للمشتاقين وشرفا للمتقربين والحمد لله رب العالمين و
انه بما ذكر

"حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى
بْنَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ وَجَدْتُ فِي كِتَابِ
أَبِي رَضِيٍّ اللَّهُ عَنْهُ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الطُّوَالِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الطَّبْرِيِّ عَنْ
أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ قَالَ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ سَمِعْتُ جَدِّي عَلِيَّ بْنَ مَهْزِيَارَ
يَقُولُ: كُنْتُ نَائِمًا فِي مَرْقَدِي إِذْ رَأَيْتُ فِيمَا يَرَى النَّائِمُ قَائِلًا يَقُولُ لِي حُجَّ فِي هَذِهِ السَّنَةِ
فَإِنَّكَ تَلْقَى صَاحِبَ زَمَانِكَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَارَ فَانْتَبَهْتُ فَرِحًا مَسْرُورًا فَمَا زِلْتُ فِي صَلَاتِي
حَتَّى انْفَجَرَ عَمُودُ الصُّبْحِ وَفَرَعْتُ مِنْ صَلَاتِي وَخَرَجْتُ أَسْأَلُ عَنِ الْحَاجِّ فَوَجَدْتُ رِفْقَةً

تُرِيدُ الْخُرُوجَ فَبَادَرْتُ مَعَ أَوَّلِ مَنْ خَرَجَ فَمَا زِلْتُ كَذَلِكَ حَتَّى خَرَجُوا وَخَرَجْتُ بِخُرُوجِهِمْ
أُرِيدُ الْكُوفَةَ فَلَمَّا وَافَيْتَهَا نَزَلْتُ عَنْ رَاحِلَتِي وَسَلَّمْتُ مَنَاعِي إِلَى ثِقَاتِ إِخْوَانِي وَخَرَجْتُ
أَسْأَلُ عَنْ آلِ أَبِي مُحَمَّدٍ ص فَمَا زِلْتُ كَذَلِكَ فَلَمْ أَجِدْ أَثْرًا وَلَا سَمِعْتُ خَبْرًا وَخَرَجْتُ فِي
أَوَّلِ مَنْ خَرَجَ أُرِيدُ الْمَدِينَةَ فَلَمَّا دَخَلْتُهَا لَمْ أَتَمَّاكْ أَنْ نَزَلْتُ عَنْ رَاحِلَتِي وَسَلَّمْتُ رَحَلِي إِلَى
ثِقَاتِ إِخْوَانِي وَخَرَجْتُ أَسْأَلُ عَنِ الْخَبْرِ وَأَقْفُو الْأَثْرَ فَلَا خَبْرًا سَمِعْتُ وَلَا أَثْرًا وَجَدْتُ فَلَمْ
أَزَلْ كَذَلِكَ إِلَى أَنْ نَفَرَ النَّاسُ إِلَى مَكَّةَ وَخَرَجْتُ مَعَ مَنْ خَرَجَ حَتَّى وَافَيْتُ مَكَّةَ وَنَزَلْتُ وَ
اسْتَوْتَقْتُ مِنْ رَحَلِي وَخَرَجْتُ أَسْأَلُ عَنْ آلِ أَبِي مُحَمَّدٍ ع فَلَمْ أَسْمَعْ خَبْرًا وَلَا وَجَدْتُ أَثْرًا
فَمَا زِلْتُ بَيْنَ الْإِيَّاسِ وَالرَّجَاءِ مُتَفَكِّرًا فِي أَمْرِي وَعَاتِبًا عَلَى نَفْسِي وَقَدْ جَنَّ اللَّيْلُ وَأَرَدْتُ
أَنْ يَخْلُوَ لِي وَجْهُ الْكَعْبَةِ لِأَطُوفَ بِهَا وَأَسْأَلُ اللَّهَ يُعَرِّفَنِي أَمَلِي فِيهَا فَبَيْنَا أَنَا كَذَلِكَ وَقَدْ خَلَا
لِي وَجْهُ الْكَعْبَةِ إِذْ قُمْتُ إِلَى الطَّوَافِ فَإِذَا أَنَا بِفَتَى مَلِيحِ الْوَجْهِ طَيِّبِ الرَّوْحِ مُتَرَدِّدٍ بِبُرْدَةٍ مُتَشَحِّحٍ
بِأُخْرَى وَقَدْ عَطَفَ بَرْدَائِهِ عَلَى عَاتِقِهِ فَحَرَّكْتُهُ فَالْتَمَتَ إِلَيَّ فَقَالَ مِمَّنِ الرَّجُلُ فَقُلْتُ مِنَ الْأَهْوَازِ
فَقَالَ أَتَعْرِفُ بِهَا ابْنَ الْخَضِيبِ فَقُلْتُ رَحِمَهُ اللَّهُ دُعِي فَأَجَابَ فَقَالَ رَحِمَهُ اللَّهُ فَلَقَدْ كَانَ
بِالنَّهَارِ صَائِمًا وَبِاللَّيْلِ قَائِمًا وَلِلْقُرْآنِ تَالِيًا وَ لَنَا مُوَالِيًا أَتَعْرِفُ بِهَا عَلِيَّ بْنَ مَهْزِيَارٍ فَقُلْتُ أَنَا
عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَارٍ فَقَالَ أَهْلًا وَسَهْلًا بِكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَتَعْرِفُ الضَّرِيحِينَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ وَمَنْ
هُمَا قُلْتُ مُحَمَّدٌ وَمُوسَى قَالَ وَمَا فَعَلْتَ الْعَلَامَةَ الَّتِي بَيْنَكَ وَبَيْنَ أَبِي مُحَمَّدٍ ع فَقُلْتُ مَعِي
قَالَ أَخْرَجَهَا إِلَيَّ فَأَخْرَجْتُ إِلَيْهِ خَاتَمًا حَسَنًا عَلَى فَصِّهِ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ فَلَمَّا رَأَاهُ بَكَى بُكَاءً
طَوِيلًا وَهُوَ يَقُولُ رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ فَلَقَدْ كُنْتُ إِمَامًا عَادِلًا ابْنَ أُمَّةٍ أَبَا إِمَامٍ أَسْكَنَكَ
اللَّهُ الْفِرْدَوْسَ الْأَعْلَى مَعَ آبَائِكَ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ صِرْ إِلَى رَحْلِكَ وَكُنْ عَلَى أَهْبَةِ السَّفَرِ
حَتَّى إِذَا ذَهَبَ الثُّلُثُ مِنَ اللَّيْلِ وَبَقِيَ الثُّلُثَانِ فَالْحَقْ بِنَا فَإِنَّكَ تَرَى مُنَاكَ قَالَ ابْنُ مَهْزِيَارٍ
فَانصَرَفْتُ إِلَى رَحَلِي أُطِيلُ الْفِكْرَ حَتَّى إِذَا هَجَمَ الْوَقْتُ فَقُمْتُ إِلَى رَحَلِي فَأَصْلَحْتُهُ وَقَدَّمْتُ
رَاحِلَتِي فَحَمَلْتُهَا وَصِرْتُ فِي مَتْنِهَا حَتَّى لَحِقْتُ الشَّعْبَ فَإِذَا أَنَا بِالْفَتَى هُنَاكَ يَقُولُ أَهْلًا وَ
سَهْلًا يَا أَبَا الْحَسَنِ طُوبَى لَكَ فَقَدْ أُذِنَ لَكَ فَسَارَ وَسِرْتُ بِسِيرِهِ حَتَّى جَارَبِي عَرَافَاتٍ وَمِنِّي
وَصِرْتُ فِي أَسْفَلِ ذِرْوَةِ الطَّائِفِ فَقَالَ لِي يَا أَبَا الْحَسَنِ انزِلْ وَخُذْ فِي أَهْبَةِ الصَّلَاةِ فَنَزَلَ وَ
نَزَلْتُ حَتَّى إِذَا فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ وَفَرَعْتُ ثُمَّ قَالَ لِي خُذْ فِي صَلَاةِ الْفَجْرِ وَأَوْجِزْ فَأَوْجِزْتُ فِيهَا

وَسَلَّم وَعَقَّرَ وَجْهَهُ فِي التُّرَابِ ثُمَّ رَكِبَ وَأَمَرَنِي بِالرُّكُوبِ ثُمَّ سَارَ وَسِرْتُ بِسِيرِهِ حَتَّى عَلَا
 الدَّرْوَةَ فَقَالَ الْمَحُّ هَلْ تَرَى شَيْئًا فَلَمَحْتُ فَرَأَيْتُ بُقْعَةً نَزْهَةً كَثِيرَةً الْعُشْبِ وَالْكَالِ فَقُلْتُ يَا
 سَيِّدِي أَرَى بُقْعَةً كَثِيرَةً الْعُشْبِ وَالْكَالِ فَقَالَ لِي هَلْ فِي أَعْلَاهَا شَيْءٌ فَلَمَحْتُ فَإِذَا أَنَا بِكَثِيبِ
 رَمَلٍ فَوْقَهُ بَيْتٌ مِنْ شَعْرٍ يَتَوَقَّدُ نُورًا فَقَالَ لِي هَلْ رَأَيْتَ شَيْئًا فَقُلْتُ أَرَى كَذَا وَكَذَا فَقَالَ لِي يَا
 ابْنَ مَهْزِيَارِ طَبِّ نَفْسًا وَقَرَّ عَيْنًا فَإِنَّ هُنَاكَ أَمَلٌ كُلُّ مُؤْمَلٍ ثُمَّ قَالَ لِي انْطَلِقْ بِنَا فَسَارَ وَسِرْتُ
 حَتَّى صَارَ فِي أَسْفَلِ الدَّرْوَةِ ثُمَّ قَالَ لِي انْزِلْ فَهَاهُنَا يَدِلُّ كُلُّ صَعْبٍ فَزَلَّ وَنَزَلْتُ حَتَّى قَالَ
 لِي يَا ابْنَ مَهْزِيَارِ خَلِّ عَنْ زِمَامِ الرَّاحِلَةِ فَقُلْتُ عَلَى مَنْ أَخْلَفَهَا وَلَيْسَ هَاهُنَا أَحَدٌ فَقَالَ إِنَّ
 هَذَا حَرَمٌ لَا يَدْخُلُهُ إِلَّا وَلِيٌّ وَلَا يَخْرُجُ مِنْهُ إِلَّا وَلِيٌّ فَخَلَيْتُ عَنِ الرَّاحِلَةِ وَسَارَ وَسِرْتُ مَعَهُ
 فَلَمَّا دَنَا مِنَ الْخَبَاءِ سَبَقَنِي وَقَالَ لِي هُنَاكَ إِلَى أَنْ يُؤْذَنَ لَكَ فَمَا كَانَ إِلَّا هُنَيْئَةً فَخَرَجَ إِلَيَّ وَ
 هُوَ يَقُولُ طُوبَى لَكَ فَقَدْ أُعْطِيتَ سُؤْلَكَ قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَهُوَ جَالِسٌ
 عَلَى نَمَطٍ عَلَيْهِ نَطْعُ آدَمَ أَحْمَرَ مُتَكِيٌّ عَلَى مِسْوَرَةٍ آدَمَ فَسَلَّمْتُ فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ وَكَمَحْتُهُ
 فَرَأَيْتُ وَجْهًا مِثْلَ فَلَقَةِ قَمَرٍ لَا بِالْحَرِيقِ وَلَا بِالنَّزِقِ وَلَا بِالطَّوِيلِ الشَّامِخِ وَلَا بِالْقَصِيرِ اللَّاصِقِ
 مَمْدُودِ الْقَامَةِ صَلَّتِ الْجَبِينِ أَرْجَ الْحَاجِبِينَ أَدْعَجَ الْعَيْنِينَ أَقْنَى الْأَنْفِ سَهْلَ الْخَدَيْنِ عَلَى
 خَدِّهِ الْأَيْمَنِ خَالٌ فَلَمَّا أَنَا بَصُرْتُ بِهِ حَارَ عَقْلِي فِي نَعْتِهِ وَصِفَتِهِ فَقَالَ لِي يَا ابْنَ مَهْزِيَارِ كَيْفَ
 خَلَّفْتَ إِخْوَانَكَ بِالْعِرَاقِ قُلْتُ فِي ضَنْكِ عَيْشٍ وَهِنَاةٍ قَدْ تَوَاتَرَتْ عَلَيْهِمْ سِيُوفُ بَنِي الشَّيْصَبَانِ
 فَقَالَ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ كَأَنِّي بِالْقَوْمِ وَقَدْ قَتَلُوا فِي دِيَارِهِمْ وَأَخَذَهُمْ أَمْرُ رَبِّهِمْ لَيْلًا أَوْ
 نَهَارًا فَقُلْتُ مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ إِذَا حِيلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ سَبِيلِ الْكَعْبَةِ بِأَقْوَامِ
 لَا خَلَاقَ لَهُمْ وَاللَّهِ وَرَسُولُهُ مِنْهُمْ بَرَاءٌ وَظَهَرَتِ الْحُمْرَةُ فِي السَّمَاءِ ثَلَاثًا فِيهَا أَعْمَدَةٌ كَأَعْمَدَةِ
 اللَّجِينِ تَتَلَأَلُ نُورًا وَيَخْرُجُ الشَّرُوسِيُّ مِنْ أَرْمَنِيةَ [إِرْمِينِيَّةَ] وَأَدْرَبِيَجَانَ يُرِيدُ وَرَاءَ الرَّيِّ الْجَبَلَ
 الْأَسْوَدَ الْمُتَلَاحِمَ بِالْجَبَلِ الْأَحْمَرَ لَزِيْقِ جِبَالِ طَالِقَانَ فَتَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمَرْوَزِيِّ وَقَعَةٌ
 صَيْلَمَانِيَّةٌ يَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَيَهْرَمُ مِنْهَا الْكَبِيرُ وَيُظْهَرُ الْقَتْلُ بَيْنَهُمَا فَعِنْدَهَا تَوَقَّعُوا خُرُوجَهُ
 إِلَى الزُّورَاءِ فَلَا يَلْبَثُ بِهَا حَتَّى يُوَافِي مَاهَانَ ثُمَّ يُوَافِي وَاسِطَ الْعِرَاقِ فَيُقِيمُ بِهَا سَنَةً أَوْ دُونَهَا
 ثُمَّ يَخْرُجُ إِلَى كُوفَانَ فَتَكُونُ بَيْنَهُمْ وَقَعَةٌ مِنَ النَّجْفِ إِلَى الْحِيرَةِ إِلَى الْغَرِيِّ وَقَعَةٌ شَدِيدَةٌ تَذْهَلُ
 مِنْهَا الْعُقُولُ فَعِنْدَهَا يَكُونُ بَوَارُ الْفِتْنَتَيْنِ وَعَلَى اللَّهِ حَصَادُ الْبَاقِينَ ثُمَّ تَلَا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ

الرَّحِيمِ أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنَّ لَمْ تَغْنِ بِالْأَمْسِ فَقُلْتُ سَيِّدِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا الْأَمْرُ قَالَ نَحْنُ أَمْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَجُنُودُهُ قُلْتُ سَيِّدِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ حَانَ الْوَقْتُ قَالَ وَاقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ" ١٨١

المطلع الرابع

فى ذكر عباد الذين يروون رواية القائم فى غيبته الكبرى و انى انا اذكر احدا منهم ليكون ذكرا للذاكرين و شرفا للموقنين و حجة للمستبعدين الذين ينكرون نيابة الخاصة مطلقاً فى

ص ٣٠٨

المقربين من حوله كما صرح بذلك قصة ميرشمس الدين و كفى بذلك ذكرا للمؤمنين و الحمد لله رب العالمين و هو بما ذكر

"ما أخبرني به بعض الأفاضل الكرام و الثقات الأعلام قال أخبرني بعض من أثق به يرويه عن يثق به و يطريه أنه قال لما كان بلدة البحرين تحت ولاية الأفرنج جعلوا واليها رجلا من المسلمين ليكون أدعى إلى تعميها و أصلح بحال أهلها و كان هذا الوالي من النواصب و له وزير أشد نصبا منه يظهر العداوة لأهل البحرين لحبهم لأهل البيت ع و يحتال فى إهلاكهم و إضرارهم بكل حيلة فلما كان فى بعض الأيام دخل الوزير على الوالي و بيده رمانة فأعطاها الوالي فإذا كان مكتوبا عليها لا إله إلا الله محمد رسول الله أبو بكر و عمرو عثمان و علي خلفاء رسول الله فتأمل الوالي فرأى الكتابة من أصل الرمانة بحيث لا يحتمل عنده أن يكون من صناعة بشر فتعجب من ذلك و قال للوزير هذه آية بينة و حجة قوية على إبطال مذهب الرافضة فما رأيك فى أهل البحرين فقال له أصلحك الله إن هؤلاء جماعة متعصبون ينكرون البراهين و ينبغى لك أن تحضرهم و تريهم هذه الرمانة فإن قبلوا و رجعوا إلى مذهبنا كان لك الثواب الجزيل بذلك و إن أبوا إلا المقام على ضلالتهم فخيرهم بين ثلاث إما أن يؤدوا الجزية و هم صاغرون أو يأتوا بجواب عن هذه الآية البينة التى لا محيص لهم عنها أو تقتل رجالهم و تسبي نساءهم و أولادهم و تأخذ بالغنيمة أموالهم فاستحسن

الوالي رأيه وأرسل إلى العلماء والأفاضل الأخيار والنجباء والسادة الأبرار من أهل البحرين وأحضرهم وأراهم الرمانة وأخبرهم بما رأى فيهم إن لم يأتوا بجواب شاف من القتل والأسر وأخذ الأموال أو أخذ الجزية على وجه الصغار كالكفار فتحيروا في أمرها ولم يقدرُوا على جواب وتغيرت وجوههم وارتعدت فرائصهم. فقال كبارهم أمهلنا أيها الأمير ثلاثة أيام لعلنا نأتيك بجواب ترتضيه وإلا فاحكم فينا ما شئت فأمهلهم فخرجوا من عنده خائفين مرعوبين متحيرين. فاجتمعوا في مجلس وأجالوا الرأي في ذلك فاتفق رأيهم على أن يختاروا من صلحاء البحرين وزهادهم عشرة ففعلوا ثم اختاروا من العشرة ثلاثة فقالوا لأحدهم اخرج الليلة إلى الصحراء واعبد الله فيها واستغث بإمام زماننا وحجة الله علينا لعله يبين لك ما هو المخرج من هذه الداهية الدهماء. فخرج وبات طول ليلته متعبدا خاشعا داعيا باكيا يدعو الله ويستغيث بالإمام ع حتى أصبح ولم ير شيئا فأتاهم وأخبرهم فبعثوا في الليلة الثانية الثاني منهم فرجع كصاحبه ولم يأتهم بخبر فازداد قلقهم وجزعهم. فأحضروا الثالث وكان تقيا فاضلا اسمه محمد بن عيسى فخرج الليلة الثالثة حافيا حاسر الرأس إلى الصحراء وكانت ليلة مظلمة فدعا وبكى وتوسل إلى الله تعالى في خلاص هؤلاء المؤمنين وكشف هذه البلية عنهم واستغاث بصاحب الزمان. فلما كان آخر الليل إذا هو برجل يخاطبه ويقول يا محمد بن عيسى ما لي أراك على هذه الحالة ولما ذا خرجت إلى هذه البرية فقال له أيها الرجل دعني فأني خرجت لأمر عظيم وخطب جسيم لا أذكره إلا لإمامي ولا أشكوه إلا إلى من يقدر على كشفه عني. فقال يا محمد بن عيسى أنا صاحب الأمر فاذكر حاجتك فقال إن كنت هو فأنت تعلم قصتي ولا تحتاج إلى أن أشرحها لك فقال له نعم خرجت لما دهمكم من أمر الرمانة وما كتب عليها وما أوعدكم الأمير به قال فلما سمعت ذلك توجهت إليه وقلت له نعم يا مولاي قد تعلم ما أصابنا وأنت إمامنا وملاذنا والقادر على كشفه عنا. فقال صلوات الله عليه يا محمد بن عيسى إن الوزير لعنه الله في داره شجرة رمان فلما حملت تلك الشجرة صنع شيئا من الطين على هيئة الرمانة وجعلها نصفين وكتب في داخل كل نصف بعض تلك الكتابة ثم وضعهما على الرمانة وشدهما عليها وهي صغيرة فأثر فيها وصارت هكذا. فإذا مضيتم غدا إلى الوالي فقل له جئتك بالجواب ولكني لا

أبديه إلا في دار الوزير فإذا مضيتم إلى داره فانظر عن يمينك ترى فيها غرفة فقل للوالي لا أجيبك إلا في تلك الغرفة و سيأبى الوزير عن ذلك و أنت بالغ في ذلك و لا ترض إلا بصعودها فإذا صعد فاصعد معه و لا تتركه وحده يتقدم عليك فإذا دخلت الغرفة رأيت كوة فيها كيس أبيض فانهض إليه و خذ فترى فيه تلك الطينة التي عملها لهذه الحيلة ثم ضعها أمام الوالي وضع الرمانة فيها لينكشف له جليلة الحال. وأيضا يا محمد بن عيسى قل للوالي إن لنا معجزة أخرى وهي أن هذه الرمانة ليس فيها إلا الرماد و الدخان و إن أردت صحة ذلك فأمر الوزير بكسرها فإذا كسرها طار الرماد و الدخان على وجهه و لحيته. فلما سمع محمد بن عيسى ذلك من الإمام فرح فرحا شديدا و قبل بين يدي الإمام صلوات الله عليه و انصرف إلى أهله بالبشارة و السرور. فلما أصبحوا مضوا إلى الوالي ففعل محمد بن عيسى كل ما أمره الإمام و ظهر كل ما أخبره فالتفت الوالي إلى محمد بن عيسى و قال له من أخبرك بهذا فقال إمام زماننا و حجة الله علينا فقال و من إمامكم فأخبره بالأئمة واحدا بعد واحد إلى أن انتهى صاحب الأمر صلوات الله عليهم. فقال الوالي مدّ يدك فأنا أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمدا عبده و رسوله و أن الخليفة بعده بلا فصل أمير المؤمنين علي ع ثم أقر بالأئمة إلى آخرهم عليهم السلام و حسن إيمانه و أمر بقتل الوزير و اعتذر إلى أهل البحرين و أحسن إليهم و أكرمهم. قال و هذه القصة مشهورة عند أهل البحرين و قبر محمد بن عيسى عندهم معروف يزوره الناس. ١٨٢

واني انا اذكر بعد ما ذكرت قبل اربعة عشر حديثا في تلك المطالع لذكر علامات رجعة و قبلها ثم بعدها ليكون ذكرا للذاكرين جميعا و ان اردت تفصيل العلامات فانظر الى خطبة الاجماع التي انشاها على فقد وجدت في تلك السموات في خزينة الرضا

المطلع الاول

فيما راوه المجلسي حيث قال، قَدْ جَاءَتِ الْآثَارُ بِذِكْرِ عِلَامَاتٍ لِيَزْمَانَ قِيَامِ الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ ع

وَحوادثُ تَكُونُ أَمَامَ قِيَامِهِ وَآيَاتٍ وَدَلالاتٍ فَمِنْهَا خُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ وَقَتْلُ الْحَسَنِِيِّ وَاختِلَافُ
بَنِي الْعَبَّاسِ فِي الْمَلِكِ الدُّنْيَاوِيِّ وَكُسُوفُ الشَّمْسِ فِي النِّصْفِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَخُسُوفُ
القَمَرِ فِي آخِرِهِ عَلَى خِلَافِ الْعَادَاتِ وَخَسْفُ بِالْبَيْدَاءِ وَخَسْفُ بِالْمَغْرِبِ وَخَسْفُ بِالْمَشْرِقِ
وَرُكُودُ الشَّمْسِ مِنْ عِنْدِ الزَّوَالِ إِلَى أَوْسَطِ أَوْقَاتِ الْعَصْرِ وَطُلُوعُهَا مِنَ الْمَغْرِبِ وَقَتْلُ نَفْسِ
زَكِيَّةٍ بِظَهْرِ الْكُوفَةِ فِي سَبْعِينَ مِنَ الصَّالِحِينَ وَذَبْحُ رَجُلٍ هَاشِمِيِّ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ وَهَدْمُ
حَائِطِ مَسْجِدِ الْكُوفَةِ وَإِقْبَالُ رَايَاتِ سُودٍ مِنْ قَبْلِ خُرَاسَانَ وَخُرُوجِ الْيَمَانِيِّ وَظُهُورِ الْمَغْرِبِيِّ
بِمِصْرَ وَتَمَلُّكُهُ الشَّامَاتِ وَنُزُولُ التُّرْكِ الْجَزِيرَةَ وَنُزُولُ الرُّومِ الرَّمْلَةَ وَطُلُوعُ نَجْمِ بِالْمَشْرِقِ
يُضِيءُ كَمَا يُضِيءُ الْقَمَرُ ثُمَّ يَنْعَطِفُ حَتَّى يَكَادُ يَلْتَقِي طَرْفَاهُ وَحُمْرَةٌ يَظْهَرُ فِي السَّمَاءِ وَيُنْشَرُ
فِي آفَاقِهَا وَنَارٌ تَظْهَرُ بِالْمَشْرِقِ طَوِيلًا وَتَبْقَى فِي الْجَوِّ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ أَوْ سَبْعَةَ أَيَّامٍ وَخَلْعُ الْعَرَبِ
أَعْتَتَهَا وَتَمَلُّكُهَا الْبِلَادَ وَخُرُوجُهَا عَنْ سُلْطَانِ الْعَجَمِ وَقَتْلُ أَهْلِ مِصْرَ أَمِيرِهِمْ وَخَرَابُ الشَّامِ
وَاختِلَافُ ثَلَاثِ رَايَاتٍ فِيهِ وَدُخُولُ رَايَاتِ قَيْسِ وَالْعَرَبِ إِلَى مِصْرَ وَرَايَاتُ كِنْدَةَ إِلَى
خُرَاسَانَ وَوُرُودُ خَيْلٍ مِنْ قَبْلِ الْعَرَبِ حَتَّى تُرْبَطَ بِفِنَاءِ الْحِيرَةِ وَإِقْبَالُ رَايَاتِ سُودٍ مِنَ الْمَشْرِقِ
نَحْوَهَا وَبَثْقُ فِي الْفُرَاتِ حَتَّى يَدْخُلَ الْمَاءُ أَرْقَةَ الْكُوفَةِ وَخُرُوجُ سِتِّينَ كَذَابًا كُلُّهُمْ يَدَّعِي
النُّبُوَّةَ وَخُرُوجُ اثْنَا [اثْنَيْ] عَشَرَ مِنْ آلِ أَبِي طَالِبٍ كُلُّهُمْ يَدَّعِي الْإِمَامَةَ لِنَفْسِهِ وَإِحْرَاقُ رَجُلٍ
عَظِيمٍ الْقَدْرِ مِنْ شَيْعَةِ بَنِي الْعَبَّاسِ بَيْنَ جُلُولَاءِ وَخَانِقِينَ وَعَقْدُ الْجِسْرِ مِمَّا يَلِي الْكُرْخَ بِمَدِينَةِ
السَّلَامِ وَارْتِفَاعُ رِيحِ سَوْدَاءَ بِهَا فِي أَوَّلِ النَّهَارِ وَزَلْزَلَةٌ حَتَّى يَنْخَسِفَ كَثِيرٌ مِنْهَا وَخَوْفٌ يَشْمَلُ
أَهْلَ الْعِرَاقِ وَبَغْدَادَ وَمَوْتَ ذَرِيعٍ فِيهِ وَنَقْصُ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالشَّمَرَاتِ وَجَرَادٌ يَظْهَرُ
فِي أَوَانِهِ وَفِي غَيْرِ أَوَانِهِ حَتَّى يَأْتِيَ عَلَى الزَّرْعِ وَالغَلَّاتِ وَقَلَّةُ رَيْعٍ لِمَا يَزْرَعُهُ النَّاسُ وَاختِلَافُ
صِنْفَيْنِ مِنَ الْعَجَمِ وَسَفْكَ دِمَاءٍ كَثِيرَةٍ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَخُرُوجُ الْعَبِيدِ عَنْ طَاعَاتِ سَادَاتِهِمْ وَ
قَتْلُهُمْ مَوَالِيَهُمْ وَمَسْخُ لِقَوْمٍ مِنْ أَهْلِ الْبَدْعِ حَتَّى يَصِيرُوا قَرَدَةً وَخَنَازِيرَ وَغَلَبَةُ الْعَبِيدِ عَلَى بِلَادِ
السَّادَاتِ وَنِدَاءٌ مِنَ السَّمَاءِ حَتَّى يَسْمَعَهُ أَهْلُ الْأَرْضِ كُلُّ أَهْلِ لُغَةٍ بِلُغَتِهِمْ وَوَجْهُ وَصَدْرٌ
يَظْهَرَانِ لِلنَّاسِ فِي عَيْنِ الشَّمْسِ وَأَمْوَاتٌ يُنْشَرُونَ مِنَ الْقُبُورِ حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَى الدُّنْيَا فَيَتَعَارَفُونَ
فِيهَا وَيَتَزَاوَرُونَ ثُمَّ يُخْتَمُ ذَلِكَ بِأَرْبَعِ وَعِشْرِينَ مَطْرَةً يَتَّصِلُ فَتَحْيَا بِهِ الْأَرْضُ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتُعْرَفُ

بَرَكَاتِهَا وَيُزُولُ بَعْدَ ذَلِكَ كُلِّ عَاهَةٍ عَنِ مُعْتَقِدِي الْحَقِّ مِنْ شِيعَةِ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَعْرِفُونَ
عِنْدَ ذَلِكَ ظُهُورَهُ بِمَكَّةَ فَيَتَوَجَّهُونَ نَحْوَهُ لِنُصْرَتِهِ كَمَا جَاءَتْ بِذَلِكَ الْأَخْبَارُ وَمِنْ جُمْلَةِ هَذِهِ
الْأَحْدَاثِ مَحْتَوْمَةٌ وَمِنْهَا مَشْرُوطَةٌ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكُونُ وَإِنَّمَا ذَكَرْنَاهَا عَلَى حَسَبِ مَا ثَبَتَ
فِي الْأُصُولِ وَتَضَمَّنَهَا الْأَثَرُ الْمَنْقُولُ وَبِاللَّهِ نَسْتَعِينُ^{١٨٣}

المطلع الثاني

فِي مَا رَوَى "عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي
أَحْمَدَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ السَّرَّاجِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ مَتَى فَرَجُ شِيعَتِكُمْ قَالَ إِذَا اخْتَلَفَ
وُلْدُ الْعَبَّاسِ وَوَهَى سُلْطَانُهُمْ وَطَمَعَ فِيهِمْ مَنْ لَمْ يَكُنْ يَطْمَعُ وَخَلَعَتِ الْعَرَبُ أَعْتَتَهَا وَرَفَعَ
كُلُّ ذِي صِيصِيَّةٍ صِيصِيَّتَهُ وَظَهَرَ السُّفْيَانِيُّ وَالْيَمَانِيُّ وَتَحَرَّكَ الْحَسَنِيُّ خَرَجَ صَاحِبُ هَذَا
الْأَمْرِ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ بِتَرَاثِ رَسُولِ اللَّهِ ص قُلْتُ وَمَا تَرَاثُ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ سَيْفُهُ
وَدِرْعُهُ وَعِمَامَتُهُ وَبِرْدُهُ وَقَضِيْبُهُ وَفَرَسُهُ وَالْأَمْتَةُ وَسِرْجُهُ^{١٨٤}

المطلع الثالث

فِي مَا رَوَى "ابْنُ عُقْدَةَ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الصَّبَّاحِ عَنْ أَبِي عَلِيِّ الْحَسَنِ بْنِ
مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ مُحَمَّدِ
بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ قَالَ: السُّفْيَانِيُّ أَحْمَرُ أَشْقَرُ أَرْزُقُ لَمْ يَعْبُدِ اللَّهَ قَطُّ وَلَمْ يَرِ مَكَّةَ
وَلَا الْمَدِينَةَ قَطُّ يَقُولُ يَا رَبِّ ثَارِي وَالنَّارِيَا رَبِّ ثَارِي وَالنَّارِ^{١٨٥}

المطلع الرابع

فيما ذكر "بإسناده عن عثمان بن عيسى عن بكر بن محمد الأزدي عن سدير قال: قال لي أبو عبد الله ع يا سدير الزم بيتك وكن جالساً من أحلاسه واسكن ما سكن الليل والنهار فإذا بلغ أن السفينائي قد خرج فارحل إلينا ولو على رجلك قلت جعلت فداك هل قبل ذلك شيء قال نعم وأشار بيده بثلاث أصابعه إلى الشام وقال ثلاث رايات راية حسنية وراية أموية وراية قيسية فبينما هم على ذلك إذ قد خرج السفينائي فيحصدهم حصد الزرع ما رأيت مثله قَطُّ ١٨٤"

المطلع الخامس

فيما روي "عن عبد الأعلى الحلبي قال قال أبو جعفر ع: يكون لصاحب هذا الأمر غيبة في بعض هذه الشعاب ثم أوماً بيده إلى ناحية ذي طوى حتى إذا كان قبل خروجه بليلتين انتهى المولى الذي يكون بين يديه حتى يلتقى بعض أصحابه فيقول كم أنتم هاهنا فيقولون نحو من أربعين رجلاً فيقول كيف أنتم لو قد رأيتم صاحبكم فيقولون والله لو يأوي بنا الجبال لا ويناها معه ثم يأتيهم من القابلة فيقول لهم أشيروا إلى ذوي أسنانكم وأخباركم عشرة [عشيرة] فيشيرون له إليهم فينطلق بهم حتى يأتون صاحبهم ويعددهم إلى الليلة التي تليها ثم قال أبو جعفر والله لكانني أنظر إليه وقد أسند ظهره إلى الحجر ثم ينشد الله حقه ثم يقول يا أيها الناس من يحاجني في الله فأنا أولى الناس بالله يا أيها الناس من يحاجني في آدم فأنا أولى الناس بآدم يا أيها الناس من يحاجني في نوح فأنا أولى الناس بنوح يا أيها الناس من يحاجني في إبراهيم فأنا أولى الناس بإبراهيم يا أيها الناس من يحاجني في موسى فأنا أولى الناس بموسى يا أيها الناس من يحاجني في محمد صلى الله عليه وآله وسلم فأنا أولى الناس بمحمد يا أيها الناس من يحاجني في كتاب الله فأنا أولى الناس بكتاب الله ثم ينتهي إلى المقام فيصلي عنده ركعتين ثم ينشد الله حقه ثم قال أبو جعفر هو والله المضطر في كتاب الله

وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ وَ
 جَبْرَائِيلَ عَلَى الْمِيزَابِ فِي صُورَةِ طَائِرٍ أَبْيَضٍ فَيَكُونُ أَوَّلُ خَلْقِ اللَّهِ يُبَايِعُهُ جَبْرَائِيلُ وَيُبَايِعُهُ
 الثَّلَاثُمِائَةِ وَالبِضْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَ فَمَنْ ابْتَلَى فِي الْمَسِيرِ وَاوَاهُ فِي تِلْكَ
 السَّاعَةِ وَمَنْ لَمْ يُبْتَلْ بِالْمَسِيرِ فَقَدْ عَنَ فِرَاشِهِ

ص: 342

ثُمَّ قَالَ هُوَ وَاللَّهُ قَوْلُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع الْمَفْقُودُونَ عَنْ فُرْشِهِمْ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ فَاسْتَبِقُوا
 الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا أَصْحَابُ الْقَائِمِ الثَّلَاثُمِائَةِ وَالبِضْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا
 قَالَ هُمْ وَاللَّهُ الْأُمَّةُ الْمَعْدُودَةُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَلَنْ أَخْرَنَّا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ
 مَعْدُودَةٍ قَالَ يَجْتَمِعُونَ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ فَرَعَا كَفْرَ الْخَرِيفِ فَيُصْبِحُ بِمَكَّةَ فَيَدْعُو النَّاسَ إِلَى
 كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ ع فَيَجِيبُهُ نَفْرٌ يَسِيرٌ وَيَسْتَعْمِلُ عَلَى مَكَّةَ ثُمَّ يَسِيرُ فَيَبْلُغُهُ أَنَّ قَدْ قُتِلَ عَامِلُهُ
 فَيَرْجِعُ إِلَيْهِمْ فَيَقْتُلُ الْمُقَاتِلَةَ لَا يَزِيدُ عَلَى ذَلِكَ شَيْئًا يَعْنِي السَّبِيَّ ثُمَّ يَنْطَلِقُ فَيَدْعُو النَّاسَ إِلَى
 كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ وَالْوِلَايَةَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع وَالْبِرَاءَةَ مِنْ عَدُوِّهِ وَ
 لَا يُسَمِّي أَحَدًا حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى الْبَيْدَاءِ فَيَخْرُجُ إِلَيْهِ جَيْشُ السُّفْيَانِيِّ فَيَأْمُرُ اللَّهُ الْأَرْضَ
 فَيَأْخُذُهُمْ مِنْ تَحْتِ أَقْدَامِهِمْ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ وَلَوْ تَرَى إِذْ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ
 قَرِيبٍ وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ يَعْنِي بِقَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ يَعْنِي بِقَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ إِلَى آخِرِ
 السُّورَةِ فَلَا يَبْقَى مِنْهُمْ إِلَّا رَجُلَانِ يُقَالُ لَهُمَا تَرَوْتُهُ مِنْ مُرَادٍ وَجُوهُهُمَا فِي أَقْفَيْتِهِمَا يَمَشِيَانِ
 الْقَهْقَرَى يُخْبِرَانِ النَّاسَ بِمَا فَعَلَ بِأَصْحَابِهِمَا ثُمَّ يَدْخُلُ الْمَدِينَةَ فَيَغِيبُ عَنْهُمْ عِنْدَ ذَلِكَ قُرَيْشٌ
 وَهُوَ قَوْلُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاللَّهُ لَوَدَّتْ قُرَيْشُ أَيَّ عِنْدَهَا مَوْقِفًا وَاحِدًا جَزَرَ
 جَزُورٍ بِكُلِّ مَا مَلَكَتْ وَكُلِّ مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ أَوْ غَرَبَتْ ثُمَّ يُحَدِّثُ حَدَثًا فَإِذَا هُوَ فَعَلَ
 قَالَتْ قُرَيْشُ أَخْرَجُوا بِنَا إِلَى هَذِهِ الطَّاغِيَةِ فَوَاللَّهِ أَنْ لَوْ كَانَ مُحَمَّدِيًّا مَا فَعَلَ وَلَوْ كَانَ عَلَوِيًّا مَا
 فَعَلَ وَلَوْ كَانَ فَاطِمِيًّا مَا فَعَلَ فَيَمْنَحُهُ اللَّهُ أَكْتَفَهُمْ فَيَقْتُلُ الْمُقَاتِلَةَ وَيَسِي الدَّرِيَّةَ ثُمَّ يَنْطَلِقُ
 حَتَّى يَنْزِلَ الشُّقْرَةَ فَيَبْلُغُهُ أَنَّهُمْ قَدْ قَتَلُوا عَامِلَهُ فَيَرْجِعُ إِلَيْهِمْ فَيَقْتُلُهُمْ مَقْتَلَةً لَيْسَ قَتْلَ

ص: 343

الْحَرَّةِ إِلَيْهَا بِشَيْءٍ ثُمَّ يَنْطَلِقُ يَدْعُو النَّاسَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ وَالْوَلَايَةِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَالْبَرَاءَةِ مِنْ عَدُوِّهِ حَتَّى إِذَا بَلَغَ إِلَى الثُّعَلِيَّةِ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ صُلْبِ أَبِيهِ وَهُوَ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ بِدَنِهِ وَأَشَجَعِهِمْ بِقَلْبِهِ مَا خَلَا صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ فَيَقُولُ يَا هَذَا مَا تَصْنَعُ فَوَ اللَّهُ إِنَّكَ لَتُجْفِلُ النَّاسَ إِجْفَالَ النِّعَمِ أَفَعَهْدُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَ أَمْ بِمَاذَا يَقُولُ الْمَوْلَى الَّذِي وَلِيَ الْبَيْعَةَ وَاللَّهُ لَتَسْكُنَنَّ أَوْ لَا ضَرِبَنَّ الَّذِي فِيهِ عَيْنَاكَ فَيَقُولُ لَهُ الْقَائِمُ اسْكُتْ يَا فُلَانُ إِي وَاللَّهِ إِنْ مَعِيَ عَهْدًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ هَاتِ لِي يَا فُلَانُ الْعَيْبَةَ أَوِ الزَّنْفِيلَةَ فَيَأْتِيهِ بِهَا فَيَقْرُؤُهَا الْعَهْدُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ فَيَقُولُ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ أَعْطِنِي رَأْسَكَ أَقْبَلُهُ فَيُعْطِيهِ رَأْسَهُ فَيَقْبَلُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ ثُمَّ يَقُولُ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ جَدُّ لَنَا بَيْعَةٌ فَيَجِدُّ لَهُمْ بَيْعَةً قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ لَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ مُصْعِدِينَ مِنْ نَجْفِ الْكُوفَةِ ثَلَاثِمِائَةٍ وَبِضْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا كَانَ قُلُوبُهُمْ زَبْرُ الْحَدِيدِ جَبْرِيْلُ عَنْ يَمِينِهِ وَمِيكَائِيلُ عَنْ يَسَارِهِ يَسِيرُ الرَّعْبُ أَمَامَهُ شَهْرًا وَخَلْفَهُ شَهْرًا أَمَدَهُ اللَّهُ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ حَتَّى إِذَا صَعِدَ النَّجْفَ قَالَ لِأَصْحَابِهِ تَعَبَدُوا لِيَلْتَكُمُ هَذِهِ فَيَسْتُونَ بَيْنَ

ص: 344

رَاكِعٍ وَسَاجِدٍ يَتَضَرَّعُونَ إِلَى اللَّهِ حَتَّى إِذَا أَصْبَحَ قَالَ خُذُوا بِنَا طَرِيقَ النُّخَيْلَةِ وَعَلَى الْكُوفَةِ خَنْدُقٌ مُخَنْدَقٌ قُلْتُ خَنْدُقٌ مُخَنْدَقٌ قَالَ إِي وَاللَّهِ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى مَسْجِدِ إِبْرَاهِيمَ عَ بِالنُّخَيْلَةِ فَيُصَلِّي فِيهِ رَكَعَتَيْنِ فَيَخْرُجُ إِلَيْهِ مَنْ كَانَ بِالْكَُوفَةِ مِنْ مُرْجَتِهَا وَغَيْرِهِمْ مِنْ جَيْشِ السُّفْيَانِيِّ فَيَقُولُ لِأَصْحَابِهِ اسْتَطْرِدُوا لَهُمْ ثُمَّ يَقُولُ كَرُّوا عَلَيْهِمْ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ وَلَا يَجُوزُ وَاللَّهِ الْخَنْدَقُ مِنْهُمْ مُخْبِرٌ ثُمَّ يَدْخُلُ الْكُوفَةَ فَلَا يَبْقَى مُؤْمِنٌ إِلَّا كَانَ فِيهَا أَوْ حَنَّ إِلَيْهَا وَهُوَ قَوْلُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ عَ ثُمَّ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ سِيرُوا إِلَى هَذِهِ الطَّاغِيَةِ فَيَدْعُو إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ صَ فَيُعْطِيهِ السُّفْيَانِيُّ مِنَ الْبَيْعَةِ سَلْمًا فَيَقُولُ لَهُ كَلْبٌ وَهُمْ أَخْوَالُهُ مَا هَذَا مَا صَنَعْتَ وَاللَّهِ مَا نُبَايَعُكَ عَلَى هَذَا أَبَدًا فَيَقُولُ مَا أَصْنَعُ فَيَقُولُونَ اسْتَقْبَلْهُ فَيَسْتَقْبَلُهُ ثُمَّ يَقُولُ لَهُ الْقَائِمُ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ خُذْ حِذْرَكَ فَإِنِّي أَدَيْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا مُقَاتِلُكَ فَيُصْبِحُ فَيَقَاتِلُهُمْ فَيَمْنَحُهُ اللَّهُ أَكْتَأْفَهُمْ وَيَأْخُذُ السُّفْيَانِيَّ أَسِيرًا فَيَنْطَلِقُ بِهِ وَيَذْبَحُهُ بِيَدِهِ ثُمَّ يُرْسِلُ جَرِيدَةَ خَيْلٍ إِلَى الرُّومِ لِيَسْتَحْضِرُوا بَقِيَّةَ بَنِي أُمَيَّةٍ فَإِذَا انْتَهَوْا إِلَى الرُّومِ قَالُوا أَخْرِجُوا إِلَيْنَا أَهْلَ مِلَّتِنَا عِنْدَكُمْ فَيَأْبُونَ وَيَقُولُونَ وَاللَّهِ لَا نَفْعَلُ فَيَقُولُ الْجَرِيدَةُ وَاللَّهِ لَوْ أَمَرْنَا لَقَاتَلْنَاكُمْ ثُمَّ يَرْجِعُونَ إِلَى صَاحِبِهِمْ فَيَعْرِضُونَ ذَلِكَ عَلَيْهِ فَيَقُولُ انْطَلِقُوا فَأَخْرِجُوا إِلَيْهِمْ أَصْحَابَهُمْ فَإِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ أَتَوْا بِسُلْطَانٍ عَظِيمٍ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ فَلَمَّا أَحْسَوْا بِأَسْنَانِهِمْ إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ قَالَ يَعْنِي الْكُنُوزَ الَّتِي كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ

ص: 345

حَصِيدًا خَامِدِينَ لَا يَبْقَى مِنْهُمْ مُخْبِرٌ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى الْكُوفَةِ فَيَبْعَثُ الثَّلَاثِمَائَةَ وَالْبِضْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا إِلَى الْآفَاقِ كُلِّهَا فَيَمْسَحُ بَيْنَ أَكْتَأْفِهِمْ وَعَلَى صُدُورِهِمْ فَلَا يَتَعَايُونَ فِي قِضَاءٍ وَلَا تَبْقَى أَرْضٌ إِلَّا تُودِي فِيهَا شَهَادَةً أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَهُوَ قَوْلُهُ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ وَلَا يَقْبَلُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ الْجَزِيَّةَ كَمَا قَبِلَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ يُقَاتِلُونَ وَاللَّهِ حَتَّى يُوحِدَ اللَّهُ وَلَا يُشْرَكَ بِهِ شَيْءٌ وَحَتَّى يَخْرُجَ الْعَجُوزُ الضَّعِيفَةُ مِنَ الْمَشْرِقِ تُرِيدُ الْمَغْرِبَ وَلَا يَنْهَاهَا أَحَدٌ وَيَخْرُجُ اللَّهُ مِنَ الْأَرْضِ بَدْرَهَا وَ يُنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ قَطْرَهَا وَيَخْرُجُ النَّاسُ خَرَاجَهُمْ عَلَى رِقَابِهِمْ إِلَى الْمَهْدِيِّ وَيُوسِعُ اللَّهُ عَلَى شِعْتِنَا وَلَوْ لَا مَا يُدْرِكُهُمْ مِنَ السَّعَادَةِ لَبَغَوْا فَبَيْنَا صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ قَدْ حَكَمَ بَعْضُ الْأَحْكَامِ وَتَكَلَّمَ بَعْضُ السُّنَنِ إِذْ خَرَجَتْ خَارِجَةٌ مِنَ الْمَسْجِدِ يُرِيدُونَ الْخُرُوجَ عَلَيْهِ فَيَقُولُ لِأَصْحَابِهِ انْطَلِقُوا فَيَلْحَقُونَهُمْ فِي التَّمَارِينِ فَيَأْتُونَهُ بِهِمْ أَسْرَى فَيَأْمُرُ بِهِمْ فَيَذْبَحُونَ وَهِيَ آخِرُ خَارِجَةٍ يَخْرُجُ عَلَى قَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ١٨٧

ص ٣٢٠

المطلع السادس

فِيمَا قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع: كَأَنِّي بِالْقَائِمِ ع عَلَى ظَهْرِ النَّجْفِ لَا يَسُ دِرْعَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَيَتَقَلَّصُ عَلَيْهِ ثُمَّ يَنْتَفِضُ بِهَا فَيَسْتَدِيرُ عَلَيْهِ ثُمَّ يُغَشِّي الدَّرْعَ بِثَوْبٍ اسْتَبْرَقِي ثُمَّ يَرْكَبُ فَرَسًا لَهُ أَبْلَقُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ شِمْرَاخٌ يَنْتَفِضُ بِهِ لَا يَبْقَى أَهْلُ بَلَدٍ إِلَّا أَتَاهُمْ نُورُ ذَلِكَ الشِّمْرَاخِ حَتَّى يَكُونَ آيَةً لَهُ ثُمَّ يَنْشُرُ رَايَةَ رَسُولِ اللَّهِ إِذَا نَشَرَهَا أَضَاءَ لَهَا مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ. وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع: كَأَنِّي بِهِ قَدْ عَبَرْتُ مِنْ وَادِي السَّلَامِ إِلَى مَسِيلِ السَّهْلَةِ عَلَى فَرَسٍ مُحَجَّلٍ لَهُ شِمْرَاخٌ يَزْهَرُ يَدْعُو وَيَقُولُ فِي دُعَائِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيْمَانًا وَصِدْقًا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعْبُدًا وَرِقًّا اللَّهُمَّ مُعَزِّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَوَحِيدٍ وَمُذِلِّ كُلِّ جَبَّارٍ عَنَيْدٍ أَنْتَ كُنْفِي حِينَ تُعِينِي الْمَدَاهِبُ وَتَضِيقُ عَلَيَّ الْأَرْضُ بِمَا رَحِبَتْ اللَّهُمَّ خَلَقْتَنِي وَكُنْتَ غَنِيًّا عَنِّي خَلَقْتَنِي وَلَوْ لَا نَصْرُكَ إِيَّاي لَكُنْتُ مِنَ الْمَغْلُوبِينَ يَا مُنْشِرَ الرَّحْمَةِ مِنْ مَوَاضِعِهَا وَمُخْرِجَ الْبَرَكَاتِ مِنْ مَعَادِنِهَا وَيَا مَنْ حَصَّ نَفْسَهُ بِشُمُوحِ الرَّفْعَةِ فَأَوْلِيَاؤُهُ بَعْرُهُ يَتَعَزَّزُونَ يَا مَنْ وَضَعْتَ لَهُ الْمُلُوكُ نِيرَ الْمَدْلَةِ عَلَى أَعْنَاقِهِمْ فَهُمْ مِنْ سَطْوَتِهِ خَائِفُونَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي فَطَرْتَ بِهِ خَلْقَكَ فَكُلُّ لَكَ مُذْعِنُونَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُنْجِرَ لِي أَمْرِي وَتُعَجِّلَ لِي فِي الْفَرَجِ وَتَكْفِينِي وَتَقْضِي حَوَائِجِي السَّاعَةَ السَّاعَةَ اللَّيْلَةَ اللَّيْلَةَ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ^{١٨٨}

ص ٣٢١

المطلع السابع

فِيمَا ذَكَرَهُ الْمَجْلِسِيُّ بَعْدَ خَبَرِ الْمَفْضَلِ " رَوَى الشَّيْخُ حَسَنُ بْنُ سُلَيْمَانَ فِي كِتَابِ مُنْتَخَبِ الْبَصَائِرِ هَذَا الْخَبَرَ هَكَذَا حَدَّثَنِي الْأَخُ الرَّشِيدُ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَسِّنِ الطَّارِ أَبَادِي أَنَّهُ وَجَدَ بِحِطِّ أَبِيهِ الرَّجُلِ الصَّالِحِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَسِّنِ هَذَا الْحَدِيثَ الْآتِي ذَكَرَهُ وَأَرَانِي خَطُّهُ وَكَتَبْتَهُ مِنْهُ وَصُورَتُهُ الْحُسَيْنِ بْنِ حَمْدَانَ وَسَاقَ الْحَدِيثَ كَمَا مَرَّ إِلَيَّ قَوْلُهُ: لَكَأَنِّي أَنْظَرُ إِلَيْهِمْ عَلَى الْبَرَادِينَ الشُّهْبِ بِأَيْدِيهِمْ الْحِرَابُ يَتَعَاوُونَ شَوْقًا إِلَى الْحَرْبِ كَمَا تَتَعَاوَى الذَّنَابُ أَمِيرُهُمْ

رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ يُقَالُ لَهُ شُعَيْبُ بْنُ صَالِحٍ فَيَقْبَلُ الْحُسَيْنُ عَنْ فِيهِمْ وَجْهَهُ كَدَائِرَةَ الْقَمَرِ يَرُوعُ النَّاسَ جَمَالًا فَيَنْقِي عَلَى أَثَرِ الظُّلْمَةِ فَيَأْخُذُ سِنْفَهُ الصَّغِيرَ وَالْكَبِيرَ وَالْعَظِيمَ وَالْوَضِيعَ ثُمَّ يَسِيرُ بِتِلْكَ الرِّيَّاتِ كُلِّهَا حَتَّى يَرِدَ الْكُوفَةَ وَقَدْ جُمِعَ بِهَا أَكْثَرُ أَهْلِ الْأَرْضِ يَجْعَلُهَا لَهُ مَعْقَلًا ثُمَّ يَتَّصِلُ بِهِ وَبِأَصْحَابِهِ خَبَرَ الْمَهْدِيِّ فَيَقُولُونَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَنْ هَذَا الَّذِي نَزَلَ بِسَاحَتِنَا فَيَقُولُ الْحُسَيْنُ عَنْ أَخْرَجُوا بِنَا إِلَيْهِ حَتَّى تَنْظُرُوا مَنْ هُوَ وَمَا يَرِيدُ وَهُوَ يَعْلَمُ وَاللَّهِ أَنَّهُ الْمَهْدِيُّ عَ وَإِنَّهُ لَيَعْرِفُهُ وَإِنَّهُ لَمْ يَرِدْ بِذَلِكَ الْأَمْرِ إِلَّا اللَّهُ فَيَخْرُجُ الْحُسَيْنُ عَ وَبَيْنَ يَدَيْهِ أَرْبَعَةُ آلَافٍ رَجُلٍ فِي أَعْنَاقِهِمُ الْمَصَاحِفُ وَعَلَيْهِمُ الْمَسُوحُ مُقَلِّدِينَ بِسُيُوفِهِمْ فَيَقْبَلُ الْحُسَيْنُ عَ حَتَّى يَنْزِلَ بِقُرْبِ الْمَهْدِيِّ عَ فَيَقُولُ سَأَلُوا عَنْ هَذَا الرَّجُلِ مَنْ هُوَ وَمَاذَا يَرِيدُ فَيَخْرُجُ بَعْضُ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَ إِلَى عَسْكَرِ الْمَهْدِيِّ عَ فَيَقُولُ أَيُّهَا الْعَسْكَرُ الْجَائِلُ مَنْ أَنْتُمْ حَيَّاكُمْ اللَّهُ وَمَنْ صَاحِبِكُمْ هَذَا وَمَاذَا يَرِيدُ فَيَقُولُ أَصْحَابُ الْمَهْدِيِّ عَ هَذَا مَهْدِيُّ آلِ مُحَمَّدٍ عَ وَنَحْنُ أَنْصَارُهُ مِنَ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ وَالْمَلَائِكَةِ ثُمَّ يَقُولُ الْحُسَيْنُ عَ خَلُّوا بَيْنِي وَبَيْنَ هَذَا فَيَخْرُجُ إِلَيْهِ الْمَهْدِيُّ عَ فَيَقِفَانِ بَيْنَ الْعَسْكَرَيْنِ فَيَقُولُ الْحُسَيْنُ عَ إِنْ كُنْتَ مَهْدِيَّ آلِ مُحَمَّدٍ صَ فَأَيْنَ هِرَاوَةَ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صَ وَخَاتَمَهُ وَبِرْدَتَهُ وَدِرْعَهُ الْفَاضِلَ وَعِمَامَتَهُ السَّحَابَ وَفَرَسَهُ وَنَاقَتَهُ الْعُضْبَاءَ وَبَغْلَتَهُ دُلْدُلٌ وَحِمَارَهُ يَعْفُورٌ وَنَجِيئَهُ الْبِرَاقَ وَتَاجَهُ وَالْمُصْحَفَ الَّذِي جَمَعَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ بِغَيْرِ تَغْيِيرٍ وَلَا تَبْدِيلٍ فَيَحْضِرُ لَهُ السَّفَطَ الَّذِي فِيهِ جَمِيعُ مَا طَلَبَهُ وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ إِنَّهُ كَانَ كُلُّهُ فِي السَّفَطِ وَتَرَكَاتُ جَمِيعِ النَّبِيِّينَ حَتَّى عَصَا آدَمَ وَنُوحَ عَ وَتَرَكَهُ هُودٌ وَصَالِحٌ عَ وَمَجْمُوعُ إِبْرَاهِيمَ عَ وَصَاعُ يُوسُفَ عَ وَمِكْيَالُ شُعَيْبِ عَ وَمِيزَانُهُ وَعَصَا مُوسَى عَ وَتَابُوتُهُ الَّذِي فِيهِ بَقِيَّةُ مَا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ وَدِرْعُ دَاوُدَ عَ وَخَاتَمُهُ وَخَاتَمُ سُلَيْمَانَ عَ وَتَاجَهُ وَرَحْلُ عِيسَى عَ وَمِيرَاثُ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ فِي ذَلِكَ السَّفَطِ وَعِنْدَ ذَلِكَ يَقُولُ الْحُسَيْنُ عَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَسْأَلُكَ أَنْ تَغْرِسَ هِرَاوَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَ فِي هَذَا الْحَجَرِ الصَّلْدِ وَتَسْأَلَ اللَّهَ أَنْ يُنْبِتَهَا فِيهِ وَلَا يُرِيدُ بِذَلِكَ إِلَّا أَنْ يُرِيَ أَصْحَابَهُ فَضَلَ الْمَهْدِيِّ عَ حَتَّى يُطِيعُوهُ وَيُبَايِعُوهُ وَيَأْخُذُ الْمَهْدِيُّ عَ الْهِرَاوَةَ فَيَغْرِسُهَا فَتَنْبُتُ فَتَعْلُو وَتَفْرَعُ وَتُورِقُ حَتَّى تُظِلَّ عَسْكَرَ الْحُسَيْنِ عَ فَيَقُولُ الْحُسَيْنُ عَ اللَّهُ أَكْبَرُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَدَّ يَدَكَ حَتَّى أَبَايَعَكَ فَيُبَايِعُهُ الْحُسَيْنُ عَ وَسَائِرُ عَسْكَرِهِ إِلَّا الْأَرْبَعَةَ آلَافٍ مِنْ أَصْحَابِ الْمَصَاحِفِ وَ

المُسُوْحِ الشَّعْرِ الْمَعْرُوفُونَ بِالزَّيْدِيَّةِ فَإِنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ عَظِيمٌ أَقُولُ ثُمَّ سَأَقُ الْحَدِيثَ إِلَى قَوْلِهِ إِنَّ أَنْصَفْتُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ وَأَنْصَفْتُمُوهُ نَحْوًا مِمَّا مَرَّ وَلَمْ يَذْكَرْ بَعْدَهُ شَيْئًا^{١٨٩}

ص ٣٢٣

المطلع الثامن

فيما روى "سهل بن زياد عن ابن محبوب عن ابن فضال عن سعد الجلاب عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال الحسن بن علي السلام لأصحابه قبل أن يقتل إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال لي يا بني إنك ستساق إلى العراق وهي أرض قد التقى بها النبيون وأوص ياء النبيين وهي أرض تدعى عمورا وإنك تستشهد بها ويستشهد معك جماعة من أصحابك لا يجدون ألم مس الحديد وتلا قلنا يا ناركوني برداً وسلاماً على إبراهيم يكون الحرب برداً وسلاماً عليك وعليهم فأبشروا فوالله لئن قتلونا فإننا نرد على نبينا قال ثم أمكث ما شاء الله فأكون أول من يشق الأرض عنه فأخرج خرجه يوافق ذلك خرجه أمير المؤمنين وقيام قائمنا وحياه رسول الله صلى الله عليه وآله ثم لينزلن علي وفد من السماء من عند الله لم ينزلوا إلى الأرض قط و لينزلن إلى جبرئيل وميكائيل وإسرافيل وجنود من الملائكة و لينزلن محمد و علي وأنا وأخي و جميع من من الله عليه في حمولات من حمولات الرب جمال من نور لم يركبها مخلوق ثم ليهزن محمد ص لواءه و ليدفعه إلى قائمنا مع سيفه ثم إننا نمكث من بعد ذلك ما شاء الله ثم إن الله يخرج من مسجد الكوفة عيناً من دهن و عيناً من ماء و عيناً من لبن ثم إن أمير المؤمنين يدفع إلى سيف رسول الله صلى الله عليه وآله و يبعثني إلى المشرق و المغرب فلا آتي على عدو لله إلا أهرقت دمه و لا أدع ص نماً إلا أحرقت ح تى أقع إلى الهند فأفتحها و إن دانيال و يوشع يخرجان إلى أمير المؤمنين عليه السلام يقولان صدق الله و رسوله و يبعث معهما إلى البصرة سبعين رجلاً فيقتلون مقاتليهم و يبعث بعثاً إلى الروم فيفتح الله لهم ثم لاقتلن كل دابة حرم الله لحمها حتى لا يكون على وجه الأرض إلا الطيب و أعرض على اليهود و الن ص اري و سائر الملل و لا خيرتهم بين الإسلام و السيف فمن أسلم مننت عليه و من كره الإسلام أهرق الله

دَمَهُ وَلَا يَبْقَى رَجُلٌ مِنْ شَيْعَتِنَا إِلَّا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْهِ مَلَكًا يَمَسُّ حُ عَن وَجْهِهِ التُّرَابَ وَيَعْرِفُهُ
 أَزْوَاجَهُ وَمَنْزِلَتَهُ فِي الْجَنَّةِ وَلَا يَبْقَى عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَعْمَى وَلَا مُتَعَدُّ وَلَا مُبْتَلَى إِلَّا كَشَفَ
 اللَّهُ عَنْهُ بَلَاءَهُ بِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَلِيُنزِلَنَّ الْبُرْكَهَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ حَتَّى إِنَّ الشَّجْرَةَ لَتُقْصَفُ
 بِمَا يَزِيدُ اللَّهُ فِيهَا مِنَ الثَّمَرِ وَلَتَأْكُلَنَّ ثَمَرَهُ الشِّتَاءِ فِي الصَّيْفِ وَثَمَرَهُ الصَّيْفِ فِي الشِّتَاءِ وَ
 ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ
 الْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ لِيَهَبُ لِشَيْعَتِنَا كَرَامَةً لَا يَخْفَى
 عَلَيْهِمْ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ فِيهَا حَتَّى إِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ يُرِيدُ أَنْ يَعْلَمَ عِلْمَ أَهْلِ بَيْتِهِ
 فَيُخْبِرُهُمْ بِعِلْمِ مَا يَعْمَلُونَ" ١٩٠

المطلع التاسع

فيما روي " سَعْدُ عَنْ أَحْمَدَ وَعَبْدِ اللَّهِ ابْنِي مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى وَابْنِ أَبِي الْخَطَّابِ جَمِيعاً
 عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِثَابٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: كَرِهْتُ أَنْ أَسْأَلَ أَبَا جَعْفَرٍ فِي الرَّجْعَةِ
 فَاحْتَلْتُ مَسْأَلَةً لَطِيفَةً لَأَبْلُغَ بِهَا حَاجَتِي مِنْهَا فَقُلْتُ أَخْبِرْنِي عَمَّنْ

ص ٣٢٥

قُتِلَ مَاتَ قَالَ لَا الْمَوْتُ مَوْتُ وَالْقَتْلُ قَتْلٌ فَقُلْتُ مَا أَحَدٌ يُقْتَلُ إِلَّا مَاتَ قَالَ فَقَالَ يَا زُرَّارَةَ
 قَوْلُ اللَّهِ أَصْدَقُ مِنْ قَوْلِكَ قَدْ فَرَّقَ بَيْنَ الْقَتْلِ وَالْمَوْتِ فِي الْقُرْآنِ فَقَالَ عَ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ
 وَقَالَ لَكُنْ مُتُّمٌ أَوْ قُتِلْتُمْ لِأَلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ فَلَيْسَ كَمَا قُلْتَ يَا زُرَّارَةَ الْمَوْتُ مَوْتُ وَالْقَتْلُ قَتْلٌ
 وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ
 فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَاً عَلَيْهِ حَقًّا قَالَ فَقُلْتُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ كُلُّ نَفْسٍ

ذائِقَةُ الْمَوْتِ أَفْرَأَيْتَ مَنْ قُتِلَ لَمْ يَذُقِ الْمَوْتَ فَقَالَ لَيْسَ مِنْ قُتِلَ بِالسَّيْفِ كَمَنْ مَاتَ عَلَى
فِرَاشِهِ إِنَّ مَنْ قُتِلَ لَا بُدَّ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى الدُّنْيَا حَتَّى يَذُوقَ الْمَوْتَ ١٩١

المطلع العاشر

فيما روى سَعْدُ عَنْ ابْنِ هِشَامٍ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ أَوْ غَيْرِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ
قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: لَقَدْ أَسْرَى بِي رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ فَأَوْحَى إِلَيَّ مِنْ وَرَاءِ
حِجَابٍ مَا أَوْحَى وَكَلَّمَنِي بِمَا كَلَّمَ بِهِ وَكَانَ مِمَّا كَلَّمَنِي بِهِ أَنْ قَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا
إِلَهَ إِلَّا أَنَا عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ
السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا
أَنَا الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لِي الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لِي مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَنَا
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْأَوَّلُ فَلَا شَيْءَ قَبْلِي وَأَنَا الْآخِرُ فَلَا شَيْءَ
بَعْدِي وَأَنَا الظَّاهِرُ فَلَا شَيْءَ فَوْقِي وَأَنَا الْبَاطِنُ فَلَا شَيْءَ دُونِي وَأَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا بِكُلِّ
شَيْءٍ عَلِيمٌ يَا مُحَمَّدُ عَلَيَّ أَوْلُ مَا أَخَذَ مِيثَاقَهُ مِنَ الْأُمَّةِ يَا مُحَمَّدُ عَلَيَّ آخِرُ مَنْ أَقْبَضَ رُوحَهُ
مِنَ الْأُمَّةِ وَهُوَ الدَّابَّةُ الَّتِي تُكَلِّمُهُمْ يَا مُحَمَّدُ عَلَيَّ أَظْهَرُهُ عَلَى جَمِيعِ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ لَيْسَ
لَكَ أَنْ تَكْتُمَ مِنْهُ شَيْئًا يَا مُحَمَّدُ أَبْطِنُهُ الَّذِي أَسْرَرْتَهُ إِلَيْكَ فَلَيْسَ مَا بَيْنِي وَبَيْنَكَ سِرٌّ دُونَهُ يَا
مُحَمَّدُ عَلَيَّ عَلَيَّ مَا خَلَقْتُ مِنْ حَلَالٍ وَحَرَامٍ عَلَيَّ عَلِيمٌ بِهِ ١٩٢

المطلع الحادى والعشر

فيما ذكر "من كتاب سليم بن قيس الهلالي رحمه الله عليه الذي رواه عنه أبان بن
أبي عيَّاش وقرأ جميعه على سيدنا علي بن الحسين ع بحضور جماعة أعيان من الصحابة
منهم أبو الطفيل فأقره عليه زين العابدين ع وقال هذه أحاديثنا صحيحة قال أبان: لقيت أبا
الطفيل بعد ذلك في منزله فحدثني في الرجعة عن أناس من أهل بدر وعن سلمان والمقداد

وَأَبِي بِنِ كَعْبٍ وَقَالَ أَبُو الطُّفَيْلِ فَعَرَضْتُ هَذَا الَّذِي سَمِعْتَهُ مِنْهُمْ عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ
سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ بِالْكُوفَةِ فَقَالَ هَذَا عِلْمٌ خَاصٌّ لَا يَسَعُ الْأُمَّةَ جَهْلُهُ وَرُدُّ عِلْمِهِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى
ثُمَّ صَدَّقَنِي بِكُلِّ مَا حَدَّثُونِي وَقَرَأَ عَلَيَّ بِذَلِكَ قِرَاءَةً كَثِيرَةً فَسَرَهُ تَفْسِيرًا شَافِيًا حَتَّى صَرْتُ مَا
أَنَا بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ أَشَدَّ يَقِينًا مِنِّي بِالرَّجْعَةِ وَكَانَ مِمَّا قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبَرَنِي عَنْ حَوْضِ
النَّبِيِّ ص فِي الدُّنْيَا أَمْ فِي الْآخِرَةِ فَقَالَ بَلْ فِي الدُّنْيَا قُلْتُ فَمَنْ الذَّائِدُ عَنْهُ فَقَالَ أَنَا بِيَدِي
فَلْيُرِدَّنِي أَوْلِيَائِي وَلْيُصْرَفَنَّ عَنْهُ أَعْدَائِي وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى وَ لَا يُرِدَّنِي أَوْلِيَائِي وَ لَا يُصْرَفَنَّ عَنْهُ
أَعْدَائِي فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً
مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ مَا الدَّابَّةُ قَالَ يَا أَبَا الطُّفَيْلِ أَلَيْسَ عَنْ هَذَا
فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبَرَنِي بِهِ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ هِيَ دَابَّةٌ تَأْكُلُ الطَّعَامَ وَ تَمْشِي فِي
الْأَسْوَاقِ وَ تَنْكُحُ النِّسَاءَ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ هُوَ قَالَ هُوَ زُرُّ الْأَرْضِ الَّذِي تَسْكُنُ الْأَرْضُ
بِهِ قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ هُوَ قَالَ صَدِيقُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ فَارُوقُهَا وَ رِييُهَا وَ ذُو قَرْنَيْهَا قُلْتُ يَا
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ هُوَ قَالَ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ
وَ الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَ الَّذِي صَدَّقَ بِهِ وَ النَّاسُ كُلُّهُمْ كَافِرُونَ غَيْرُهُ قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
فَسَمِّهِ لِي قَالَ قَدْ سَمَّيْتَهُ لَكَ يَا أَبَا الطُّفَيْلِ وَ اللَّهُ لَوْ أَدْخَلْتُ عَلَى عَامَّةِ شِيعَتِي الَّذِينَ بِهِمْ
أَقَاتِلُ الَّذِينَ أَقْرَأُوا بِطَاعَتِي وَ سَمَّوْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ اسْتَحَلُّوا جِهَادَ مَنْ خَالَفَنِي فَحَدَّثْتَهُمْ
بِبَعْضِ مَا أَعْلَمُ مِنَ الْحَقِّ فِي الْكِتَابِ الَّذِي نَزَلَ بِهِ جَبْرَائِيلُ عَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ ص لَتَفَرَّقُوا عَنِّي
حَتَّى أَبْقَى فِي عِصَابَةٍ مِنَ الْحَقِّ قَلِيلَةٌ أَنْتَ وَ أَشْبَاهُكَ مِنْ شِيعَتِي فَفَزِعْتُ وَ قُلْتُ يَا أَمِيرَ
الْمُؤْمِنِينَ أَنَا وَ أَشْبَاهِي مُتَفَرِّقُونَ عَنْكَ أَوْ نَشِبْتُ مَعَكَ قَالَ بَلْ تَثْبُتُونَ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ إِنَّ أَمْرَنَا
صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَعْرِفُهُ وَ لَا يَقْرُبُهُ إِلَّا ثَلَاثَةٌ مَلِكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ نَجِيبٌ
امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ يَا أَبَا الطُّفَيْلِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص فِضُّ النَّاسِ ضَلَالًا وَ جُهَالًا
إِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ بِنَا أَهْلِ الْبَيْتِ ١٩٣

فيما روى عن علي ع في خطبته الشريفة المسماة بالمخزون وقد ذكرنا بعضها من قبل الى ان قال

"أَلَا يَا أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَشْغَرَ بِرَجُلِهَا فَنَنْتَهُ شَرْقِيَّةً تَطَأُ فِي حِطَامِهَا بَعْدَ مَوْتٍ وَحَيَاةٍ أَوْ تَشَبَّ نَارًا بِالْحَطَبِ الْجَزَلِ غَرِيبِي الْأَرْضِ رَافِعَةً ذَيْلَهَا تَدْعُو يَا وَيْلَهَا بِدَحْلَةٍ أَوْ مِثْلَهَا فَإِذَا اسْتَدَارَ الْفَلَكَ قُلْتَ مَاتَ أَوْ هَلَكَ بِأَيِّ وَادٍ سَلَكَ فَيَوْمئِذٍ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمْ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَآمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا وَلِذَلِكَ آيَاتٌ وَعَلَامَاتٌ أَوْلَهُنَّ إِحْصَارُ الْكُوفَةِ بِالرَّصَدِ وَالْخَنْدَقِ وَتَخْرِيقُ الزَّوَايَا فِي سِكَكِ الْكُوفَةِ وَتَعْطِيلُ الْمَسَاجِدِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَتَخْفِقُ رَايَاتُ ثَلَاثِ حَوْلِ الْمَسْجِدِ الْأَكْبَرِ يُشْبِهْنَ بِالْهُدَى الْقَاتِلِ وَالْمَقْتُولِ فِي النَّارِ وَقَتْلُ كَثِيرٍ وَ مَوْتُ ذَرِيعٍ وَقَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ بظَهْرِ الْكُوفَةِ فِي سَبْعِينَ وَ الْمَذْبُوحِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ وَقَتْلُ الْأَسْبَغِ الْمُطَقَّرِ صَبْرًا فِي بَيْعَةِ الْأَصْنَامِ مَعَ كَثِيرٍ مِنْ شَيْاطِينِ الْإِنْسِ وَخُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ بِرَايَةِ خَضْرَاءَ وَصَلِيبٍ مِنْ ذَهَبٍ أَمِيرَهَا رَجُلٌ مِنْ كَلْبٍ وَاثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ عِنَانٍ مَنْ يَحْمِلُ السُّفْيَانِيَّ مُتَوَجِّهًا إِلَى مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ أَمِيرَهَا أَحَدٌ مِنْ بَنِي أُمَيَّةٍ يُقَالُ لَهُ خُزَيْمَةُ أَطْمَسَ الْعَيْنِ الشَّمَالِ عَلَى عَيْنِهِ طَرْفَةً يَمِيلُ بِالدُّنْيَا فَلَا تُرَدُّ لَهُ رَايَةٌ حَتَّى يَنْزِلَ الْمَدِينَةَ فَيَجْمَعُ رِجَالًا وَنِسَاءً مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ص فَيَحْبِسَهُمْ فِي دَارٍ بِالْمَدِينَةِ يُقَالُ لَهَا دَارُ أَبِي الْحَسَنِ الْأُمَوِيِّ وَيَبْعَثُ خَيْلًا فِي طَلَبِ رَجُلٍ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ص قَدْ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ رِجَالٌ مِنَ الْمُسْتَضْعَفِينَ بِمَكَّةَ أَمِيرُهُمْ رَجُلٌ مِنْ غَطَفَانَ حَتَّى إِذَا تَوَسَّطُوا الصَّفَائِحَ الْأَبْيَضَ بِالْبَيْدَاءِ يُخَسَفُ بِهِمْ فَلَا يَنْجُو مِنْهُمْ أَحَدٌ إِلَّا رَجُلٌ وَاحِدٌ يَحْوِلُ اللَّهُ وَجْهَهُ فِي قَفَاهُ لِيُنْذِرَهُمْ وَلِيَكُونَ آيَةً لِمَنْ خَلَفَهُ فَيَوْمئِذٍ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزَعُوا فَلَا فَوْتَ وَأَخَذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ وَيَبْعَثُ السُّفْيَانِيُّ مِائَةً وَثَلَاثِينَ أَلْفًا إِلَى الْكُوفَةِ فَيَنْزِلُونَ بِالرُّوحَاءِ وَالْفَارُوقِ وَمَوْضِعِ مَرْيَمَ وَعَيْسَى ع بِالْقَادِسِيَّةِ وَيَسِيرُ مِنْهُمْ ثَمَانُونَ أَلْفًا حَتَّى يَنْزِلُوا الْكُوفَةَ مَوْضِعَ قَبْرِ هُودٍ ع بِالنُّخَيْلَةِ فَيَهْجُمُوا عَلَيْهِ يَوْمَ زِينَةَ وَأَمِيرُ النَّاسِ جَبَّارٌ عِنْدُ يُقَالُ لَهُ الْكَاهِنُ السَّاحِرُ فَيَخْرُجُ مِنْ مَدِينَةٍ يُقَالُ لَهُ الزُّورَاءُ فِي خَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْكَهَنَةِ وَيَقْتُلُ عَلَى جِسْرِهَا سَبْعِينَ أَلْفًا حَتَّى يَحْتَمِيَ النَّاسُ الْفُرَاتَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنَ الدِّمَاءِ وَتَنْتِنُ الْأَجْسَادُ وَيَسْبِي مِنَ الْكُوفَةِ أَبْكَارًا لَا يُكْشَفُ عَنْهَا كَفٌّ وَلَا قِنَاعٌ حَتَّى يُوضَعْنَ فِي الْمَحَامِلِ يُزْلَفُ بِهِنَّ الثُّوَيَّةَ وَهِيَ الْعَرَبِيَّةُ ثُمَّ يَخْرُجُ مِنَ الْكُوفَةِ مِائَةً أَلْفٍ بَيْنَ مُشْرِكٍ وَمُنَافِقٍ حَتَّى

يَضْرِبُونَ دِمَشْقَ لَا يَصُدُّهُمْ عَنْهَا صَادٌّ وَهِيَ إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ وَتُقْبَلُ رَايَاتُ شَرْقِيّ الْأَرْضِ
لَيْسَتْ بِقُطْنٍ وَلَا كَتَانٍ وَلَا حَرِيرٍ مُخْتَمَةً فِي رُغُوسِ الْقَنَا بِخَاتَمِ السَّيِّدِ الْأَكْبَرِ يَسُوقُهَا رَجُلٌ مِنْ
آلِ مُحَمَّدٍ صَ يَوْمَ تُطِيرُ بِالْمَشْرِقِ يُوجَدُ رِيحُهَا بِالْمَغْرِبِ كَالْمِسْكِ الْأَذْفَرِ يَسِيرُ الرَّعْبُ أَمَامَهَا
شَهْرًا وَيَخْلُفُ أَبْنَاءُ سَعْدِ السَّقَاءِ بِالْكُوفَةِ طَالِبِينَ بِدِمَاءِ آبَائِهِمْ وَهُمْ أَبْنَاءُ الْفَسَقَةِ حَتَّى يَهْجَمَ
عَلَيْهِمْ خَيْلُ الْحُسَيْنِ عَ يَسْتَبْقَانِ كَأَنَّهُمَا فَرَسَا رِهَانٍ شَعْتُ غَيْرَ أَصْحَابِ بَوَاكِي وَقَوَارِحِ إِذْ
يَضْرِبُ أَحَدُهُمْ بِرِجْلِهِ بَاكِيَةً يَقُولُ لَا خَيْرَ فِي مَجْلِسٍ بَعْدَ يَوْمِنَا هَذَا اللَّهُمَّ فَإِنَّا التَّائِبُونَ
الْخَاشِعُونَ الرَّكَعُونَ السَّاجِدُونَ فَهُمْ الْأَبْدَالُ الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ
التَّوَابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ وَ الْمُطَهَّرُونَ نُظَرُوا لَهُمْ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَ وَيَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ
نَجْرَانَ رَاهِبٌ يَسْتَجِيبُ الْإِمَامَ فَيَكُونُ أَوَّلَ النَّصَارَى إِجَابَةً وَيَهْدِمُ صَوْمَعَتَهُ وَيَدُقُّ صَلِيبَهَا وَ
يَخْرُجُ بِالْمَوَالِي وَ ضِعْفَاءِ النَّاسِ وَ الْخَيْلِ فَيَسِيرُونَ إِلَى النُّخَيْلَةِ بِأَعْلَامٍ هُدَى فَيَكُونُ مَجْمَعُ
النَّاسِ جَمِيعًا مِنَ الْأَرْضِ كُلِّهَا بِالْفَارُوقِ وَ هِيَ مَحَجَّةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ هِيَ مَا بَيْنَ الْبُرْسِ وَ
الْفُرَاتِ فَيُقْتَلُ يَوْمَئِذٍ فِيمَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ ثَلَاثَةُ آلَافٍ مِنَ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى فَيَقْتُلُ
بَعْضُهُمْ بَعْضًا فَيَوْمَئِذٍ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ
بِالسَّيْفِ وَ تَحْتَ ظِلِّ السَّيْفِ وَيَخْلُفُ مِنْ بَنِي أَشْهَبِ الرَّاجِرِ اللَّحِظِ فِي أَنْاسٍ مِنْ غَيْرِ أَبِيهِ
هُرَابًا حَتَّى يَأْتُونَ سِبْطَرَى عُوذًا بِالشَّجَرِ فَيَوْمَئِذٍ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ فَلَمَّا أَحْسُوا بِأَسْنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا
يَرْكُضُونَ لَا تَرْكُضُوا وَ ارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَ مَسَاكِينِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ وَ مَسَاكِينَهُمُ الْكُنُوزُ
الَّتِي غَنِمُوا مِنْ أَمْوَالِ الْمُسْلِمِينَ وَ يَأْتِيهِمْ يَوْمَئِذٍ الْحَسْفُ وَ الْقَذْفُ وَ الْمَسْحُ فَيَوْمَئِذٍ تَأْوِيلُ
هَذِهِ الْآيَةِ وَ مَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَعِيدٍ وَ يَنَادِي مُنَادٍ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ مِنْ نَاحِيَةِ الْمَشْرِقِ عِنْدَ
طُلُوعِ الشَّمْسِ يَا أَهْلَ الْهُدَى اجْتَمِعُوا وَ يَنَادِي مِنْ نَاحِيَةِ الْمَغْرِبِ بَعْدَ مَا تَغَيَّبَ الشَّمْسُ يَا
أَهْلَ الْهُدَى اجْتَمِعُوا وَ مِنَ الْغَدِ عِنْدَ الظُّهْرِ بَعْدَ تَكْوُرِ الشَّمْسِ فَتَكُونُ سَوْدَاءَ مُظْلَمَةً وَ الْيَوْمَ
الثَّلَاثِ يَفْرُقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ بِخُرُوجِ دَابَّةِ الْأَرْضِ وَ تُقْبَلُ الرُّومُ إِلَى قَرْيَةٍ بِسَاحِلِ الْبَحْرِ
عِنْدَ كَهْفِ الْفِتْيَةِ وَ يَبْعَثُ اللَّهُ الْفِتْيَةَ مِنْ كَهْفِهِمْ إِلَيْهِمْ مِنْهُمْ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ مَلِيحًا وَ الْآخَرُ
كَمَسْلَمِينَا وَ هُمَا الشَّاهِدَانِ الْمُسْلِمَانِ لِلْقَائِمِ فَيَبْعَثُ أَحَدَ الْفِتْيَةِ إِلَى الرُّومِ فَيَرْجِعُ بِغَيْرِ حَاجَةٍ وَ
يَبْعَثُ بِالْآخَرِ فَيَرْجِعُ بِالْفَتْحِ فَيَوْمَئِذٍ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ وَ لَهُ أَسْلَمَ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ

طَوْعاً وَكَرْهًا ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا لِيُرِيَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ فَيَوْمَئِذٍ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ
وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ وَالْوَزَعُ خَفَقَانُ أَفْئِدَتِهِمْ وَيَسِيرُ
الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ بَرَايَةَ الْهُدَى وَالسَّيْفِ ذِي الْفَقَارِ وَالْمُخْصِرَةَ حَتَّى يَنْزِلَ أَرْضَ الْهَجْرَةِ مَرَّتَيْنِ
وَهِيَ الْكُوفَةُ فَيَهْدِمُ مَسْجِدَهَا وَيَبْنِيهِ عَلَى بَنَائِهِ الْأَوَّلِ وَيَهْدِمُ مَا دُونَهُ مِنْ دُورِ الْجَبَابِرَةِ وَيَسِيرُ
إِلَى الْبَصْرَةِ حَتَّى يُشْرِفَ عَلَى بَحْرِهَا وَمَعَهُ التَّابُوتُ وَعَصَا مُوسَى فَيَعِزُّمُ عَلَيْهِ فَيَزْفِرُ فِي الْبَصْرَةِ
زَفْرَةً فَتَصِيرُ بَحْرًا لُجِّيًّا لَا يَبْقَى فِيهَا غَيْرُ مَسْجِدِهَا كَجَوْجُو السَّفِينَةِ عَلَى ظَهْرِ الْمَاءِ ثُمَّ يَسِيرُ إِلَى
حُرُورَاءَ حَتَّى يُحْرِقَهَا وَيَسِيرُ مِنْ بَابِ بَنِي أَسَدٍ حَتَّى يَزْفِرَ زَفْرَةً فِي ثَقِيفٍ وَهُمْ زَرَعُ فِرْعَوْنَ ثُمَّ
يَسِيرُ إِلَى مِصْرَ فَيَصْعَدُ مِنْبَرَهُ فَيَخُطُبُ النَّاسَ فَتَسْتَشِيرُ الْأَرْضُ بِالْعَدْلِ وَتُعْطِي السَّمَاءُ قَطْرَهَا
وَالشَّجَرُ ثَمَرَهَا وَالْأَرْضُ نَبَاتَهَا وَتَنْزِينُ لِأَهْلِهَا وَتَأْمَنُ الْوُحُوشُ حَتَّى تَرْتَعِي فِي طُرُقِ الْأَرْضِ
كَأَنْعَامِهِمْ وَيَقْدَفُ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ الْعِلْمَ فَلَا يَحْتَاجُ مُؤْمِنٌ إِلَى مَا عِنْدَ أَخِيهِ مِنْ عِلْمٍ
فَيَوْمَئِذٍ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ يُغْنِي اللَّهُ كَلًّا مِنْ سَعَتِهِ وَتُخْرِجُ لَهُمُ الْأَرْضَ كُنُوزَهَا وَيَقُولُ الْقَائِمُ
كُلُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ فَالْمُسْلِمُونَ يَوْمَئِذٍ أَهْلُ صَوَابٍ لِلدِّينِ أُذُنٌ لَهُمْ فِي
الْكَلَامِ فَيَوْمَئِذٍ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا فَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ يَوْمَئِذٍ إِلَّا دِينَهُ
الْحَقَّ إِلَّا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ فَيَوْمَئِذٍ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ
الْجُرْزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِنْ
كُنْتُمْ صَادِقِينَ قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ
انْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظَرُونَ فَيَمُكُّتُ فِيمَا بَيْنَ خُرُوجِهِ إِلَى يَوْمِ مَوْتِهِ ثَلَاثِمِائَةَ سَنَةٍ وَنَيْفٍ وَعَدَّةُ أَصْحَابِهِ
ثَلَاثِمِائَةٍ وَثَلَاثَةٌ عَشْرَ مِنْهُمْ تِسْعَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَسَبْعُونَ مِنَ الْجِنِّ وَمِائَتَانِ وَأَرْبَعَةٌ وَثَلَاثُونَ
مِنْهُمْ سَبْعُونَ الَّذِينَ غَضِبُوا لِلنَّبِيِّ صَ إِذْ هَجَمْتَهُ مُشْرِكُو قُرَيْشٍ فَطَلَبُوا إِلَى نَبِيِّ اللَّهِ أَنْ يَأْذَنَ
لَهُمْ فِي إِجَابَتِهِمْ فَأَذِنَ لَهُمْ حَيْثُ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا
اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ وَعِشْرُونَ مِنْ
أَهْلِ الْيَمَنِ مِنْهُمْ الْمُقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَمِائَتَانِ وَأَرْبَعَةٌ عَشْرَ الَّذِينَ كَانُوا بِسَاحِلِ الْبَحْرِ مِمَّا يَلِي
عَدَنَ فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ نَبِيَّ اللَّهِ بِرِسَالَةٍ فَأَتَوْا مُسْلِمِينَ وَمِنْ أَفْنَاءِ النَّاسِ أَلْفَانِ وَثَمَانِمِائَةٍ وَسَبْعَةٌ
عَشْرٌ وَمِنَ الْمَلَائِكَةِ أَرْبَعُونَ أَلْفًا مِنْ ذَلِكَ مِنَ الْمُسُومِينَ ثَلَاثَةٌ أَلْفٍ وَمِنَ الْمُرْدِفِينَ خَمْسَةٌ

آلَافٍ فَجَمِيعُ أَصْحَابِهِ عِ سَبْعَةٌ وَأَرْبَعُونَ أَلْفًا وَمِائَةٌ وَثَلَاثُونَ مِنْ ذَلِكَ تِسْعَةٌ رُمُوسٍ مَعَ كُلِّ رَأْسٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَرْبَعَةٌ آلَافٍ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ عِدَّةَ يَوْمٍ بَدَرٍ فِيهِمْ يُقَاتِلُ وَإِيَاهُمْ يَنْصُرُ اللَّهُ وَبِهِمْ يَنْتَصِرُ وَبِهِمْ يُقَدَّمُ النَّصْرُ وَمِنْهُمْ نَصْرَةُ الْأَرْضِ كَتَبْتُهَا كَمَا وَجَدْتُهَا وَفِيهَا نَقْصُ حُرُوفٍ ١٩٤

المطلع الثالث عشر

فيما روي "الحسين بن محمد عن المعلى عن أبي المفضل عن ابن صدقة عن المفضل بن عمر عن أبي عبد الله ع قال: كَانِي بِسَرِيرٍ مِنْ نُورٍ قَدْ وُضِعَ وَقَدْ ضُرِبَتْ عَلَيْهِ قُبَّةٌ مِنْ يَأْفُوتَةَ حَمْرَاءَ مُكَلَّلَةً بِالْجَوْهَرِ وَكَانِي بِالْحُسَيْنِ ع جَالِسًا عَلَى ذَلِكَ السَّرِيرِ وَحَوْلَهُ تِسْعُونَ أَلْفَ قُبَّةٍ خَضْرَاءَ وَكَانِي بِالْمُؤْمِنِينَ يَزُورُونَهُ وَيُسَلِّمُونَ عَلَيْهِ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُمْ أَوْلِيَائِي سُلُونِي فَطَالَمَا أُوذِيْتُمْ وَذُلُّتُمْ وَاضْطُهِدْتُمْ فَهَذَا يَوْمٌ لَا تَسْأَلُونِي حَاجَةً مِنْ حَوَائِجِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِلَّا قَضَيْتُهَا لَكُمْ فَيَكُونُ أَكْلُهُمْ وَشَرِبُهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ فَهَذِهِ وَاللَّهُ الْكَرِيمُ ١٩٥

المطلع الرابع عشر

فيما روى "أبي وابن الوليد معا عن سعدٍ و الحَمِيرِيَّ معا عن أحمد بن الحسين بن عمر بن يزيد عن الحسين بن الربيع عن محمد بن إسحاق عن أسد بن ثعلبة عن أم هانئ قالت: لقيت أبا جعفر محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب ع فسألته عن هذه الآية فلا أقسم بالخنس الجوار الكنس فقال إمام يخنس في زمانه عند انقضاء من علمه سنة ستين ومائتين ثم يبدو كالشهاب الوقاد في ظلمة الليل فإن أدركت ذلك قرئت عينك^{١٩٦}

انظر بطرف الهندسة الى اشارات القدسية المشرقة من شمس اهل العصمة في غياهب تلك الكلمات التي

ص ٣٣٤

لاحت عن نور صبح الازل وتشرق على هيكل التوحيد أثاره وان من تلك العلامات بعض منها محتومة وبعض منها يمحو ما اذا شاء الله وانا ذا لما خائف من البداء وناظر الى شجرة القضا لم اذكر لك شيئا منها وافوض حكمها الى كتاب الله "يمحو الله ما يشاء ويثبت و عنده ام الكتاب"^{١٩٧} فاذا سمعت يا ايها الخليل منادي الجليل فعليك بالرحيل الرحيل ثم عليك بالخيال الخيل ولا تكن بمثل ما القى كرسية جسدا حيث قال الله سبحانه "ولقد فتنا سليمان والقينا على كرسية جسدا ثم اناب قال رب اغفر لي وهب لي ملكا لا ينبغي لاحد من بعدى انك انت الوهاب"^{١٩٨} فان حيوة الدنيا بعظمة ربك لا بقاء لها وان منتهى نعمتها وآلائها عند الله وعند رجال الاعراف بمثل سواد عين نملة ميتة لن ينتفع احد منه فاعمل لله بالروح والريحان واستعد لايام ربك في البيان واعمل لله الرحمن والعن الشمس والقمر بحسبان واخلص نفسك للقاء ربك فان حيوة الدنيا هي التي قال الله في حقها "ما هي الا بلاغ من النهار" فعليك بالعمل لله الواحد القهار فكنر فيما سبقوا عنك من المقربين مثل ابراهيم ونوح ثم موسى وعيسى ومحمد رسول الله ص وخاتم النبيين فكل قد تركوا نعيمهم

وانقطعوا عن حبيهم وان الان فى رفرى الخضر باذن الله ليتنعمون و من المشركين مثل
نمرود و شداد و هامان و فرعون و قارون فكل تركوا جناتهم و انقطعوا عن اموالهم و

ص ٣٣٥

و اولادهم وان الآن فى عذاب ربك يحضرون فى ايها الخليل لما اننى انا احبك لاوصيك
لا تنس بداء الله و لا تياس من روح الله و اجعل الموت بين عينيك و انصردين الله كانك لم
تك فى الدنيا اقل من عشرتاسعة و كن من رجال الكنس الفطن من اصحاب جوار الخنس
السنن و اذكر الموت فى كل يوم و ليلة خمسة عشرين مرة بذكر الذي كانك فى الحين و
لكن لا تخف و لا تحزن فان دار الآخرة لهى الحيوان فيها كل ما اشتتهت نفسك بين يديك
من قبل ان يقول الله له كن فيكون لموجود فابشر بطاعة ربك فان مثل على قد رضى فى
الدنيا بشقين فى الاكل و شقين فى اللبس حتى اخذ بالروح و الرضا كفا من التراب و قال "
فرت برب الكعبه منها خلقناكم و منها نعيدكم و منها نخرجكم تارة اخرى" ١٩٩

فانظر باليقين فان قلوب بعض الناس فى اجسادهم ماتت وانهم لا يشعرون وان كانت لحيا
 يشعرون و يعقلون فخذ ذرات الهواء من مرعات قلبك فى كل حين بذكر الموت فان به
 تصفى المرآة وترق الزجاجه ويعكس ما فى ملاً الاعلى هنالك بحيث انت تفسر سورة
 الكوثر بالمداد التى هي تجري من قلمك و تشاهد ذلك التاويل الاينق على ذلك البحر
 العميق بمثل تنزيلها لا مبدل لكلمات الله والله سميع عليم وعلى ذلك التفسير ذلك المداد
 ماء الكوثر الذي يجري من عين السلسيل وذلك الورق القرطاس ارض الرفرف والمخاطب
 فى الكاف

ص ٣٣٦

ذلك القلم الذي نزل الله حكمه فى القرآن من قبل "ن و القلم و ما يسطرون ما انت بنعمة
 ربك بمجنون" ٢٠٠ و ان امرالله له يصلى اشارة بصلوته فى يدي اي ذوبانه حيث تحركه بما
 نشاء كما نشاء و نعرف فى كل مقاماته بمثل ما يعمل الانسان فى الدين بانه يصل فى الظهر
 اربعة ركعات فى الحفر واثنين فى السفر وكذلك انت تشهد عليه كل اشارات ذلك الطير
 المدف فى سيره و اعرف قول الله " و انحر " شق القلم بانه لو لم يكن منشقا لم يجر المداد
 بما شاء الله فى حكم الفؤاد و ان الذين يقرؤن حكم تلك الكلمات و يعرفون بذكر تلك
 الاشارات لو قالوا فى حكم الكلمه لم بم فهم من اهل تلك الكلمه، " ان شانئك هو الابتر"
 وعلى ذلك النهج العدل والقسطاس الفضل فاعرف كل الاشارات و سير معنى تلك السورة
 فى كل الدلالات والعلامات والمقامات حتى فى حركة نملة على صخرة الصماء فى ليلة
 الظلماء ولولا حزني عما اكتسبت ايدي الناس لتشاهد ارفع من فوق يدي ذلك الطير الذى
 صف فى غياهب هواء تلك الاشارات فاذا سمع احد غناته ليفعل بمثل ما نطق الآيه
 فى حكمهن " فلما سمعت بمكرهن ارسلت اليهن و اعتدت لهن متكاءات كل واحده
 منهن سكيناً و قالت اخرج عليهن فلما راينه اكبرنه و قطعن ايديهن و قلن حاش لله ما هذا
 بشر ان هذا الا ملك كريم" ٢٠١

بل فى ارض النفوس و العقول كان الحكم كذلك و ان ذلك رشح من علم طمطم يم
 تفسير آل الله للقرآن ولكن

ص ٣٣٧

لو كان احد غيري يفتح ذلك الباب لم يقدر ان يثبت للناس لان فى الاخبار ما نزل بالتصريح الا بالتلويح ولكن لما جعل الله فى يدي حجة لامعة لافسر كل ما يثبت فى ورقات شجرات اللاهوت وقصبات اجمة الجبروت و نعمات اطيوار القدس على اغصان شجرة الملك و الملكوت بما خلق الله فى كل شيء آيات كل شيء فى رتبته و هي اعظم مقامات العبد بان يرفع الاشياء الى مقامات تجريدهم و توحيدهم بل ان فى تلك الايام يدخل بعض الحروف و الاسماء و مسمياتها باذن الله فى جناتها ولكن اكثر الناس لا يشكرون و لا يعلمون فىا أيها الانسان ان صفات اهل البيان لا تشبه بصفات كل اهل الامكان لانهم المخصوصون بالعطايا من الله و ما لا يسعه علم احد الا الرحمن و انهم قوم خلقهم الله من عنصر واحد و ياذن لهم فى مقام الجسد اذا شاء بظهور نوره فى الفؤاد و هذا الامر لا يقوم به السموات و الارض و ان ذلك لهو الاكسير الاعظم و الرمز الاكرم الذي لا يؤثر فيه آيات اللاهوت و لا شئون الجبروت و لا دلالات الملكوت و لا نعمات اهل الملك و الناسوت و انهم فى كل عالم بمثل مقام فوادهم يحكون عن الوحدة و يدلون على العظمة فىا طوبى لمن عرف قدرهم و استبشرو برويتهم و افتخر على الكل بالجلوس معهم بين ايديهم فوربك رب السموات و الارض لو كان احد ينفق كل ما على الارض و يبلغ معى

ص ٣٣٨

الرياضه الى مقام لم يقدمه احد و اراد بذلك ان يحصل حالة التى انى شاهدتك فى تلك الليلة بالعيان لم يقدر و لا له نصيب و ان تزلزل جسدى الذي رايت هنالك شان من تجليات "قاب قوسين او ادنى" فى رتبة تجلى الظهور عظم ذلك الحال فان كل العلوم و الشئون لديه مفتوره و هي مثال تجلى ربك فى الفؤاد بانه فى عنصر النار لم يدل الا عن الهواء و فى التراب الا عن الماء و كذلك انت تعرف كل حالات اهل البيان لان نور الجلال نسبته اليهم لكان على حد سواء و لعمرك لو يعلم الناس بهاء ذلك الحال ليرضون ان ينفقوا كل ما كتب الله عليهم حتى انفسهم ليرون باعينهم ذلك الحال فى نفسى فاف ثم اف على الذين شهدوا بالعين اليقين ثم اعرضوا عن حق اليقين فسوف يرون يوما يقولون "يا حسرتا

على ما فرطنا في جنب الله" وان ذلك يوم الذي كنا به تواعدون وان الله قد خلق في رجال الاعراف شئونا لو اذن الله لاحد منهم وجاء يوم وعده ليظهر بحول الله وقوته ما شاء الله له ولا يمنعه شيء ولا يضره سم اذا اكل، كما تناول من قبل على ع وما يتغير نفسه بل بدل لون صفرتة بالحمرة ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله وسبحان الله عما يصفون ولعمرك يا ايها السائل ان الناس اليوم اموات حيث لا يشكرون بما نزل من كتاب الله فيهم ويحسبون بانفسهم ما لا يعلمون ان الذي نزل حكمه في الاخبار بان" من نظر الى العالم يكتب الله

ص ٣٣٩

له ثواب الف ختم قران" ٢٠٢ ليسجن اليوم في بيته وان الذين يجعلون انفسهم مقام ذلك الحكم لا نصيب لهم واولئك هم الغافلون فسبحان الله من عمل العلماء وحكم الحكماء فسوف يحشرهم الله يوم القيمة ويستلون منهم سؤالاً **حديثاً** فانت يا ايها الجليل اوص بعضهم واقراء عليهم ما قال محمد بن على الجواد لعمه "لا اله الا الله يا عم انه عظيم عند الله ان تقف غدا بين يديه فيقول لك لم تفتى عبادى بما لاتعلم وفي الامة من هو اعلم منك" ٢٠٣ وانت اليوم تقدر بين الناس ان تقول كيف شئت وانى شئت وانى انا ولو كنت عاجزا عن اداء شكر احسانك فى اتباعك دين الله الخالص هذا ولكن اذكر لك وفى اداء حقك ما كتب على بن موسى بخطه لعلى بن مهزيار من خلص شيعة الموقنين بولايته وكفى لك بذلك ذكرا جميلا" بسم الله الرحمن الرحيم

يَا عَلِيُّ أَحْسَنَ اللَّهُ جَزَاكَ وَأَسْكَنَكَ جَنَّتَهُ وَمَنَعَكَ مِنَ الْخِزْيِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَحَشَرَكَ اللَّهُ مَعَنَا يَا عَلِيُّ قَدْ بَلَوْتُكَ وَخَيْرْتِكَ فِي النَّصِيحَةِ وَالطَّاعَةِ وَالْخِدْمَةِ وَالتَّوْقِيرِ وَالْقِيَامِ بِمَا يَجِبُ عَلَيْكَ فَلَوْ قُلْتَ إِنِّي لَمْ أَرِ مِثْلَكَ لَرَجَوْتُ أَنْ أَكُونَ صَادِقًا فَجَزَاكَ اللَّهُ جَنَاتِ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا فَمَا خَفِيَ عَلَيَّ مَقَامُكَ وَلَا خِدْمَتُكَ فِي الْحَرِّ وَالْبُرْدِ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ فَاسْأَلُ اللَّهَ إِذَا جَمَعَ الْخَلَائِقَ لِلْقِيَامَةِ أَنْ يُحِبُّوكَ بِرَحْمَةٍ تَغْتَبِطُ بِهَا إِنَّهُ سَمِيعُ الدُّعَاءِ ٢٠٤

فيا ايها الانسان اتق الله واعرف قدر نفسك فان امر الله الحق وان الدين فى كل شان

ص ٣٤٠

هم الحواريون لعيسى بن مريم فالتق ما القيتك من نار الافتدة بين الناس فان تلك الآيه آية نزلت من السماء وظلت اعناق الخلق كلهم اجمعين واعلم بان الله لم يزل كان غنيا لا شريك له وان اوليائه في كل شأن كانوا متصفين بصفاته وناطقين عن جنابه ومطيعين لامره وراضين بقضائه ووجلين انفسهم من مخافة حكمه وانهم قوم اذا رقدوا على التراب ليشاهدن عرش الصفات واذ صمتوا في حكم البيان لينطقون بانفسهم لانفسهم في سر هياكل التوحيد للرحمن ورزقنى الله لقائهم في ارض امن وعزفانهم لهم المخلصون وانهم لهم الخاشعون وانهم لهم المقربون وانهم قوم لا يحزنهم من على الارض كلها اذا لم يدركوا شيئا ولكن اذا علموا حكما من كتاب الله على انفسهم ليتحملوه ولو كانوا يمشون بصدورهم على الثلج لانهم يرون العزة والسلطنة في طاعة الله والذلة والمسكنة في معصيته وكفى بذلك ذكرا لك وللمومنين الذين يعرفون إشارات آياتنا ويسكنون في ظل اشاراتنا واولئك هم المهتدون وان ما عرفناك في ذكر الحروفات وبيان الرموزات هو شان الدلالات في عالم الامثلة والعلامات ولكن الشرف عند اللاهوتيات من عالم اللانهايات هو حقيقة ظهور صرف الظهور الذى هو الطلعة البحت في الكينونيات والحضرة البات في الذاتيات وان على ذلك المنهج فى تلك الظلمات لم تسعها العبارات ولا تحكى عليها المقامات ولا تعكس لها الآيات ولا يليق بساحة قربها وذكر الكينونيات ولا الذاتيات

ص ٣٤١

والانفسانيات والالانيات والافريدوسيات والافردوسيات والالمكفهرات والامتجلجات والامتلائات والمستشفعات والمستصيات والمستشرقيات والامتعكسات والمستنقطعات والمستنبئات والمستسرات والمستديرات والمستجمعات والمستفرقات والمستعرجات والاقصبات الكليّة فى اجمات اللاهوتيات والاقصبات المتشعشات فى اجمات الجبروتيات والاقصبات المتلامعات فى اجمة الملكوتيات والاقصبات المتقدسات فى اجمات الجبروتيات والالظهورات فى الناسوتيات والاشئونيات فى كينونيات المتعاليات والالمنقطعات فى البدايات والنهايات والغايات وما ورائها من اللانهايات وما لا يقدر الكلمات ان ينزلها فى الاشارات وان ذلك

مسلك اهل الغرفات فى الرضوانات لان العبد بشهادة كل ما وقع عليه اسم شيء لن يقدر ان يعرف ذات الازل ولا ان يشير اليه ولا ان ينعت حياته ولا ان يوصف جنابه وان الذي انا اذكر لك فى مقام العرفان الظهور البيان هو تجلى الله لك بك بنفسك ونسبه اليه لسكون فؤاد خلقه الى نفسه بمثل ما نسب الكعبه الى نفسه وانت تقول هو خالقى ورازقى و مقدرى ومصوري لا اله الا هو ولقد رضى الله من عباده بتلك النسبة اليه لان غيره لا يمكن فى حق الإمكان وان ذلك بحقيقة عين الفواد هو نسبة الخلق الى الخلق وحكم الممكن فى الممكن كما اشار على ع فى خطبته اليتيمية "ان قلت مم هو فقد باين الاشياء كلها فهو هو وان قلت هى وهى فالهاء والواو من كلامه صفة الاستدلال عليه لا صفة تكشف له و إن

ص ٣٤٢

قلت له حد فالحد لغيره وان قلت الهواء نسبته فالهواء من صنعه رجع من الوصف الى الوصف وعمى القلب عن الفهم والفهم عن الادراك والادراك عن الاستنباط ودام الملك فى الملك وانتهى المخلوق الى مثله والجاه الطلب الى شكله وهجم له الفحص الى العجز والبيان على الفقد والجهد على الياس والبلاغ على القطع والسبيل مسدود والطلب مردود دليله آياته ووجوده اثباته^{٢٠٥} وان بمثل ذلك البيان يقع فى وهم الانسان بان بعد سد الطريق وامتناع الدليل فكيف يمكن توحيد الذات وتقديس الصفات وعبادة الرحمن نية القربة فى الامكان بل الحكم ممتنع محال فكيف يامر ذو الجلال بما هو لا يمكن فى الحال بلى انى اعرفك ما انت جهلت فى علم الكتاب ان توحيد الذات وعرفانه للامكان ممتنع محال وان الله ما امرك الا بان تبلغ الى غاية فيض الله فى الامكان الذي هو مقام معرفة الرحمن فى الاعيان ولا يحل لاحد ان يفكر فى علم ذلك الطمطمم الذاهر الذخار الموج لان حين الذي تنظر فى المرآت اذا تغفل عنها تجد وجهك فيها من دون ذكرها و انك ليس هو الذي فى المرآت وان الذى هو فى المرآت صورتك التى تجليت لها بها فى المرآت بنفسها وهى تحكى عن طلعتك وتدل على حضرتك بما تبقى المرآت وكذلك

انت تعرف حظ الإمكان بانك ان لم تلتفت فيه بذكر الامكان لن تر الا ظهور تجلى الصرف
والطلعة البحت و حضرة البات فى كل ما وقع عليه اسم شيء

ص ٣٤٣ ت

وان القول بعرفان الاستكشافى والاستدلال يرجع الى نقطة واحدة لان الله قد خلق فى
الامكان مقاما ونسبه الى نفسه وامر الناس بان لا تعبدوا الا ذاته الاقدس وحده وان ذكرك
ذاته الاقدس هو ظهوره لك بك فى نفسك حيث لا يدل الا على ربك وان غير ذلك فى
الامكان ممتنع ومن عبده بذكر شيء سواه او ظهوره بخلقه فقد اشرك به ولم يعبده ومن
عبده بان المعبود هو ظهوره وانه هو غيره فقد كفر به ولم يعبده لوجود الفرجه و امتناع
الظفره لان الذي هو يجعله ظهوره انه هو فوق ذلك الظهور ولا يليق للعبد ان يعبد ظهورا
بلا اشارته الى من كان هو اعلى من ظهوره فسبحان الله الفردان المعبود هو الذات البحت
الفرد الاحد الصمد الحي القديم الذي لن يعرفه غيره ولن يوحد سواه ولن يقدر ان يعبده
احد من خلقه لانه كما هو عليه لم يك معه شئ وان الان هو كائن بمثل ما هو كان لم يك
معه شئ فكيف يعبده من لا يوجد او يعرفه من لا يوحد و ان مثل آيات التجريد فى مقام
التوجه والتوحيد هي مثل قولك لا اله الا الله كما انها كلمة حادثة تدل على الله وتوحيده
فكذلك حقيقه ذاتك و كينونية سرّك وان اولى الالباب لا يعلم ما هنالك الا بما هيها و
لاتفكر يا ايها الناظر الى تلك الاشارات فان الظهورات لم تزل تجدد فى الامكان وانت
فى الحين الذي تجعل ظهور الذات حظ الامكان ففى الحين يتجلى الله لك بك بظهور
الذاته

ص ٣٤٤

فلم تزل انك تعرف حظ الملك ولم تزل انه يتجلى لك بك بظهور الذات كذلك قد خلق
الله كل شيء فى عالم الإمكان وانك يا ايها السائل بالحق البيان فاصرف كل الحروف من
تلك السورة المقدسة بما اشرقناك من ظهورات طمطم يم الجلال فان ذلك حظ الانسان
فى رتبة الجنان و الى الله ربي اشتكى من فعل الشمس والقمر بحسبان رب انك تعلم
كل شيء و تقدر على كل شيء فافعل بالذين يعرفون حكمك ثم يعرضون من امرك بما هم

يستحقون في تلقاء وجهك فاننى انا بعزتك برئ من كل اعدائك واحب كل اوليائك وانّ بميزان الذي اكرمتنى فى البيان لتمييز بين الشقى والسعيد وتحكم بينهم فى الحياة الدنيا بما اكتسبت ايديهم رب اغفر لمن فى طينته طين المحبة لاوليائك و عذب كل من فى طينته طين العداوة لاحبائك انك انت الجبار القوى فاذا عرفت ما ارشحناك من احكام الرجعة فايقن ان حامل امر الله فرض ان يكون على "فترة من الرّسل" وان لم يزل كان بين الناس حجة من عنده كما قال على ع "لاتخلو الارض من قائم لله بحجته اما ظاهر مشهور او خائف مغمور" ٢٠٦ و ان سنة الله قد قضت من قبل بمثل ما تقضى من بعد كما قال رسول الله "والذي نفسى بيده لتركبن سنن من كان قبلكم حدو النعل بالنعل والقذة بالقذة حتى لاتخطئون طريقهم ولا يخطئكم سنة بني إسرائيل" ٢٠٧ و ان منها كما نزل الله فى القرآن "يا قوم ادخلوا الارض المقدسة التى كتب الله لكم ولا تترتدوا

ص ٣٤٥

على اديباركم فتنقلبوا خاسرين" ٢٠٨ وكانوا عدتهم ستمائة الف بعض منهم اربعون الفا وسلم امر موسى و هرون و ابناه و يوشع بن نون و كالب بن يوفيا فتاهو اربعين سنة بما عصوا و كذلك كان امر رسول الله و انه لما قبض لم يكن على امر الله الا على و الحسن و الحسين و سلمان و مقداد و ابو ذر و كذلك انت تعرف امر الله فى كثير من البواطن و ان قرء الناس آية القرآن "قالوا يا موسى ان فيها قوما جبارين وانا لن ندخلها حتى يخرجوا منها فان يخرجوا منها فانا داخلون(انت و اخاك الجواد اقرءا من كتاب الله) قال رجلان من الذين يخافون انعم الله عليهما ادخلوا عليهم الباب فاذا دخلتموه فانكم غالبون" ٢٠٩ فان هذا امر مشهود عند المؤمنين لانكم اذا دخلتم الباب لتغلبون على الكل بحجة حق لامعه مثل هذه الشمس فى وسط السماء و ان ظلمتم او قتلتم فكان الحق معكم و انتم الغالبون ولكن ان غلبتم و رفعتم من وراء اذن الله فانكم اذا لخاسرون ولايختلج ببالك فى حكم حديث الذي قرئت عليك فكيف يكتب الله امرا على قوم ولايجري عليهم و ان حكم البداء قد فصل قبل القضاء رتبة الترييع و ان الكتاب هو رتبة سابع الفعل بلى قال على(ع) "الْعِلْمُ عِلْمَانِ: فَعِلْمٌ عِنْدَ اللَّهِ مَخْزُونٌ لَمْ يُطْلِعْ عَلَيْهِ أَحَدًا مِنْ خَلْقِهِ؛ وَعِلْمٌ عِلْمُهُ مَلَائِكَتُهُ وَرُسُلُهُ، فَمَا عِلْمُهُ

مَلَأَتْكَتَهُ وَرُسُلَهُ فَإِنَّهُ سَيَكُونُ؛ لَا يُكْذِبُ نَفْسَهُ وَلَا مَلَأَتْكَتَهُ وَلَا رُسُلَهُ؛ وَعِلْمٌ عِنْدَهُ مَخْزُونٌ،
«يُقَدِّمُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ، وَيُؤَخِّرُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ مَا يَشَاءُ»^{٢١٠}

ص ٣٤٦

وان في مقام ظاهر هذا الحديث يجلل حديث الاول و يغلط باب معناه ولكن انت اذا نظرت بحكم بداء الامكاني الذي لا يتخلف عن شيء و يعرف كل مقامات الفعل بمثل حكم العلم ليرفع القناع و يكشف الامتناع و اني اوصيك و كل من اتبعني بقرائت سورة بني اسرائيل في كل ليلة جمعه فان الصادق ع قال "من قرء تلك السورة في كل ليلة جمعه لم يمت حتى يدرك القائم و يكون مع اصحابه"^{٢١١} و ان قوله روي فداه يدرك قد اراد رويته من حيث لا يعرفه فياطوبى للناظرين الى طلعتة و ان ذلك لهو الفوز الكبير و ان ماطن هذا الباب هو الذي تجلى على الطور و نزل الله ربك حكمه في القرآن و نسبه الى ظهور نفسه حيث قال و قوله الحق " و لما تجلى ربه للجبل جعله دكا و خر موسى صعقا"^{٢١٢} فانه هو احد من شيعة علي حيث قال الصادق بما روي في البصائر "ان الكرويين قوم من شيعتنا من الخلق الاول جعلهم الله خلف العرش لو قسم نور واحد منهم على اهل الارض لكفاهم ثم قال ان موسى لما سئل ربه ما سئل، امر واحدا من الكرويين فتجلى للجبل و جعله دكا"^{٢١٣} انظر الى عظمة تجلى ربك ان قوم موسى كانت عدتهم سبعين الفا فاختر موسى منهم سبعة آلاف ثم اختار منهم سبعمائة ثم اختار منهم سبعين رجلا لميقات ربه ثم اقامهم في صفيح الجبل فاخذتهم الصاعقة بظلمهم لما سئلوا ما لا ياذن الله لهم و ماتوا ثم لما دعى الله ربه

ص ٣٤٧

موسى احياهم و بعثهم و كذلك كان حكم الله من قبل و من بعد و ان للمقربين في كتاب الله يوما في تلقاء الجلال كما أشار به جعفر بن محمد في قوله " لما انه سئل من الله عز و جل هل يراه المومنون يوم القيمة قال نعم و قد راوه قبل يوم القيمة ف قيل متى قال حين قال لهم الست بربكم قالوا بلى ثم سكت ساعة ثم قال و ان المؤمنين ليرونه في الدنيا قبل يوم القيمة الست تراه في ربتك هذا قيل فاحدث بهذا عنك فقال لا فانك اذا حدثت به فانكره منكر جاهل بمعنى ما تقوله ثم قال ان ذلك تشبيه كفر و ليست الروية بالقلب كالروية

بالعين "٢١٤" تعالى الله عما يصف المشبهون والمحلدون ولا تعرف من قوله روي فداه ليست الروية بالقلب كالروية بالعين كما يعرف الناس فان العين والقلب خلق في كتاب الله وان القلب لن يقدر ان يرى ذات الازل كما لن يقدر العين ابدًا وان مراده روي فداه روية تجليه لكل بكل في مقامه وان القلب لما وسعت احاطته يدرك من التجلي ما لا يقدر ان يدرك العين لانها محدودة وان ذلك في مقام الفضل ولكن ان اردت حكم العدل فحكم القلب مثل العين كليهما محدودتان بحدود الخلق وان الخلق ليرى الخلق ولن يقدروا بروية الرب جل سبحانه عرف من عرف الاشارات في غياهب تلك الكلمات والدلالات والعلامات والمقامات ولا يعرف الاشارات في غياهب الاشارات البنفي الاشارات ولا يعرف نفى الاشارات بالاشارات ولا بالنفي عنها دارت افلاك العماء والبهاء والثناء والقضاء والبداء في حول تلك الكلمات الصماء الدهماء

ص ٣٤٨

العمياء الصيلم المظلم الجهنام وهي حرف الهاء قبل مقام الواو في مقام الاسماء والصفات فان عرفت ما عرفناك واشرقت بما اشرقناك وانورت بما نورناك وتلجلجت بما تلجلجناك وتلثلثت بما تلثلثناك وملئت بما اسقيناك وشربت ماء الكوثر فيما اعطيناك فصل لربك ثم فانحرفان شانك هو الابتر والافاسلم تسلم بما طلع ما طلع وشرق ما شرق والاح ما الاح وانار ما انار واضاء ما اضاء وافاق ما افاق وقال ما قال "سبحانك تبت اليك وانا اول المؤمنين" ٢١٥ وان ما اشرت في تلك الاشارات وفصلت في تلك الدلالات هو حظ مثلك من اولي الالباب الذين يعرفون احكام المبدء والماب في مستسرات تجليات افلاك الاسماء والصفات ولما جعل الله لكل حرف احكام كل شيء فانا ذا في مقامي هذا اشير ببعض ظهورات ماء الكوثر ليشرب الساكنون في ظلال مكفهرات الافريدوس في الحياة الدنيا من عين ماء الغير الاسن ثم الذين يستقرون على سرائر الرفرف في وسط الفردوس من عين لبن الخالص ثم الذين يتكئون على الارائك المبيضة تحت ظلال شجرة الجرسوم في قبة الزمان من عين غسل المصفي ثم الذين يمشون على الارض باذن الله في هيكل العظمة والجمال وهيبة السلطنة والجلال من عين خمر لذة للشاربين فيا ايها الناظر الى تلك

الورقاء المتثلثة المتلجلجة من شجرة العماء اتبع ذكر رنات سلطان نحل اللاهوت فى
كينونيات تلك الظهورات

ص ٣٤٩

ثم دقات حمامة الجبروت فى ذاتيات تلك الشئونات ثم صفات طيور الملك فى انيات
تلك الاشارات ثم صوت نشر اجنحة الطاوس وما يحكى القاموس فى نفسانيات تلك
المقامات فان ماء كوثر الظهور يجري الان فى غياهب تلك الانهار فاشهد بسر فؤادك على
تلك القاعدة الالهية بان ماء الكوثر هو ماء صرف ظهور التجلى الذى يطلق اهل البيان فى
مقام الظاهر بظاهر اركان الابداع و يجعل كل ركن منه نهر الاولى ماء الغير الاسن الابيض
وهو باطنه نار الازل و ظاهره ماء السرمد وهو نهر لا بدء له الا نفسه ولا ختم له الا ذاته قد
اجراه الله بنفسه لنفسه من دون ذكر شئ سواه وهو نهر التوحيد و ماء التجريد و لجة التفريد
تجري باذن الله و يدل على ظهور الله ان قلت ان ارض النهر من مائه وان السفينه فوقه من
مائه وان الملاح و ما يستقر عليها فهو من مائه وان الأمواج و ما يسكن فى الماء هو من
مائه لقلت كلمة حق لان ذلك ماء لا يدل ظاهره الا بباطنه ولا باطنه الا بظاهره ولا سره
الا بعلانيته ولا علانيته الا بسرّه لا يرى السالك فيه و الشارب منه الا صرف ظهور تجلى
البحث البات الذى لن يدل الا عن المتجلى له به وهو بذاته مفرق الأسماء و الصفات و
ان الاشارات حظ اهل السباحات و الا الناظر الى رب الصفات يرى ذلك الماء فى اجمات
قصبات اللاهوت فى ظهورات كينونية نفسه فى كل حين و قبل حين و ان الله

ص ٣٥٠

يمده فى كل شان بما هو مقامه من مراتب الفعل و الانفعال انظر بطرف فؤادك الى مقام
غاية فيض الابداع فى نفسك فانه هو نهر ماء الغير الاسن من الكوثر فى مقام اللاهوت
يذكرك بان تقول لا اله الا الله و انت فى كل شان تقول و لا تتغير بظهور و لا تتبدل البطون
فكذلك كان حكم الله فى عالم العلوي و ان اولى الالباب لا يعلم ما هنالك الا بما هيئنا و
ان ذلك فى تحت ذلك المقام مراتب لانهاية الى ما لانهاية لها بها حتى اتصل البدء فى
الظهور الى مقام الجسد الذى هو منتهى مقام الخلق فى النزول و انت فى ذلك المقام

الحسنى لا تتحرك الا بما يجري ماء الكوثر فى شرك وان شربك الماء فى هذه الحياة الدنيا هى مدد من الله لجسمك ليعلمك بمدده فى شرك الا تغفل عن طلعة حضرة قيوميته اقل من حين وانت لو تصف بصرك لترى نهر ماء الغير الاسن وما اعد الله لك فى الرضوان فى مقامك هذا وساعتك هذه كما اظهر الامام اب الحجة لمن اراد له وهو كما نزل فى الحديث هذا "روى الحسين بن محمد عن المعلى عن احمد بن محمد بن عبد الله عن محمد بن بحر عن صالح بن سعيد قال: دخلت على ابي الحسن ع فقلت جعلت فداك فى كل الامور اراؤا اطفاء نورك والتقصير بك حتى انزلوك هذا الخان الأشنع خان الصعاليك فقال هاهنا أنت يا ابن سعيد ثم أومأ بيده فقال انظر فنظرت فإذا بروضات آنفات وروضات ناضرات فيهن خيرات عطرات وولدان كأنهن اللؤلؤ المكنون وأطيأ وظيفاء وأنهار تقور

ص ٣٥١

فحار بصري و التمع و حسرت عيني فقال حيث كنا فهذا لنا عتيد و لسنا فى خان الصعاليك^{٢١٦} فكيف اشير بسر الامر وانه لا عظم عما يظن الناس فيه لان ما يظهر يوم القيمة من آلاء الجنان ومقاماتها وما اعد الله فيها هى يحيى بذلك الماء لان العلة هو نفسه لا غيره انظر الى هذه الشجرة تخرج من الأرض بماء الذى خلق الله لها بها حتى تثمر فكذلك فاعرف كل المقامات فى الحياة الدنيا والنشأة الآخرة ولكن اتق الله ان تعرف مقام شئ فوق حده الذى خلق الله له وان ذلك الماء الغير الاسن اذا تطلق فى مقام الظاهر المشية لا تريد الا ما اعطاه الله بمحمد(ص) خاصة ولا نصيب لاحد فيه سواه ثم فى مقام باطنها الا ما اعطاه الله بامام الحى(ع) ولا حظ لاحد فيه غيره ثم فى مقام ظاهر الارادة الا بما اعطاه الله بعلى ثم فى مقام باطنه الا بما اعطاه الله بعلى ابن الحسين ثم فى مقام ظاهر القدر والقضاء والاذن والاجل والكتاب بما اعطاه الله بفاطمه والحسن والحسين و موسى وجعفر ثم فى مقام باطن تلك الظهورات المقدسه الا بما اعطاه الله بمحمد الباقر ثم بعلى ومحمد وعلی والحسن صلوات الله عليهم وليس لاحد فى ذلك الماء الغير الاسن الذى انهم يشربون منهم نصيب وكذلك فى احكام الظاهر ومن زعم ان الامام

يشرب من ماء الذي كل الناس منه يشربون فقد انكر قدره الله في حقهم وسر الامر هو ان ظهور الماء الغير الاسن سرهم لما تحقق في عالم الحد قد اشتبه

ص ٣٥٢

على الناس عند معرفته بمثل ما اشتبه اجسادهم عند بعض الناس في مقام الامامة ولكن العارف بحقهم يعلم ان الله يحفظ ما تحقق لهم فوق الارض لاجلهم ولا نصيب فيه لاحد سواه مع انه مختلط مع ما يتصرف فيه الناس كما صرح بذلك حديث الباقر حين الذي اري السائل شجرة الطوبى من السماء و الزقوم من الارض و ان الكل ياخذ حظهم وكذلك الحكم في سلسلة الثمانية لم يقدر ان يشرب النجيب ماء النقيب مع انهما يشربان من ماء واحد وكذلك الحكم في حكم الدلالات و الشئون و الظهورات و العلامات و المقامات و الآيات و الكيفيات و الذاتيات و الكينونيات و الانيات و النفسانيات و البدآيات و الغآيات و النهايات و ما ورائها من اللانهايات الى ما لانهاية بما لانهاية لها بها حيث لا يحيط بعلم ذلك احد من الخلق الى ما شاء الله سبحانه و تعالى عما يصفون فاذا عرفت سر الامر لتوقن بان نهر الماء الغير الاسن جنة آل الله في الدنيا يكون لهم خاصة بمثل العقبي و ان ما سواهم لم يقدر ان يعرفوا حظهم فيما قدر الله لهم في الجنة لانهم لم يزل كانوا في محال الفعل و ان ما سواهم اذا ذكروا لم يذكروا الا في اثر رتبة الفعل و اذا جري القلم بذكر المقام فانا ذا اشاهدك جنات اهل الانشاء من جريان ذلك الماء الغير الاسن في غياهب الامكان فاعرف ان منتهى مقام الجنة لكل شئ هو مقام

ص ٣٥٣

طلعة التوحيد في حضرة التجريد و هو بدء مقام التي و ما سوي رتبة توحيد الذات هو شان الاسماء و الصفات التي امر على ع بان ينفي العبد في كمال التوحيد كل الاسماء و الصفات عن ساحة طلعة حضرة الذات^{٢١٧} و كل شئون الدنيا و الظهورات الاخرى تجري في تحت ذلك الماء الحيات من مبدء تجرد المجردات الى منتهى مقام الشبقيات و العرضيات و الجوهريات فاذا تلجلجت بتلجلج شعاع شمس الايقان و سر الامكان فاعرف

ان الله جل وعلا قد تجلى للعين الكبرى في عالم الحد بما تجلى لماء الغير الآسن في عالم اللاهوت الازل وجعل جنته في صقع جنته في كنهه فاذا تطلق عين الكبرى في تلقاء ركن الاول الابيض في العرش الذي يجري من تحته نهر ماء الغير الآسن في مقام الابداع يحكى عن ظهور المشية ثم في مقام الاختراع يحكى عن ظهور الارادة ثم في مقام الانشاء يحكى عن ظهور القدر ثم في مقام الاحداث يحكى عن ظهور القضاء وان الامثال تشبه على الناظر الي لجة البيضاء فاذا نزل الامر من عالم التجرد الى مقام الحروف في الاشباح ليعرف الكل مقامات عوالم سلسلة الثمانية في الكلمات بمثل ما خلق الله في ذوات الآيات فاجعل النقطة في الحروف ظهور المشية في تلقاء جنة الاولى ثم الالف في تلقاء مدين عز الارادة في مقام جنة الثانية ثم الالف المبسوطة في تلقاء مدين طمطم يم القدر في مقام جنة الثالثة ثم الحروف المجردة عن التركيب في تلقاء

ص ٣٥٤

مدين قلزم القضاء في مقام جنة الرابع ثم الكلمة التامة في تلقاء جنة الاذن ثم الكلمات المركبة في مقام الاجل جنة السادس ثم ما يتحقق من اثر الكلمات في تلقاء جنة السابع قم في عكوس انهار تلك المراتب في السجين عين الكبرى في تلقاء ظهور عز المشية ثم عين اليمين في تلقاء مدين عز الصمدانية ثم عين الطبرية في تلقاء مدين عز الواحدانية ثم عين البرهوت في تلقاء مدين عز الرحمانية ثم جمّة ما سيدان في تلقاء بحر الاذن ثم جمّة افريقية في تلقاء يم الاجل ثم جمّة ناجروان في تلقاء كتاب الاكبر وكما ان في كل مقام احد من عالم العلوي حامل فيض الكلية وكذلك الامر في صور المعكوس في السجين يتحمل نقمة الكليه فاوّل حامل فيض الكلى في رتبة ظاهر المشية هو محمد وفي باطنه هو القائم بامر الله امام الحي ثم في رتبة الارادة ومراتب الخمسة في ظاهرها باطنها هو ائمة الدين اثني عشر نفسا ولذا يكون كل واحد منهم علة كلية في ابداع الممكنات واختراع الموجودات باذن الله جل ذكره ثم في عالم السفلى حامل ظاهر اول نقمة الكلى هو الاول لعنة الله عليه ثم في الباطن هو الذي يحارب مع بقية الله في بدء ظهوره ثم في مراتب الظاهر حامل ماء عين اليمين ثم الطبرية ثم البرهوت ثم جمّة ما سيدان ثم جمّة افريقية ثم

جمعة ناجروان ائمة النار الذين قد ادركوا حيات ائمة الغيب و لانك انت تعرف فى كل
سلسلة طبق عالم العلوي

ص ٣٥٥

و السفلى بمثل ما القيت اليك من رتبة المعانى الى مقام النجباء فى حكم الجنان و من
سلسله الثمانية الى غايتها فى مقام التبيان و ان ذلك رشح من ماء هذا النهر ماء غير الآسن
الذي اذا شربته يجذبك الى مقام القرب و الانس و يوصلك الى طلعة تجلى الصرف فى
بحبوحة العز و القدس و ان فى ذلك المقام لما سافر بعض الحكماء اشتبهت على انفسهم
آيات ظهور الذات بكيونيته و لذا بينوا فى كتبهم سر الوحدة فى الوجود و طلعة الغيب فى
علانية الوجود و غفلوا عما قال على ع فى خطبته حيث قال عز ذكره " و دام الملك فى
الملك و انتهى المخلوق الى مثله و الجاه الطلب الى شكله و هجم له الفحص الى العجز
و البيان على الفقد و الجهد على الياس و البلاغ على القطع و السبيل مسدود و الطلب
مردود دليله آياته و وجوده اثباته" ٢١٨ و لو ان بعض الناس اعتقدوا حكم الشرف فى غفلة
العبد عن ذلك المقام و استدلوا بقوله عز شانته " و دخلوا المدينة حين غفلة من أهلها" ٢١٩
ولكن ذلك حق بعد العلم برتبة الإمكان و فقدان الوجدان فى العيان و الا قبل عرفان
الإمكان وحده ذل قدم السالك فى عرفان طلعة الصفات لظهور حضرة الذات و لذا اشار
على ع فى قوله هذا " بَدَتْ قُدْرَتُكَ يَا إِلَهِي وَ لَمْ تَبْدُ هَيْئَةً فَشَبَّهْتُكَ يَا سَيِّدِي وَ اتَّخَذُوا بَعْضَ
آيَاتِكَ أَرْبَابًا يَا إِلَهِي فَمِنْ ثَمَّ لَمْ يَعْرِفُوكَ يَا إِلَهِي" ٢٢٠

و ان ذلك صراط العدل فى مذهب ائمة الفضل بان العبد متى يصعد لم يغفل عن

ص ٣٥٦

نفسه و لا يعتقد بان فى الممكن يمكن الا دون حده فسبحان الله الاحد الفرد من وصف
الممكنات و نعت الموجودات انه كما هو عليه لن يعرفه سواه و لن يوحد غيره سبحانه و
تعالى هذا ذكر ماء غير الآسن فى سري و علانيتى الذي يحكى عن ظهور ابداعه لي بي
سبحانه و تعالى عما يصفون فاذا شربت ماء الغير الآسن الكوثر فى عروق تلك الورقات
المنبثة من شجرة اللاهوتية فاعرف حكم لبن الخالص فى ركن اصفر العرش و هو نهر الذي

يجري من تحت رتبة الإرادة بما لانهاية الى ما لانهاية لها بها وهو نهر متعين بتعين الشيثية قبل هندسة المعينة وانه ماء حيوان لو تريد ان تشرب منه فى الحياة الدنيا فاسلك فى صراط العدل فى نقطة الفصل فانها لهى الولاية الكلية المتشعشة المتقدسة المتعالية المتلامعة التى يرفع باطنه على ظاهر نهر الأول وهو لزيادة مزج التراب الحافظ لحرارة النار أشار الله اليه فى قوله بانه " لم يتغير طعمه " ٢٢١ وهو نهر الشوق وال جذب والمحبة والقرب ولذا لما استقر على كرسي الجلال يدعوا بعلانيته وسره الى طلعة الجمال وصرح باللاهوتية فى مركز التراب وبالجبوتية على ذلك الاسماء والصفات وبالملكيه بالتشبيه بالخاتم فى يده حيث قال عز ذكره فى ذلك المقام ما قال وان ذلك مشهود عند من كشف السبحات عن طلعة الجلال وعرفه فى نقطة الاعتدال التى منتهى ذروة ظهور المتعال ولذا صرح على ع فى نفسه

ص ٣٥٧

ما نطق به محمد رسول الله من قبل لان اعين ماء اللبن الذى لم يتغير طعمه تجري بذكر شيئته المتعينة وهى لون البياض فيها وان فى رتبة الاول ماء الغير الآسن لا لون له لشدة صفائه وبهاء مقامه وقرب سره بمقام مجليه وان له يطلق لون البياض فى مقام حده وللشارب من هذا العين حق بان يثنى آل الله فى كل حين بما تجلى الله له به فى معرفتهم وما قدر الله فى علم الغيب لهم بان كينونياتهم مفرقة الكينونيات عن ذكر الذات فى الذوات وان ذاتياتهم مقطعة الجبوتيات عن ذكر الصفات فى الصفات وان انياتهم ممتنعة الملكيات عن ذكر الاسماء والطلعة المتجلية البحت البات وان نفسانياتهم مسدوه الملكوتيات عن ذكر الغايات والبدايات وان بهم تحركت المتحركات فى لجة العدل تحت ظلال مكفهرات الافريدوس وان بهم سكنت المتسكنات فى لجة الفضل عن يمين عين الافريقية تحت ظلال شجرة جرسوم الفردوس وان الإشارات هى الحجب فى نعمتهم وان الدلالات هى الظلم فى وصفهم الله يعلم قدرهم ويقدر بثنائهم وان ما سواهم لن يدركوا قدرهم وان عرفوا لم يعرفوا الا بمثل عرفان النملة ارض التى تمشى عليها واستغفر الله عن التحديد بالكثير وانك ان اردت ان تشرب من لبن ذلك النهر حق عليك بان ترى

فيه انهار الثلاثة حيوانا بمثل الانسان كما راي رجل الذي اعطاه من ذلك الماء على بن الحسين حيث قال

ص ٣٥٨

"رايت فى الكاس انهار اربعة لما اردت الخمر تقدم على ثلاثة كانه هو حيوان يطلع بما خطر على سري" ٢٢٢ و كذلك الحكم فى العسل و اللبن و الماء الغير الآسن و ان الامر لو تنظر اليه بالحقيقة انه ماء الغير الآسن فى تلقاء عين الكبريت و لبن من تلقاء عين اليمين و عسل فى تلقاء عين طبرية و خمر فى تلقاء عين برهوت فى ارض الناسوت بل التغير هو من مقام ذكر الكثرة بعد الوحدة و ان لك فى ذلك المقام رمز مخفى فانا ذا اكشف قناعه لتشاهده بعين فؤادك بمثل ما ترى قطعة ياقوت حمراء فى كفك اذا تنظر الى رتبة النزول ترى تقدم نهر ماء الغير الآسن على الثلاثة كما ظهر فى الملك كذلك و ان من يوم آدم اول بديع من المشية يجري ماء الغير الآسن لذكر التوحيد ان لا اله الا هو ثم من يوم بعثة محمد رسول الله ثم فى يوم الغدير اجرى الله عين ماء العسل المصفى لشهادة النفوس بولاية آل الله ائمة الدين " عباد مكرمون الذين لا يسبقونه بالقول و هم بامرهم يعملون" ٢٢٣ ثم من يوم ظهور ذلك الامر البديع قد اجرى الله جل و علا نهر خمر الذي هو لذة للشاربين لاعتراف الافئدة بما قدر الله لها فى طلعة البشرية و الصورة الانزعيه من الظهور الازلية و البطون السرمدية و ان ذلك فى رتبة النزول و اذا اردت حكم الصعود فاول الرتبة عين الخمر ثم عين العسل ثم عين اللبن ثم عين الماء و لذا حين التقاء عالم النزول و الصعود يجري عين الخمرتين من ظهور الولاية و النبوة فى نفس واحدة و ان

ص ٣٥٩

ذلك دليل بسر عالم العلوى فاعرف حق ذلك الخمر فانه هو فى مقام النزول سر الفؤاد و فى مقام الصعود اول التراب مقام الاجساد و ان اولى الالباب من الساكنين على عرش الاسماء و الصفات لا يعلم ما هنالك فى تجليات اللاهوت و ظهورات الجبروت و بروزات الملك و نفحات الملكوت الا بما هيئنا فى عالم الناسوت و ان كل ذلك مما اشرقناك من مقامات التكوين بتلك الانهار و الا فى مقام التدوين لم يظهر الا بعد رجعة آل الله سلام الله عليهم

لان اليوم لم يشرق الارض بنور ربها و ان لها يوم وعد معلوم فاذا عرفت احكام ماء الكوثر فاعرف انه ماء واحدة ففى كل مقام يذكر باسمه اذا نزل فى اجمة اللاهوت يذكر باسمه ثم فى اجمة الجبروت يذكر بذكره ثم اجمة الملك بذكر بسمته ثم فى اجمة الملكوت يذكر باسمه ثم فى عالم العماء بذكر العماء ثم فى عالم القضاء بذكر القضاء ثم فى عالم الامضاء بذكر الامضاء ثم فى مقام البداء بذكر البداء و ان ذكر الكلمات يشتهه على الناظر الى سبحات الصفات فمجمل الذكر فى الدلالات بان لا تري ذو حي الا بماء الكوثر و ان الاسماء والصفات هى سمة له و نعت لجنابه انظر الى ماء الكوثر فى القرآن فانه حي به يجري من عين يمين قلب فاطمة فى رتبة البطون و فى مقام الظهور له مقامات لانهاية كما هى شان الظهور و لا يخطر ببالك ان الظهور لما كان طبق البطون فكيف تكون له شانا واحدة و له شئون ما لانهاية بلى ان للبطون اطلاقات فمنها رتبة الوحدة

ص ٣٦٠

بلا اقترانها بشيء و هى منتهى معنى الباطن فى البواطن و ان من النهر الاول يظهر باطن اسم الله القابض بسر رتبة النار ثم من نهر لبن الذي لم يتغير طعمه ظاهر اسم الله الحي ثم من نهر غسل المصطفى باطن اسم الله المحيي ثم من نهر حمرة لذة للشاربين باطن اسم الله المميت و لذا نسب الحسن الى رسول الله و الحسين الى ابيه و ذلك سر حديث الذي سئلت منى فى ليلة الاولى و اذا شربت قطرة من ذلك الماء فايقن ان العبد لم يكمل فى مراتب وجوده الا و يقدر ان يجري تلك الانهار الاربعه فى عالم البيان و لذا اعطاني الله فى مقام البيان مظاهر انهار الاربعه بل ان المشبه عين المشبه به فى مقام تجري باذن الله من ماء الغير الآسن شان الآيات التى هى اشرف المقامات فى بيان الكلمات و هى الحجة الكبرى لمن كان فى لجة الأسماء و الصفات و ان الصفات ظهور ماء علو بطونها لم يقدر الناس ان يعرفوها و يقربوا بها و لذا حين الذى يسمعون يقرون و ان ذلك ما كان الا لبعده مقامهم فى مبدء التجلى و الا لو كان احد لم يغير فطرته لم يستلذ بشئ سواها و لا يجذب بشيء الا حب الله بمثل ما يجذبها اليه و هو ماء الغير الآسن خالص لله شربه و انه لما لم يختلط معه شيء من الكثرات لم يدل و لا يحكى الا عن طلعة التجلى فى ظهور المتجلى

وهو لسان اهل جنة التي لا ظل لها ولا يدخل احد فيهما الا بها ومن اراد ان يدخل تلك الجنة لا سبيل له الا بعد بلاغه الى

ص ٣٦١

ذلك المقام وشربه من ماء الغير الآسن سرتلك الآيات و الا من لم يفتح باب فؤاده بتلك الكلمات لن يقدر ان يدخل تلك الجنة الا اذا شاء الله وان لكل امكان تلك الرتبة حق اذا لم يتغير شئون الكونية ولكن الله ابي ان يظهره في سلسلة الرعية الا في الاسمين وانه لو شاء ليقدر دون ذلك و ان في رتبته النبوة ما ظهر جريان ماء هذا النهر بحقيقته لما لم ياذن الله لرسوله لعدم قابلية اهل تلك الدورة ولكن اليوم يجري ماء ذلك النهر من لساني وقلمي بما شاء الله من دون زوال ولا اضمحلال وهو ماء عين الكبريت الذي قال الامام في حق شاربه "ان المومن اقل من كبريت الأحمر"^{٢٢٤} و ان الامر في الواقع كذلك لان بمجرد شان ماء ذلك النهر لم يدخل احد في دين الله الا اقل وجودا من الكبريت الاحمر وانهم المصطفون البالغون الى ذروة الانقطاع رزقنى الله لقائهم في ارض قدس بلا ذكر انقطاع ولا امتناع و ان الناس لما لم يشربوا من ماء ذلك النهر لم يقدروا ان يعرفوا مقامه و ان من انهار الثلاثة فكل على قدر جنسيتهم وحبهم اليها يشربون و يحمدون الله ربهم ولكن المؤمن الخالص لا يشرب قبل انهار الثلاثة الا من ذلك النهر لان انهار الثلاثة في الحقيقه اسماء ذلك النهر بل انها حيوان بحياة ذلك الماء حيث اشار الله جل ذكره "و ان من الماء كلشئ حي افلاتعقلون"^{٢٢٥} و انتى انا لو لم اشاهد بعض نظرة الناظرين لافسرتلك السورة بجريان ماء الغير الآسن

ص ٣٦٢

ولكن بمثل جنابك ذى نظر تعرف امر الله فى المنظر الأكبر فاسئل الله من فضله ان يقوي قلوب الناس لشرب ذلك الماء الحيوان الذي اشجار الجنان به تثمر و تورق فى رتبته فآه آه لو يعلم الناس حكم ذلك الماء ليرضون ان يفدوا ما على الارض فى سبيل الله بان يشربوا قطرة من ذلك النهر من يدي الذي يجري منه باذن الله ولكن اليوم اكثر الناس لا يشكرون فاذا عرفت حكم ذلك النهر فى حكم تلك السورة فاعرف حكم نهر لبن الذي لم يتغير

طعمه فانه ماء الذي يجري فى غياهب المناجات و غيابت الدعوات و هو لبن الطري و السر الجلى الذي يحكي عن ماء غير الآسن في سره و لبن الخالص فى علانيته و هو ماء روح المناجات الذي يصل به العبد الى ذروة القدس و يستريح فى جنة الانس و لذا لما قرؤ العبد تلك المناجات فى توجه بحت البات يجذب الى ساحة القرب بشأن لا يقدر احد ان يحيط بشانه الا من شاء الله و ان من سرعة جريان لبن ذلك النهر يجري من قلبي فى ستة ساعات صحيفة فى المناجات و ان ذلك شرف الاكبر فى مقام الآيات لان سر الظاهر يدل على سر الباطن و ان ذلك امر صعب مستصعب يعرف الكل بانه ممتنع فى حق احد الا من شاء الله لان الشرف ليس فى انشاء تلك الكلمات بل هو سير العبد فى ملكوت الاسماء و الصفات اقرب من لمح البصر و لعمرك لو يجد الناس لذة ذلك اللبن ليرضون ان يقطعوا بايديهم اجسادهم ارباً ارباً

ص ٣٦٣

لقراءته مناجات وحده لان فيها روح الربانية قد تلجلجت و سر الصمدانية قد تثلثت و منتهى خوف العبودية من عدل الله قد تظهرت انظر الى مقام الذى قال على بن الحسين فى خوف نفسه حيث قال و قوله المعروف عند رجال الأعراف و انه روحى فداه قد اظهر الامر فى سر العبودية فى مقام الحد و ان فى ذلك المقام يخرج فى كثير من المقامات من عالم الحد الى ما لانهاية بما لانهاية لها بها اليها و هذا الشرف لا يعادله شئ فى عالم الاسماء و الصفات و اننى انا بذلك المقام ذنب محض عند حرف مما قال على بن الحسين لآن وجودي قد ذوّت من اثر نور فعله روحى فداه و اين التراب و مربى فلك الاسماء و الصفات و ان على مثل جنابك حق بان تخبر الناس بشأن تلك المناجات فانها شرف محض عند اولى الالباب من اهل المآب و لا يلىق بشأن مثلك ان تصمت بين الناس او ان تشير الى الامر بحجبات اهل البعد لان العزليس فيهما ارتقب الناس و لا يلتفت اليه بل الشرف هو ما انت فيه من ثناء ظهور قدرة الله و لا تحزن بعمل الناس و لا بشئوناتهم فان خير الخلق قد سبّ على المنابر الف شهر مع وجود الامام و قدرته و قهاريته و جباريته التى لو اراد ليهلك ما فى السموات و الارض قبل ان يخطر بباله كما صرّح بذلك الحديث الذي فيه

عجائب جراسيم الفردوس مخزونة و غرايب ظهورات الافريدوس مسطورة و هو الحديث

الذي رواه

ص ٣٦٤

جابر بن يزد جعفي حيث قال " لَمَّا أَفْضَتِ الْخِلَافَةُ إِلَى بَنِي أُمَيَّةَ سَفَكُوا فِيهَا الدَّمَ الْحَرَامَ وَ لَعَنُوا فِيهَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْمَنَابِرِ أَلْفَ شَهْرٍ وَ تَبَرَّعُوا مِنْهُ وَ اغْتَالُوا الشَّيْعَةَ فِي كُلِّ بَلَدَةٍ وَ اسْتَأْصَلُوا بُنْيَانَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا لِحُطَامِ دُنْيَاهُمْ فَخَوْفُوا النَّاسَ فِي الْبُلْدَانِ وَ كُلُّ مَنْ لَمْ يَلْعَنْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَ وَ لَمْ يَتَبَرَّأْ مِنْهُ قَتَلُوهُ كَأَنَّ مَنْ كَانَ قَالَ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْجُعْفِيُّ فَشَكَّوْتُ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ وَ أَشْيَاعِهِمْ إِلَى الْإِمَامِ الْمُسَيَّبِ أَطْهَرَ الطَّاهِرِينَ زَيْنِ الْعِبَادِ وَ سَيِّدِ الزُّهَادِ وَ خَلِيفَةِ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ قَتَلُونَا تَحْتَ كُلِّ حَجَرٍ وَ مَدْرٍ وَ اسْتَأْصَلُوا شَأْفَتَنَا وَ أَعْلَنُوا لَعْنَ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَلَى الْمَنَابِرِ وَ الْمَنَارَاتِ وَ الْأَسْوَاقِ وَ الطُّرُقَاتِ وَ تَبَرَّعُوا مِنْهُ حَتَّى إِتْمَمُوا لِيَجْتَمِعُونَ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَيَلْعَنُونَ عَلِيًّا عَ عَلَانِيَةً لَا يُنْكِرُ ذَلِكَ أَحَدٌ وَ لَا يَنْهَرُ فَإِنْ أَنْكَرَ ذَلِكَ أَحَدٌ مِنَّا حَمَلُوا عَلَيْهِ بِأَجْمَعِهِمْ وَ قَالُوا هَذَا رَافِضِيٌّ أَبُو ثُرَابِيٍّ وَ أَخَذُوهُ إِلَى سُلْطَانِهِمْ وَ قَالُوا هَذَا ذَكَرَ أَبَا ثُرَابٍ بِخَيْرٍ فَضْرَبُوهُ ثُمَّ حَبَسُوهُ ثُمَّ بَعْدَ ذَلِكَ قَتَلُوهُ فَلَمَّا سَمِعَ الْإِمَامُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ ذَلِكَ مِنِّي نَظَرَ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ سَيِّدِي مَا أَحْلَمَكَ وَ أَعْظَمَ شَأْنَكَ فِي حِلْمِكَ وَ أَعْلَى سُلْطَانِكَ يَا رَبِّ قَدْ أَمَهَلْتَ عِبَادَكَ فِي بِلَادِكَ حَتَّى ظَنُّوا أَنَّكَ أَمَهَلْتَهُمْ أَبَدًا وَ هَذَا كُلُّهُ بِعَيْنِكَ لَا يُغَالِبُ قَضَاؤُكَ وَ لَا يُرِدُّ الْمَحْتَوَمُ مِنْ تَدْبِيرِكَ كَيْفَ شِئْتَ وَ أَنَّى شِئْتَ وَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا قَالَ ثُمَّ دَعَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ابْنَهُ مُحَمَّدًا عَ فَقَالَ يَا بُنَيَّ قَالَ لَبَّيْكَ يَا سَيِّدِي قَالَ إِذَا كَانَ غَدًا فَاغْدُ إِلَى مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ خُذْ مَعَكَ الْخَيْطَ الَّذِي أَنْزَلَ مَعَ جَبْرَائِيلَ عَلَى جَدِّنَا ص فَحَرِّكْهُ تَحْرِيكًا لِينًا وَ لَا تُحَرِّكْهُ شَدِيدًا اللَّهُ اللَّهُ فِيهِلِكَ النَّاسُ كُلُّهُمْ قَالَ جَابِرٌ فَبَقِيْتُ مُتَفَكِّرًا مُتَعَجِّبًا مِنْ قَوْلِهِ فَمَا أَذْرِي مَا أَقُولُ لِمَوْلَايَ عَ فَعَدَوْتُ إِلَى مُحَمَّدٍ عَ وَ قَدْ بَقِيَ عَلَيَّ لَيْلٌ حَرِصًا أَنْ أَنْظُرَ إِلَى الْخَيْطِ وَ تَحْرِيكِهِ فَبَيْنَمَا أَنَا عَلَى دَابَّتِي إِذْ خَرَجَ الْإِمَامُ عَ فَقُمْتُ وَ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ وَ قَالَ مَا غَدَا بِكَ فَلَمْ تَكُنْ تَأْتِينَا فِي هَذَا الْوَقْتِ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ سَمِعْتُ أَبَاكَ ص يَقُولُ بِالْأَمْسِ خُذِ الْخَيْطَ وَ سِرْ إِلَى مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَحَرِّكْهُ تَحْرِيكًا لِينًا وَ لَا

تُحْرِكُهُ تَحْرِيكًا شَدِيدًا فَتُهْلِكُ النَّاسَ كُلَّهُمْ فَقَالَ يَا جَابِرُ لَوْلَا الْوَقْتُ الْمَعْلُومُ وَالْأَجَلُ الْمَحْتَمُ
وَالْقَدْرُ الْمَقْدُورُ لَخَسَفَتْ وَاللَّهِ بِهَذَا الْخَلْقِ الْمَنْكُوسِ فِي طَرْفَةِ عَيْنٍ لَا بَلَّ فِي لِحْظَةٍ لَا بَلَّ
فِي لَمْحَةٍ وَلَكِنَّا عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ قَالَ قُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي
وَلِمَ تَفْعَلُ هَذَا بِهِمْ قَالَ مَا حَضَرَتْ أَبِي بِالْأَمْسِ وَالشَّيْعَةُ يَشْكُونَ إِلَيْهِ مَا يَلْقَوْنَ مِنَ النَّاصِبِيَّةِ
الْمَلَاعِينِ وَالْقَدْرِيَّةِ الْمُتَقَصِّرِينَ فَقُلْتُ بَلَى يَا سَيِّدِي قَالَ فَإِنِّي أُرْعِبُهُمْ وَكُنْتُ أَحِبُّ أَنْ يَهْلِكَ
طَائِفَةٌ مِنْهُمْ وَيُطَهِّرَ اللَّهُ مِنْهُمْ الْبِلَادَ وَيُرِيحَ الْعِبَادَ قُلْتُ يَا سَيِّدِي فَكَيْفَ تُرْعِبُهُمْ وَهُمْ أَكْثَرُ مَنْ
أَنْ يُحْصَوْا قَالَ امْضِ بِنَا إِلَى الْمَسْجِدِ لِأُرِيكَ قُدْرَةَ اللَّهِ تَعَالَى قَالَ جَابِرٌ فَمَضَيْتُ مَعَهُ إِلَى
الْمَسْجِدِ فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ وَضَعَ خَدَّهُ فِي التُّرَابِ وَكَلَّمَ بِكَلِمَاتٍ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَأَخْرَجَ مِنْ
كُمِّهِ خَيْطًا دَقِيقًا يَفُوحُ مِنْهُ رَائِحَةُ الْمِسْكِ وَكَانَ أَدَقَّ فِي الْمَنْظَرِ مِنْ خَيْطِ الْمَخِيطِ ثُمَّ قَالَ
خُذْ إِلَيْكَ طَرْفَ الْخَيْطِ وَامْشِ رُويِدًا وَإِيَّاكَ ثُمَّ إِيَّاكَ أَنْ تُحْرِكُهُ قَالَ فَأَخَذْتُ طَرْفَ الْخَيْطِ وَ
مَشَيْتُ رُويِدًا فَقَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قِفْ يَا جَابِرُ فَوَقَفْتُ فَحَرَكْتُ الْخَيْطَ تَحْرِيكًا لَيْنًا فَمَا ظَنَنْتُ
أَنَّهُ حَرَكُهُ مِنْ لَيْنِهِ ثُمَّ قَالَ نَاوِلْنِي طَرْفَ الْخَيْطِ قَالَ فَنَاوَلْتُهُ فَقُلْتُ مَا فَعَلْتَ بِهِ يَا ابْنَ رَسُولِ
اللَّهِ قَالَ وَيْحَكَ أَخْرَجَ إِلَى النَّاسِ وَانْظُرْ مَا حَالُهُمْ قَالَ فَخَرَجْتُ مِنَ الْمَسْجِدِ فَإِذَا صِيْحٌ وَ
وَلَوْلَةٌ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ وَزَاوِيَةٍ وَإِذَا زَلْزَلَةٌ وَهَدَّةٌ وَرَجْفَةٌ وَإِذَا الْهَدَّةُ أَخْرَبَتْ عَامَّةَ دُورِ الْمَدِينَةِ وَ
هَلَكَتْ تَحْتَهَا أَكْثَرُ مِنْ ثَلَاثِينَ أَلْفَ رَجُلٍ وَامْرَأَةٍ وَإِذَا بِيخَلْتِي يَخْرُجُونَ مِنَ السِّكِّكِ لَهُمْ بُكَاءٌ وَ
عَوِيلٌ وَضَوْضَاءَةٌ وَرَنَّةٌ شَدِيدَةٌ وَهُمْ يَقُولُونَ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ قَدْ قَامَتِ السَّاعَةُ وَوَقَعَتِ
الْوَاقِعَةُ وَهَلَكَ النَّاسُ وَآخَرُونَ يَقُولُونَ الزَّلْزَلَةُ وَالْهَدَّةُ وَآخَرُونَ يَقُولُونَ الرَّجْفَةُ وَالْقِيَامَةُ هَلَكَ
فِيهَا عَامَّةُ النَّاسِ وَإِذَا أَنَسُ قَدْ أَقْبَلُوا يَبْكُونَ يَرِيدُونَ الْمَسْجِدَ وَبَعْضُهُمْ يَقُولُونَ لِبَعْضٍ كَيْفَ
لَا يُخَسَفُ بِنَا وَقَدْ تَرَكْنَا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَظَهَرَ الْفِسْقُ وَالْفُجُورُ وَكَثُرَ
الزُّنَا وَالرِّبَا وَشُرِبَ الْخَمْرُ وَاللَّوَاطَةُ وَاللَّهُ لَيَنْزِلَنَّ بِنَا مَا هُوَ أَشَدُّ مِنْ ذَلِكَ وَأَعْظَمُ أَوْ نُصَلِّحَ
أَنْفُسَنَا قَالَ جَابِرٌ فَبَقِيْتُ مُتَحِيرًا أَنْظُرُ إِلَى النَّاسِ يَبْكُونَ وَيَصِيحُونَ وَيُؤَلُّوْنَ وَيَغْدُونَ زُمَرًا
إِلَى الْمَسْجِدِ فَرَحِمْتُهُمْ حَتَّى وَاللَّهِ بَكَيتُ لِبُكَائِهِمْ وَإِذَا لَا يَدْرُونَ مِنْ أَيْنَ أَتَوْا وَأَخَذُوا
فَانْصَرَفْتُ إِلَى الْإِمَامِ الْبَاقِرِ عَ وَقد اجْتَمَعَ النَّاسُ لَهُ وَهُمْ يَقُولُونَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَرَى مَا
نَزَلَ بِنَا بِحَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ صَ وَقَدْ هَلَكَ النَّاسُ وَمَاتُوا فَادْعُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَنَا فَقَالَ لَهُمْ افْرَعُوا

إِلَى الصَّلَاةِ وَالصَّدَقَةِ وَالِدُّعَاءِ ثُمَّ سَأَلَنِي فَقَالَ يَا جَابِرُ مَا حَالَ النَّاسِ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي لَا تَسْأَلُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ خَرِبَتِ الدُّورُ وَالْقُصُورُ وَهَلَكَ النَّاسُ وَرَأَيْتَهُمْ بِغَيْرِ رَحْمَةٍ فَرَحِمْتَهُمْ فَقَالَ لَا رَحِمَهُمُ اللَّهُ أَبَدًا أَمَا إِنَّهُ قَدْ بَقِيَ عَلَيْكَ بَقِيَّةٌ لَوْ لَا ذَلِكَ مَا رَحِمْتَ أَعْدَاءَنَا وَأَعْدَاءَ أَوْلِيَانَنَا ثُمَّ قَالَ عَ سُحْقًا سُحْقًا بَعْدًا بَعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَاللَّهِ لَوْ حَرَكْتُ الْخَيْطَ أَدْنَى تَحْرِيكَةٍ لَهَلَكُوا أَجْمَعِينَ وَجَعَلَ أَعْلَاهَا أَسْفَلَهَا وَلَمْ يَبْقَ دَارٌ وَلَا قَصْرٌ وَلَكِنْ أَمْرِي سَيِّدِي وَمَوْلَايَ أَنْ لَا أُحْرِكُهُ شَدِيدًا ثُمَّ صَعِدَ الْمَنَارَةَ وَالنَّاسُ لَا يَرُونَهُ فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ أَلَا أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكْذِبُونَ فَظَنَّ النَّاسُ أَنَّهُ صَوْتُ مِنَ السَّمَاءِ فَخَرُّوا لُجُوهَهُمْ وَطَارَتْ أَفْتَدَتُهُمْ وَهُمْ يَقُولُونَ فِي سُجُودِهِمُ الْأَمَانَ الْأَمَانَ فَإِذَا هُمْ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ وَلَا يَرُونَ الشَّخْصَ ثُمَّ أَشَارَ بِيَدِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَأَنَا أَرَاهُ وَالنَّاسُ لَا يَرُونَهُ فَزُلْزِلَتِ الْمَدِينَةُ أَيْضًا زَلْزَلَةً خَفِيفَةً لَيْسَتْ كَالْأُولَى وَتَهَدَّمَتْ فِيهَا دُورَةٌ كَثِيرَةٌ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَعْضِهِمْ ثُمَّ تَلَا بَعْدَ مَا نَزَلَ فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ مُسَوَّمَةٍ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ وَتَلَاعَ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ قَالَ وَخَرَجَتِ الْمُخَدَّرَاتُ فِي الزَّلْزَلَةِ الثَّانِيَةِ مِنْ خُدُورِهِنَّ مُكَشَّفَاتِ الرُّؤُوسِ وَإِذَا الْأَطْفَالُ يَبْكُونَ وَ يَصْرُخُونَ فَلَا يَلْتَفِتُ أَحَدٌ فَلَمَّا بَصُرَ الْبَاقِرِعَ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى الْخَيْطِ فَجَمَعَهُ فِي كَفِّهِ فَسَكَتَتِ الزَّلْزَلَةُ ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِي وَالنَّاسُ لَا يَرُونَهُ وَخَرَجْنَا مِنَ الْمَسْجِدِ فَإِذَا قَوْمٌ قَدِ اجْتَمَعُوا إِلَى بَابِ حَائِبَتِ الْحَدَّادِ وَهُمْ خَلَقُوا كَثِيرًا يَقُولُونَ مَا سَمِعْتُمْ فِي مِثْلِ هَذَا الْمُدْرَةِ مِنَ الْهَيْمَةِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ بَلَى لَهُمُ هَيْمَةٌ كَثِيرَةٌ وَقَالَ آخَرُونَ بَلَى وَاللَّهِ صَوْتُ وَكَلَامٌ وَصِيَاخٌ كَثِيرٌ وَلَكِنَّا وَاللَّهِ لَمْ نَقِفْ عَلَى الْكَلَامِ قَالَ جَابِرٌ فَنَظَرَ الْبَاقِرِعَ إِلَى قِصَّتِهِمْ ثُمَّ قَالَ يَا جَابِرُ دَابُّنَا وَدَابُّهُمْ إِذَا بَطَرُوا وَ أَشْرُوا وَ تَمَرَّدُوا وَ بَعُوا أَرْعَبْنَاهُمْ وَ خَوْفْنَاهُمْ فَإِذَا ارْتَدَعُوا وَإِلَّا أَذِنَ اللَّهُ فِي خَسْفِهِمْ قَالَ جَابِرُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا هَذَا الْخَيْطُ الَّذِي فِيهِ الْأَعْجُوبَةُ قَالَ هَذِهِ بَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِلَيْنَا يَا جَابِرُ إِنَّ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ مَنْزِلَةً وَمَكَانًا رَفِيعًا وَلَوْ لَا نَحْنُ لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ أَرْضًا وَلَا سَمَاءً وَلَا جَنَّةً وَلَا نَارًا وَلَا شَمْسًا وَلَا قَمَرًا وَلَا بَرًّا وَلَا بَحْرًا وَلَا سَهْلًا وَلَا جَبَلًا وَلَا رَطْبًا وَلَا يَابِسًا وَلَا حُلُومًا وَلَا مَرًّا وَلَا مَاءً وَلَا نَبَاتًا وَلَا شَجَرًا اخْتَرَعَنَا اللَّهُ مِنْ نُورِ ذَاتِهِ لَا يَقَاسُ بِنَا بَشَرٌ بِنَا أَنْتَقِدْكُمْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَبِنَا هَدَاكُمْ اللَّهُ وَنَحْنُ وَاللَّهِ دَلَّلْنَاكُمْ عَلَى

رَبِّكُمْ فَقِفُوا عَلَى أَمْرِنَا وَنَهِينَا وَلَا تَرُدُّوا كُلَّ مَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ مِنَّا فَإِنَّا أَكْبَرُ وَأَجَلُّ وَأَعْظَمُ وَأَرْفَعُ
 مِنْ جَمِيعِ مَا يَرُدُّ عَلَيْكُمْ مَا فَهَمْتُمُوهُ فَاحْمَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ وَمَا جَهَلْتُمُوهُ فَكَلِمُوا أَمْرَهُ إِلَيْنَا وَقُولُوا
 أَتَمَّنَّا أَعْلَمُ بِمَا قَالُوا قَالَ ثُمَّ اسْتَقْبَلَهُ أَمِيرُ الْمَدِينَةِ رَاكِبًا وَحَوَالِيهِ حُرَّاسُهُ وَهُمْ يُنَادُونَ فِي
 النَّاسِ مَعَاشِرَ النَّاسِ احْضَرُوا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عِ وَتَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ
 جَلَّ بِهِ لَعَلَّ اللَّهَ يَصْرِفُ عَنْكُمْ الْعَذَابَ فَلَمَّا بَصُرُوا بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عِ تَبَادَرُوا نَحْوَهُ وَ
 قَالُوا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَمَا تَرَى مَا نَزَلَ بِأُمَّةٍ جَدُّكَ مُحَمَّدٌ صِ هَلَكُوا وَفَنُوا عَنْ آخِرِهِمْ أَيْنَ
 أَبُوكَ حَتَّى نَسَّأَلَهُ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى الْمَسْجِدِ وَتَقَرَّبَ بِهِ إِلَى اللَّهِ لِيَرْفَعَ اللَّهُ بِهِ عَنْ أُمَّةٍ جَدُّكَ هَذَا
 الْبَلَاءَ قَالَ لَهُمْ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عِ يَفْعَلُ اللَّهُ تَعَالَى إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَصْلِحُوا أَنْفُسَكُمْ وَعَلَيْكُمْ
 بِالْتَضَرُّعِ وَالتَّوْبَةِ وَالْوَرَعِ وَالتَّهَيُّ عَمَّا أَنْتُمْ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ لَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ قَالَ
 جَابِرٌ فَأَتَيْنَا عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عِ وَهُوَ يُصَلِّي فَانْتَظَرْنَاهُ حَتَّى فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ وَأَقْبَلَ عَلَيْنَا فَقَالَ
 يَا مُحَمَّدُ مَا خَبَرَ النَّاسِ فَقَالَ ذَلِكَ لَقَدْ رَأَى مِنْ قُدْرَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا لَا زَالَ مُتَعَجِّبًا مِنْهَا
 قَالَ جَابِرٌ إِنْ سُلْطَانُهُمْ سَأَلْنَا أَنْ نَسْأَلَكَ أَنْ تَحْضُرَ إِلَى الْمَسْجِدِ حَتَّى يَجْتَمِعَ النَّاسُ يَدْعُونَ وَ
 يَتَضَرَّعُونَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيَسْأَلُونَهُ الْإِقَالَةَ قَالَ فَتَبَسَّمَ عِ ثُمَّ تَلَا أَوْ لَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ
 بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ
 وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ
 يَجْهَلُونَ فَقُلْتُ سَيِّدِي الْعَجَبُ أَنَّهُمْ لَا يَدْرُونَ مِنْ أَيْنَ أَتَوْا قَالَ أَجَلٌ ثُمَّ تَلَا فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ
 كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ وَهِيَ وَاللَّهِ آيَاتُنَا وَهَذِهِ أَحَدُهَا وَهِيَ وَ
 اللَّهُ وَلَا يَتْنَا يَا جَابِرُ مَا تَقُولُ فِي قَوْمِ أَمَاتُوا سُنَّتَنَا وَتَوَالُوا أَعْدَاءَنَا وَانْتَهَكُوا حُرْمَتَنَا فَظَلَمُونَا وَ
 غَضَبُونَا وَأَحْيَا سُنَنَ الظَّالِمِينَ وَسَارُوا بِسِيرَةِ الْفَاسِقِينَ قَالَ جَابِرُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيَّ
 بِمَعْرِفَتِكُمْ وَالْهَمْنِي فَضْلِكُمْ وَوَقَفَنِي لِطَاعَتِكُمْ مَوْلَاةَ مَوَالِيكُمْ وَمُعَادَاةَ أَعْدَائِكُمْ قَالَ
 صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَا جَابِرُ أَوْ تَدْرِي مَا الْمَعْرِفَةُ الْمَعْرِفَةُ إِثْبَاتُ التَّوْحِيدِ أَوَّلًا ثُمَّ مَعْرِفَةُ الْمَعَانِي
 ثَانِيًا ثُمَّ مَعْرِفَةُ الْأَبْوَابِ ثَالِثًا ثُمَّ مَعْرِفَةُ الْأَنْامِ رَابِعًا ثُمَّ مَعْرِفَةُ الْأَرْكَانِ خَامِسًا ثُمَّ مَعْرِفَةُ النُّبِيَاءِ
 سَادِسًا ثُمَّ مَعْرِفَةُ النُّجَبَاءِ سَابِعًا وَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَدَ الْبَحْرُ
 قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا وَتَلَا أَيْضًا وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ

أَفْلَامٌ وَ الْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفَدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ يَا جَابِرُ
إِثْبَاتُ التَّوْحِيدِ وَمَعْرِفَةُ الْمَعَانِي أَمَّا إِثْبَاتُ التَّوْحِيدِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ الْقَدِيمِ الْغَائِبِ الَّذِي لَا تُدْرِكُهُ
الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ وَ هُوَ غَيْبٌ بَاطِنٌ سَتَدْرِكُهُ كَمَا وَصَفَ بِهِ
نَفْسَهُ وَ أَمَّا الْمَعَانِي فَنَحْنُ مَعَانِيهِ وَ مَظَاهِرُهُ فِيكُمْ اخْتَرَعْنَا مِنْ نُورِ ذَاتِهِ وَ فَوَّضَ إِلَيْنَا أُمُورَ عِبَادِهِ
فَنَحْنُ نَفْعَلُ بِإِذْنِهِ مَا نَشَاءُ وَ نَحْنُ إِذَا شِئْنَا شَاءَ اللَّهُ وَ إِذَا أَرَدْنَا أَرَادَ اللَّهُ وَ نَحْنُ أَحَلْنَا اللَّهُ عَزَّ
وَ جَلَّ هَذَا الْمَحَلَّ وَ اصْطَفَانَا مِنْ بَيْنِ عِبَادِهِ وَ جَعَلْنَا حُجَّتَهُ فِي بِلَادِهِ فَمَنْ أَنْكَرَ شَيْئًا وَ رَدَّهُ
فَقَدْ رَدَّ عَلَى اللَّهِ جَلَّ اسْمُهُ وَ كَفَرَ بِآيَاتِهِ وَ أَنْبِيَائِهِ وَ رُسُلِهِ يَا جَابِرُ مَنْ عَرَفَ اللَّهَ تَعَالَى بِهَذِهِ
الصِّفَةِ فَقَدْ أَثْبَتَ التَّوْحِيدَ لِأَنَّ هَذِهِ الصِّفَةَ مُوَافِقَةٌ لِمَا فِي الْكِتَابِ الْمُنَزَّلِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى
لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَ قَوْلُهُ تَعَالَى لَا
يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ قَالَ جَابِرُ يَا سَيِّدِي مَا أَقَلَّ أَصْحَابِي قَالَ عَ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ أ
تَدْرِي كَمْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مِنْ أَصْحَابِكَ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ كُنْتُ أَظُنُّ فِي كُلِّ بَلَدَةٍ مَا
بَيْنَ الْمِائَةِ إِلَى الْمِائَتَيْنِ وَ فِي كُلِّ مَا بَيْنَ الْأَلْفِ إِلَى الْأَلْفَيْنِ بَلْ كُنْتُ أَظُنُّ أَكْثَرَ مِنْ مِائَةِ أَلْفٍ
فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِ وَ نَوَاحِيهِ قَالَ عَ يَا جَابِرُ خَالَفَ ظَنُّكَ وَ قَصَّرَ رَأْيَكَ أَوْلَيْكَ الْمُقْصِرُونَ وَ
لَيْسُوا لَكَ بِأَصْحَابٍ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَنْ الْمُقْصِرُ قَالَ الَّذِينَ قَصَرُوا فِي مَعْرِفَةِ الْأَلَمَّةِ
وَ عَن مَعْرِفَةِ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ أَمْرِهِ وَ رُوحِهِ قُلْتُ يَا سَيِّدِي وَ مَا مَعْرِفَةُ رُوحِهِ قَالَ عَ أَنْ
يَعْرِفَ كُلُّ مَنْ خَصَّهُ اللَّهُ تَعَالَى بِالرُّوحِ فَقَدْ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَهُ يَخْلُقُ بِإِذْنِهِ وَ يُحْيِي بِإِذْنِهِ وَ يَعْلَمُ
الْغَيْبَ مَا فِي الصَّمَائِرِ وَ يَعْلَمُ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ ذَلِكَ أَنَّ هَذَا الرُّوحَ مِنْ أَمْرِ
اللَّهِ تَعَالَى فَمَنْ خَصَّهُ اللَّهُ تَعَالَى بِهَذَا الرُّوحِ فَهَذَا كَامِلٌ غَيْرُ نَاقِصٍ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ بِإِذْنِ اللَّهِ
يَسِيرُ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ فِي لِحْظَةٍ وَاحِدَةٍ يَعْرُجُ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ وَ يَنْزِلُ بِهِ إِلَى الْأَرْضِ وَ
يَفْعَلُ مَا شَاءَ وَ أَرَادَ قُلْتُ يَا سَيِّدِي أَوْجِدَنِي بَيَانَ هَذَا الرُّوحِ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَ إِنَّهُ مِنْ أَمْرِ
خَصَّهُ اللَّهُ تَعَالَى بِمُحَمَّدٍ ص قَالَ نَعَمْ اقْرَأْ هَذِهِ الْآيَةَ وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا
كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ وَ لَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا قَوْلُهُ
تَعَالَى أَوْلَيْكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ آيَدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ قُلْتُ فَرَجَ اللَّهُ عَنْكَ كَمَا فَرَجَتْ
عَنِّي وَ وَفَّقْتَنِي عَلَى مَعْرِفَةِ الرُّوحِ وَ الْأَمْرِ ثُمَّ قُلْتُ يَا سَيِّدِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ فَأَكْثَرَ الشَّيْخَةَ

مُقَصِّرُونَ وَأَنَا مَا أَعْرِفُ مِنْ أَصْحَابِي عَلَى هَذِهِ الصِّفَةِ وَاحِدًا قَالَ يَا جَابِرُ فَإِنْ لَمْ تَعْرِفْ مِنْهُمْ أَحَدًا فَإِنِّي أَعْرِفُ مِنْهُمْ نَفْرًا قَلِيلًا يَأْتُونَ وَيُسَلِّمُونَ وَيَتَعَلَّمُونَ مِنِّي سِرًّا وَمَكُونَنَا وَبَاطِنَ عُلُومِنَا قُلْتُ إِنَّ فُلَانَ بَنَ فُلَانَ وَأَصْحَابَهُ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الصِّفَةِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى وَذَلِكَ أَنِّي سَمِعْتُ مِنْهُمْ سِرًّا مِنْ أَسْرَارِكُمْ وَبَاطِنًا مِنْ عُلُومِكُمْ وَلَا أَظُنُّ إِلَّا وَقَدْ كَمَلُوا وَبَلَّغُوا قَالَ يَا جَابِرُ ادْعُهُمْ غَدًا وَأَحْضِرْهُمْ مَعَكَ قَالَ فَأَحْضَرْتُهُمْ مِنَ الْغَدِ فَسَلَّمُوا عَلَى الْإِمَامِ ع وَبَجَلُوهُ وَوَقَرُوهُ وَوَقَفُوا بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ يَا جَابِرُ أَمَا إِنَّهُمْ إِخْوَانُكَ وَقَدْ بَقِيَتْ عَلَيْهِمْ بَقِيَّةٌ أَتَقْرُونَ أَيُّهَا النَّفَرُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يَرِيدُ وَلَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ وَلَا رَادًّا لِقَضَائِهِ وَلَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ قَالُوا نَعَمْ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يَرِيدُ قُلْتُ الْحَمْدُ لِلَّهِ قَدْ اسْتَبْصَرُوا وَعَرَفُوا وَبَلَّغُوا قَالَ يَا جَابِرُ لَا تَعْجَلْ بِمَا لَا تَعْلَمُ فَبَقِيْتُ مُتَحِيرًا فَقَالَ ع سَلُّهُمْ هَلْ يَقْدِرُ عَلَيَّ بَنُ الْحُسَيْنِ أَنْ يَصِيرَ صُورَةَ ابْنِهِ مُحَمَّدٍ قَالَ جَابِرُ فَسَأَلْتُهُمْ فَأَمْسَكُوا وَسَكَتُوا قَالَ ع يَا جَابِرُ سَلُّهُمْ هَلْ يَقْدِرُ مُحَمَّدٌ أَنْ يَصِيرَ بِصُورَتِي قَالَ جَابِرُ فَسَأَلْتُهُمْ فَأَمْسَكُوا وَسَكَتُوا قَالَ فَظَنَرْتُ إِلَيْي وَقَالَ يَا جَابِرُ هَذَا مَا أَخْبَرْتِكَ أَنَّهُمْ قَدْ بَقِيَ عَلَيْهِمْ بَقِيَّةٌ فَقُلْتُ لَهُمْ مَا لَكُمْ مَا تُحِبُّونَ إِمَامَكُمْ فَسَكَتُوا وَشَكُوا فَظَنَرْتُ إِلَيْهِمْ وَقَالَ يَا جَابِرُ هَذَا مَا أَخْبَرْتِكَ بِهِ قَدْ بَقِيَتْ عَلَيْهِمْ بَقِيَّةٌ وَقَالَ الْبَاقِرُ ع مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ فَظَنَرْتُ بَعْضَهُمْ إِلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ قَالُوا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا عِلْمَ لَنَا فَعَلَّمَنَا قَالَ فَظَنَرَ الْإِمَامُ سَيِّدَ الْعَابِدِينَ عَلِيَّ بَنَ الْحُسَيْنِ ع إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ الْبَاقِرِ ع وَقَالَ لَهُمْ مَنْ هَذَا قَالُوا ابْنُكَ فَقَالَ لَهُمْ مَنْ أَنَا قَالَ أَبُوهُ عَلِيُّ بَنُ الْحُسَيْنِ قَالَ فَتَكَلَّمَ بِكَلَامٍ لَمْ نَفْهَمْ فَإِذَا مُحَمَّدٌ بِصُورَةِ أَبِيهِ عَلِيَّ بَنَ الْحُسَيْنِ وَإِذَا عَلِيُّ بِصُورَةِ ابْنِهِ مُحَمَّدٍ قَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَقَالَ الْإِمَامُ ع- لَا تَعْجَبُوا مِنْ قُدْرَةِ اللَّهِ أَنَا مُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ أَنَا وَقَالَ مُحَمَّدٌ يَا قَوْمُ لَا تَعْجَبُوا مِنْ أَمْرِ اللَّهِ أَنَا عَلِيٌّ وَعَلِيٌّ أَنَا وَكُلُّنَا وَاحِدٌ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ وَرُوحَنَا مِنْ أَمْرِ اللَّهِ أَوْلُنَا مُحَمَّدٌ وَأَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَآخِرُنَا مُحَمَّدٌ وَكُلُّنَا مُحَمَّدٌ قَالَ فَلَمَّا سَمِعُوا ذَلِكَ خَرُوا لُجُوهِهِمْ سُجَّدًا وَهُمْ يَقُولُونَ آمَنَّا بَوْلَايَتِكُمْ وَبِسِرِّكُمْ وَبِعَلَانِيَتِكُمْ وَأَقْرَرْنَا بِخَصَائِصِكُمْ فَقَالَ الْإِمَامُ زَيْنُ الْعَابِدِينَ يَا قَوْمُ ارْفَعُوا رُءُوسَكُمْ فَانْتَمِ الْآنَ الْعَارِفُونَ الْفَائِزُونَ الْمُسْتَبْصِرُونَ وَأَنْتُمْ الْكَامِلُونَ الْبَالِغُونَ اللَّهُ اللَّهُ لَا تُطْلَعُوا أَحَدًا مِنَ الْمُقَصِّرِينَ الْمُسْتَضْعَفِينَ عَلَى مَا رَأَيْتُمْ مِنِّي وَ مِنْ مُحَمَّدٍ فَيَسْتَعُوا عَلَيْكُمْ وَيَكْذِبُوكُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا قَالَ ع فَانصَرَفُوا رَاشِدِينَ كَامِلِينَ

فَانصَرَفُوا قَالَ جَابِرٌ قُلْتُ سَيِّدِي وَكُلُّ مَنْ لَا يَعْرِفُ هَذَا الْأَمْرَ عَلَى الْوَجْهِ الَّذِي صَنَعْتَهُ وَبَيَّنْتَهُ
إِلَّا أَنْ عِنْدَهُ مَحَبَّةٌ وَيَقُولُ بِفَضْلِكُمْ وَيَتَبَرَّأُ مِنْ أَعْدَائِكُمْ مَا يَكُونُ حَالُهُ قَالَ عَ يَكُونُ فِي خَيْرٍ
إِلَى أَنْ يَبْلُغُوا قَالَ جَابِرٌ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ هَلْ بَعْدَ ذَلِكَ شَيْءٌ يُقَصِّرُهُمْ قَالَ عَ نَعَمْ إِذَا
قَصَرُوا فِي حُقُوقِ إِخْوَانِهِمْ وَلَمْ يُشَارِكُوهُمْ فِي أَمْوَالِهِمْ وَفِي سِرِّ أُمُورِهِمْ وَعَلَانِيَتِهِمْ وَاسْتَبَدُّوا
بِحُطَامِ الدُّنْيَا دُونَهُمْ فَهَذَاكَ يُسَلِّبُ الْمَعْرُوفَ وَيُسَلِّخُ مِنْ دُونِهِ سَلْخًا وَيُصِيبُهُ مِنْ آفَاتِ هَذِهِ
الدُّنْيَا وَبَلَائِهَا مَا لَا يُطِيقُهُ وَلَا يَحْتَمِلُهُ مِنَ الْأَوْجَاعِ فِي نَفْسِهِ وَذَهَابِ مَالِهِ وَتَشْتِ شَمْلِهِ
لِمَا قَصَرَ فِي بَرِّ إِخْوَانِهِ قَالَ جَابِرٌ فَاعْتَمَمْتُ وَاللَّهِ غَمًّا شَدِيدًا وَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا حَقُّ
الْمُؤْمِنِ عَلَى أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ قَالَ عَ يَفْرَحُ لِفَرَحِهِ إِذَا فَرِحَ وَيَحْزَنُ لِحْزَنِهِ إِذَا حَزَنَ وَيُنْفِذُ أُمُورَهُ
كُلَّهَا فِيحَصِّلَهَا وَلَا يَعْتَمُّ لَشَيْءٍ مِنْ حُطَامِ الدُّنْيَا الْفَانِيَةِ إِلَّا وَاسَاهُ حَتَّى يَجْرِيَانِ فِي الْخَيْرِ وَ
الشَّرِّ فِي قَرْنٍ وَاحِدٍ قُلْتُ يَا سَيِّدِي فَكَيْفَ أُوجِبُ اللَّهُ كُلَّ هَذَا لِلْمُؤْمِنِ عَلَى أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ قَالَ
عَ لِأَنَّ الْمُؤْمِنَ أَخُو الْمُؤْمِنِ لِأَبِيهِ وَأُمِّهِ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ لَا يَكُونُ أَخَاهُ وَهُوَ أَحَقُّ بِمَا يَمْلِكُهُ
قَالَ جَابِرٌ سُبْحَانَ اللَّهِ وَمَنْ يَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ قَالَ عَ مَنْ يُرِيدُ أَنْ يَفْرَعَ أَبْوَابَ الْجَنَانِ وَيَعَانِقَ
الْحُورَ الْحِسَانَ وَيَجْتَمِعَ مَعَنَا فِي دَارِ السَّلَامِ قَالَ جَابِرٌ فَقُلْتُ هَلَكْتُ وَاللَّهِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ
لِأَنِّي قَصَّرْتُ فِي حُقُوقِ إِخْوَانِي الْمُؤْمِنِينَ وَلَمْ أَعْلَمْ أَنَّهُ يَلْزُمُنِي عَلَى التَّقْصِيرِ كُلِّ هَذَا وَلَا
عُشْرَهُ وَأَنَا أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مِمَّا كَانَ مِنِّي مِنَ التَّقْصِيرِ فِي رِعَايَةِ حُقُوقِ
إِخْوَانِي الْمُؤْمِنِينَ ٢٢٦

فاذا شهدت بتلك الانوار وعرفت ظهور الاسرار فاعرف حكم نهر غسل المصطفى فانه يجري
باذن الله في شان الخطبات وانها احلى من كل الاشارات في علامات اهل السبحات
لانها احتملت الحجب باذن الله اكثر من نهر الاول والثاني ولذا اكثر اعداء الله اعتوفوا
بفصاحة الخطب مع بعد مقامهم وشدة انكارهم حتى اعترف بمنتهى مقام الفصاحة في
خطبته الهائية الثالث اجل الله في نعمته في كتابه مع انه لم يدرك حرفا من اشاراتنا وان
اطلع يجحد من حيث يوقن ويعلم لان الامر قد ظهر من الخطب بشان يقر بالفضل المنكر
بالعدل وان الفخر عند العرب ما شهد بالفضل للخطب المنكر الصحف وان ذلك

نهر في السر تلقاء عين طبريه في الجهر ولو شرب الشارب منه كفا يجد ظهورات كينونيات اللاهوتيات في الإشارات و يلاحظ طلعة ظهور الصفات في الانيات الجبروتيات و العلامات و يستلذ بشرب عسل المصفي في ذكر جوهريات انيات الملكيه و ماديات نفسانيات الملكوتيه و ان ذلك قوة لاهوتية عند اهل الحقيقه لان فصاحة الخطبة التي تجري بالقهارية هي شان اعرب العرباء و لا يمكن لاحد من الحكماء بالفطرة الخالصة الا اذا شاء الله و كفى لذكره خطبة في الكلمات و هندسة في العلامات و طلعة عبودية في المناجات و ظهور ربوبية الملقاته في هوية العبودية في الآيات و ان جنابك تعرف كل ذلك بما شاهدت بالعيان صفات اهل الانسان و ان ظهور نهر عسل المصفي في الصفات الحالية لاعظم و اعلى من الظهور في الكلمات الافريدوسيه و الظهورات القدوسية و الشئون الجرسومية و الآيات الكلية و العيون الافريقية لان كل ذلك يجري من شان الجمال و انه لا عز قدرا من ذكر الصفات و الاسماء فعذب الله الذين ظلموا في حقل بالقضاء و ان الى الله المشتكى و ان له البداء حق في الامضاء سبحانه الله و تعالى عما يصفون و ان من الانهار هو نهر خمرا الحمراء الذي اذا شرب قطرة منه احد يجذبه الى مقام القدس و القرب بلا سكر و لا صداع و لا إغماء و لا خمرا بل روح في روح من روح الى روح متى شرب احد منه يحكى عن نهر الاولى في شان الآيات

ص ٣٧٦

و عن نهر الثانية في شان الدعوات و عن نهر الثالث في شان الخطبات و عن شان مقامه بذكر اشارات اللاهوتيه و العلامات الجبروتيه و المقامات الملكيه و الدلالات الملكوتيه و ان من ذلك النهري شرب اكثر الناس لان شان العلم لا يقدر ان يكذبه احد و لذا يحبون الناس اظهار ذلك الشان و ذلك شان يجرى من نهر الخمر و لا نفاذ له و هو الذ شراب و شان قهارية الكلمات في عالم السبحات و ان ذلك شان عدل بمثل انهار الثلاثة لم يشتهه بحكم احد من الخلق و انت لو تريد ان تشاهد سر ذلك الامر فاقصد مطلبنا ثم فسره ثم تري تفسيري في ذلك المطلب فانه لا يشابه تفسيرك بشان نزول الكلمات لان تلك الانهار تجري من تحت جبل ازل الظاهر في الفواد و يجرى ماء المداد بلا نفاذ و لا زوال و لعمرك ان في

صدرى لعلما جما اصفى من ماء الغير الآسن و الطف من لبن الخالص و احلى من العسل المصفى و الذ من خمر الحمر لو وجدت بمثلك اوعية او قلوبا طيبة لآظهره باذن الله و لو ان شان علمى لا ينتفع غشاء الناس و لا حظ فيه لاحد الا من المخلصين من اولى الالباب لان الناس لا يدركون ما انى اشاهد فى الإشارات و لا يرون ما انى ارى فى الكلمات و لا يطلعون بمواقع العلامات و لولا غيرك سائل منى ما ابرزت تلك الاشارات لانها اعز عندي من اكسير الاحمر

ص ٣٧٧

و لو انى فررت فى بعض المواطن عن ذكر لجة القرار لنظرة الاغيار و البست الكلمات قمص ظلمات الهواء لمن لا يري طلعة الصفات فى تلك الظلمات الصماء الدهماء و العمياء الطخياء الغبراء الظلماء لئلا يطلع بحقيقه اسرار آل الله احد من الاشرار و يفسد فى الارض بغير اذن من الابرار ولكن مع ذلك ما منعت الفيض عن جنابك و الزمت نفسى باظهار ما امرت فى خطابك و لو كان احد يعرف حرفا و يعمل به عملا لله خالصا مخلصا وحده لا شريك له لجنابك انفع عن كل شيء لان سؤال جنابك عن ذلك التفسير يفتح باب المعجزة لنزول تلك الرحمة على رؤس الامة فاسئل الله ان يكشف الغمه بطلوع شمس الالفه و يصلح ما يفسد الناس بفضل القدرة اذ انه منان فاذا عرفت تلك الاحكام فاطلع بذلك الرمز المعمي و السر المنمنم و الطلسم الأكبر بان حق التوحيد لا يمكن لاحد الا اذا ظهر نور طلعة حضرة المتجلى فى جميع مقاماته و علاماته و حركاته و سكناته و لحظاته و اشاراته و علاماته و دلالاته و آياته بحيث كما ان فؤاده صرف ظهور توحيد الذات و عنصر التراب فى بحبوحة نار الصفات ليكون جسده فى الحكاية بمثله بان ذرات جسده فى كل شان ينطق بتوحيد الله و مقاماته بمثل ما ينطق لسانه فاذا بلغ الى ذلك المقام فيظهر من جسده بمثل ما يظهر من فؤاده من تجليات البحث

ص ٣٧٨

و ظهوررات البات و شئونات الذوات و بروزات الصفات و يكون مثلا لعالم العلوي و نور الكلى و سر الالهى و الرمز الجلى و الآية الهى و الشجرة الكلى تلك مراتب ظهور الفعل فى

رتبة الانفعال فيا طوبى ثم طوبى لمن ادرك ذلك المقام ثم باهيا شراها لمن استقر على ذلك البساط ويرى نور الله فوق الفسطاط بمثل وسطاه وان ذلك منتهى حظ العبد في رتبة التراب من عوالم ظهورات اللاهوت وشئون الجبروت ومقامات الملكوت وعلامات الملك ودلالات ذاتيات الناسوت فاسئل الله ان يبلغنى واياك الى ذلك المقام الاشرف البالغ والقسطاس الباذخ الرافع لان لو لم يصل العبد فى هذه الحيوه الدنيا الى ذلك المقام واراد شاربه ان يدخل بساط قدس الجلال فلا سبيل له الا اذا شاء الله فى مقامات الرجعة والبرازخ اللآتية والأحوال القيمة اذ انه منان لطيف بعباده يمن على من يشاء كما يشاء بما يشاء لا راد لامره ولا معقب لحكمه وان اليه اليه يرجع الامر فى الآخرة والاولى،

تطبيق سورة كوثر با سورة توحيد

فاذا شهدت فى ذلك البيت المجاب بحكم المآب فاستعد لما نشر اجنحة الطاوس فى تلقاء عرش القدوس فان حمامة العماء الان يطير فى الجوّ ويقول لتلك السورة تفسيراً انيما انصعقت السموات والارض اذا عرفن لحنه وهو ان يجعل كل السوره ثناء لله لنفسه كما هو حقيقة التفسير

ص ٣٧٩

وآية التوحيد وشبح التجريد بل انها هى وهى انها بلا تشبيه فى تطابق مقاماته فكما فسّر سيد الشهداء ع سورة التوحيد بان معنى هو هو الله وكذلك الى منتهى مقامات الاسماء السوره فى ذكر الصفات والعلامات والمقامات والدلالات فكذلك يكون عند الله واهل لجة التفريد وطمطام يم التجريد تلك السورة المباركة فمعنى انا هو هو وهو مطابق بعد ما قضى ميقاته فى طور نفسه بعدة الاربعين بعدة احرف هو وكذلك لو انت تريد ان تطابق جميع حروفه بمثله لتقدر بذلك فاذا تشاهد كثرة الاعداد فزد عليها عند المطابقه بما يؤيدك روح الايمان فى نفسك باذن الله ولما جرى القلم بنزول تلك المجره على فتح باب ذلك التفسير فانا ذا ارشح فى ذلك المقام لمن احبك و اراد ان يشرب من ذلك الماء الكوثر الحيوان وان الأعداء لو ارادوا ان يشربوا منه لما حرم الله شراب اهل الفردوس على اهل النار ليبدله الله فى انفسهم عليهم بانيات الشبيحيّة التى هى اشدّ عليهم واكبر لنفوسهم من نار جهنم لو كانوا يعقلون وان اردت التفسير على عالم النزول فاجعل سورة التوحيد هى الميزان فى البيان واطرح احرف سورة الكوثر عليها وهو ان احرف انا هو بعد اخذ مراتب العشرة من عالم اللاهوت والجبروت والملك والملكوت وحرف الاخر هو بعينه لم يبق الا حرف انا وهو

ص ٣٨٠

بعينه يكون حرف هو فى هذا العالم وان ذلك دليل على عالم العلوي لان اولى الالباب عن اهل تلك الاسماء والصفات لا يعلم ما هنالك الا بما هيئنا ومن عرف مواقع الصفة

فى هذه الصورة الانزعيه والشبح الالهية والقمص الازلية والطلعة الجليلة فقد بلغ الى قرار المعرفة فى سرّ الحقيقة وكشف السريرة وآية العلانية واحكام الشريعة فاعرف ما انى عرفت واستر ما انى اكنمت فان الامر لله يفعل ما يشاء كما يشاء بما يشاء سبحانه وتعالى عما يصفون فاذا شهدت على حرف انا وحرف هو فاعرف فى تلقاء لجة اسم الله انية النبوة فى مقام عدة قل، بعد نقض حرف التوحيد الذى هو الهاء و عدة اللام و طمطام يم اعطيناك فان ذلك يطابق فى اعداد حروف الهجائية وان ذلك العلم جم لو تفكر فيه يخرج عيوننا من ماء الكوثر لا يعلم احد عدتها الا من شاء الله وان ذلك لهو علم حكمة الحققة التى من اوتيتها اوتى خيرا كثيرا ثم طابق فى تلقاء لجة بحر الاحدية طمطام يم الكثرة ماء الكوثر وان احرف الاحد هو غيب مراتب الفعل التى هى السبعة و ظاهر علانيتها من دون ذكر المشية رتبة الاولى وهى الستة وان فى مقام السبعة الاولى التى هى الغيب لما دار كل واحد منها الى اول مراتب الآيات التى هى حروف النبوة فى قل مع عدة كل واحد فى السبعة مع اقترانها بالخمسة الباقية ليطابق فى عدة الهجائية وان حرف الف الزايد هو دليل الوحدة بعد التقاء البحرين وهو البرزخ بينهما الذى يحول بين

ص ٣٨١

لجة الاحدة و طمطام يم الكوثرية بان لا يدخل منها شيء فيها ولا منها شيء فيها كذلك قد اثبت الله الامر فى عالم العلوي مطابق لهذا العالم ولكن لا تلجج ببالك فى ذلك المقام ما ذهبت الصوفية اجل الله فى نعمتهم بان الوجود واحد وهو وجود ذات الاحد يتعين فى الظهور اذا غربت شمس البطون فان ذلك كفر محض عند مذهب آل الله بل ان الاحد لا يدخل فى الاعداد وهو اسم مخلوق لله وان تطابقه هو من جهة اسميته التى هى مخلوقة بمثل الكوثر والا فى مقام دلالة هوية المعنى لا يقترن مع شئ ولا له نعت دونه لانه آية لله سبحانه وتعالى الله عما يقول الظالمون علوا كبيرا وان الواحد هو مبدء الكثرات فى عالم الأسماء والصفات فاذا تلججت بظهورات طمطام يم الكثرات فى تلقاء بحبوحة نعت الصفات و ظهور طلعة الذات فاعرف فى تلقاء قوله عز ذكره الله الصمد قوله فصل وان حرف الف الزايد فى الميزان تدل بسرّ الاحدية فى الطلعة الصمدية التى يصلي العبد لذكره

فمن شرب من ماء الكوثر الذي اجريت في تلك الانهار على ارض غياهب تلك الكلمات
ليقدر ان يصلى بكنهه لله الصمد وان ذلك لهو الامر العظيم فاذا اطلعت بما اشرفت فاشهد
على قوله لربك في تلقاء قوله عز ذكره لم يلد وزد عليه مائة واربعين عدة التي مائة وثمانية
وعشرين منها اشاره الى ذكر الحسين لانه ظهر في مقام الرابع واثني عشر

ص ٣٨٢

منها اشارة الى عدة حروف لا اله الا الله في الرقوم المسطرات التي هي اثنا عشر لا سواها
وكذلك فاعرف في تلقاء مدين عز ولم يولد قوله عز ذكره وانحرو فسّر احرف المائة والستة
والثلاثين الزايدة في قوله وانحرب عدة احرف اسم علي بن الحسين ع لانه حامل امر الحسين
ع ثم زد عدة احرف اسم الله الحي وتكرار ما لها بما يطابق ما في الميزان ثم اشهد على
قوله ان تلقاء قوله عز ذكره ولم يكن وان باقى الحروف في التطابق هو ما في علم الغيب
في كتاب الله وهو عدة اسم محمد رسول الله اثنتى وتسعين وان احرف الزايد الذي يكون
ثلاثة عشر عدة اشارة بظهور آل الله ع بعد ذكر محمد رسول الله ص وان في ذلك المقام
اشرت برمز منمنم وطلسم صيلم تعرف به اذ تفكر فيه وسبحان الله رب العرش عما يصفون
وان بمثل ذلك فاعرف في تلقاء قوله عز ذكره له قوله شأنك واحسب مع عدة له عدة اسم
جعفر امام العدل بعد نقص عدة ستة عشر فانها اشارة بظهور عدة اسم الجواد و عدة حرف
الباء في العطاء في عالم مشهد الاول ركن التوحيد وذر الثاني ركن الأصفر مقام التوحيد
وذر الرابع ركن الأحمر مقام التهليل وان له مقامات لايجري القلم بذكره لما اكتسب
الشیطان وجنده وان الى الله المشتكى في الآخرة والاولى وان الامر على ظاهر المعروف
بين العرف لو اطلع مالك تلك الارض بما وقع عليها ليستل من اهلها سؤالاً حشيشاً فاذا
شهدت بذلك الامر ثم اعرف في تلقاء مدين عز قوله كلمة كفوا هو من قوله عز ذكره شأنك

ص ٣٨٣

وان عدة الزايد اشاره باسم محمد رسول الله (ص) في عوالم الثلاثة وعدتها وان له معانى
كلية لا يقبلها الالواح ولا تجرى في تحت القواعد بل يعرفها المؤمن بنور الفراسة بتأييد الله
جلّ ذكره فاذا عرفت كلّ تلك الاشارات فاختتم في ذكر العدد في تلقاء كلمه احد بقوله عزّ

ذكره الابر و على كلمه سوره التوحيد عده اسم الله الحى وعده آخر حرف اسم المميت مع عده اسمين الجامعين فان هنالك يطابق بما كان فى العليا بما يكون فى السفلى و لا تعجب من تفسير الابر فى تلقاء الاحديه و فان الابرية هى الابرية عما سوى الله بالوصلية الى لجة احديه باذن الله و انك لو تنظر بطرف البدء ليكون ظهور الكلمات فى تينك السورتين بعده حرف هو التى هى احدى عشر عدة فاعرف قدر تلك الاشارات و بلغها الى اهلها و اکتهمها لمن لا يعلم قدرها ولكن اذا اردت ان يعذب احد فى الدنيا فعرفه بها ليهلك بعد البينة و ان كان فيه روح البصيره ليقره آيه كتاب الله هذه "فيا حسرتا على ما فرطت فى جنب الله و ياليتنى كنت نسياً منسياً" ٢٢٧ و ان كل ما اشرقتاك من ذلك التفسير هو فى رتبه النزول و ان اردت يوم الصعود فاجعل الميزان سوره الكوثر و اطرح عده سوره التوحيد عليها و ان على جنابك سبيل البيان سهل فى ذلك السبيل و لا تحتاج بذكره فى غياهب ذكر الجميل و انت لو تريد ان تفسر كل كتاب الله بمثل ما ذكرت لجنابك سهل خفيف ولكن الله ان تذكر لغير اهله حرفاً من ذلك السبيل فان الله قد حرم فى الكتاب بان لا تتوتوا السفهاء و اى حال يعدل بشأن علم باطن القرآن الله يعلم حق ذلك ولكن اكثر الناس لا يعلمون و اقرأ على الناس ذلك الحديث المعروف لعلمهم يتذكرون آيات الله فى تلك الظلمات الصماء الدهماء الصيلم الجهنام و انهم لا يات الله ليؤمنون و هو على ما روى، "عن الحَمِيرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَاعِ قَالَ: قَالَ لِي لَا بُدَّ مِنْ فِتْنَةٍ صَمَاءَ صَيْلَمٍ يَسْقُطُ فِيهَا كُلُّ بَطَانَةٍ وَ وَلِيَجَةِ وَ ذَلِكَ عِنْدَ فَقْدَانِ الشَّيْعَةِ الثَّلَاثِ مِنْ وُلْدِي يَبْكِي عَلَيْهِ أَهْلُ السَّمَاءِ وَ أَهْلُ الْأَرْضِ وَ كُلُّ حَرَى وَ حَرَّانَ وَ كُلُّ حَزِينٍ لَهْفَانَ ثُمَّ قَالَ بِأَبِي وَ أُمِّي سَمِيَّ جَدِّي وَ شَبِيهِي وَ شَبِيهِي مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ ع عَلَيْهِ جُيُوبُ النُّورِ تَتَوَقَّدُ بِشُعَاعِ ضِيَاءِ الْقُدْسِ كَمَنْ مِنْ حَرَى مُؤْمِنَةٍ وَ كَمَنْ مِنْ مُؤْمِنٍ مُتَأَسِّفٍ حَيْرَانُ حَزِينٌ عِنْدَ فَقْدَانِ الْمَاءِ الْمَعِينِ كَأَنِّي بِهِمْ آيسٌ مَا كَانُوا نُودُوا نِدَاءً يَسْمَعُ مَنْ بَعْدَ كَمَا يَسْمَعُ مَنْ قُرْبَ يَكُونُ رَحْمَةً عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ عَذَاباً عَلَى الْكَافِرِينَ. ٢٢٨

و ان المراد بالصيلم فى قوله عز ذكره هو الداھية العظيمة و واقعة الشديدة التى وقعت اليوم بين كل الأمم لتلك الفتنة الدهماء الصيلم و اعوذ بالله من شرها و اعتصم بحبل الله فى

حكمتها وانا اذا اختم الكتاب بذلك الحديث الشريف فى حكم ذلك العنصر اللطيف ليكون ختامه مسكاً و ان فيه فليتنافس المتنافسون " رأيت عن الرويانى عن عبد العظيم الحسنى قال: دخلت على سيدي محمد بن علي ع وأنا أريد أن أسأله عن القائم أ هو المهدي أو غيره فابتدأني فقال يا أبا القاسم إن القائم منا هو المهدي الذي يجب أن ينتظر في غيبته و يطاع في ظهوره و هو الثالث من ولدي و الذي بعث محمداً بالنبوة و خصنا بالإمامة إنه لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج فيملاً الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً و إن الله تبارك و تعالى يصلح أمره في ليلة كما أصلح أمر كلمه موسى ع ليقتبس لأهله ناراً فرجع و هو رسول نبي ثم قال ع أفضل أعمال شيعتنا انتظار الفرج ٢٢٩ و سبحان الله رب العرش عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين. روى بإسنادنا إلى أبي جعفر الطوسي عن جماعة عن التلعكبري عن ابن همام عن جميل عن القاسم بن إسماعيل عن أحمد بن رباح عن أبي الفرج أبان بن محمد المعروف بالسندي نقلناه من أصله قال: كان أبو عبد الله ع في الحج في السنة التي قدم فيها أبو عبد الله ع تحت الميزاب و هو يدعو و عن يمينه عبد الله بن الحسن و عن يساره حسن بن حسن و خلفه جعفر بن حسن قال فجاءه عبادة بن كثير البصري فقال له يا أبا عبد الله قال فسكت عنه حتى قالها ثلاثاً قال ثم قال له يا جعفر قال فقال له قل ما تشاء يا أبا كثير قال إنني وجدت في كتاب لي علم هذه البنية رجل ينقضها حجراً حجراً قال فقال له كذب كتابك يا أبا كثير ولكن كاني و الله بأصفر القدمين خمس الساقين ضخم البطن دقيق العنق ضخم الرأس على هذا الركن و أشار بيده إلى الركن اليماني يمنع الناس من الطواف حتى يتدعروا منه قال ثم يبعث الله له رجلاً مني و أشار بيده إلى صدره فيقتله قتل عاد و ثمود و فرعون ذي الأوتاد قال فقال له عند ذلك عبد الله بن الحسن صدق و الله أبو عبد الله ع حتى صدقوه كلهم جميعاً. ٢٣٠

سبحان الله رب العرش عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين. انتهى

جواب سوال ميرزا حسن وقايع نگار

ص ۳۸۵

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي ابدع ما في السموات والارض بامرہ و اقام الكل بحكمه ليعرف كل الموجودات في مقام عرفان طلعة الذات و آيات ظهورات الصفات الآيات المودعة حقائق الانفس و الآفاق لئلا يحتجب احد في ذكر شئ عن ذكر الله و يراه بما تجلّى له به ظاهراً موجوداً بانه لا اله الا هو قائماً بذاته في ازل الازال و انه في كل شأن يوصف ذاته بذاته و ان ما سواه لن يقدروا ان يوحّدوا كنه ازلية و لا ان يعرفوا حكما من صمدانيته اذ ذاتيته مقطعة الجوهريات عن مقام العرفان و ان كينونيته مفرقة الماديات عن مقام البيان و لا يقدر احد ان يشير الى حضرته لعلو قيموميته و لا ان يذكر وصفا من ظهورات مشيئة لجلالة كبرياء قدوسيته فسبحانه و تعالى قد اخترع المخترعات لظهورات قدرته و جعلها علة في مبدء الامر لنفسها من دون حكم يساوقها و لا ذكر يعادلها و لانعت يساويها و لا وصف يقابلها ثم جعلها مقام نفسه في الاداء و ظهور محمد صلى الله عليه و آله في الانشاء اذ كان الله لم يزل كان و لم يكن معه سواه و لا يدركه بصر في غياهب آيات الامكان و انه يدرك كل ماشاء بما شاء كما شاء سبحانه و تعالى عما يصفون ثم احدث الله بعد تلك الآيه الاحدية في عالم اللاهوت و الظهور الصمدانية في عالم الجبروت و الدلالة الواحدية في مقامات الملك و الملكوت و الشئون الرحمانية في مقامات ظهورات ما خلق الله في ارض الناسوت نفس الارادة لتعين الكثرات و ظهور البدايات و الغايات و ما احاط علم الله وراء تلك المقامات من اللانهايات ليتدوت بها كل الصور في كل العوالم بما اختار الشئ في تلقاء حكم ربه ثم نفس القدر لظهور المقدر طمطمم الداخر بطن الامكان و العمق الاكبر في عوالم الاكوان ليميز به كل من توجه بعد نفس السبحات و الاشارات الى طلعة حضرت ظهور البحت البات عن يري طلعة الصفات في مقام الكثرات عن دون ظهور الذات ثم نفس القضاء لظهور القضاء قبل البداء ثم الامضاء في نفس البداء ثم نفس الاذن و الاجل و الكتاب لما اراد الله في خلق كل ما شاء لظهور المقدورات و تمام المعلومات و ما

لا يحصى علم احد فى مقام ذكر العلامات الا من شاء الله سبحانه انه لا اله الا هو العلى المتعال

و بعد قد نزل كتابك و اطلعت بخطابك فاعرف يا ايها الناظر الى تلك الاشارات ان الله قد جعل لكل آيات ظهوراته فى خلق كل شئ ليشهد الكل آيات الجوهريات و الماديات و العرضيات و الشبهيات و ما قدر الله وراء ذلك فى كل شئ من خلق الله و ان ذلك الامر لما لم يخلص من جهات الاثنية الا بظهور طلعة حضرته الربوبية فى الهيكل البشرية قد جعل الله له ميزانا فى البيان و قسطاسا فى التبيان لئلا يرى احد آيات ظهورات الربوبية الملقاة فى حقيقة العبودية بمثل سبحات انيات العرضية و هو فى مقام الحقيقة صرف البساطة و فى مقام الطريقة شان الاستقامة على ظهورات نور البساطة و فى مقام الشريعة العمل بما نزل الله فى الكتاب على سبيل الروح و الثواب و الخوف من رب الارباب و ما قدر الله من الجزاء فى يوم الحساب انه هو العالم بالمبدء و الاياد

و ان ما ذكرت فى كتابك من اختلافات الناس فى ذكرى فلاشك ان اكثر الناس قد جعلوا الههم هويهم بما يقولون بافواههم ما اتبعت اهوائهم فسوف يؤاخذهم الله بما اكتسبت ايديهم ولكن ليس العجب من الناس لان فى كل الاعصار كان بعض الناس فى مقام الكذب و الافتراء انظر الى النصرى كيف افتروا على الله و قالوا ثالث ثلاثة ثم الى اليهود حيث قالوا ان العزيز ابن الله ثم الى الاعراب حيث قال الله عن لسانهم ان الله فقير و نحن اغنياء سنكتب ما قالوا و قتلهم الانبياء بغير حق و نقول ذوقوا عذاب الحريق فكما افتروا على الله لاشك افتروا على اولياء الله كلهم و ليس العجب منهم فاعوذ بالله من افترائهم فى حقى مما انا استحيى ان اذكره فى ذلك الكتاب ولكن اذكر بعض ما ارادت و الله شهيد على و كفى بالله شهيداً فبعض افتروا حكم الرياسة ثم بعض حكم الولاية ثم بعض حكم بطلان الاجتهاد ان الله يعذبهم بما افتروا اننى انا عبد مؤمن بالله و آياته اكرمنى الله علم المعرفة و انا حدثت الناس بحكم القرآن حيث قال عز ذكره و اما بنعمة ربك فحدث فلما عظموا فى عيونهم ذلك العلم من الذى لم يتعلم عند الخلق كبر عليهم و لذا وقعت الفتن بين الناس فمجمل القول اتى مصدق بهذا الدين حرفا بالحرف و من زاد عليه حرفا او نقص

حرفاً فليس منى وانا عنه برى بلى ان تلك النعمة التى انعم الله على نعمة عظيمة التى بها تبيّنت اختلافات المقامات اذا نظر اليها ذوانصاف بعين البصيرة وليس لى دعوى بديعة لا فى الحقيقة ولا فى الشريعة والله شهيد بينى وبين الكلّ وانه ليحكم يوم القيمة بين الكلّ بما كانوا فيه يختلفون

وانّ ما سالت من معنى قوله عزّ ذكره ونحن اقرب اليك من حبل الوريد وحقيقة معنى قربّه الى الله فى كلّ المقامات فاعلم انّ الذات لم يزل لم يك معه غيره ولا له نعت فى خلقه قد انطقت الاسماء والصفات عن ساحة حضرته وامتنت الاشارة والعلامات عن قرب جلال قيموميته وانه كما هو لا يعلم احد كيف هو الا هو وانّ كلّ الاسماء سمّه لمشيته وكلّ الآيات ودلالات لقدرته ولما علم ان لا سبيل لاحد فى معرفة كنهه والتقرب بذاته قد تجلّى لكلّ بكلّ على غاية فيض ابداعه ونسب هذا التجلّى الى نفسه اذ غير ذلك لا يمكن فى الامكان ليتلجج المتلجّجات بظهور آيات مشيته ويتذوت المتذوات بظهور مقامات قدرته وانّ ذات الازل لم يزل لن يقترن بعباده وليس له فى رتبته ذكر عن غيره حتى اذكر حكم قربه وان قربه فى كلّ شأن كان على حدّ سواء بلا ذكر اقتران مع شىء فى الامكان وانه الاقرب الى كلّ شىء عن القرب بنفسه لانه لم يزل كان نسبته الى كلّ ما ابداع بمثل نسبته بمثل يوم لم يبدعه وانّ ذلك سرّ الواقع فى هذه المسئلة ولها وجوه كثيرة فى مقامات الامر وغايات الختم فمنها انّ الاقرب اليك من حبل الوريد هو الاشارة الى ظهور آية الله التى خلق الله فى فؤادك الذى انت بها توحدته وتعرفه وتخاف منه وترجو ثوابه وانّ ذلك شأن من مقام الابداع ومنها الاشارة الى محال الامر ومواقع الحكم ائمة الدين وهداة الخلق اجمعين عباد الذين قد انتجبهم الله لنفسه واصطفيهم لولايته واقامهم مقام ولاية حضرته فى كلّ ما نسب الى نفسه من المعرفة والطاعة والمعصية والجهالة وانّهم اقرب الى الموجودات عن انفسهم بانفسهم ان ائمة الدين فى كلّ شأن كان نسبتهم الى الاشياء بحد سواء لانّهم فى كلّ شأن محال مظاهر القرب وانّهم فى منتهى مقام البعد اقرب وفى منتهى مقام القرب كانوا فى المنظر الاكبر الذى لا يدركهم الابصار ممّا سواهم ولا يعرفهم الافكار من دونهم وانّهم المتعالون عن مقامات الظهور والمنزهون عن ذكر

الاسماء و البطون فسبحان الله موجدهم عمّا يصفّون و منها اذا اردت ان تطلع بحقيقة المسئلة فاجعل لكلّ سلسله من سلسله الثمانية حكم قرب الذى غيره معدوم معه مع ان كل نسب القرب اليك بحد سوّاء ولكن الناظر الى ربّ التراب يعرف حكم القرب بفراسسته و لا يمكن ان يعرف احكام ذلك القرب الا بطرف البدء و نظر الفؤاد و انّ الاقرب الذى لا يعدله شئ هو الا بعد الذى لا يعرفه شئ و هو مقام النقطة فى كلّ العوالم التى يعبرفى مقام الحقيقة المحمّدية صلوات الله عليه ما طلعت شمس الابداع ثمّ غربت شمس الاختراع بالاختراع ثمّ مقام الالف اللينية و هو مقام قرب على عليه السّلام اليك ثمّ مقام الالف الغيبه اذا تطلق بعد اللينيه و هو مقام قرب الحسن عليه السّلام ثمّ مقام الالف الغير المعطوفه و هو مقام الحسين ثمّ مقام الالف المبسوطة و هو مقام قرب القائم عليه السّلام اليك ثمّ مقام الحروف و هو مقام قرب أئمة الدين صلوات الله عليهم ثمّ مقام اجتماع الحروف التى هى الكلمة و هو مقام قرب فاطمة صلوات الله عليها ثمّ مقام اثر دلالة الكلمة و هو مقام قرب النبيّين و المرسلين بحسب مراتب مقاماتهم و كثرة اختلافاتهم ثمّ مقام قرب شيعة ائمة العدل بحسب ما قدر الله لهم فى علامات الامر و غايات الختم و لذلك الرتبة مقامات الكثرة حيث يعرف المتفّرس بنور الحقيقة و كذلك الحكم انت تعرف فى مقام اللينته و قصد القرية و ان المراد بالقرية هو جهة الوحدة الصرفة البحتة التى دلّت على الله سبحانه و انّ العبد فرض عليه فى مقام كلّ الاعمال و الحركات و الارادت و النهايات لا يعمل الاّ لله وحده و لا يشرك فى عبادته و صفا و لانعتا و من اراد القرية الخالصة حقّ عليه بان يدخل لجة الاحديّة النازلة فى كلام على عليه السّلام حيث قال عزّ ذكره ربّ ادخلنى لجة بحر احديتك و طمطم يّم وحدانيتك و ان اكثر الناس فى مقام الحقيقة لو ينظر احد بالواقع لم يكونوا على الصراط الخالص الذى ليس فيه ذكر عن الشرك لانّ العامل لا يرى الله و عمله ثمّ نفسه لا يعمل لله خالصا و لا يجزى فيه التقرب و ذلك مذهب النصارى حيث ذكر الله سبحانه و قالت النصارى ثالث ثلاثة و ان العامل لو يعمل بشأن لم يردكرا دون الله و لا يلاحظ فى مقام الاعمال ذكر شئ سواه فقد عمل لله خالصا و ثبت فى اعماله حكم التقرب و الاّ لا يمكن نية التقرب الاّ بذكر ذلك المقام و العمل به و ان ذلك امر صعب

مستصعب لن يقدر احد ان يحتمله الا ان يشاء الله و انت لو تصف بصرك لترى الشرك فى كثير من الاعمال بل ان مقام التقرب هو مقام التجلى الذى لا يعرف الا بنفس المتجلى و على العبد حق بان يعمل لله على ذلك الصراط لانّ غيره لا يدخل احد لجة الاحدية و انّ ذلك حكم غاية فيض الامكان فى مقام الاعيان و لا يصل احد الى مقام العدل و ذروة الفضل الا بالتقرب الخالص و الاستقامة الدائمة و انّ على الكلّ حقا بان لا يعمل فى شان الا لله و فى حبه فاذا عمل على ذلك المنهج البيضا و الآيه الحمراء فقد عبد الله بغاية الفيض الذى وعد الله له فى الكتاب و لذا اشار الامام عليه السلام فى مقام العبادة فقال عليه السلام يا هشام الله مشتق من اله و اله يقتضى مالوها و الاسم غير المسمى فمن عبد الاسم دون المعنى فقد كفر و لم يعبد شيئا و من عبد الاسم و المعنى فقد اشرك و عبد اثنين و من عبد المعنى دون الاسم فذلك التوحيد افهت يا هشام قال قلت زدنى قال ان لله تسعة و تسعون اسما فلو كان الاسم لهو المسمى لكان لكل اسم منها الها و لكن الله معني يدلّ عليه بهذه الاسماء فكلاهما غيرها يا هشام الخير اسم للمأكل و الماء اسم للمشروب و الثوب اسم للملبوس و النار اسم للمحرق افهمت يا هشام فهما تدفع به و تشاقل به اعدائنا و الملحدين مع الله عزّ و جلّ غيره قلت نعم قال فقال عليه السلام نفعك الله به و ثبتك يا هشام قال هشام فوالله ما قهرنى احد فى التوحيد حين قمت مقامى هذا و انّ ذلك هو معنى التقرب فى مقام الكينونيات و الذاتيات و الجوهريات و الماديات و النفسانيات و الانبيات و الإشارات فى تلك الرتبة هى العلة لذكرها و الا لا سبيل لاحد فى مقام تقرب الذات و لا بالظهور عن مقام دلالات الصفات و كفى بذكر تلك الكلمات فى جواب تلك المسئلة لمن له علم بالبداية و النهاية

و ان ما سالت من معنى قوله عزّ و جلّ الرحمن على العرش استوى فاعرف انّ للعرش اطلاقات كثيرة فمنها عرش فى مقام المشية و انّ المستوى عليها هو محمد رسول الله صلى الله عليه و آله و منها عرش فى مقام الارادة و ان المستوى عليها هو على عليه السلام و منها عرش فى مقام القدر و انّ المستوى عليها هو الحسن عليه السلام و منها عرش فى مقام القضاء و انّ المستوى عليها هو الحسين عليه السلام و منها عرش فى مقام الاذن و انّ

المستوى عليها هي الفاطمة صلوات الله عليها ومنها عرش في مقام الاجل وان المستوى عليه هو جعفر بن محمد عليهما السلام ومنها عرش في مقام الكتاب وان المستوى عليه هو موسى بن جعفر عليهما السلام ومنها عرش في مقامات الجوهريات ومنها عرش في دلالات الماديات ومنها عرش في علامات الكينونيات ومنها عرش في دلالات الذاتيات وان في كل مقام من منتهى بدء الفعل يصح عليه اطلاق اسم العرش الى منتهى صقع التراب حيث اشار الامام عليه السلام من زار الحسين عليه السلام عارفا بحقة كمن زار الله في عرشه وان المشتبة في مقام حكم ذكر العرش ليكون عين المشتبة به وان تلك الارض عرش في مقام التراب وان الناظر الى رب الاسماء والصفات لو يصف بصره ويدق نظره ويسيطر يده ليعرف اشارات اهل البيان في مقامات الامر و ظهورات الحكم وتجليات البحت وآيات العدل ومقامات الفضل وما قدر الله وراء ذلك في كل المقامات من اللانهايات الى ما لانهاية لها بها و انك لو تطلق العرش في رتبة المشيه فليس المستوى عليها الا نفسها ولا ينعت في مقامها الا ذاتيتها ولكن تحت تلك الرتبة لو تطلق في مقام الارادة حق ان يكون المستوى عليها هي الارادة الى ان ينزل الامر من مبادئ الفعل الى منتهى الغايات التي قدر الله لها في علمه وان ما ورد في الاخبار بان الذين يحملون العرش كانوا اربعة من الاولين و اربعة من الاخرين فهو الحق لان مقامات السبعة اذا اجتمعت تدوت صورة جامعة ولذا اشار الله اليه في كتابه ويحمل عرش ربك فوقهم يومئذ ثمانية و ان ذلك لهو السر في الواقع و ان الامر لا بد ان يكون في كل العوالم كذلك و ان الله قد جعل لكل ركن من العرش نورا فمنه الركن الاول حامل اسم الله القابض وهو لونه البياض ومنه ابيض كل شئ في الامكان ومنه الركن الثاني حامل اسم الله الحي وهو لونه الاصفر ومنه اصفر كل شئ في الاكوان ومنه الركن الثالث حامل اسم الله المحيي ومنه اخضر كل شئ في الاعيان ومنه الركن الرابع حامل اسم الله المميت ومنه احمر كل شئ في مراتب النفس والآفاق واني لو اجعل كل ما خلق الله في الامكان تفسير لفظ العرش لحق ولكن ابي الله في الظهور الا بعض الظهورات التي في مقام البطون و انك لو تجعل الرحمانية مقام الذات يلزم الاقتران و ان اهل البيان لو اردوا ان يفسروا في مقام ظهور الذات لا يفسروا

بالعرش الآ العلم وكذلك انت تعرف حكم الاسماء و الصّفات اذا اراد المفسران يفسّر الكلام باحسن تبيان فى العيان وانّ حامل اسم الرّحمانية فى مقام الولاية هو على عليه السّلام وانه روحى ومن فى ملكوت الامر والخلق فداه مستوى على عرش العطاء لكلّ- شيء وانه المعطى لكلّ حقّه وانه السائق الى كلّ شىء رزقه والله من ورآئه محيط بل هو قرآن مجيد فى لوح محفوظ

وانّ ما سالت من حركة الافلاك على جهة الاختيار فلاشك انّ الله سبحانه لم يخلق شيئاً فى الاختيار الآ بمثل الخلق الأول رتبه المشيّه ولا يمكن ان يلبس حلّة الوجود شىء الآ بقبوله وكذلك الحكم فى كلّ شئون العبد فكما أنّك فى كلّ حين تحتاج بمدد من الله لوجودك فكذلك تحتاج لكلّ شئوناتك ما يحصى كتاب ربّك

وانّ ما ذكرت ان كان على جهة الاختيار فكيف لا يرجع ان ذلك مشهود عند الناظر بالبصيرة والشاهد بطرف الحقيقة انظر الى نفسك أنّك تعمل بعمل باختيارك فلما وقع لم تقدر ان ترجعه وان تعمل ثانيا فهو عمل غير ذلك فكذلك الحكم فى الافلاك ليسيروا باذن الله باختياراتهم بمثل ما قضى من سنّ الانسان ولم يقدر ان يرجعه وان سرّ ذلك يرجع الى مقام ذكر الاختيار لانّ دون العلم بحقيقة المسئلة لم يقدر العبد ان يعرف حقيقة الامر

وان سؤالك من بقاء اصحاب النار فى النار ثمّ سؤالك مع العلم باختيار الثواب وقدرته فكيف يختار العبد شان العذاب مع وجود عقله فى المبدء والمآب بلى ان حقيقه بيان تلك المسائل لا يمكن الآ بعلم القدر و سرّ المقدور وهو انّ الله قد علم باختيارات كلّ الموجودات وما عملت أيديهم فى ملكوت الاسماء و الصّفات ولقد جزاهم وصفهم حين ابدعهم و اجرى الاسباب لهم بما علم فى حقهم وانّ السؤال فى مقام الست برّبكم لم يكن الآ نفس الجواب وانّ أكثر الحكماء لما ارادوا ان يعرفوا حقيقة تلك المسئلة قد جعلوا ميزان الفهم العقل ولذا لم يقدروا ان يبيّنوا حقيقة المسئلة لانّ العقل لم يدرك الآ شيئاً محدودا ولا يقدر ان يفهم معنى قوله عليه السّلام لا جبر ولا تفويض بل امرين الامرين الآ بنظر الفؤاد الذى يقدر ان يتحمّل فى شىء واحد و حين واحد جهه التعارض ولا ريب انّ الله لم يجبر العباد فى حين الخلق بالوجود بل عرض عليهم فمن قبل قد اوجده الله ومن اعرض

جعله الله في مقام الادبار وانّ الذي يخطر على قلب الانسان بان حين عرض الوجود لو يشعر وفيه عقل فكيف يختار الكفر وان لم يشعر فكيف يقع التكليف من الرب اللطيف جلّ ذكره وانّ ذلك علة شبهة النفوس وعدم ذوبان العبد في معرفة البطون وانّ الذي يعرف به العبد في مقام الحقيقة فهو يرفع شبهة في مقام الشريعة وانّ علة الاختيار في حين كان وجوده نفسه لاشيئا سواه لانّ الحين الذي ابدع الله المشية لم يك شيئا الا نفسها ولا ابداعا الا نفسها ولا شان وجود الا من نفسها ولا شان قبول الا من نفسها فكذلك الحكم في كلّ المراتب لم يك وجود الشئ في اختيار قبول شئ الا بنفسه وان الله يفعل ما يشاء بامرّه وان العبد يفعل كلّ ما يشاء بحول ربّه وقوّته بما اختارت نفسه في تلقاء مدين جود ربّه فكذلك انّ العبد في هذا العالم يعلم ان الخمر الذي يشربه يتغير حاله بالسكرو يعلم بحكم الله في يوم القيمة بالنار وبعد ذلك يشرب فكذلك الحكم في مبادئ العلل والذر الاوّل ان العبد بعد يقينه بان جزاء الكفر خلود النار يقبل ويقول لا ابا لي وانّ ما ذكرت فكيف يكون المختار يرضى البقاء في النار مع انّ علة البقاء كان هو نفس قبوله ولا يشتهه عليك بانى اذا ايقنت بنار لم اختره ولا ادخل فيه بلى انّ في مقام مبادئ العلل لم يك نار جسمانيا وان العبد لو يقول هنالك حرف لا فيكون ذلك الحرف في منتهى النزول نار جهنّم له ولذا لما يتحقق لم يقدر ان يخرج عنه وان مع الشأن الذي انّ الكافر لم يقدر ان يصبر في النار لو نظر بالواقع لم يحكم على نفسه الا بمثل ما حكم الله له لانّ علة ذلك النار هي كان نفس قبوله لاسواه وان تلك الاشارات لو يوصلك الى مقام العرفان فاشكر الله ربّك فانه لهو الحق في المبدء والمآب و الا فاسئل الله من فضله بفتح باب الفؤاد عليك فانّ بدون نور ذلك المشعر لم يقدر العبد ان يتصوّر في شئ واحد صفات متعارضه بان مع وجود العقل كيف يقبل العبد النار وان يمكن احد ان يعرف ربّه ويعرض من حكمه بلى بمثل ما عرفناك هو الامر الخالص والميزان القائم لانّ الله ابدع الكلّ كما هو عليه بما هو اهله ولم يك حكم ما هو عليه في مقام الشئ الا نفس ما هو عليه لانّ الجواب بعينه هو نفس السؤال في كلّ مقامات الامكان من البدايات الى النهايات فاسئل عرفان تلك الاشارات ممن عرف حقّ الصّفات في احكام المبدء والمآب

وانّ ما سئلت من معنى كفوا احد فلا شك انّ الله لم يزل كان ولم يك معه شئ سواه وان الان ليكون بمثل ما كان ولم يك فى رتبته شئ وليس له مثل ولا كفوا وان معنى كفوا احد هو حقّ التنزيه والتقدّيس بمثل المقامات النازله فى الكتاب والسنة وان فى الصور السجين لما يتصور فيه شريك البارى وبعض الشّئون المردوده التى هى شان الخلق ذكر الله سبحانه فى الكتاب لافك النفوس ومكنسة القلوب والآ فى الحقيقة ليس لله ذكر فى الامكان مقام اثبات النعت ولا فى مقام تنزيه الشان وان مثل تلك الكلمة هى بعينها لاتتخذوا الهين اثنين انما هو اله واحد فاى فارهبون ولاشك أنّه لايمكن ان يكون الهين اثنين فقد نزلّ الله تلك الكلمة لابطال

ص ٣٩٨

صور السجين ولو ان فى الحقيقة لم يذكر عنده اله دون نفسه ولا مثل ولا كفوا أنّه المتعال الذى ليس كمثل شئ فى السموات ولا فى الارض ولا يعزب من علمه شئ وهو اللطيف الخبير. انتهى

اين توقيع در مجموعه ٤٠ ص ١٨٠ با مجموعه ٥٣ ص ٣٨٥ و مجموعه ٦٧ ص ٨٥ و مجموعه پرينستن نمره ٢١١ ص ١٧٥ و مجموعه ب ص ٩٥ هم مقابله شد

توقيع به ملا احمد (در باره معنى قيامت و عدم غلو در مقام حضرت باب)

ص ٣٩٨

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى نزل الامر فى الكتاب للذين اتبعوا امر الله بالحق فان اولئك هم الصادقون و بعد قد نزل كتابك فى ارض الصاء و اطلعت بخطابك فاعلم فيما سئلت من معنى يوم القيمة فان له مراتب ما لانهايه لها بها اليها فى علم الله فمنها يوم الابداع و منها يوم الاختراع و منها يوم الانشاء و منها يوم الاحداث و منها يوم النجعال و منها يوم الاجل و منها يوم الكتاب فمجمل القول لكل شان يوم فاذا تطلق اليوم فى عالم ظهور الاول و القدم فهو نفس آية الظهور الذى ليس له اول و لا آخر فى مقام البطون لاحاطه فيض الله فى البدء و الختم و اذا تطلق فى مقام السرمد فان له بدء فى مقام الوجود و ما جعل الله له ختما فى علمه لان الفيض لم ينقطع لمحة منه و اذا تطلق فى عالم الدهر فله بدء بالنسبة الى السرمد و ختم بالنسبة الى نفسه و اذا تطلق فى عالم الزمان فهو متعين بحركة الافلاك و لكل تلك المعانى حق ذكر يوم القيمة لانه يوم القيام لرب الناس و ان قيمة الصغرى هو يوم قيام رسول الله بالنبوة فى الرجعة و ان الكبرى هو اليوم الذى جمع الله فيه كل ما احاط علمه ليفصل بين الكل بالحق فيما اختلفوا و ما هو بظلام **للعنيد**

ص ٣٩٩

و ان اليوم قد ظهر سر يوم القيمة ليفصل بين الكل بالحق و ان فى تلك الفتنة الدهما الصماء العمياء المظلم الصيلم يتميز كل الناس كان اليوم حكم الله بمثل حكمه فى القبل ثم من بعد سبحان و تعالى عما يصفون .
و ان ما سئلت من حكم امرة التى ذكت نفسها و نزلت فى حكمها الكلمه التى انقادت الامور لها فكل ما فسرت بالرواية و لاحظت سر الحقيقه فى الدراية فهو الحق و لكن ليس للناس اتباعها لما لم يقدرها ان يطلعوا بحقيقة شانها فارجع فى الاحكام الى الذى عنده الميزان فان كل الحق اليوم يرجع الى ذلك القسطاس و ان الى الله يرجع الحكم فى المبدء و الاياب،

وان ماسئلت منى مقام نفسك فاتبع حكم الكتاب والسنة الصحيحه من اهل الماب فان الله يحفظ العبد عن الخطاء اذا لاحظ سرالخطاب فى سطرالجواب
وان ماسئلت عن ثبات قلوب المؤمنين ولذة افئدة المؤمنين فايك اياك عن الغلو وذكر اسماء الله فى الكتاب فاننى انا عبد مملوك مرزوق لا املك لنفسى نفعا ولاضراء لا اعلم شيئا فى السموات ولا فى الارض الا ماشاءالله وما امرت احدا الا بحكم القرآن واحكام اهل البيان ولست بان اقول عندى غيب السموات والارض او علم كائن ولا يكون ولا ان اقول حرفا دون ما نزل فيه الكتاب والنص من ائمة الفضل فاصرف الناس عن الغلو فى فان الله يعلم يهلك فى ان اثنان محبّ غال ومبغض قال وليس ذنبهما على لاننى انا قلت من قبل و اقول الان فى بين يدي الله ورسله واوليائه

ص ٤٠٠

بانى عبد امنت بالله وآياته لقد اكرمنى الله بفضله ماشاء من علوم اهل العصمة صلوات الله عليهم ماطلعت شمس الهوية بالهوية ثم ما غربت شمس الاحدية بالاحدية وانى حدثت الناس بنعمة ربى فمن شكر فانما يشكر لنفسه و من كفر فان الله ريك لغنى عن العالمين و سبحان الله رب العرش عما يصفون و سلام على المتبعين امرالله وانهم لهم الفائزون و الحمد لله رب العالمين.

توقيع در باره حروف مبادئ

ص ٤٠٠

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى خلق الحروف بعدة تكرار اسم الوهاب من نفسه و حرف لا لتدلعن السن
الممكنات ثناء نفسه فى حرف لا من دون حكم الذى اخذت النصارى منه بشكل الصليب
و حل اللاهوت الف الوحدة فى الناسوت حرف الكثرة الذى هو اللام فتعال الله عما يقول
المشبهون علوا كبيرا.

و بعد قد اجبت مسئلتك فى حكم مبادئ الحروف و مخارجها فاشهد باليقين ان مبدء علم
القراءة قد اخذ من الذى لم **تتغير** فطرته لان الله لما خلق الحروف خلق محالها و مخارجها
فى العبد بحيث لا يحتاج ان يتعلم عند احد من الناس فكما ترى ما ترى عينك فكذلك
يخرج الحروف من مخارجها التى خلق الله فيك من دون تشبه و لا تمثيل بلى ان توقن بتغير
فطرتك فرض عليك التعلم من اهلها و لكن اياك من اهل البدع الذى يتخلف
صورهم عند القراءة فان ذلك ذنب محض و ان قراءة الحجازى و الفصاحة فى لحن
الواقعى الا تتغير حسن صورتك عند القراءة كذلك قد

ص ٤٠١

خلق الله و ما للناس و التبديل لخلق الله فاذا شمئت رايحة مسك الفردوس تحت ظلال
الافريدوس و ظل شجرة الجرسوم قل فتبارك الله احسن الخالقين فاعلم ان الله خلق **فيك**
لحروف النورانية و الظلمانية اربعة عشر مخارج فالاول هى صراط على حق نمسكه و الثانيه
؟؟ تلك الحروف و كل ذلك بعدة منازل التى ذكرها اهل النجوم وهى بالنظر الواقع منازل
سير العبد فى الحروف كما يعلم اولوالالباب ان ما هنالك لا يعلم الا بما هيئنا فاعرف ما
اريد ان اشرقناك من نور شمس الجلال ان الالف الذى يعبر عند اهله بالهمزة ثم الهاء
يخرج عند القراءة من **؟؟** اول محل الحلق و ان الالف هو حرف البدء و الهاء هو حرف
الختم و لذا كان محل ظهور نور البدء حرف الختم و فيه مقامات لاهويته و ظهورات جبروتية
و دلالات مكية و علامات ملكوتية حيث يعرف الناظر الى نور الفواد فى جريان المداد

بحكم الایجاد ولما اردت الاختصار **اعرضت** عن ذكر لجة القرار لنظرة الاغيار فاذا عرفت مخرج الحرفين فاعلم ان مخرج العين والحاء من وسطى الحق ثم الغين والخاء آخر الحلق ثم الياء الساكن والواو الساكن اذا كان ما قبل الاول مكسورا وما قبل الثانى مفتوحا فهو محله و **وسطى الغم** من دون الميم والنون الساكن والتنوين فى حين الادغام او الاخفات فانه يظهر من وسط الدماغ ولذا يسمونه اهل القراءة فى بيان الحرفين الاولين **بالجوفيه** و بالآخرين بالغنونة وان ذلك حكم **قيل** ثم اعلم ان

ص ٤٠٢

القاف هو **الغصميه** والكاف هو **العكديه** وانهما يخرجان باذن الله من محل واحد وان الشين والجيم هما من حروف الشجرية وان محلهما واحد عند ظهور القراءة وان الضاد هو الحافيه و **الزام السويه** وهى اسم له اذا تذكر محله من **لحم** الفرس وتكن اذا تذكر مخرجه من طرف اللسان فيطلق اهلها فى ذكر اللام اسم **الاسليه** وان الراء هو مخرجه من راس **اللسان** وبعض ظهره وهو **الزلقيه** وان النون هو من الراء **بفصل** الله يدركه لاسواه وان الثاء والذال هو **الزلقيه** وان الظاء بمثلها بعد **وصل** اليه يحيط بعلمه وان الثاء والذال و الطاء هو يخرج فى راس اللسان وخمسه ثانيا **هى** عليا وهى الحروف **الثوبه** عند اهلها و ان الصاد والسين والراء هى من حروف **الزلقيه** عند اهلها وان الفاء يخرج من راس ثانياى العليا وان الميم والواو والياء هى من حروف **الشفويه** وان كل ذلك اسماء تزيد الحجب على الطالب والا الميزان هو الفطره لاغيرها وهى الصراط العدل الذى يحبه الله ويقبل **فى** العباد ولقد ذكرت اسماء الشبعية العرضيه لما علمت انك تريد ان تطلع واستغفرت عما ذكرت وقلت اشكوبتى وحزنى الى الله واقول ان الحمد لله رب العالمين

توقيع معراج

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي تجلي للممكنات بظهور المشيه لها بها ليعرفن كل الممكنات ما جعل
الله في حقايق ذاتيات كينونياتهم من مقامات
ص ٤٠٣

الفعل و ظهورات الانفعال حتي قد علم كل مقام نفسه و عرف حكم مبدئه فيما قدر الله له
في كل شأنه بما لانهاية له به اليه ليشهد في مقام الامكان بما شهد الله لنفسه لخلقه بانه لا
اله الا هو العزيز المتعال

و بعد لما سئل الجناب المستطاب في مقام الخطاب بيان الاشكال الذي هو
معروف بين رجال الاعراف بان جسد النبي صلي الله عليه وآله كيف يمكن في زمان واحد
و مكان واحد بان يحضر في جميع اصقاع الوجود من الغيب و الشهود و ان الحق لا سبيل
لاحد الي عرفان تلك الرتبة السنيه الا بعلم الامر بين الامرين سر القدر لان للاشياء مراتب
ثلاثة فمنها رتبة السرمد و هو مقام الفعل و ان الله قد جعل له بدايه في نفسه الذي نعبر في
بعض المقامات بالقدر و ما جعل الله له نهاية في مقام الظهور لعدم نفاذ الفيض في رتبة
الوجود و هو مقام محمد و اوصيائه صلوات الله عليهم حيث لا يقدر احد ان ياخذ من حكم
تلك الرتبة شيئا و منها رتبة الدهر و ان له في علم الله بدء من مقام السرمد و ختما في مقام
البطون و هو مقام ساير الممكنات من مراتب الجوهريات في عوالم المجردات و منها رتبة
الزمان و ان الله قد جعل له حدا في البدء و الختم و انه يتحقق بوجود سير الافلاك و اذا
ثبت حكم المراتب فلاريب ان الفواد في الرتبة الاولى يعرف بان الشيء له كان المراتب
ثابته و كل الظهورات حاكية لان الجسد الكلي الذي جعل الله حامله محال الفعل يحكى
عن مقام ذاته الذي يدل على مقام السرمد لان جسد النبي في ليلة المعراج مع انه كان في
بيت الحميراء بما ورد في الخبر فقد ثبت بالاجماع انه كان في السماء و مراتب الجنان و
النيران لانه

ص ٤٠٤

كما ان ذاته لا يحجبه شيء في عوالم الامكان فكذلك الحكم في جسده وان العقول لما لم يقدر ان يشاهدوا الامر بين الامرين و حكم السرمد في حكم اليقين ولذا ما قلت في المجلس ينصرف العقل عنه بحكم الحديه حتي اعترف بعض النفوس بعدم علم الواقع في رتبة الجسد ولو شاء الله و اراد لابين حقيقة هذه المسئلة بسر الواقع و الحكم البالغ في مقامه ليعرف الحكم من عرف الامر في مقامات الظهور ولا يحتجب عن مطالعة نور الغيوب اذا احتجب عن ساحة قرب الحضور و الي ذلك المقام قد اخذت القلم من الجريان و الي الله يرجع حكم البيان في المبدء و الاياب و سبحان الله رب العرش عما يصفون و سلام علي المرسلين و الحمد لله رب العالمين. انتهى

توقيع ما من فعل يفعله العبد من خير وشر (از امام رضا)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي ابدع ما في السموات والارض بامرته ثم الذين آمنوا بالله وآياته
فاولئك هم الي الله يحشرون .

اما بعد قد اطلعت بما سئلت من معنى حديث الرضاء حيث قال عز ذكره ما من
فعل يفعله العبد من خير او شر الا والله فيه قضاء فاعلم ان الله سبحانه ما خلق شيئاً وقع عليه
اسم شيء الا بما قبل ذات ذلك الشيء ولا يمكن ان يقدر ان يقبل شيء في السموات و
الارضين وجود الا بجهات سبعة التي هي المشية والارادة والقدر والقضاء والاذن و
الاجل والكتاب كما صرح بذلك الحديث المروي عن شمس العظمة والجلال حيث
قال عز ذكره

ص ٤٠٥

لا يكون شيء في الارض ولا في السماء الا بسبعة بمشية و ارادة وقدر وقضا و اذن و اجل
و كتاب فمن زعم بنقص واحدة منها فقد كفر و ان الدليل بان الشيء لا يمكن ان يقبل
الوجود الا بجهات سبعة فهو الذي انا ذا اشير اليه بدليل الحكمه لان الشيء اذا ذكر فله
رتبة وجود و انه لا يمكن ان يوجد الا برتبة ماهيته التي هي يكون علة قبول الوجود و اذا
ثبت حكم الاثنييه ثبت حكم الربط في مقام التثليث يجب في الحكمه حكم الاربعه في
حين نزول الامر من عالم الغيب الي شهادة ولذا فرض في مقام ذكر الحقيقة عليه السبعة
في كل مراتب الوجود وليس فرق في الحكم بين الوجودات و الماهيات كما ذهب الحكماء
بان الوجود خير محض من الله وليس فيه اختيار من العباد وليس للماهية وجود الا باعتبار
الذهنية و شؤونات الوهمية و ان ذلك لهو الشرف في مذهب اهل العصمة صلوات الله
عليهم و ان الحق في الحقيقة هو ان الوجود في كل المراتب خلق في قبول الاختيار مثل
الماهيات و ان الله لم يجبر شيئاً حين الخلق الا باختياره لان سؤال الست بربكم لا يقع الا
علي المختار ان اليه الاشارة قول الملك الجبار و ما من شيء الا يسبح بحمده و من قال
دون ذلك فعليه حق كلمة العذاب و لقد ابسط ذكر هذه المسئلة في مقامات كثيره و من

اراد ان يطلع بحقيقته الجواب فليلاحظ ما فصلت الرسالة الهائية و ان المراد بقوله عز ذكره
بقضاء فهو رتبة رابع الفعل

ص ٤٠٦

الذي لم يجر البداء بعده و لذا اختص روعي و من في ملكوت الامر و الخلق فداه برتبة
القضاء لان في مراتب الفعل اذا لم يصل الحكم برتبة القضاء فيجري الله فيه احكام البداء
و اذا اتصل الحكم بمقام القضاء فيمضى الله سبحانه و ليس له بداء الا في مقام امكان
الشيء فانه بداء لا يتخلف عن شيء و يساوق وجود كل شيء في كل شان و اليه الاشارة قوله
عز ذكره قل فمن يملك من الله شيئاً ان اراد ان يهلك المسيح بن مريم و امه و من في
الارض جميعاً و لله ملك السموات و الارض و ما بينهما يخلق ما يشاء و الله علي كل شيء
قدير فاذا عرفت حكم القضاء في الرتبة الرابع لتوقن بان لا يوجد خير و لا شرفي الامكان
الا بقضاء الله و قدره و المراتب الخمسة و كل ذلك ما كان الا باختيار العبد و ان الاختيار
هو مساوق لوجود الشيء و ان ظهورات الفعل هي وجودات الاشياء التي توجد بالله سبحانه
فاذا عرفت ما عرفت فاشهد سر القدر في حكم مقدر و الا فاسلم تسلم و سبحان الله رب
العرش عما يصفون و سلام علي المرسلين و الحمد لله رب العالمين. انتهى

معنى استفهامات قرآن

بسم اله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي ابدع جوهريات ذوات اهل الانشاء لا من شيء بامرہ ليعرفه كل من في ملكوت الارض والسموات بما تجلي لهم بهم في مراتب كينونياتهم و ظهورات آثارهم بانه لا اله الا هو الحي القيوم في ازل الازال و سرمد الايام لم يزل كان بلا وجود شيء معه ولا يزال انه هو كائن بمثل ما كان ولم يك

ص ٤٠٧

في رتبته شيء اذ وجود الغير ممتنع ذكره في ساحة قرب عزته لان الاشياء في جميع مراتبها لم يدركوا الا حد انفسهم ولا يشعروا الا باحكام افعالهم ولذا اشار الامام (ع) عن مقامهم في كلامه حيث قال عز ذكره بدئت قدرتك يا الهي ولم تبد هيئته فشبهوك واتخذوا بعض آياتك اربابا فمن ثم ذا لم يعرفونك وان ذلك شان الحدوث في جميع مراتب الوجود و ان ازلية الذات بنفسها دالة علي حضرت كينونية بانها كما هي عليها مقطعه الموجودات عن مقام العرفان و ممتنعه الممكنات عن مقام البيان و انه المتعالى الذى لا يدركه الابصار ولا يرفع اليه اعلي جواهر الافكار و هو بنفسه يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير و اشهد لمحمد صلي الله عليه و آله بما شهد الله له في كينونية ذاته بانه عبده الذى انتجبه من بحبوحة قدم الفضل علي ذروة العدل و اصطفاه من منتهي مقام الثناء لظهور قيوميته علي من في ملكوت الاسماء و الصفات و لقد اصطنعه لمقام ولايته على جميع مراتب الوجود من الغيب و الشهود لمقام ظهور قدوسيته علي كل الممكنات اذ انه لم يزل لن يدرك بالابصار ولا يوصف بما يدرك غوامض الانظار و ان الله هو الفرد الحي القيوم الذى قد جعله مقام نفسه في عالم الاداء و القضاء اذا انه لم يزل لن يقترن بجعل العباد ولا يوصف بعرفان مراتب الفواد و هو اللطيف المنان و اشهد لاوصياء محمد رسول الله صلي الله عليه و آله بما شهد الله لهم بهم في مراتب التكوين و ظهورات التدوين و ما لا يحيط به علم احد في ملكوت السموات و الارض الا الله سبحانه و تعالي عما يصفون و اشهد انني انا عبد آمن بالله و آياته و لا اريد ان اخالف حكم القران في حرف و لقد اكرمني الله علما من

فضله واني حدثت الناس بامر ربي ليشكره كل العباد بما اراد في اظهار تلك النعمة من عنده وكفي بالله علي شهيدا.

وبعد لما سئل احد من الطلاب من مسألة استفهامات القرآن وما نزل مثل ذلك في كلمات اهل البيان واني لما وعدته بيانه فاشير الان حكم الجواب بما يكفي العبد في حين الخطاب وهو ان للقرآن مقامات ما لانهاية لها بها في علم الله ولن يقدر احد ان يطلع بتلك الشؤون الا بعلم الامر بين الامرين والمنزلة بين المنزلتين التي نزلت في الحديث من شمس الدين واران اهل اليقين فاذا استطاع احد ان يطلع بسر ذلك الحكم فيسهل عليه السبيل وهو ان يري الكثرات بعين تجلي الذات لديه فاذا استقام احد علي ذلك الصراط لم يرتعاضا في الاخبار ولا حكم متشابه في القرآن ويروي الاستفهامات بمثل المحكمات و الاشارات بمثل البيئات وان الان اشير بمعني استفهام واحد ليكون بابا لمعرفة كل الاستفهامات و المتشابهات وهو لا شك ان الله يعلم كل شيء وان قوله عز ذكره وما تلك بيمينك يا موسي هو في منتهي مقام الجواب لم يك الا لاظهار قابليته لوجود تجليه له به مثل قوله الست بربكم وذلك منتهي سر الواقع واما الاشارة الي سبيل الظاهر فيكون الطرق الي فهم معناه بعدد انفس الخلايق ولكن يتضمنه سلسلة الكليات و هي ثمانية مراتب كما بينهما العالمان قدسهما الله في جميع مراتبهما فان كنت ناظرا في مقام البيان فلا تعرف من تلك الآية من القرآن الا قول الله في الفرقان ان يا موسي اني انا الله رب العالمين وان كنت تريد المعني في مقام المعاني فهو اظهار عطاء الله لموسي بان ينطقه بحقيقته ما جعل الله في عصاه ليعطي حقه بما قبلت نفسه وان ذلك فضل الله لمن اسكن في ذلك المقام كما اشار اليه في الحديث القدسي وان سكت ابتدئته وان ذلك اعلي مراتب الظهورات في عالم الاسماء والصفات وان ترد المعني في مقام الابواب فهو اشارته الي قوله تعالي ونودي من شاطي الواد الايمن في البقعة المباركة من الشجرة ان يا موسي اني انا الله رب العالمين وان اردت المعني في مقام الامامة فهو سر معني الابواب وان المراد في ذلك المقام هو امر الله لموسي بان يعلمه بما هو في يمينه في احكام امه الدين الذين يعملون بامر الله وهم من خشيته يشفقون ليقره بانه في مقام الذات كان اتكائه

واعتماده بالعصي من الشجرة الاحمدية صلوات الله عليها ما طلعت شمس النبوة بالنبوه ثم ما غربت شمس الولاية بالولاية وان اردت المعني في مقام الاركان فهو الاشارة بمقام موسي عليه السلام بين النبيين بان يلهمه ما جعل الله في يديه من حكم عصاه وما يظهر منه من سر تجلي انوار الاحديه و الشئون السرمديه حيث قد جعل الله في عصي موسي و اظهره بقوله وما تلك بيمينك يا موسي وان الاشارة في تلك المقامات لاتحصي وانني انا لما اكون في حالة الحمي لاختصر الكلام واسئل من الله الالهام لمن له حكم تجرد و السلام وان اردت المعني في مقام النقباء فهو سر ما فسرت لك في المقامات التي قد اشرت اليها وهو المراد من قوله عز ذكره بان الذي في يمينك هو ظهور من شيعة علي الذي ينطق اذا شاء الله عن يمين الطور واذا التفت الي ذلك المقام ليظهر من عصي ما شاء الله و اراد وان الخطاب في مقام الاستفهام ذكر للفضل بان ينطق كلهم موسي بكلام لانه كان اخشع الخاشعين في بين يديه جل شاناه و من تواضع علي منتهي مقام الخشوع فهو يحشر في ظل ذلك المقام مع كلهم الله في الطور وان في ذلك المقام اشارات قدسية ويكفيك الاشارة قول الله عز ذكره واذ تجلي ربك للجبل جعله دكا وخر موسي صعقا و اشار الصادق عليه السلام في معناه بما انا ذا اذكره حيث قال عز ذكره وقوله الحق ولما تجلي ربه للجبل جعله دكا وخر موسي صعقا بانه هو احد من شيعة علي حيث قال الصادق بما روي في البصائر ان الكرويين قوم من شيعتنا من الخلق الاول جعلهم الله خلف العرش لو قسم نو واحد منهم علي الارض لكفاهم ثم قال ان موسي لما سئل ربه ما سئل امر واحد من الكرويين فتجلي للجبل و جعله دكا فان عرفت ما عرفت فاسئل الله بان يجمع بيني وبين هؤلاء الكرويين في حظيرة القدس و ظلال مكفهرات الافريدوس فان ذلك غاية مناي في دنياي و آخرتي وان اليه المتشكي في الحياة الدنيا

ص ٤١١

وان اليه الرجعي في الآخرة والاولي وان اردت المعني في مقام النجباء فهو مستور تحت الحجب والسرادات و من اراد ان يطالع بحقيقته فقد مضاد الله في ملكه و نازعه في سلطان و باء بغضب من الله و ماويه جهنم و بئس مثوي للظالمين وان في كل تلك المراتب معني

بحسب اللغة الظاهرة حيث يعرف العبد اذا تفكر فيها وان ما سوي تلك المراتب السبعة فيذكر بعدها سلسلة شبيهة عرضية التي توجد من عكوسات الرتبة السابعة وان لها مقامات مختلفه فيتبدل المعني في كل مقام بحسب اختلاف الرتبة حتى اتصل معني الآيه في مقام الذره وان الي هنا قد اخذت القلم من الجريان واسئل الله العفوف في كل شان فانه هو الولي في المبدء والاياب وسبحان الله رب العرش عما يصفون وسلام علي المرسلين والحمد لله رب العالمين. انتهى

يا من دل على ذاته بذاته

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي ابدع كل ذرات الموجودات بامرہ لا من شيء لتدل عن السن كل
الممكنات بما شهد الله لنفسه بنفسه في مقامات الامر و الخلق و يعرف كل حد ظهورات
مقام التجليات في دلالات الاسماء و الصفات تلقاء طلعة حضرت الذات و الحمد لله
الذي اخترع كل المخترعات في مقام ظهور غايات الامر و نهايات الختم بما اراد في سر
الذاتيات و ذكر الانيات و حكم الكينونيات و امر النفسانيات و ما اراد الله وراء تلك
المقامات في دلالات اللاهوت و مقامات الجبروت و علامات الملك و الملكوت و
غايات الامر في تجليات الناسوت ليعلم الكل حكم كل شيء في

ص ٤١٢

البدايات و النهايات ثم اراد الله وراء تلك الاشارات من اللانهايات و ما لا يحصي علم
احد دون الله انه لا اله الا هو العزيز المتعال اللهم اني اشهدك الان في يوم الجمعة بما
تشهد لنفسك في كل شان بانك انت الله الفرد الاحد لم تزل لم يك معك شيء و لا تزال
انك كائن بمثل ما كنت لم يذكر في شان في ربتك شيء اذا ذاتيتك مقطعة الجوهريات
عن مقام العرفان و ان انيتك مفرقة الكينونيات عن مقام البيان لم تزل لن يعرف ذاتيتك
احد غيرك و لا يمكن دون ذلك في مقام ابداعك لانك كنت واصف نفسك في ازل
الازل و موحد ذاتك في كل شان بلا تغيير و لا زوال انت القائم الذي لن تدرك بالابصار
و لا يصعد اليك اعلي طير الافئدة و الافكار فسبحانك سبحانك ان قلت دل ذاتك
ذاتك و عرف كينونيتك كينونيتك و وحد ذاتيتك ذاتيتك ما شهدت الا آيات ابداعك
و ظهورات اختراعك و علامات انشائك و ان قلت انت انت فقد حكي المثل في مقام
الابداع بالجلال و انك يا الهي اجل من ان تعرف بالامثال او ان توصف بآيات الجلال و
ان قلت انت هو فقد دلت الاحدية ذات مشيتك و الولاية كينونية ارادتك و انها كما هي
عليها لن تدل الا بالقطع و لن تحكي الا عن المنع فسبحانك سبحانك ما اري السبيل و
لا اجد الذكر للدليل فلما قد شهدت مقامات عجزتي و رجعت بعد الصعود اليك بكف

صفر عن فقري و الياس عن قربي فاناجيك بلساني هذا الكال بذكر محمد و اوصيائه صلوات الله عليهم ليفرغ فوادي بذكرهم و يسكن سري و علانيتي بالاعتراف بحقهم فاسئلك اللهم يا الهي بما انت من الشان و اللاهوت و القدرة و الجبروت بان تصلي علي محمد و آل محمد بظهوراتك البديعه و آياتك القديمه و ما انت مبدعها في كل شان حيث لا يحيط بعلم ذلك احد سواك انك انت الله العزيز المنان و انا ذا في مقامي هذا اشهد ان لا اله الا انت وحدك لا شريك لك بما تشهد نفسك لنفسك و يعرف حقك ذاتك و لو لم اقدر ان اعرف حكم ذلك و لا اجد لذة عرفانه فسبحانك بك عرفتك و بنفسك وحدتك و بدعوتك نفسي صعدت الي مقام قدسك و ساحه عزك و لولا انت لم اك شيئا حتي اعلم كيف انت فسبحانك سبحانك فوعزتك و جلالتك ما شهدت لنفسي الا بالذنب و اعلم كل ما اكتسب الذنب لم يك عندك الا ذنبا فكيف اسكن نفسي بعد علمي بجريراتي فوعزتك لو تعذبني سرمد الابد بدوام ذاتك بكل نعماتك و سطواتك و تجعل كل ما احاط علمك في المكان نارا ثم تكبر جسمي حتي لا يملاء هذه الارض احد غيري فبعزتك كنت محمدا في فعلك و مطاعا في سلطان كبريائيتك و انني انا لقد كنت مستحقا بذلك جزاء حسناتي عندك فكيف الحكم ان انت تحكم بالعدل او تسئل بالفضل و ان هذا حكم ما تقوم به السموات و الارض فسبحانك سبحانك فوعزتك لا مهرب لي الا اليك و لا نجاه لاحد الا بفضلك و لا يقدر ان يشفع احد عندك الا باذنك فسبحانك و تعاليت ان اذكرك بما تصف لي نفسك يخوفني عدلك و بدائك و ان اصمت في تلقاء مدين جود رحمانيتك تشوقني معاملتك مع المؤمنين من عبادك و العاصين من خلقك فسبحانك سبحانك انت الفرد القيوم الذي لاتزال تفعل ما تشاء كما تشاء لا راد لامرك و لا معقب لكلماتك و انك انت الله العزيز المتعال و اشهد ان محمدا صلى الله عليه و آله عبدك الذي انتجته في بحبوحة القدم علي كل ما ابدعت و اخترعت لما تعلم منه في مقام الذي ما اراد الا نفسك و سبيل محبتك و جعلته في كل المقامات مقام قدرتك و قهاريتك في الاداء و القضاء ثم البداء و الامضاء لما كنت تعلم حكم كل شيء في السموات و الارض فاسئلك اللهم ان تنزل عليه في تلك

الساعة كراماتك البديعه وآياتك القديمة وما انت تستحق به عند العطاء انك انت العزيز
التعال واشهد لديك في حق اوصيائه صلواتك عليهم اركان توحيدك وآياتك تقدسك
وتجليات وحدانيتك و ظهورات رحمانتيك ومواقع امرك بما انت قد شهدت لهم في
علم الغيب حيث قد جعلتهم مقام نفسك في كل العوالم ونسبت كل ما نسب اليهم الي
حضرتك لئلا يشك احد في شان عن جلالتهم ويعترف بفضلهم كما انت قدرت لهم في
علمك انك ذو المن العظيم واشهد لنفسي يا الهي بالمصيبة الكبرى والجريات العظمي
ما قد احاط علمك ويحصي كتابك ولاعلم ان وجودي ذنب فكيف اذا اكتسب الذنب
ذنبا آخر فاسئلك اللهم بجودك ان تهب لي كمال الانقطاع الي ذروة قدسك والورود
علي بساط عزك حتي لا اجد لذة دون قربك ولا اعرف شانا دون وحدانيتك واتصل
الي معدن العظمة وسر الهوية وآية الاحدية ونور الصمدانية التي قد قدرت لكل الكلمات
في مقام ابداعك وظهور اختراعك لان اعلم في كل شان بما تدعوني سرا وتحب لي
جهرا انك ذو العفو والجود ولا يتعاضمك شيء في السموات ولا في الارض وانك
انت العزيز الغفور واسئلك اللهم في تلك الساعة في ذلك اليوم العيد ان تغفر لي وللذين
اتبعوا امرك ولا يعادوني في تلقاء طلعة حضرتك واحكم بيني وبين الذين افتروا علي و
اختلفوا في حقي بما انت تستحق به وتقدر انك انت الله الذي لا يعزب من علمك شيء
في السموات ولا في الارض وانك انت العزيز المتعال.

ولما وعدت في بين يدي الجناب المستطاب ابقاه الله بحبه بحسن عمله الي يوم المآل
بيان ما سئل مني من معني قوله في الدعاء الصباح في كلامه يا من ذل علي ذاته بذاته فهنا
انا ذا اجري القلم باظهار ما جعل الله في الكيان بالظهور الي العيان ليشاهد انوار ما خلق
الله في حقايق الامكان في رتبة الانسان وهو ان معرفة ذات الازل سبحانه ممتنع للامكان
لانه كما هو عليه لم يك معه غيره حتي يوحدته وما يذكر في رتبته شيء حتي يعرفه وان
كل الاشارات من كل النفوس يرجع الي مقام ابداعه ويحكي عن مقام اختراعه ويدل بسد
السييل ومنع الدليل عن مقام عرفان ظهوراته لان المعرفة فرع الاقتران وان الوصول الي
مقام الايقان رتبة الوجدان في العيان بما تجلي الله لكل بكل في مقامات الامر وغايات

الختم و لما علم الله بان في الامكان لا يمكن عرفان كنه ذاته قد ابدع آياتا لظهور معرفته في الآفاق والانفس وجعل علة عرفان تلك الآيات نفس هذه الآيات لاسواها لان المعرفة الحقيقية لا يمكن الا بنفس الشيء لان الذي اراد ان يعرف لون الحمرة لو عرفها بلون البياض لم يك عارفا بحقها وان الشيء لا يعرف بحقيقته الا بنفسه ولذا قال الامام اعرفوا الله بالله وقال علي يا من دل علي ذاته بذاته وقال علي بن الحسين عليهما السلام في دعائه لابي حمزه الثمالي بك عرفتك وانت دلتني عليك ودعوتني اليك ولولا انت لم ادر ما انت وان ذلك اعلي مراتب عرفان الممكنات وحظ الموجودات حيث لا يمكن في الامكان اعلي منها وان الله بلطيف صنعه وعظيم احسانه قد جعل آيات معرفته في حقايق الانفس والآفاق كما اشار اليه بقوله عز ذكره في القرآن سنريهم آياتنا في الآفاق وفي انفسهم حتي يتبين لهم انه الحق وان الخلق لو كشفوا سبحات الجلال والاشارات عن ساحة قدس آية الذات قد عرفوا المقام الذي قد اودع الله في حقايقهم و اليه الاشاره قول الصادق في المصباح العبودية جوهرة كنهها الربوبية فما خفي في الربوبية اصيب في العبودية وما فقد في العبودية وجد في الربوبية قال الله تعالى سنريهم آياتنا في الآفاق وفي انفسهم حتي يتبين لهم انه الحق اي موجود في غيبتك وحضرتك وانك حين توجهك بالله تكشف الحجابات والاشارات والمقامات والآيات وتعرف دلالة ظهور آية الذات بالذات فكما ان كلمة لا اله الا الله تدل علي توحيد الله مع انه خلق في ملك الله فكذلك كانت آية حقيقتك تدل علي الله مع انها مخلوقة و السر الازلية في ربتك و النور الالهية في كينونيتك و الظهور الصمدانية في ذاتيتك وانك بها توحد الله وتعرفه وليس لاحد في الامكان سبيل في مقام العرفان الا بعرفان ذلك المقام والحول في تلك المراتب المودعة في الانفس والآفاق وان في ذلك المقام قد زلت اقدام الحكماء حيث قد زعموا في مقامات توحيدهم وآيات تجريدهم الوصول الي الذات البحث وان ذلك كفر عند مذهب اهل العصمة واستدلوا بقول الحسين في يوم عرفه الغيرك من الظهور ما ليس لك حق يكون هو المظهر لك متي غبت حتي تحتاج الي دليل يدل عليك و متي بعدت حتي يكون الآيات هي التي توصل اليك عميت عين لا تراك ولا تزال عليها رقبيا وخسرت

صفقه عبد لم تجعل له من حبك نصيبا ولا شك انهم لن يطلعوا بحقيقة المراد ولا ينظروا الي مقام الايجاد بنور الفواد لانه روعي ومن في ملكوت الامر والخلق فداه ما اراد بذلك الا روية تجليه عز ذكره الذي هو كان مقام ظهوره له به وليس المراد رويه الذات ولا الوصول اليه لان ذلك ممتنع في الامكان حيث اعترف السيد الاكبر في كلامه ما عرفناك حق معرفتك وما عبدناك حق عبادتك وان بمثل قول الحسين الذي قد استدل به الحكماء واردة في القرآن وكلمات اهل العيان حيث لا يخفي علي المتتبع في الآثار والناظر الي كلمات اهل البيان ومنها ما صرح به علي في الخطبة الطننجيه حيث قال رايتم الله و الفردوس راي العين وقال في مقام آخر لم اعبد ربا لم اره ولا شك لاحد ان مراده روعي ومن في ملكوت الاسماء والصفات فداه ان الروية هي رتبة التجلي الذي تجلي الله له به في مقاماته التي قدر الله له وان ذلك مشهود عند مثل جنابك اذا تكشف الحجب عن فوادك وان بعلم ذلك المقام يرفع كل المتعارضات من بعض اهل العلم والجدال اذا شاهد العبد انوار الجلال في شئون المبدء والمال واذا عرفت بعلم ذلك البيان فاعرف ان لتلك الفقرة الشريفه معني لا يقدر ان يعرفها احد الا الله ومن شاء لانه يحكي عن مقام ناطقه ويدل علي عز مقام هويته وكل الموجودات لم يعرفوا معني تلك الفقرة الشريفه بمثل ما اراد به روعي فداه لانه الواقف في مقام التوحيد الحق في رتبة الالف اللينه بعد محمد رسول الله في مقام النقطة حيث لا يحيط بعلم ذلك احد الا من شاء الله وان كل ما عرفناك في تلك الاشارات شان من بطون تلك الفقرة الشريفه واما سبيل الظاهر مشكوف عند جنابك لان العارف بنفسه هو العارف بربه حيث اشار الامام اليه من عرف

ص ٤١٩

نفسه فقد عرف ربه فكما ان النفس لا يعرف بغيرها فكذلك الحكم في عرفان مقام الذات وظهور مقامات الظهورات في ملكوت الاسماء والصفات والي ذلك المقام قد اخذت القلم من الجريان لان ابحر الامكان لا تكفي معني تلك الفقرة الشريفه واسئل عفو من فضله ثم من الناظر البصير ان يعفو عني ماجري من قلبي ويستغفر لي لان وجودي ذنب

فكيف اذا اكتسب الذنب ذبنا آخرو سبحان الله رب العرش عما يصفون و انني انا اقول
كما نزل الله في القرآن و سلام علي المرسلين و الحمد لله رب العالمين. انتهى

توقيع ميرزا سعيد اردستاني (سه سوال)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي ابدع في كينونيات الخلق آيات ظهور قدرته ليعرفه كل الموجودات بما تجلي لهم بهم بآيات صمدانيته و ليوحده بما شهد لذاته بذاته في ازل الآزال بانه لا اله الا هو الفرد الاحد الذي لم ياخذه وصف من شيء ولا نعت عن شيء ولا يذكر معه شيء ولا يقدر احد ان يصعد اليه في شان ولا يذكر في رتبته شيء سبحانه وتعالى لم يزل كان بلا تغيير ولا يزال انه هو كائن بمثل ما كان وليس له شبه من الذات ولا مثل في الصفات سبحانه وتعالى قد اخترع المشية لوجود الجوهريات والاراده لتعين الماديات و القدر لهندسة الكينونيات والقضاء لظهور الامضاء في الذاتيات والاذن والاجل والكتاب لتمامية القابليات في رتبة الانيات ليعرف كل بذكر تلك المراتب حق مظاهر تقديسه و آيات تفريده في ملكوت الاسماء والصفات وما قدر الله في علم الغايات والنهايات

ص ٤٢٠

الي ما لانهاية لها بها في رتبة الذوات الي ان اتصل الي رتبة التراب والحمد لله الذي ابدع جوهريات كينونيات الموجودات لظهور آثار قدرته في الاختراع ليشاهدن كل الذوات في المقامات التي قدر الله لها نور طلعت و ظهور مشيته وآيات قيوميته بانه لا اله الا هو العزيز المتعال.

و بعد لما سئل جناب السيد التقي والسند المتعمد النقي ادام الله فضله في حقه و بلغه الي غاية ما يتمناه من امر آخرته و دنياه من ثلاثة مسائل مشكلة التي ذهلت العقول عن دركها و ذلت اقدام بعض الحكماء في بيانها فاستعنت من الله باتباع امره لانه ما اراد الا العلم بحقيقة البيان بما جعل الله في الكيان بالبروز الي العيان و انا اذا اقول لاحول ولا قوة الا بالله العلي العظيم فلا يخفي عليك ان جوهريات معاني العلم لم تدرك بكلمات اهل الجدل لان الحقيقة في عرفان تلك المسائل هو كشف السبحات عن ساحه قدس الجلال من غير اشارة الانفصال ولا الاتصال كما امر علي لكميل بن زياد النخعي حين سئل عنه عن الحقيقة قال كشف سبحات الجلال من غير اشارة قال زدني بيانا فقال محو الموهوم و

صحو المعلوم ثم قال زدني بيانا قال هتك الستر لغلبة السر ثم قال زدني بيانا قال جذب الاحدية لصفة التوحيد ثم قال زدني بيانا فقال نور اشرق من صبح الازل فيلوح علي هياكل التوحيد آثاره ولقد شرحت اشارات ذلك الحديث في مقامه وان الان ليس المقام البيان ولقد ذكرته بعرفان حقيقه البيان بان بعض المسائل لم يقدر العبد ان يحيط بعلمه الا بعد كشف الاستار والحجب وحمل النفس علي الرياضات الواردة في الصحف لان النفس في مقام العرضيات والشبهيات لن تدرك الا شيئا محدودا فاذا ترقى عن مقام الطبيعه و دخل لجة الاحدية التي قال علي رب ادخلني في لجه بحر احديتك و طمظام يم وحدانيتك ليقدر ان يشاهد حقايق العلوم كما هي ولذا رفع الله عن العباد الاحاطه بالعلوم التي لم يقدروا ان يدركوا كمثل علم القدر حيث لما سئل عن الامام فقال بحر عميق لا تلجه ثم لما سئل ثانيا فقال ليل مظلم لا تسلكه ثم لما سئل ثالثا فقال لا يعلمه الا العالم او من علمه اياه وان بذلك نطق ذلك الحديث من علي حديث قال روعي و من في ملكوت الامر و الخلق فداه ان القدر سر من سر الله و حرز من حرز الله مرفوع في حجاب الله مطوي من خلق الله مختوم بخاتم الله سابق في علم الله وضع الله عن العباد علمه و رفعه فوق شهاداتهم و مبلغ عقولهم لانهم لا ينالونه بحقيقة الربانية و لا بقدره الصمدانية و لا بعظمة النوارنية و لا بعزة الوجدانية بحر ذاخر موج خالص لله عز و جل عمقه ما بين السماء و الارض عرضه ما بين المشرق و المغرب اسود كالليل و الدامس كثير الحيتان و الحيات يعلو مره و يسفل اخري و في قعره شمس تضي و لا ينبغي ان يطلع عليها الا الواحد الفرد فمن تطلع عليها فقد ضاد الله عزوجل في حكمه و نازعه في سلطانه و كشف عن سره و ستره و باء بغضب من الله و ماويه جهنم و بنس المصير فلما شاهدت الامر في جوهريات العلم بما قرئت عليك من الاحاديث المشرقة من شمس العظمة فلا ريب ان تلك المسائل هي من معضلات الحكمة التي لا يتبين بحقيقتها من قياسات الحكماء اليوناني ولكن الله لما علمني بفضله معارف الحقه بفطرة الايمان من دون تعليم و لا اخذ بيان اشير اليها بدليل الحكمة التي ثبت بها المسائل في منتهي مقام العرفان و هو، اما الجواب عن بيان بسيط الحقيقه التي ذكرها الحكماء لاثبات الوجود بين الموجد و المفقود فلا شك ان ذلك

باطل عند من له رايحه مسك من الانصاف بدلائل محكمه فمنها العقل حيث يشهد بان ذات الازل ليس معه غيره وليس له صفات دون ذاته متغايره المعني لان غير ذلك يلتزم التجزيه والاقتران والتغير والافتراق لان وجود الازل هو نفسه لا سواه وان وجود الخلق هو ابداعه لا من شيء لا دونه فلا مفر لمن ادعي ذلك الا الافك بان يقول بقدوم الكثرات في الذات او تنزل الذات الي رتبة التراب وان ذلك حكم ممتنع محال لان الذات لم يزل لم يتنزل وليس في رتبته ذكر من غيره وانه الحق وما سواه خلقه ولا ثالث بينهما ولا ثالث غيرهما وان الذي اضطرت الحكماء بذكر الاعيان الثابته في الذات و ذكر بسيط الحقيقه فهو من اثبات علمه جل شاناه حيث يقولون ان العلم لا بد له من معلوم فلما ثبت العلم ثبت وجود الكثرات في الذات فتعالي الله الملك العدل ان ذنبهم هو من اجل القياس حيث يريدون ان يعرفوا الذات بمثل خلق الممكنات فتعالي الله عن ذلك لان علم الله هو ذاته وان حيوته هو ذاته وان قدرته هو ذاته وكذلك حكم الاسماء التي تذكر لمكنسة القلوب والاوهام بلا تغيير مفهوم في المعني فلما ثبت ان ذاته هو حياته وان في الحيوه لا يحتاج بوجود حي فكذلك الحكم في العلم انه سبحانه كان عالما في ازل الازال بلا وجود معلوم لان من ادعي الفرق بين الحيات والعلم في الذات فقد سلك مسلك الخطاء لان ليس في الذات تغاير كما صرح بذلك معني الحديث المروي في الكافي حيث قال الامام لم يزل الله عزوجل ربنا والعلم ذاته ولا معلوم والسمع ذاته ولا مسموع والبصر ذاته ولا مبصر والقدرة ذاته ولا مقدور فلما احدث الاشياء وكان المعلوم وقع العلم منه علي المعلوم والسمع علي المسموع والبصر علي المبصر والقدرة علي المقدور قال قلت فلم يزل الله متحركا قال فقال تعالي الله ان الحركة صنعته محدثه بالفعل قال قلت فلم يزل الله متكلما قال فقال ان الكلام صفة محدثة ليست ازلية كان الله عزوجل ولا يتكلم وان الله في كل شان كان عالما بكل شيء بمثل يوم الذي لم يك ذلك الشيء المذكورا ولا يعلم احد كيف ذلك الا الله سبحانه وان ذلك دليل العقل الذي مشهود عند اولي الالباب من العباد وان آيات الآفاقيه والانفسيه فطبق ذلك الحكم لان العجز في كل ذرات الوجود ظاهر دائما فلو كان الذات بسيط الحقيقه للكثرات فلم يك شيء الا

نفس ظهوره و ان البداهة تحكم بفساد ذلك الحدود الخلق و عجزهم و افتقارهم الي المبدء الفياض و ان علي ذلك يحكم صريح القرآن في قوله عز شانه بعد رد النصاري ثالث ثلثه انما هو اله واحد لان الذي يحكم ببسيط الحقيقه يخرج الاعداد عن حد الحدود و ان ذلك باطل بمثل قول النصارى لان في ذات الاحد لا يذكر شيء سواه و لا معه غيره و ان علي طبق ذلك حديث النبي حيث قال عز ذكره ردا للنصاري و من هذا اخذت النصاري شكل الصليب و حل اللاهوت في الناسوت فتعالي الله عما يقول الظالمون علوا كبيرا فاذا عرفت ما فصلت في تلك الاشارات لتوقن بحقيقه الجواب في مقام الخطاب.

و ان ما سئلت من بيان مسئلة القدم و الحدوث فلا شك ان ذات الازل قدمه كان نفسه و ازله كان ذاته و ليس معه غيره حتي يقدر ان يوصف قدمه انقطعت الاسماء و الصفات عن ساحة قدسه و اضحلت الآثار عن الصعود الي مقام كبريائه فكل ما يشهد به خلقه و يعرفه عباده فهو من حظ الابداع و نعت الاختراع و انه اجل و اعظم من ان ينعت بخلقه او يوصف بعباده سبحانه و تعالي عما يصفون فلما ثبت وجود ذات القديم بوجود نفسه لا دونه حيث اشار علي يا من دل علي ذاته بذاته ثبت وجود الحدوث بنفس الابداع لا من شيء و ان له مراتب اربعة فمنها رتبة ازل الظاهر في الذكر الاول و القدم الظاهر في مقام الفعل و هو المقام الذي جعله الله في الابداع لمقام معرفة الاستدلال عن ازل ذاته و قدمه كما قال علي انا صاحب الازلية الثانوية و قال في وصف رسول الله في خطبة يوم الجمعة و الغدير و اشهد الله ان محمدا عبده و رسوله استخلصه من بحبوحة القدر علي ساير الامم منفردا عن التشابه من ابناء الجنس و المثل اقامه مقام نفسه في الاداء اذا كان لا تدركه الابصار و لا تحويه خواطر الافكار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير و منها رتبة السرمد و هو مقام ظهور الفعل الذي ليس له بدء الا من نفسه و لا له ختم في كل شان و هو عالم قصبات الاربعة عشر و ليس لاحد في حقيقه عالم السرمد نصيب دون محمد و آل الله و ان بذلك المقام اشرت في ليلة القبل لمن سئل من مسئلة طي الارض في زمان واحد و مكان واحد حيث قد اعترف اهل المجلس بعدم علم ذلك المقام بعد البيان لغموضه

المسئلة و الانجماد القابليات عن الذوبان في معرفة البيان بعد التبيان ومنها عالم الدهر و له بداية و ليس له نهاية و منها عالم الزمان و انه يعرف بحد الاولية و الآخريه من الساعه و اليوم و الشهر و السنه لانه يحصل بحركه الافلاك لا دونه و ان ذلك جهات الحدوث حيث لم يخل من هذه الاربعه و ان الدليل علي الحدوث فهو نفس الابداع لا من شيء لان غير ذلك لا يمكن في الحدوث و لا له دليل في مبدء ذكر الاول الذي هو المشية دون نفس الاحداث لان ذات القدم البحت لم يزل لن يقترن بخلقه و ان مبدء الحدوث اول الابداع الذي خلقه الله لنفسه بنفسه من دون ان يساوقه ذكر من غيره و ان كل الوجود من الغيب و الشمهود دليل بحدوث عالم الاكبر لحدوده و اختلافه و ليس فيه شبهة بالحقيقة الواقعيه لان الذات لم يزل يبدع الفيض باختياره و ان علة الاختيار في كل مراتب الوجود هو نفس وجود الاختيار لا دونه و ان ذلك سر القدر الذي هو اوسع عما بين سماء القابليات و ارض المقبولات و ان ما ذكرت في بيان القدر و الحدوث فهو من مقام الحدود و ان الذي اردت جنابك بيانه فهو القدم الذاتي و الحدوث الذي يستدل الحكماء بعلية القدم له و ان ذلك خلاف ما يعرف الفؤاد لان القدم الذاتي الذي لم يك علة شيء و لا يساوقه شيء و لا يذكر في رتبته شيء هو قدم ذات الازل الذي لم يزل كان بوجود نفسه بلا ان يذكر معه شيء او يكون في بساطة ذاته ذكر من الكثرات فتعالي الله عما يقول الحكماء بان علة الحدوث هي قدم الذات و يريدون بذلك اثبات الربط بين الحق و الممكن و اثبات الاعيان الثابته بصرف لطافة البسيطة في الذات و ان مذهب اهل العصمة فهو خلاف ذلك لان قدم الذات لم يزل لن يقترن بشيء و لا يساويه شيء و لا يذكر في رتبته شيء ليكون علة الكثرات لان شرط العلية جهه الاقتران و التشابه و الذكر في مقام المعلول و ان ذلك ممتنع محال في مقام ذات بحث البات الذي ليس فيه ذكر شيء من خلقه بل ابداع عالم الحدوث بابداعه الذكر الاول لا من شيء و جعله دليل عرفان قدمه و ازله ليستدل الممكنات في مقامات عرفان ظهورات ازليته علي الخلق بما تجلي لهم بهم في مقامات الامر و شئونات الخلق و ان دون ذلك في الحدوث ممتنع و ان ذلك الحدوث الذي هو اول ذكر الابداع و آية بالنسبة الي المعلومات يطلق عليه اسم القدم و ان الله قد ابداع الذكر الاول الذي هو

المشية من العدم البحث الذي ليس له ذكر في الامكان وان ما اضطرب الحكماء بذكر العدم البحث في رتبة الخلق وذكر عليه ذلك العدم من قدم الذات فهو من حدود ابصارهم التي لا تقدر ان تنظر بحقيقه الشيء ولو عرفوا الله وعلمه كعرفان ذاته وحياته بلا تغيير معني في المفهوم فلا يصعب عليهم السبيل لان الله قد فصل احكام كل شيء بظهوراته الكليه في النفس وتجلياته الجزئية في الآفاق ولمن له شان فراسة في عرفان الذوات ليشهد بنور الفواد بان العدم البحث الذي لا وجود له مثل شريك الباري لا ذكر له ولا يشار اليه بالاشارة ولا يتعلق عليه حكم الابداع لان الذي يشار اليه بالاشارة هو الصور السجينه التي قد امر الله بالاعراض عنها وهي في الحقيقه افك النفوس ومكنسة الاوهام والا العدم الذي قد ابدع الله الاشياء منه فهو العدم الذي يذكر في مقام العرفان بعد الوجود والا فعدم الصرف البحث لا يقع عليه اسم ولا له وجود وان الذي نزل في الاخبار هو مثل ذكر النفي بعد الاثبات الذي هو الشيء لا دونه وان ذلك مشهود عند جنابك ولا تحتاج ببسط المسئله لان بيان سر الحقيقه لا ينفي في شان.

وان ما سئلت من معني قول الحكماء الواحد لا يصدر منه الا الواحد فهو ممتنع اذا كانت العلة الذات البحث لان الله لم يزل لن يقترن بشيء ولا يخرج منه شيء وان وصفه كان لم يلد ولم يولد من كل شأن واذا كان المراد الذكر الاول الذي خلقه الله بنفسه لنفسه فهو الحق لان دون الواحد لا يحكي علي احديه الذات وان مذهب آل الله الاطهار حيث قال عز ذكره يا يونس اتعرف ما المشية قال لا قال هي الذكر الاول ولا يمكن ان يبدع الله شيئاً الا من شيء الا وان يكون واحدا لان رتبة اول الذكر هو آية التوحيد ولا يمكن دون ذلك في المبدء التجريد وان قول الحكماء بان العلة للاشياء هو الذات فباطل لعدم الاقتران وامتناع التغيير وشرط تشابه العله مع المعلول وان الحق ان العلة هو صنع الله الذي خلقه الله بنفسه لنفسه وجعله علة جميع خلقه حيث اشار الامام علة الاشياء صنعه وهو لا علة له ونطق بذلك كل الآيات الآفاقية والانفسية وآيات الكتاب لان الواحد الذي يصدر من الواحد هو الواحد الذي يعرف بالاثنيته وذلك يلتزم وجود الثلثة وبديل الفرجه باطل ولا يمكن ان يصدر من الواحد الذي هو نفس الابداع الا الذكر الاول وليس موجد في

الوجود ولا خالق في الكون الا الله وحده فكما فرض علي العبد توحيد الذات فكذلك فرض عليه توحيده في مقام الصفات و الافعال و العباده و ان دون ذلك لا يقبل الاعمال من العباد و ان في الذكر الاول هو اعلي جهه البساطة لابد ان يكون موجودا بالعلل الاربعة التي هي الفاعلية و المادية و الصورية و الغائية و ان دون جهات التركيب لا يمكن في حق الحدوث لان الشيء لا بد له من عنصر نار لظهور وجوده و عنصر هواء و ماء لحفظه و عنصر تراب لقبول تلك المراتب و كذا لما تنزل الامر صار و سبعة و لذا قال الامام لا يكون شيء في الارض و لا في السماء الا بسبعة المشية و الارادة و القدر و القضاء و الاذن و الاجل و الكتاب فمن زعم بنقص واحد منها فقد كفر و ان بعد تلك الاشارات لا شك انه لا يبقى بالك خطرات اهل السبحات و ان لم يطع احد علي حقيقه تلك العلامات فعليه حق ذكر التسليم لان عدم درك الشيء لم يدل بعدم وجوده و اسئل الله العفو من فضله ثم من جنابك اذا اطلعت بسهو من قلمي و اليه يرجع الحكم كله في الآخرة و الاولي.

و ان ما ذكرت في بيان حقيقة المسئلة في قول الحكماء الواحد لا يصدر منه الا الواحد فهو من سبل الظاهر و اما الاشارة الي حكم الباطن فلا شك ان ذات الازل لم يقترن بخلقه ليكون محل صدور الاشياء و لو تحقق في الحكمة هذه المسئلة فهو في مقامات الابداع لان علة المشية كما هو الحق في الواقع ما كانت ذات الازل لالتزام الاتحاد في رتبة الامكان فتعالي الله الملك المنان جعل صدور محل الواحد نفس الواحد و لا يصدر من الواحد الا الواحد لان اول ذكر الابداع هو رتبة الواحدية و لا يمكن ان يصدر منه الا الواحد و ان الذين يقولون ان علة وجود الواحد في الابداع هو الذات جل ذكره فلا مفر لهم الا بان يقولوا بالتغيير لان قبل ان يبدع الله الكل له حالة و بعد الوجود له حالة او يقول بعدم الامكان في ذات الازل هو القول بالاعيان الثابته فلا ريب في بطلانه و ان الحقيقه ذات الازل لا سبيل لاحد اليه و انه لم يزل كان في حالة الازل و لا يقارنه شيء و لا يخرج منه شيء و لا ساوي ذاته شيء و لا يفارق امره شيء بل ابدع الواحد بنفسه لنفسه و جعل علة وجود الموجودات بما لا نهاية لها بها اليها و لا يمكن دون ما اشرت اليه في ذلك المقام حق العرفان في تلك مسئلة و هو بنظر الفواد لا دونه لان العقل ما يتعقل الا بشيء

محدود و ان في عالم الحدود لا يقدر العبد ان ينظر بشيء في حين واحد بجهات معدوده و لذا صعب علي القلوب درك ذلك المقام و لا يقدر احد ان يعرف حقيقه الامر بين الامرين الا بعد وروده علي باب الفواد و نظره في احكام الغيب و الاشهاده فاذا استقام احد علي مقام سر الايجاد و علم سر المداد علي لوح السداد فيوقن بالعيان ان من الواحد لا يصدر الا الواحد في مقام الابداع و ان الحكماء اكثرهم قد ذهبوا بعليه الذات لعدم علمهم بمواقع الصفات كما اشار الامام حيث قال الهي بدت قدرتك و لم تبد هيبتك فشبهوك و اتخذوا بعض آياتك اربابا و من ثم ذا لم يعرفوك و لو عرف العبد مقام تجلي الله له به ليشهد بان منه لا يخرج شيء كما لا يدخل عليه شيء و هو الصمد الحي القيوم الذي ابدع الواحد بالواحد و جعل حكم بسيط الحقيقه للذكر الاول الذي فيه كل الامكانات المذكورة و جعله اول ذكر السرمد في الحدوث و قدر له كل ما يمكن بالابداع في مقام الكمون.

و الي هنا قد اخذت القلم عن الجريان و اسئل العفو من الله فيما ذكرت للجناب المستطاب بلغه الله الي غاية ما يتمناه من احكام مبدئه الي يوم المآب و سبحان الله رب العرش عما يصفون و سلام علي المرسلين و الحمد لله رب العالمين. انتهى